

انقلاب سپیده گشک

بی تردید اگر شخصیت شهید آیت الله حاج سید مصطفی خمینی (ره) در پرده حجاب معاصرت با حضرت امام (ره) و فرزندی او قرار نداشت، بیش از پیش درخشش و جلوه پیدا می کرد. باید اذعان کرد که فروغ سلوک علمی و عملی آن عالم گرانمایه در پرتو آفتاب شخصیت، منش و آوازه حضرت امام (ره) تاکنون مغفول مانده و کمتر به تبیین جوانب مختلف شخصیت او اقدام شده است. البته بنای حضرت امام (ره) بر عدم تجلیل از بستگان و نزدیکان خویش هم مزید بر علت بود و به ویژه در مقطع حیات آن بزرگوار، کمتر به بازشناسی این شخصیت ارجمند اهتمام ورزیده شد.

□ □ □

بی تردید منش علمی و عملی این شهید گرانمایه، سرمایه ای گرانبساز را در اختیار حوزه های علمیه، محققین و پژوهشگران قرار می دهد و آفاقی جدید را فراروی اندیشمندان و طالبان علم و فضیلت می گشاید، لذا جای آن دارد که محافل علمی کشور و نخبگان و به ویژه حوزه های علمیه با تدقیق و پژوهش پیرامون سیره علمی و آثار و مواریث به جامانده از وی، شخصیت وزین علمی و جنبه های مغفولی از منش خردورزانه سلف را دریابند و به آن تاسی کنند.

بی تردید این شخصیت ارجمند از نواغ علمی حوزه های علمی شیعه در تاریخ معاصر است. به اذعان خود وی، او تنها چند سالی مجبور به تقلید بود و هنوز در ایام شباب می زیست که به مقام استنباط و اجتهاد رسید و از تقلید بی نیاز گردید و آوازه وی به عنوان آقازاده ای که خود دارای فضل و وزانت علمی است به سرعت در حوزه علمیه قم و سپس در حوزه نجف پیچید.

درسها و مکتوبات به جامانده از این شهید بزرگوار، مشحون از نقدهای با عیار بر آرای علما، فقها، اصولیین و فلاسفه بزرگ معاصر است و شجاعت علمی و دقت نظری را در نقد و بررسی مواریث علمی گذشتگان نشان می دهد و نیز تربیت شاگردان فاضل و توانمندی که بسیاری از آنها در زمره برجستگان مدرسمین و فضلاء حوزه هستند، شاهدی بر جایگاه سترگ و عمیق علمی اوست.

توانمندیها و خلاقیت های علمی این شهید بزرگوار موجب گردید که در مقطع حضور حضرت امام (ره) در نجف، بسیاری از کسانی که امکان حضور در درس امام (ره) را نداشتند، با ملاحظه و درک شخصیت علمی حاج آقا مصطفی (ره) که پرتوی از توانمندی و جایگاه علمی حضرت امام (ره) بود، به مرتبت علمی ایشان پی ببرند و از این طریق با آن شخصیت بزرگ آشنایی پیدا کنند.

□ □ □

در عرصه مبارزاتی، به رغم اختلافات نظری که میان برخی از تحلیلگران و بیان کنندگان خاطرات شهید حاج آقا مصطفی (ره) وجود دارد، نکته مسلم و مورد اتفاق اکثر ایشان این است که او از جنبه مبارزه با رژیم شاه و اندیشه براندازی

نظام طاغوت، اگر از حضرت امام (ره) جدی تر نبوده باشد، به هیچ روی عقب تر هم نبوده است. هر چند که وی در استراتژی و شکل مبارزه، مستقل از امام (ره) می اندیشید، اما در عرصه عمل، پشت سر امام (ره) حرکت می کرد و با انگیزه و جدیتی ستودنی، سعی در پیشبرد نهضت داشت و نقش او در مقطع دستگیری و زندان و حبس امام (ره) در سال ۱۳۴۲ که نزدیک به یک سال به طول انجامید، در روشن و پرفروغ نگهداشتن چراغ مبارزه و نیز اداره هوشمندانه بیت حضرت امام (ره) و همچنین صلابت و جسارت و شجاعت وی در مواجهه با بازجوهای ساواک به هنگام دستگیری او پس از دستگیری حضرت امام (ره) و تبعید ایشان به ترکیه، ارتباط نسبتاً آشکار و روشن او با گروه هایی که حتی اندیشه مبارزات مسلحانه را در سر می پروراندند و تشویق و تجویز این نوع مبارزه، انگیزه قوی و جسارت و شجاعت مثل زدنی او را در مبارزه با رژیم گذشته نشان می دهد.

به هر حال، هر چند که این شهید بزرگوار فرصت آن را نیافت که حاصل مجاهدات خود و پدر ارجمندش را به چشم ببیند، لیکن خداوند متعال به وعده لایتخلف خود عمل کرد و در فقدان وی و با فاصله اندکی پس از شهادتش، فجر پیروزی را در شب دیجور این ملت رنج دیده متجلی ساخت.

مصطفی را وعده داد الطاف حق

گر بمیری تو، نمیرد این سبق

□ □ □

از جنبه اخلاقی نیز این شهید بزرگوار صاحب مکتبی جدید در سیره و نحوه معاشرت با

مردم و اطرافیان و

دوستان و معاشران بود.

جاذبه بسیار زیاد او که

دل های بی شماری را به

سوی خود می کشید و

افراد و عناصر مختلف

از جریانات فکری و

اعتقادی گوناگون را

جذب او می کرد،

نشاندهنده منش و اخلاق

او برای همه، صرف نظر از

عقاید و گرایشات مختلف بود.

کسانی که در این یادمان از او

سخن گفته اند به طیف های متنوع و

حتی گاهی متضاد گرایش دارند، لیکن

همگی در شناخت و مدح اخلاق این شهید

بزرگوار، متفق القولند و این، الگوی بسیار جالب و

جذابی است از نحوه سلوک و معاشرت مروجان و داعیان

اسلام و انقلاب با افراد و جریانات مختلف.

□ □ □

فراهم آوردندگان یادمان حاضر، این اقدام را در درجه اول تلاشی برای ادای دین به ساحت مقدس حضرت امام (ره)، بنیانگذار جمهوری اسلامی و نیز تجلیل و ادای دین به فرزند و خلف شایسته ی وی می دانند که در ایجاد و تدوام نهضت اسلامی، نقش ارزنده و گرانقدری داشت. مادر مقطع کوتاه و فشرده فراهم آوردن این یادمان، از مساعدت های روح بلند و ربانی او به طرق مختلف برخوردار بودیم که قطعاً خاطره شیرین آن مدتها در ذهن و ذائقه تمام کسانی که در گردآوری این مجموعه مساعدت داشتند، باقی خواهد ماند. این تلاش مختصر را به تمامی پژوهندگان تاریخ و نیز علاقمندان و مشتاقان امام (ره) راحل و فرزندان او تقدیم می کنیم و برای ارواح مقدس آنها درود می فرستیم.

سردبیر





آنچه در پی می‌خوانید متن گفت‌وگویی است که در تاریخ ۲۰/۷/۹۲ با رهبر معظم انقلاب در مورد سلوک علمی و عملی شهید آیت‌الله سید مصطفی خمینی انجام پذیرفته و در اولین جلد از مجموعه «گفت‌وگوهای ریاست محترم جمهوری» نشر یافته است. این گفت‌ووشنود که در آن تاریخ در شعاع محدودی نشر یافت و تاکنون از منظر اهل تحقیق دور مانده است، شامل جلوه‌هایی ویژه از خاطرات حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای در باب سیره فردی و اجتماعی فرزند ارجمند امام(ره) و نیز تحلیلی جامع از نقش وی در جهت‌دهی و هدایت نهضت اسلامی است. از سوی دیگر این خاطرات نمایانگر عمق و گستره صمیمیت میان آن شهید گرانمایه با مقام معظم رهبری است. امید آنکه مقبول افتد.

■ «نیم‌نگاهی به سلوک علمی و عملی شهید سید مصطفی خمینی»
در گفت‌ووشنودی با رهبر معظم انقلاب

فضل و ذکاوت او موجب غنای مبارزه بود....

از لحاظ مسائل عبادی سیاسی چگونه می‌دیدید؟
از لحاظ مسائل عبادی همان‌طور که اشاره کردم مرد متعبدی بود و در این اواخر که من ایشان را سالها بود ندیده بودم (یعنی از هنگام تبعید ایشان به ترکیه و سپس نجف، من دیگر ایشان را زیارت نکرده بودم تا هنگام شهادتش) شنیدم که در این اواخر خصوصیات عبادیش زیاد هم شده بود. یعنی اکثر روزها ایشان روزه می‌گرفتند و زهد و تقوی بیشتری در حالات ایشان مشهود شده بود.

اما از لحاظ سیاسی مرحوم حاج آقا مصطفی(ره) فرد فوق‌العاده با استعدادی بود. در هر کاری و در هر چیزی که وارد می‌شد، آن استعداد و هوشمندی فوق‌العاده در ایشان محسوس بود و در آن کار، خودش را نشان می‌داد. در زمینه‌های سیاسی، البته قبل از این مبارزات، من از سابقه ایشان که اهل مسائل سیاسی باشم، اطلاع ندارم. اگر هم بوده من در جریان نبوده‌ام، اما بعد از آن که همه روحانیت قم به تبع امام(ره) وارد میدان مبارزه شدند و امام(ره) محور این مبارزه قرار داشتند، ایشان هم که فرزند امام(ره) بودند، مثل همه، وارد مقولات سیاسی و مبارزه شدند و مسائل سیاسی را بسیار خوب می‌فهمیدند.

یادم می‌آید که ایشان بعضی از اعلامیه‌های امام(ره) را تکثیر می‌کرد. در همان اواخر سال ۴۱ و اوایل سال ۴۲ بعضی از اعلامیه‌های امام(ره) را یک معانی و تفاسیری می‌کرد که خیلی جالب و شیوا بود. آدم می‌دانست که ذوق دارد و می‌فهمد که همین جور درست است. درک سیاسی خوبی داشت. البته متأسفانه دوران زندگی سیاسی ایشان در ایران کوتاه بود و من خیلی نتوانستم در این دوران ایشان را درک کنم. یک سال و نیم حدوداً، از اول مبارزه یعنی اواخر سال ۴۱ تا اواسط سال ۴۳، تقریباً حدود دو سال بود، همان مقداری که من می‌دانستم، بسیار درک سیاسی ایشان بالا و واقع بینانه و تیز بود. همان‌طور که بر همگان روشن است، این شهید بزرگوار از یک استعداد خدادادی و ارثی برخوردار بود و چنان که می‌دانید ایشان در مدت عمر کوتاهشان ۲۶ جلد کتاب به زبان عربی نوشتند. شما لطف کنید یک مقدار از بعد علمی ایشان را بیان کنید.

ایشان همان‌طور که اشاره شد، بسیار با استعداد بودند، مضافاً بر این که کار علمی هم به این استعداد افزوده شده بود و با توجه به این که بین ما طلبه‌ها از قدیم گفته می‌شد آن کس با

پیدا کرده بود.
از خصوصیات دیگر ایشان تواضع بود که در بسیاری از اوقات نسبت به کسانی که از خودشان، هم سنا هم پایین تر بودند، تقدم به سلام می‌کردند و اصلاً هیچ نشانه بزرگ‌تری کردن در ایشان مشاهده نمی‌شد و این خصوصیت را هم داشت که واقعاً فوق‌العاده بود.

از دیگر خصوصیات ایشان این است که اهل معنویت و عبادت و اهل نماز شب بود. من بارها که اتفاق می‌افتاد که با ایشان باشم و شب را مثلاً در یک جامی گذرانیدم، تهجدشان را دیده بودم و شاید بتوانم بگویم از دفعات بسیار مکرری که با ایشان با هم بودیم و شب را تا صبح یک جامی گذرانیدم، هیچ وقت اتفاق نیفتاد که ایشان نماز شب نخوانده باشد. نماز شب می‌خواند و اعتقادش هم این بود که در مورد نماز شب، یعنی فتوای فقهی خودش این بود که هشت رکعت نماز شب را می‌شود از هر یک از نمازهای مستحبی مشخص دیگر انتخاب و مشخص کرد، یعنی آن هشت رکعت را چون اسم مشخصی ندارد، لازم نیست ما حتماً دو رکعت دو رکعت به جا بیاوریم، باید هشت رکعت نماز بخوانیم ولو یک نماز مستحبی و مثلاً اگر نماز مستحبی دیگری هم باشد که منطبق بر این هشت رکعت باشد مانعی ندارد و می‌خواند. اهل نافله بود، اهل تهجد بود. خیلی خصوصیات اخلاقی ممتازی را من در ایشان مشاهده کردم.

شما که از نزدیک با این شهید والامقام آشنا بودید ایشان را

لطفاً بفرمایید شما از چه زمانی و در کجا با آیت‌الله شهید حاج آقا مصطفی خمینی آشنا شدید؟

بسم الله الرحمن الرحيم. آشنایی من با مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی رحمه الله علیه از دیر زمان سابقه دارد، یعنی از زمانی که من هنوز برای تحصیل به قم ترفته بودم ایشان را می‌شناختم و با ایشان آشنا بودم. ایشان طلبه فاضلی بودند و خیلی از سالها در تابستان برای زیارت به مشهد می‌آمدند و من در مشهد ایشان را می‌دیدم و می‌شناختم که شخصی فاضل و معتقد و طلبه هوشمند است. بعد هم که به قم آمدم، با ایشان از نزدیک بیشتر آشنا شدم و این آشنایی مجدد در قم را دقیقاً به یاد ندارم از کی و کجا بوده، اما می‌دانم که در اولین ماه‌ها یا اولین سال ورود به قم، این آشنایی خیلی صمیمانه و گسترده شد. بارها ایشان به اتاق من که در مدرسه حجتیه بود می‌آمدند و یکی دو نفر از دوستانشان هم غالباً در این دیدارها با ایشان بودند و من همیشه از فضل و معنویت و اخلاق این بزرگوار محظوظ و مستفیض می‌شدم.

ایشان از نظر سجایای اخلاقی چگونه فردی بودند؟
ایشان اخلاقیات جالب و مخصوصی داشتند. اولاً خیلی پارسا و بی‌اعتنا به ظواهر و زخارف دنیوی بودند و برعکس کسانی که مثل ایشان مثلاً در حوزه از معرفتی برخوردار بودند و پدرشان متشخص و به قول معروف بین طلبه‌ها آفازاده بودند، در وضعیت لباس و ریش و حرکات و منزل و غیره ذلک احساساتی داشتند که آفازاده بودنشان را مشخص می‌کرد، اما مرحوم حاج آقا مصطفی(ره) مطلقاً رفتارهای ناشی از آقا آزادگی نداشت، یعنی نه لباسش و نه عیایش و نه کفشش و نه زندگی خصوصیش و نه خانه‌اش مطلقاً هیچ‌بوی آن تفاخر آفازادگی را نمی‌داد.

آن زمانی که ایشان ازدواج کرده بود که من اوایل ازدواجشان در قم نبودم امام(ره) از همان منزل خودشان یک حیاط کوچک چهل پنجاه متری که ظاهر آداری دو اتاق بیشتر نبود، جدا کرده بودند و این منزل حاج آقا مصطفی(ره) بود تا بعدها که امام(ره) رفت و آمدشان زیاد شده بود و در زمان مبارزه، از این حیاط به عنوان بیرونی امام(ره) استفاده می‌شد و در همان زمان، حاج آقا مصطفی(ره) خانه‌ای اجاره کرده بودند که حیاط خیلی متوسطی بود و ایشان زندگی خیلی محقری داشتند که البته به خواست خودشان بود. حتی در نجف هم شنیدم همین وضع ادامه داشته تا آخر و این اواخر، یعنی در هنگام بودن ایشان در نجف، این طور زندگی کردن شدت هم



اهل معنویت و عبادت و اهل نماز شب بود.
من بارها که اتفاق می‌افتاد که با ایشان باشم و شب را مثلاً در یک جامی گذرانیدم، تهجدشان را دیده بودم و شاید بتوانم بگویم از دفعات بسیار مکرری که با ایشان با هم بودیم و شب را تا صبح یک جامی گذرانیدم، هیچ وقت اتفاق نیفتاد که ایشان نماز شب نخوانده باشد.



«فرزند در آینه توصیف پدر، مرشد و مراد»

لطف خفی...

مد نظرشان نمی آورند، استقلال به آن نمی دهند، مآرب دنیائیشان تحت نظرشان نیست مستقلاً و اینجا را طریق می دانند از برای جاهای دیگر از برای سعادهای بزرگ دیگر، اگر به ما هم ان شاء الله توفیق خدا بدهد و ما هم برسیم به یک همچو مرتبه ای، آن مرتبه ای که ما نمی توانیم ادراکش بکنیم، نمی توانیم در این عالم که هستیم نمی توانیم بفهمیم چه مدارجی است، چه عوالمی است، چه بساطی است... خدا شاهد است مصطفای من تنها آن نبود که سالش نزدیک است، بلکه همه به خاک و خون کشیده های حادثه شوال (۱۷ شهریور ۱۳۵۷ مطابق با ۴ شوال ۱۳۹۸) مصطفاهای من بوده اند. من این استقامت را و این فیض شهادت را که خداوند متعال نصیب فرزندانم فرمود، به پدران و مادران و همه بستگان شان تبریک می گویم.

(صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۰۲)
... من امید داشتم که این مرحوم (آیت الله شهید حاج آقا مصطفی (ره)) شخص خدمتگزار و سودمندی برای اسلام و مسلمین باشد، ولی «لا راد لقضائه و ان الله لغنی عن العالمین». بحمدالله تعالی طبقات مسلمین خصوصاً در ایران به جنبش آگاهانه گراییده اند و نهضت به هیچ وجه قائم به شخص یا اشخاصی نیست و امید است به زودی به نتیجه مطلوبه که اجرای احکام الهی و کوتاهی دست جباران و متزین است، برسد.

(صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۱۷)

عبور از آن باید بکنیم ما، دنیایی نیست که در اینجا ما زیست کنیم، این راه است، این صراط است، اگر توانستیم مستقیماً این صراط را طی کنیم همان طوری که اولیاء خدا طی کردند «جزنا و هی الخامده» اگر توانستیم که از این صراط به طور سلامت عبور کنیم سعادت مندیم و اگر خدای ناخواسته در این راه لغزش داشته باشیم در آنجا هم همین لغزش ظهور پیدا می کند، در آنجا هم موجب لغزشها می شود، موجب گرفتاریها می شود، از خدای تبارک و تعالی مسئلت می کنم که ما را بیدار کند، ما را بر آن الطافی که خفی است و ما مطلع بر آن نیستیم، بر آنها مطلع بفرماید تا این که ما هم مثل اشخاصی که معرفت دارند به مقام ربوبیت، معرفت دارند به مدارج انسانیت و دنیا را

بنده قبلاً از عموم طبقات، روحانین در همه بلاد، چه عراق، چه ایران و چه سایر کشورها که اظهار محبت کردند و چه مراجع اسلام (دامه برکاتهم) و چه علمای اعلام بلاد در ایران و در اینجا و در سایر جاها (دامت عزتهم) و چه خطبای عظام و چه طبقه محصل، دانشگاهی یا غیر دانشگاهی و چه کسانی که از خارج کشور، مثل آمریکا، هندوستان و سایر جاها اظهار محبت کردند، از همه آقایان تشکر و توفیق و سلامت همه را از خداوند تعالی مسئلت می کنم و اگر من در این جلساتی که آقایان اظهار محبت می کنند و تشکیل می دهند نتوانم در همه اش شرک کنم و یا نتوانم در بازدید آقایان با این سن پیری بروم، از همه تشکر می کنم و از همه عذر می خواهم و امید است که آقایان عذر مرا بپذیرند.

این طور قضایا مهم نیست، خیلی، پیش می آید، برای همه مردم پیش می آید و خداوند تبارک و تعالی الطافی دارد به ظاهر و الطاف خفیه، یک الطاف خفیه ای که خدای تبارک و تعالی دارد که ماها علم به آن نداریم، اطلاع بر آن نداریم، چون ناقص هستیم از حیث علم، از حیث عمل، از هر جهتی ناقص هستیم، از این جهت در این طور امور که پیش می آید جزع و فزع می کنیم، صبر نمی کنیم. این برای نقصان معرفت ماست به مقام باری تعالی، اگر اطلاع داشتیم و آن الطاف خفیه ای که خداوند تبارک و تعالی نسبت به عبادش دارد: «و انه لطیف بعباده» و اطلاع بر آن مسائل داشتیم، در این طور چیزهایی که جزئی است و مهم نیست، این قدر بی طاقت نبودیم، می فهمیدیم یک مصالحی در کار است، یک الطافی در کار است، یک تربیتهایی در کار است. این دنیا دنیایی است که

خداوند تبارک و تعالی الطافی دارد به ظاهر و الطاف خفیه، یک الطاف خفیه ای که خدای تبارک و تعالی دارد که ماها علم به آن نداریم، اطلاع بر آن نداریم، چون ناقص هستیم از حیث علم، از حیث عمل، از هر جهتی ناقص هستیم، از این جهت در این طور امور که پیش می آید جزع و فزع می کنیم، صبر نمی کنیم. این برای نقصان معرفت ماست به مقام باری تعالی...



● درآمد

آنچه در پی می‌آید گزیده‌ای است از پیامها، مصاحبه‌ها و سخنرانیهای یادگار گرامی حضرت امام مرحوم جنت‌الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی که در توصیف برادر ارجمندش و به مناسبت‌های گوناگون نشر یافته است. بی‌تردید اگر او فرصت تدوین گفتنیهای ناگفته خویش از تاریخ انقلاب و سیره امام و برادر بزرگوارش را می‌یافت، تحلیل تاریخ‌نگاران انقلاب از غنایی بیش از این برخوردار می‌شد. یادش گرامی باد...

■ «برادر به روایت برادر»

با دیدن او آرامش می‌یافتم...

برادر یک مجتهد عالم اصولی، فقیه و فیلسوف عالم‌مقام بود. ادبیات عرب و تاریخ را خوب می‌دانست. آخرین باری که به نجف رفتم، مدتی نزد او درس خواندم و لذا علاوه بر احساس برادری، نسبت به او احساس شاکردی هم دارم و با از دست دادن او، ضربه بزرگی خوردم. من در مورد این که چگونه از علم او برخوردار شوم، فکری‌های زیادی داشتم و در مورد استفاده‌هایی که حوزه علمیه و محیط‌های دیگر می‌توانستند از او ببرند، با دوستان بحث و تبادل نظر می‌کردیم.

من برادر را بسیار دوست داشتم و این اواخر، دیگر او فقط برادرم نبود، بلکه رفیقی بود که اگر هر شب او را به اندازه نیم ساعت هم که شده نمی‌دیدم و یا با او صحبت نمی‌کردم، آرام نمی‌شدم. شهادت او بسیار ناگوار و ناگهانی بود و بی‌تردید، رژیم شاه او را از پای درآورد.

نحوه دادن خبر شهادت حاج آقا مصطفی (ره) به من به این شکل بود که آن روز ساعت حدود پنج صبح بود که دیدم کسی پایم را تکان می‌دهد. چشم‌هایم را باز کردم و امام را دیدم. ایشان فرمودند، «احمد! بلند شو برو به خانه مصطفی. گفته‌اند که باید بروی آنجا. فکر می‌کنم معصومه خانم (همسر حاج آقا مصطفی) حالش بد است.» او مریض بود و شب قبل هم برایش دکتر برده بودند. من با عجله خودم را به منزل برادرم رساندم و دیدم جلوی منزل، تاکسی ایستاده است. وارد منزل شدم و آقای دعائی و یک فرد افغانی که نزد برادرم درس می‌خواند و فرد دیگری را دیدم. بعد دیدم که زیر بغل و پاهای برادرم را گرفته‌اند و او را از پله‌ها پایین می‌آوردند. روی پیشانی‌اش دست گذاشتم و دیدم گرم است، با این همه انگار کسی در درونم به من می‌گفت که او مرده است. در بیمارستان، دکتر او را معاینه و فوتش را اعلام کرد. من به خانه برگشتم. در حالی که نمی‌دانستم باید به چه شکلی قضیه را به امام بگویم به قسمت بیرونی بیت امام و به جایی که مراجعه‌کنندگان عمومی می‌آمدند، رفتم و دو نفر را نزد امام فرستادم که بگویند حال حاج آقا مصطفی خوب نیست و او را به بیمارستان برده‌اند. چند لحظه بیشتر نگذشته بود که امام گفتند، «بگویند احمد بیاید.» من نزد امام رفتم و ایشان به من گفتند، «من می‌خواهم به بیمارستان بروم و مصطفی را ببینم.» من با ناراحتی زیاد بیرون آمدم و به آقای رضوانی گفتم که امام چنین صحبتی کرده‌اند و بهتر است که به ایشان بگویم که دکتر ملاقات حاج آقا مصطفی را ممنوع کرده است تا امام حتی المقدور دیرتر از قاجعه خبردار شوند. همه از این که این خبر را به امام بدهند وحشت داشتند. من مشغول صحبت بودم که امام مرا از پنجره طبقه بالا دیدند و صدایم زدند. نزد ایشان رفتم. گفتند، «مصطفی فوت کرده؟» من بسیار ناراحت شدم و نتوانستم جواب بدهم و در حال گریه، سکوت کردم. امام همان طور که نشسته بودند و دست‌هایشان روی زانویشان بود، چند بار انگشتان خود را تکان دادند و سه بار آیه «انا لله و انا الیه راجعون» را تکرار کردند و بلافاصله هم افراد برای تسلیت نزد امام آمدند.

برادر عمیقاً و صراحتاً ضد شاه بود. من در عمرم کسی را ندیدم که این قدر با شاه بد باشد. البته متأسفانه فرصت کافی برای بحث و تبادل نظر در زمینه‌های مختلف با او پیش نیامد، چون وقتی تبعید شد، کلاس دهم بودم. البته چند باری به صورت مخفیانه به نجف رفتم و دوباره به ایران برگشتم. هفت هشت‌سالی در ایران بودم و سپس به نجف رفتم و اعتراف می‌کنم که غیر از سالهای آخر عمرش، نتوانستم با او تماس نزدیک و طولانی داشته باشم. برادر این نکته را بسیار خوب درک کرده بود که همه بدبختیهای ما از شاه است و دولت و مجلس و سایر نهادها، در واقع بازیچه او هستند.

برادر در عین حال که مسائل جدی را بسیار جدی و مهم می‌شمرد، اما هرگز خونسردی خود را از دست نمی‌داد. یادم هست موقعی که پدرمان را دستگیر کردند و بردند، او به خانه ما آمد و خیلی عادی و آرام نشست. در حالی که من می‌دانستم ققدر به پدرمان علاقه دارد و تا چه حد ناراحت است، اما چهره‌اش آرام و خونسرد بود و به دیگران روحیه می‌داد و انصافاً از این نظر، نظیر نداشت.

برادر بسیاری از خصوصیات پدرمان را کسب کرده بود و مثل ایشان، نوعی کینه انقلابی داشت و هرگز در مقابل مسائل و مشکلات، مماشات نمی‌کرد.

در زمینه مبارزات، یکی از کارهای او فعالیت مخفیانه بود که به صورت دادن پول، انتشار اعلامیه، سخنرانی و امثالهم صورت می‌گرفت و دیگر کارهای علنی او بود که به صورت حفظ بیت حضرت امام (ره) در دوره زندان و تبعید، انجام می‌شد. بعد هم که به ترکیه تبعید شد، باز سعی کرد در هر دو زمینه، به بهترین نحو عمل کند. قاطعیت وی در برخورد با مسائل و گره‌شایی، امری است که تمامی دوستان و برادران او، بر آن معترفند.

□□□



من برادر را بسیار دوست داشتم و این اواخر، دیگر او فقط برادر نبود، بلکه رفیقی بود که اگر هر شب او را به اندازه نیم ساعت هم که شده نمی‌دیدم و یا با او صحبت نمی‌کردم، آرام نمی‌شدم. شهادت او بسیار ناگوار و ناگهانی بود و بی‌تردید، رژیم شاه او را از پای درآورد.

در شرایط فعلی درباره برادر، استاد و مرادم چه می‌توانم بنویسم؟ من او را از هیچ یک از شهدای انقلاب، بالاتر نمی‌دانم زیرا شهید با ایثار خون خود، چنان مرتبه و مرحله‌ای را درک می‌کند که در نگاه او بود و نبود و دانش و بینش امتیازی ندارد. شهادت مقامی است که دیگر اوصاف شهید را تحت الشعاع خویش قرار می‌دهد. شهید با ایثار خون خود به مرتبه‌ای دست می‌یابد که ذکر دیگر اوصاف جمیل انسانی برای او بی‌پوده است. آنچه شهید را شاهد اجتماع می‌سازد، وضعیت و حالتی است که از عمق جان او برمی‌خیزد و فلسفه و عرفان و فقه و اصول و ادب و تمامی علوم و فنون را در برابر آن منزلت و ارج و قربی نیست و همه چیز در آن محو می‌گردد. خون شهید، راهگشای اجتماعاتی است که در علوم و فنون، غرق و گمراه شده‌اند.

در تمامی دورانها، عرفا، فیلسوفان، فقهای اصولی، ادبا و همه انسانها، از آدم تا ما، جیره‌خواران قطره‌قطره خون‌هایی هستند که برای خدا و در راه او بر زمین می‌ریزد و متأسفانه، هنوز بسیاری در ره گمگردگانی که در حوزه‌های دینی و دانشگاهی، به دلیل جو حاکم بر محیط تنگشان، همچنان سالیان پیشین، به الفاظی دل خوش کرده‌اند. شهید در تمامی لحظات عمر و با شهادت خویش، به آنی از محتوای آنها آگاه شده و همه را از سر گذرانده و با خدا یکی شده است. برادر همچون شهدای پیش از پیروزی انقلاب، به دست عوامل شاه مسموم شد. از ویژگیهای بارز این مرد خدا، دشمنی دائمی و قاطع با شاه و رژیم او و جهت‌دار بودن مبارزه و صراحت در برخورد با مسائل اصولی و مبنایی و آشتی ناپذیری بی‌نظیر در مقابل سازشکاران بود. درست نیست شهیدی را بیشتر از دیگر شهدا بستاينيم، زیرا آنان همگی در پیشگاه خداوند یکسانند.

□□□

به اعتقاد من صفتی که در برادر بارز بود و من در کمتر کسی نظیر آن دیده‌ام، صراحت لهجه وی بود. حاج آقا مصطفی (ره) در مسائل اسلامی ابتدا اهل تعارف نبود و بسیار صریح و شفاف سخن می‌گفت. مثلاً در طول پانزده شانزده سال مبارزات حضرت امام (ره) که از سال ۱۳۴۲ ه. ش آغاز شد، اگر می‌دید کسی که زمانی دوست صمیمی او بوده و از راه درست منحرف شده یا با دستگاه همکاری می‌کند و یا سکوت کرده است، صراحتاً به او می‌گفت که نمی‌توانم دیگر با تو باشم و از امروز راهمان را جدا می‌کنیم و به اصطلاح تو آن طرف جوی و من این طرف. صراحت برادر به حدی بود که گاهی هنگامی که بعضی از دوستان او را صدا می‌زدند، هرگز جوابی نمی‌شنیدند و این خود ملاکی بود برای آن‌که نمی‌خواست در مسائل گوناگون مماشات کند.

□□□

از دیگر ویژگیهای او عشق و علاقه شدیدی بود که به پدرمان داشت. من گاهی اوقات می‌گفتم که این محبت، دیگر علاقه پدر و فرزند نیست. رابطه او با پدرمان فوق‌العاده عمیق بود و در زندگی نیز نشان داد که نسبت به امام، ققدر از خودگذشتگی دارد. او در تمام سختیها در کنار امام بود و هرگز در مقابل مشکلات ایشان، بی‌تفاوت نمی‌ماند.

کسانی که استعداد زیاد دارند به اتکای استعدادشان خیلی اهل تلاش علمی نیستند، ایشان این جور نبود. یعنی هم مستعد و با ذکاوت بود و هم کار می کرد. ایشان با اینکه نشستهایی با دوستان نزدیکشان داشتند و همه رفقا و دوستان می دانستند که حاج آقا مصطفی (ره) نشست دوستانه دارد، اما هیچ وقت اتفاق نمی افتاد که این نشستههای دوستانه به کار و مطالعه و کارهای درسی ایشان لطمه وارد کند. ایشان شبها را تا دیر وقت در اتاق خودشان مطالعه می کرد و لذا از لحاظ علمی واقعا یک برجستگی پیدا کرده بود و در آن سالهایی که من به قم رفته بودم، یعنی سال ۳۷ به بعد، حاج آقا مصطفی (ره) یکی از فضایی ممتاز قم شناخته می شد و همه ایشان را به عنوان یک فرد فاضل می شناختند و در برهه ای از زمان که ایشان درس فقه امام (ره) می آمدند، از اشکال کنندگان درس فقه امام (ره) بودند و چقدر باشکوه و جالب بود مشاهده این پدر و پسر وقتی که پدر در مسند تدریس برای حدود شاید هزار نفر طلبه تدریس می کرد و این پسر یکی از برجسته ترین شاگردهای این حوزه محسوب می شد و همان طور که رسم است در حوزه ها، گاهی طلبه هنگام درس به استاد اشکال می کند و مطالبی که به ذهنش می رسد به عنوان اشکال بر حرفهای استاد یا به عنوان تأیید حرفهای استاد می گوید و غالباً اظهار نظر می کند. گاهی بین استاد و شاگرد بگومگوهای پیش می آمد و من که گاهی نزدیک نشسته بودم می دیدم هنگامی که می خواست اشکال کند، چون غالباً عقب جمعیت می نشست، یک جور مخصوصی روی پا نیم خیز می شد و با صدای بلند شروع می کرد به اشکال کردن که خیلی منظره باشکوه و هیجان انگیزی بود. خلاصه این که ایشان عالم بود، فاضل بود و یقیناً مجتهد و مدرس هم بود، ایشان فقط در مقولات منقول و در فقه و اصول و این قبیل درس نمی گفت، بلکه در معقول هم استاد بود، یعنی فلسفه خوانده بود و درس فلسفه می گفت و در این مقوله یک عده شاگرد داشت. به هر حال در آن دورانی که مادر قم بودیم حاج آقا مصطفی یکی از چهره های فاضل و موفق بود. بعدها که ایشان به نجف رفته بودند، من شنیدم توفیق کار بیشتری پیدا کرده بودند و همان طور که شما اشاره کردید تألیفات زیادی در فقه و اصول و تفسیر دارند و ای کاش صاحب همتی پیدا می شد تا این تألیفات را سرجمع و پیراسته کند و آن مقداری را که برای عموم مردم قابل استفاده است به زبان فارسی برگرداند، آن مقداری هم که برای فضلا و علما و اهل تحقیق مفید است به زبان عربی منتشر کند تا در مجامع علمی انشاء الله حضور آن شهید عزیز عالم تأمین شود.

لطفاً در مورد مبارزات این شهید بزرگوار در ۱۵ خرداد و نقش ایشان در ارتباط با قیام امام امت مطالبی را بیان کنید.
نقش ایشان در این زمینه به دو بخش تقسیم می شود: یک قسمت قبل از حوادث ۱۵ خرداد است که ایشان به عنوان یک شخصیت فاضل، باسواد، فهیم و با ذکاوت در دستگاه امام (ره) بود. و این طبیعی است کسی که دوروبر شخصیت بزرگی مثل امام (ره) باشد و در این حد از استعداد و هوش هم باشد، روی جهت گیریها و روند کار مبارزه اثر می گذارد و لذا وجود ایشان مؤثر و حضورشان در دوران مبارزه و در شور مبارزه در بیت امام (ره) همیشه مشهود بود.

ضمناً لازم است همین جا این مطلب را بگویم که ایشان در بیت امام (ره) که حضور پیدا می کرد داخل جمعیت می نشست و مثل یک طلبه بود. یعنی کسی که ایشان را نمی شناخت، تصور نمی کرد این آدم، پسر برجسته امام (ره) و صاحب این بیت باشد که همه به خاطر او و به احترام او به این جا آمده اند. از زمانی که مبارزه شروع شد، منزل امام (ره) محل رفت و آمد بود و طلاب و فضلا از تهران و کسانی که در کوران مبارزه بودند به این خانه مرتب در رفت و آمد بودند و اعلامیه های امام (ره) که تکثیر می شد و پلی کپی شده اش به بیت امام (ره) می آمد، آنجا بین افراد توزیع می شد. لذا در داخل خانه امام (ره) و

گاهی بین استاد و شاگرد بگومگوهای پیش می آمد و من که گاهی نزدیک نشسته بودم می دیدم هنگامی که می خواست اشکال کند، چون غالباً عقب جمعیت می نشست، یک جور مخصوصی روی پا نیم خیز می شد و با صدای بلند شروع می کرد به اشکال کردن که خیلی منظره باشکوه و هیجان انگیزی بود.

بیرونی آن خیلی فعالیت انجام می گرفت و هر وقت ما آنجا می رفتیم که غالباً هم از هر فرصتی استفاده می کردیم و هر روز تقریباً منزل امام (ره) می رفتیم، آنجا محل بحث بود و بحثهای سیاسی می شد، یعنی یک کانون مبارزه بود که البته خود امام (ره) در میان جمع نبودند، اما در اتاق خودشان ملاقاتهایی با ایشان انجام می گرفت و این ملاقاتها گاهی خصوصی و گاهی هم عمومی بود. اما منهای ملاقات با امام (ره)، این جمع در بیرونی امام (ره) مرتب حضور داشتند و حاج آقا مصطفی هم در این جمع بود. من از خاطر نمی برم آن منظره نشستن حاج آقا مصطفی (ره) را. بر خلاف غالب ابناي آقایان علما و بزرگان که معمولاً یک حالت صاحبخاکی و همکاری و محور شدن پیدا می کنند و افراد را به خودشان جذب می کنند و با تحکم در بین آن بیوتی که ما آن وقتها می دیدیم، یک چنین چیزهایی معمول بود، ولی مطلقاً از حاج آقا مصطفی (ره) در بیت

نفری از کسبه قم که به نام و نشان معروف هستند، اینها آن اجتماع را از لحاظ شعار و غیره هدایت می کردند و کمک می کردند و در این بین حاج آقا مصطفی (ره) می آمدند روی منبر و حضور ایشان در صحن، آن هم در حالی که از در و دیوار خون و آتش می بارید و بوی مرگ می آمد، واقعا حرکت عجیبی بود. به طوری که نقل می کنند مردم را به هیجان آورده بود و کانون مبارزه از همانجایی شروع می شد که حاج آقا مصطفی (ره) در صحن و در میان جمعیت حاضر می شد. خلاصه اینکه حاج آقا مصطفی (ره)، این مرد شجاع، حقاً و انصافاً این شایستگی را داشت که ما او را فرزند یک چنین مرد عظیم و چهره بزرگی بدانیم و شجاعتش را هم داشت که در موضع پسر امام (ره) ظاهر بشود، چنانکه بعدها هم به همین خاطر به زندان رفت و مدتی زندان بود. به نظر بعد از حادثه ۱۵ خرداد یا بعد از تبعید امام (ره) بود که ایشان مدتی هم در زندان بودند. حتی آن مدتی که در قم بودند، دستگاه شدیداً روی ایشان حساسیت داشت به حدی که از وجود حاج آقا مصطفی (ره) خائف بود. زندان رفتن هم برایشان تأثیری نگذاشت چون حاج آقا مصطفی (ره) آدمی نبود که از زندان بشکند، بلکه زندان او را هر روز آبدیده تر می کرد، لذا دستگاه مجبور شد ایشان را تبعید کند، یعنی در تمام مدتی که امام (ره) بعد از ۱۵ خرداد بازداشت شدند و پس از بازداشت ایشان را آوردند در منزلی که در آن منزل با همه خانواده شان تقریباً محصور بودند، حاج آقا مصطفی (ره) هم در خدمت امام (ره) بود.

من خاطره خیلی لذت بخشی از سال ۴۲ دارم و آن این است که من از زندان آزاد شده بودم و خیلی مشتاق بودم که بروم امام (ره) را زیارت کنم. آمدم با زحمت منزل امام (ره) را که در



قیطریه شیرمان بود پیدا کردم. وقتی رسیدم آنجا دیدم پاسبانها آنجا هستند و نمی گذارند کسی خدمت امام (ره) برود. خیلی ساده به پاسبانها گفتم که من از زندان آزاد شده ام و شاگرد امام (ره) هستم و اصرار کردم که می خواهم بروم ایشان را زیارت کنم. یکی از آنها مخالفت و دیگری موافقت کرد. بالاخره پس از اصرار زیاد با ده دقیقه ملاقات موافقت کردند. گفتم باشد و تا بیت امام (ره) با عجله دویدم و در زدم. حاج آقا مصطفی (ره) در راه باز کرد. دیدن حاج آقا مصطفی (ره) در آنجا بعد از مدتی که ایشان را ندیده بودم خیلی برای من جالب بود. رفیقیم خدمت امام (ره). دقایقی خدمت امام (ره) بودم و آمدم بیرون و قدری هم با حاج آقا مصطفی (ره) صحبت کردم و بعد آمدم. به هر حال ایشان خدمت امام (ره) بودند که این جزو آن لحظات حساس زندگی امام (ره) محسوب می شود. بعد هم که امام (ره) را به ترکیه تبعید کردند، سالهای متعددی در خدمت امام (ره) بودند تا هنگام شهادت. والسلام علیه و رحمه الله و برکاته.

امام (ره) با آن همه شلوغی و رفت و آمد و رونقی که این بیت داشت، چنین چیزهایی مشهود نبود، درحالیکه حضور ایشان در آنجا محسوس بود، چنانکه خط می داد و رأی و نظر می داد و قاعدتاً با امام (ره) هم لایذ صحبت می کرد و ماها هم که مرتب به آنجا رفت و آمد داشتیم، همیشه نظراتش را می شنیدیم، به این معنا که بحث می کردیم و هر کس یک چیزی می گفت، ایشان هم صاحب نظر بود.

اما نقش دیگر ایشان بعد از حادثه ۱۵ خرداد بود. ایشان راوی و شاهد نزدیک حادثه بود. هنگامی که امام (ره) را دستگیر کردند، اولین کسی بود که فریادش را بلند کرد و مردم قم را در جریان گذاشت و این فریادرسای حاج آقا مصطفی (ره) بود که مردم را برانگیخت و آنها به هوش آمدند و بیدار شدند و فهمیدند که چه حادثه ای واقع شده و امامشان را برده اند. البته من آن وقت قم نبودم، یعنی در مأموریت بودم تا مسائل قم را در منبر بیان کنم، اما شنیدم مردم در صحن قم جمع می شدند و چند نفر از طلبه های فعال و جوان و مبارز و همچنین چند



● دایره

آنچه در پی می‌آید مقاله‌ای است که جهت درج در یادمان حاضر بر خامه حضرت آیت‌الله مظاهری «دام‌عزه» جاری گشته است. ضمن سپاس از ایشان، این متن را به شما هدیه می‌کنیم.

حضرت آیت‌الله حسین مظاهری

جرعه نوش علم و عرفان...

سئوال می‌کند که آیا امیرالمؤمنین (ع) دور و نزدیک دارند؟ و وقتی جواب منفی امام را می‌شنود به ایشان عرض می‌کند پس امشب، شما زیارت رادر منزل بخوانید و به خاطر بدی هوا، به حرم مشرف نشوید. امام راحل پاسخ می‌فرماید، «مصطفی! تقاضا دارم روح عوامانه ما را از ما بگیر.» ریشه سخن امام راحل در ایمان قلبی آن بزرگوار نهفته است که فراتر از ایمان عقلی و ایمان عملی است.

باری مرحوم آیت‌الله حاج آقا مصطفی «قدس سره» در تمام ایام سختی و غربت امام راحل، یاری وفادار و مخلص برای آن بزرگوار بودند و تا پایان حیات پر برکت خود، لحظه‌ای از عشق و ارادت و یاری آن امام عزیز غفلت نکردند.

چهارم: مرگ و شهادت حاج آقا مصطفی، همانند حیاتش برای اسلام و نهضت اسلامی، پر برکت بود. دقیقاً پس از شهادت آن بزرگوار بود که نهضت امام خمینی در ایران اوج گرفت و در جریان مراسمی که به منظور احترام و تجلیل از مقام ایشان در شهرهای مختلف ایران برگزار شد، اهداف و آرمانهای امام و قیام و نهضت امام تشریح و تبیین شد و عملاً این مراسمها به صحنه‌های قیام ملت علیه رژیم مبدل گشت و طولی نکشید که انقلاب شکوهمند اسلامی به پیروزی رسید. شاید به همین سبب بود که امام راحل عظیم‌الشان «قدس سره» پس از رحلت مرحوم حاج آقا مصطفی، فرمودند، «مرگ مصطفی از الطاف خفیه الهی بود.» این سخن امام نیز، سرچشمه گرفته از روح بلند و قوت قلب و اطمینان روحی آن انسان بی‌بدیل بود و ریشه‌دار استحکام ایمان قلبی امام داشت. نفس برخورد امام در مقابل فرزند عزیزشان که تنها یک فرزند نبود، یک شاگرد میرز، یک یار وفادار، یک قرین غمخوار و یک همراه امین و در حقیقت اعز اشخاص در نزد امام راحل بود و امام به او امید فراوانی داشتند و چنانکه نقل شد او را امید آینده اسلام می‌شمردند، بسیار درس آموز است. وقتی مقدر الهی بر رحلت آن بزرگوار مستقر شد، با قلبی مطمئن و روحی آرام، این مصیبت را همانند سایر مصائب و شدائد پذیرفتند و با نگاهی جمیل و زیبا، از مرگ او، لطف پنهان و خفی حضرت حق تعالی را برداشت کردند. آن امام عزیز را چنین فرزندی هم سزااست. «و والد و ما ولد.» از خداوند سبحان برای امام راحل کبیر و فرزندان عزیز و بزرگوارشان مرحوم آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی «قدس سره» و مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین حاج احمد آقا خمینی «رحمه‌الله علیه» که او نیز برای امام فرزندی مهربان و یاری وفادار و مستشاری مؤتمن بود، علو درجات و مغفرت واسعه و رضوان الهی مسألت می‌کنم و امیدوارم نهضت و انقلاب عظیم‌الشان امام امت «قدس سره» که حاصل همه این مصائب و شدائد و حاصل خونها پاک شهیدان امت اسلامی است، هر روز سربلندتر و از گزند حوادث و توطئه‌ها محفوظ تر گردد. ان شاء الله.

اته‌ولی النعم، والسلام علیهم و علی جمیع عبدالله الصالحین و رحمه الله و برکاته

حسین مظاهری
۱۳۸۵/۷/۲۹
۲۷/رمضان المبارک/۱۴۲۷

شاگردان و یاران امام در عرصه حوزه و در میدان مجاهدت‌های نهضت اسلامی بود به آن بزرگوار، فراتر از یک پدر و یک مربی و یک استاد نظر داشت. حضرت امام در ایام تبعید به ترکیه که اولین دوره تبعید ایشان از ایران بود، نامه و کالتی در امور مختلف چه امور خانوادگی و چه امور مربوط به مرجعیت برای حاج آقا مصطفی مرقوم فرمودند که حاکی از اعتماد بی‌دریغ و شایان توجه ایشان به مقام علمی و عملی آن مرحوم است. اگرچه رژیم ستمشاهی، در همان صبح زود سیزدهم آبان ۴۳ که در نیمه‌شب قبلیش، امام را از بیتشان در قم به سمت تهران و بلاد رنگ به ترکیه تبعید کرده بود، مرحوم حاج آقا مصطفی را نیز در تهران زندانی کرد، ولی امام تا مدتی از زندانی شدن ایشان اطلاع نداشتند و برحسب نقل وقتی در ترکیه شنیده بودند که مرحوم حاج آقا مصطفی را زندانی کرده‌اند، با روحی آرام و قلبی مطمئن که ویژگی همیشگی آن امام عزیز بود، فرموده بودند، «من از زندانی شدن مصطفی نگران نیستم، مصطفی باید اینگونه شدائد و مصائب را ببیند تا پخته شود.» در این کلام امام علاوه بر یک دنیا ایمان و معنویت و قدرت اراده و استحکام روح، همان امیدواری امام به آینده مرحوم حاج آقا مصطفی نیز پدیدار است. رژیم شاه پس از حدود دو ماه حاج آقا مصطفی را از زندان تهران آزاد کرد ولی وقتی از حضور ایشان در قم و تجمع مردم و حوزویان در اطراف ایشان احساس خطر کرد، بلافاصله آن مرحوم را هم به ترکیه تبعید کرد و به والد ماجدشان ملحق ساخت. و آن بزرگوار دائماً در کنار پدر علیدر خود به مسئولیت فرزندی و یآوری آن امام عزیز عمل می‌کردند. پس از گذشت قریب به یکسال تبعید در ترکیه، در دوره تبعید به نجف اشرف نیز مرحوم حاج آقا مصطفی در کنار امام راحل بودند و در تحمل شدائد و مصائب آن دوران، یار و غمخوار پدر عزیز و مراد والای خود بود. در اینجا مناسب است این قضیه را نیز نقل کنم که در زمان تبعید امام به نجف اشرف، ایشان از سر آن مقامات خاص معنوی و ولایی، مقید بودند که هر شب به حرم مطهر امیرالمؤمنین (ع) مشرف شوند و زیارت جامعه کبیره را قرائت کنند. در یکی از شبها که هوا به شدت نامناسب بوده است، مرحوم حاج آقا مصطفی از سر شدت علاقه به امام سعی در منصرف کردن ایشان از تشریف به حرم مطهر می‌کند و در ابتدا از امام



شهادت حاج آقا مصطفی، همانند حیاتش برای اسلام و نهضت اسلامی، پر برکت بود. پس از شهادت آن بزرگوار بود که نهضت امام خمینی اوج گرفت و در جریان مراسمی که به منظور احترام و تجلیل از مقام ایشان در شهرهای مختلف ایران برگزار شد، اهداف و آرمانهای امام و قیام و نهضت امام تشریح و تبیین شد ...

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن درباره شخصیت عالمی است مجاهد که مرگ و شهادت او نیز مانند حیاتش برای اسلام و انقلاب اسلامی، نقطه عطفی برکت خیز بود. مرحوم آیت‌الله شهید حاج آقا مصطفی خمینی «قدس سره» فرزند برومند امام راحل عظیم‌الشان «رضوان الله علیه» که برای آن امام عزیز، خلفی صالح و برای نهضت اسلامی آن امام مجاهد، یاری وفادار و برای حوزه علمیه، فرزندی شایسته بود. در این مجال کوتاه به چند نکته اصلی پیرامون شخصیت ایشان اشاره می‌شود: نخست: آن مرحوم، خود عالمی بزرگ بود که در زمینه‌های مختلف معارف اسلامی و علوم حوزوی، تألیفاتی از ایشان منتشر شده است و از ملاحظه و مطالعه این تألیفات، به خوبی، تضلع و تسلط ایشان معلوم می‌شود. چه در زمینه فقه و اصول و چه در عرصه تفسیر قرآن کریم و چه در دیگر جهات اخلاقی و عرفانی، صاحب فکر و اندیشه بود و از شاگردان میرز و ممتاز دروس عالیه پدر بزرگوارشان حضرت امام خمینی «قدس سره» بودند.

دوم: آن مرحوم علاوه بر جهات علمی، در جهات عملی و اخلاقی نیز اهل تلاش و کوشش بود و البته اثر تربیتی والد ماجدی چون امام راحل عظیم‌الشان که سرآمد استادان اخلاق و عرفان بودند، ثمری جز این نباید داشته باشد. آن مرحوم علاوه بر استفاده و استضائه از انوار اخلاقی و تربیتی و عرفانی امام راحل «قدس سره»، هر جا به شخصیت‌های اخلاقی و عرفانی برخورد می‌کرد، با آنان به آمد و شد می‌پرداخت و این نشان از توجه ویژه آن مرحوم به این جهات با اهمیت داشت. به عنوان مثال در قم با مرحوم آیت‌الله آقای حاج آقا رضا بهاء‌الدینی که از دوستان صمیمی مرحوم امام بودند، مأنوس گشته و با ایشان ارتباط وثیق و عاطفی فراوانی داشتند. در اصفهان با مرحوم آیت‌الله آقای حاج شیخ محمود مفید که حکیمی متخلق به اخلاق بودند و بر ذمه اینجانب نیز حق استادی داشتند، رفت و آمد می‌کردند و در نجف اشرف در ایام تبعید امام راحل، با برخی علمای اخلاقی و عرفانی ارتباط و انسی داشتند. در همین جا باید از ابوالزوجه مرحوم آیت‌الله حاج آقا مصطفی نیز یاد کنیم که آن بزرگوار هم آینی در اخلاق و معنویت بودند. مرحوم آیت‌الله آقای حاج آقا مرتضی حائری یزدی «اعلی الله مقامه» فرزند برومند مؤسس حوزه علمیه قم مرحوم آیت‌الله العظمی حائری «قدس سره» که در جهات معنوی و اخلاقی علاوه بر جهات علمی، زبانزد خاص و عام بود و حقیقتاً خلفی صالح برای والد ماجدشان بودند و ایشان نیز بر ذمه بنده حق استادی داشتند.

سوم: شدت علاقه و اعتماد امام بزرگوار به مرحوم آیت‌الله حاج آقا مصطفی، انصافاً فراتر از علاقه و اعتماد یک پدر به یک فرزند بود. به تعبیر یکی از بزرگان، امام آشد‌الحب به مرحوم حاج آقا مصطفی بودند و ایشان نیز به امام آشد‌الحب بودند و این شدت عواطف را نباید صرفاً در ارتباط ابوت و بنوت تعریف کرد. امام همانطور که خود فرمودند، مرحوم حاج آقا مصطفی را امید آینده اسلام می‌دانستند و چون از جهات علمی و عملی ایشان مطلع بودند به آتیه شخصیت آن مرحوم امید وافر داشتند. و مرحوم آیت‌الله حاج آقا مصطفی نیز که از هر کسی به امام نزدیک تر بود و علاوه بر این قرب جسمانی و معنوی، از



آیت‌الله العظمی محمد فاضل لنکرانی

صاحب کمالات و ویژگیهای بی‌همتا

از جنبه عبادی و انجام مستحبات شرعی و توجه به اموری که در تکامل نفس و رشد معنوی تأثیر دارند و از نظر زندگی و معیشت ساده، هرگز از حد یک طلبه عادی تجاوز نکرد، ویژگی خاصی داشت، بدان‌گونه که در وصیتنامه خویش می‌نویسد، «من از مال دنیا تنها تعدادی کتاب علمی دارم و جز آن چیزی ندارم.» و می‌افزاید که اگر فرزندش وارد عرصه روحانیت نشد، کتابها را وقف کتابخانه مرحوم آیت‌الله بروجردی (ره) کنند و این در شرایطی بود که میزان پرداخت شهریه امام به حوزه‌های علمیه از چند میلیون تجاوز می‌کرد. آفرین بر چنین تربیت شده و آفرین بر تربیت کننده وی.

● بیانات به مناسبت سومین سالگرد شهادت آیت‌الله سید مصطفی خمینی.

سرسار و سرعت انتقالی اعجاب‌انگیز و فردی کم‌نظیر بود. در زمینه مبارزات سیاسی، مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) از همان آغاز مبارزه روحانیت به رهبری امام (ره)، علیه رژیم طاغوت و دست‌نشانده پهلوی، نقش ارزنده‌ای در مبارزه داشت و در برابر حوادث و رویدادهای گوناگون، مردانه ایستادگی و با بینشی کامل و عمیق با آنان برخورد می‌کرد، بدان‌گونه که گرفتار زندان رژیم و پس از آن به ترکیه و سپس عراق تبعید شد. مبارزات سیاسی آن شهید سعید در عراق به شکل گسترده‌ای ادامه پیدا کرد و با طرح نقشه‌ها و برنامه‌هایی هوشمندانه، روند پیروزی انقلاب مقدس را تسریع کرد و جان خویش را نثار اسلام و انقلاب نمود و دوستان خود را به سوگ خویش نشانند و برای رهبر بزرگ انقلاب، افتخار آفرید.

مرحوم آیت‌الله حاج سید مصطفی خمینی (ره)، فرزند ارشد حضرت امام (ره)، بر اثر توطئه ناجوانمردانه ساواک، عامل رژیم منحط و منحوس پهلوی، به فیض شهادت نائل گشت، آن هم در سنینی که درخت پر ثمر دانشش، پس از دهها سال تلاش و زحمت طاقت‌فرسا به بار نشست بود و می‌توانست بزرگانی را تربیت و به جامعه روحانیت تقدیم دارد، چنان که در آن عمر کوتاه، فضلالی را تربیت کرد و کتب سودمند متعددی را تألیف نمود که می‌توانند دستمایه پژوهشگران معارف دینی قرار گیرند.

هنوز تصور مرگ ایشان و بیان مطلبی به عنوان زندگینامه یا خاطرات پس از مرگ وی، برایم دشوار و قلمم از بیان آن عاجز است، زیرا من از دوران کودکی و ایام دبستان با ایشان آشنا شدم و این رابطه تا پایان حیات آن بزرگوار ادامه یافت. به‌ویژه آن که سراپا صفا و صمیمیت و دوستی گرانمایه بود. او دارای کمالات و مزایا و ویژگیهای بی‌همتایی بود و زندگیش از ابعاد مختلفی تشکیل می‌شد و در هر بعد به کمالاتی دست یافته بود که به شکلی مختصر به آنها اشاره می‌کنم.

از بعد علمی، در اثر ذکاوت خاص و استعداد ویژه و تلاشهای پیگیر و پشتکار مخصوص و موفقیتی آشکار، از نظر برخورداری از اساتید برجسته، مخصوصاً والد ماجدش، حضرت امام (ره)، به مرتبه‌ای والا در اجتهاد و تخصص در فقه، اصول، فلسفه و تفسیر دست یافت و شاگردان ارزشمندی تربیت و کتب گراندی را تألیف کرد که از آن جمله می‌توان به تفسیر مفصلی که چند جزء از کتاب الله را شامل می‌شود، اشاره کرد. سالیان طولانی، مباحث مختلفی را از کتب فقهی با ایشان مورد بحث قرار داده و به‌رشته تحریر در آوردم. او صاحب هوشی





داشتند و بیت ایشان حاجب و دربان نداشت.

از رابطه حضرت امام(ره) با سایر بیوت در آغاز نهضت و نقش حاج آقا مصطفی(ره) در تنظیم این روابط چه خاطراتی دارید؟

در سال ۴۲ و قبل از این که امام به زندان بروند، در قضیه آقای شریعتمداری و دارالتبلیغ یادم هست که حاج آقا مصطفی(ره) می گفت آقای شریعتمداری لب پرتگاه است و یک تکان بخورد، پایین می افتد. ما نمی خواهیم این طور بشود، ولی خودش دارد این کار را می کند. حاج آقا مصطفی(ره) انصافاً پشتوانه ای برای افکار و آرمان حضرت امام(ره) بود، به خصوص در این گونه مسائل داخلی که به اعتقاد من بسیار

دشواری تر از درگیری با دولت است، چون دولت به فساد شهرت دارد و درگیری با او، آسان است، ولی درگیری داخلی بسیار دشوار و دردناک است، برای همین کسانی که روحانی هستند، پیوسته دعاایشان این است که پروردگار! هیچ وقت شرایطی پیش نیاید که ما با روحانی دیگری درگیر شویم. این قدر این کار، دشوار است...

از واکنش حاج آقا مصطفی(ره) پس از دستگیری حضرت امام(ره) می فرمودید؟

بله، یار اول که امام را دستگیر کردند، من خیلی ناراحت بودم و به منزل آقای زنجانی، پدر حاج آقا موسی رفتم که علما در آنجا جمع شده بودند. حاج آقا مصطفی(ره) آن روز آنجا نیامد و مستقیم به منزل آقای مرعشی رفت و ظاهراً همراه ایشان به صحن مطهر آمد و روی منبر ایستاد و سخنرانی مفصلی کرد. یادم هست که خطاب به مردم گفت، «از شما تشکر می کنم که به خاطر پدر پیر من اینجا جمع شده اید.» وقتی این را گفت، مردم بسیار گریه کردند. پس از دستگیری حضرت امام(ره) علماً اداره بیت و امور دیگر به عهده حاج آقا مصطفی(ره) بود.

پس از آزادی حضرت امام(ره) از زندان، حاج آقا مصطفی(ره) تا چه میزان در پیشبرد نهضت و حفظ سلامتی امام(ره) نقش داشتند؟

آن روز را فراموش نمی کنم که وقتی حضرت امام(ره) از زندان آمدند، جمعیت کثیری به دیدن ایشان آمدند. امام کنار پنجره ایستاده بودند و جمعیت می آمدند و دست ایشان را می بوسیدند و می رفتند و امام مجبور بودند خم شوند. حاج آقا مصطفی(ره) کنار پدرش ایستاده بود و دائماً کمر او را می مالید که خیلی اذیت نشود. رابطه این پدر و پسر واقعاً عجیب بود. گاهی هم می دیدم که مطالبی را در گوش امام(ره) می گوید که معلوم بود اسرار امام با اوست. شما در مقطع آغازین نهضت شاهد جلوه های گویایی از صلابت و استقامت حضرت امام(ره) و حاج آقا مصطفی(ره) بوده اید. شنیدن برخی خاطرات شما در این مورد برای ما مغتنم است؟

من از ایشان کارهای شگفت آور فراوان دیده ام که واقعاً از یک بشر عادی بعید است. آن سال هنگامی که عمال رژیم به مدرسه قیضیه ریختند و آن فاجعه را به بار آوردند، همه بیوت علما را بسته بودند و کسی را راه نمی دادند. امام از

صبح اول وقت می آمدند و در بیرونی می نشستند و هر ده نفر که می آمدند، ایشان برایشان سخنرانی می کردند. در دوره عمر امام چیزهایی دیدیم که واقعاً جاهای دیگر ندیدیم. اصلاً نمی شود مقایسه کرد. این خاطره مرا به یاد یکی از اساتیدم مرحوم ستوده اراکی انداخت که شمه پیش ایشان قوانین می خواندیم. یک جمع حدوداً سی نفره بودیم. یک شب استاد یک ربع بیست دقیقه ای دیر آمد. ما خیلی تعجب کردیم چون واقعاً انسان بسیار منظم و وقت شناسی بود. وقتی آمد عذرخواهی کرد و گفت، «بخشید! دختر هشت ساله ای داشتم که فوت کرد. رفته بودم او را به خاک بسپارم و بیایم، این مقدار دیر شد.» بعد هم با نهایت آرامش، درسش را گفت. همان روزها در جایی خواندم که کنده رئیس جمهور آمریکا که اتفاقاً جزو رئیس جمهورهای قوی آنجاست، آمده بود سخنرانی کند و گفته بود که، «امروز حال ندارم حرف بزنم، چون دخترم سگی داشت. سگش مرده و او ناراحت است و من هم نمی توانم حرف بزنم.» مقایسه روحیات و قدرت روحی یک استاد حوزه ما و رئیس جمهوری آمریکا، کار دشواری نیست. در این موارد است که تفاوت اهل ایمان و اهل دنیا مشخص می شود. قدرت روحی آقای خمینی اصلاً با هیچ کس قابل مقایسه نیست. نمونه اش کار حیرت انگیزی بود که ایشان در روز اعلام حکومت نظامی کردند. خاطره دیگر من است

که روز چهلیم دستگیری حضرت امام(ره) رفتم خانه شان. حاج آقا مصطفی(ره) و آقای شهاب اشراقی بودند. آقا شهاب گفت چهار نفر از آقایان تأیید کرده اند که آقا مرجع هستند تا نشود محاکمه شان کرد. من به حسب اعتقاد آن موقعها که البته اشتباه بود، شروع کردم با او دعوا کردن که امام(ره) مرجعیتش نیاز به اینها ندارد که بنویسند. این برای امام، سبک است. آقا شهاب می گفت، «نه! باید بنویسند.» خلاصه بگویم من و ایشان بالا گرفت و کار به دعوا کشید. خلاصه خیلی وضعیت بدی شد و من قهر کردم و بیرون آمدم. حاج آقا مصطفی(ره) در تمام این مدت سکوت محض کرده بود. رفقای من می گفتند آدم عصبانی است، ولی من آن روز جز سکوت محض ندیدم. وقتی آمدم بیرون دنبالم آمد و گفت، «پدرم که نیستند. درست نیست مرا تنها بگذارید. او از روی ترسش این حرفها را می زند. شما به دل نگیرید.» بعد هم گفت، «شما و یکی از رفقایان فردا برای ناهار بیایید منزل من.» من و آقای مصباح خیلی رفیق بودیم و رفتیم منزل حاج آقا مصطفی(ره) که در زیرزمین منزلش از ما پذیرایی می کرد و از هر دری سخن راندیم. خیلی گرم و عاطفی بود. البته گاهی هم عصبانی می شد، ولی محبت و عاطفه اش حرف نداشت.

امور بیت حضرت امام(ره) در غیبت ایشان چگونه اداره می شد؟

بسیار عالی. همه کاره حاج آقا مصطفی(ره) بود. جلسات روضه قطع نمی شدند و ایشان شخصاً به مراجعات دیگر پاسخ می دادند. غیر از او کسی در بیت نبود، بنابراین به همه امور باید می رسید. با هدایت و سرپرستی حاج آقا مصطفی(ره)، رابطه بیت با بیوت سایر علما با قدرت بود. با مرحوم آیت الله نجفی که رفیق بود و معارضه ای نداشت. آیت الله نجفی روحیتاً سلم بود و با هیچ کس معارضه ای نداشت. کارش همه این بود که عبادت کند، حرم برود، یاد اهل بیت و خدا باشد و در مواقع لزوم به نفع امام اعلامیه بدهد و صحبت کند. اما برخی از وابستگان به بیوت برخی آقایان احیاناً کارشکنی می کردند.

پس از دستگیری حضرت امام(ره)، حاج آقا مصطفی(ره) را نیز دستگیر و پس از مدتی به قید التزام آزاد کردند. از رفتار ایشان پس از آزادی خاطراتی را نقل کنید. وقتی حضرت امام(ره) را دستگیر کردند، بعد از مدتی سراغ

✦ ✦ ✦

وقتی حضرت امام(ره) از زندان آمدند، جمعیت کثیری به دیدن ایشان آمدند. امام کنار پنجره ایستاده بودند و جمعیت می آمدند و دست ایشان را می بوسیدند و می رفتند و امام مجبور بودند خم شوند. حاج آقا مصطفی(ره) کنار پدرش ایستاده بود و دائماً کمر او را می مالید که خیلی اذیت نشود. رابطه این پدر و پسر واقعاً عجیب بود. گاهی هم می دیدم که مطالبی را در گوش امام(ره) می گوید که معلوم بود اسرار امام با اوست.

■ «شهید سید مصطفی خمینی و مبارزه»

در گفت و شنود شاهد یاران

با حضرت آیت الله محمدعلی گرامی



● درآمد

«حضور مؤثر و کارآمد شهید آیت الله سید مصطفی خمینی (قدس سره) در جوار رهبری نهضت اسلامی و نیز هدایت امور آن در مقطع دستگیری حضرت امام (ره) و نیز اداره موفق بیت ایشان در این مقطع، از فصول درخشان و ماندگار در تاریخ مجاهدات عملی اوست.

در گفت و شنود حاضر، آیت الله محمدعلی گرامی از شاگردان پرسابقه امام راحل و نیز دوستان شهید حاج آقا مصطفی (ره)، خاطرات جذاب و ناگفته ای را در این باره مطرح نموده اند. استاد گرامی از فعالین نهضت امام بودند و در این مسیر بارها زندان و تبعید را تجربه نموده اند. با سپاس از ایشان که ساعتی با ما به گفت و شنود نشستند.»

عواطف این پدر و فرزند نسبت به یکدیگر را در جای دیگر ندیدم...

می خواهند برای نماز بیایند. بهتر است آقا صحبت هایشان را تمام کنند.» حضرت امام (ره) اگر هم شنیدند، به هر حال اعتنائی نکردند و حرف های خودشان را زدند. امام انصافاً چیز دیگری بود. انسان بسیار عجیبی بود. سوای جنبه های عرفانی و معنوی، در ظاهر هم رفتار و منش دیگری داشت. حاج آقا مصطفی (ره) قبل از شروع سخنرانی به من گفت: «به امام بگویید سخنرانیتان که تمام شد، شما دعا نکنید و دعا را بدهید آقای الیاسی بگوید.» خدا رحمت کند آقای الیاسی اخیراً فوت کرد. حضرت امام (ره) هم قبول کردند و آقای الیاسی همان پایین منبر دعا کرد و بعد هم ممنوع المنبر شد.

قبل از آن که به دستگیری حضرت امام (ره) و نقش حاج آقا مصطفی (ره) در اداره امور در غیبت ایشان بپردازیم، خاطراتی را درباره نحوه برخورد حضرت امام (ره) با عامه مردم بیان کنید.

قبل از این که امام را دستگیر کنند و به زندان ببرند، در همان ایام حدود ساعت یک و نیم، دو بعداز ظهر بود که تصادفاً رفتم بیت امام و دیدم کارگران چاپخانه برای دیدن ایشان

از نحوه آشنائیتان با شهید حاج آقا مصطفی (ره) بگویید. حاج آقا مصطفی (ره) متولد قم بود و لذا آشنایی به این جهت از قبل وجود داشت، ولی آشنایی به معنای ارتباط حدود پنجاه سال قبل یعنی در سالهای ۳۵ و ۳۶ که من به درس خارج امام می رفتم پیش آمد. آقا مصطفی درس اصول پدرش را می آمد، ولی درس فقه ایشان را شرکت نمی کرد و درس مرحوم آقای داماد را می رفت، ولی من فقه و اصول را درس حضرت امام (ره) می رفتم. شبها هم گاهی برای نماز آقای اراکی به فیضیه می آمد و یادم هست که با صدای بلند صحبت و بحث می کرد. من آنجا او را می دیدم که خیلی هم به من محبت داشت.

از حالات روحی ایشان خاطره ای دارید؟

انسان در سنوات مختلف حالات گوناگونی دارد. مثلاً خود مرا روزگاری در حوزه منطقی می دانستند به این تعبیر می گفتند در منطق استاد است. پس از چند سال همین شهرت را در فلسفه پیدا کردم و گاهی در فقه و اصول. حاج آقا مصطفی (ره) هم از این قاعده مستثنی نبود. از نظر روحی یادم هست که خیلی پر جنب و جوش و شلوغ بود و خلاصه به خاطر این شلوغی و برخوردها و صحبت کردنها، معروف بود، ولی همان موقعها که در ظاهر شلوغ بود، در درس و مطالعه و عبادت بسیار تأمل و طمأنینه داشت. خیلی آدم خوبی بود. وقتی هم که مرجعیت امام شروع شد، واقعاً برای ایشان پشتوانه ای بود. عواطف آن دو نسبت به هم را در جای دیگری ندیدم که بتوانم مقایسه کنم. از دستگیری حضرت امام (ره) و نقش حاج آقا مصطفی (ره) در ساماندهی امور نهضت در غیاب ایشان چه خاطره ای دارید؟

روز عاشورا بود و امام قصد داشتند سخنرانی کنند. من از طریق حاج آقا مصطفی (ره) پیشنهاد کردم چهار ماشین، اطراف ماشین حضرت امام (ره) را بگیرند و جمعیت در اطراف باشند. حضرت امام (ره) فرمودند، «نه، می خواهم همه چیز ساده باشد.» بعد در ماشینی نشستند که سرش باز بود و جمعیت هم دور ماشین را گرفت. آقا مصطفی در فیضیه بالای پله ایستاده بود و من هم نزدیکش بودم. آن روز وقتی آقا حملات مستقیم و صریح خود را به شاه شروع کردند، احساس کردم آقا مصطفی کمی نگران شد و گفت، «بروید به آقا بگویید که وقت نماز آقای اراکی است و

بار اول که امام را دستگیر کردند، من خیلی ناراحت بودم و به منزل آقای زنجانی، پدر حاج آقا موسی رفتم. حاج آقا مصطفی (ره) آنجا نیامد و مستقیم به منزل آقای مرعشی رفت و ظاهراً همراه ایشان به صحن مطهر آمد و روی منبر ایستاد و سخنرانی مفصلی کرد. خطاب به مردم گفت، «از شما تشکر می کنم که به خاطر پدر پیر من اینجا جمع شده اید.» وقتی این را گفت، مردم بسیار گریه کردند.

آمده اند. دهه محرم بود و از صبح تا ظهر در آنجا مجلس روضه برگزار می شد و امام قطعاً خسته بودند. ما که جوان بودیم اگر کسی در آن وقت روز می آمد، حاضر نبودیم به ملاقاتش بیاییم، اما حضرت امام (ره) همیشه آمادگی



● درآدم

«پس از سپری شدن قریب به سه دهه از هجرت یار همدل، هنوز به هنگام ذکر او بغضی جانکاه به گلو می‌آورد تا جایی که چندین بار در فواصل گفت‌وگو از ما می‌خواهد تا با خاموش کردن ضبط، به او فرصتی دهیم تا بر اندوه خویش فائق آید. دکتر محمود بروجرودی، داماد حضرت امام خمینی (ره) که در گفت‌وگو حاضر، مایل به گفتن بسیاری از خاطرات خویش نیست، بارزترین ویژگی امام و فرزندان ارجمندش را خداپاوری می‌داند و فقدان آن‌را در برخی از اهالی فرهنگ و سیاست، موجب برخی ناهنجاریها که هم اینک عیان است.

آنچه می‌خوانید حاصل بیش از یک‌ساعت گفت‌وگوی ما با دکتر بروجرودی است منهای مواردی که به توصیه او حذف کرده‌ایم.»

«شهید سید مصطفی خمینی و مبارزه»

در گفت‌و شنود شاهد یاران با دکتر محمود بروجرودی

برای او محوریت امام در مبارزه اصل بود...

قبل از پرداختن به ادامه بحث آیا از دیدگاه شما برای معرفی آثار ایشان تلاش خاصی صورت گرفته است؟

پسر من در بیست‌مین سال شهادت آقا مصطفی کوشش کرد مکتوبات ایشان را جمع‌آوری و چاپ کند و واقعاً زحمت فوق‌العاده‌ای کشید. این ماجرا به سال ۷۶ برمی‌گردد. همان ۲۷ جلد آثار را می‌فرمایید؟

بله. او عده‌ای از طلاب فاضل را به کار گرفت و خودش هم شبانه‌روز سرپرستی کرد و مقداری از آثار مرحوم حاج آقا مصطفی را به نتیجه رساند و چاپ کرد. ظاهراً این آثار، بسیار مورد اقبال اهل فن قرار گرفتند.

از جنبه اندیشه مبارزاتی در عین استقلال فکری ایشان از آغاز مبارزه تا هنگام شهادت، خاطراتی را بیان کنید. نکته مهم این است که باید دقت کرد که این استقلال در چه زمینه‌ای است. آیا استقلال فکری است یا عملی؟ در هر حال حاج آقا مصطفی از سال ۴۱ که قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی مطرح شد، در متن مبارزه بودند. در آن زمان هنوز مسئله انقلاب سفید شاه مطرح نشده بود. یکی از دوستان قدیم حضرت امام (ره) که ظاهرآ در تهران سردفتر و عضو کانون سر دفتران هم بود، آمده بود به قم. اینها به نوعی دولتی محسوب می‌شدند. آقا مصطفی به من گفت، «آمده امام را ساکت کند؟» البته ایشان می‌گفت «آقا را ساکت کند؟» من گفتم، «خیر! خود آقا به او وقت داده‌اند. من معتقدم که آقا می‌خواهند حرفهایی را به او بزنند که برود و اگر توانست منتقل کند.» بعد از قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی، شکاف عمیقی بین روحانیت و دولت ایجاد شده بود و خیلیها تلاش می‌کردند که از گذشته‌خودشان استفاده کنند و این شکاف را بردارند که اتفاقاتی که بعدها پیش آمد و آنها پیش‌بینی هم

مصطفی تا سال ۴۵ که امام به عتبات مشرف شدند، به تحصیل ادامه داد.

نظر امام (ره) در مورد شیوه تحصیل و مراتب علمی حاج آقا مصطفی چه بود؟

اتفاقاً من تمام ماه رمضان سال ۴۵ را عتبات مشرف بودم و یک شب که فقط من و حضرت امام (ره) بودیم و غیری حضور نداشت، از مسائل مختلف و اوضاعی که در عتبات برای ایشان پیش آمده بود، صحبت کردیم و نهایتاً هم من از ایشان پرسیدم، «وضع علمی آقا مصطفی چگونه است؟» عین عبارت حضرت امام (ره) را نقل می‌کنم که فرمودند، «از آن وقت من در این سن بهتر است.» آقا مصطفی، هم در حوزه قم و هم در نجف، زیانزد بود. سایر مدارج و مرتبه‌های علمی ایشان را هم باید از اهل فن پرسید، چون من اهل فن نیستم.

یک شب که فقط من و حضرت امام (ره) بودیم و غیری حضور نداشت، از مسائل مختلف و اوضاعی که در عتبات برای ایشان پیش آمده بود، صحبت کردیم و نهایتاً هم من از ایشان پرسیدم، «وضع علمی آقا مصطفی چگونه است؟» عین عبارت حضرت امام (ره) را نقل می‌کنم که فرمودند، «از آن وقت من در این سن بهتر است.»

پیشینه‌آشنایی شما با حضرت امام و خاندان محترمشان به کدام مقطع زمانی باز می‌گردد؟

حضرت امام (ره) نوزده ساله و مرحوم پدرم شانزده ساله بودند که در اراک با یکدیگر دوست شدند و پس از چهار پنج ماه، دوستیشان به قدری عمیق شد که وقتی مرحوم آشیخ عبدالکریم حائری همراه جد من، مرحوم حاج میرزا مهدی بروجرودی به قم رفتند که حوزه را تشکیل بدهند و جدم به طلاب اراک نامه می‌نویسند که به قم بروند، پدرم و حضرت امام با یکدیگر سوار بر یک گاری می‌شوند و به قم می‌روند. بعد هم که در آنجا هر کدام ازدواج می‌کنند و ماندگار می‌شوند. من حدود پنج سال داشتم که آقا مصطفی را شناختم. بچه بسیار بسیار متحرک و به اصطلاح خودمان، بچه شیطانی بود.

از این شیطنتها خاطره‌ای دارید؟

یکی از روزهای محرم و گمانم عاشورا بود که از دور دیدم بالای گلدسته‌های بلند حرم حضرت معصومه (س) یک نفر نشسته و پاهایش را از دیوار آویزان کرده است و تکان می‌دهد. مادر آقا مصطفی گفتند، «من گمان نمی‌کنم کسی غیر از مصطفی این کار را بکند.» و بعد هم معلوم شد که درست فکر کرده بودند.

از دوره تحصیل ایشان بگویید.

ایشان در مدرسه‌ای به نام باقریه که در کنار مدرسه فیضیه بود تا کلاس ششم ابتدایی را خواند و سپس به سلک طلاب درآمد. یادم هست که خودم به گوش خودم شنیدم که جدم می‌گفتند، «آقا مصطفی خوب درس می‌خواند.» هر چند هفت هشت ماه بیشتر از شروع درس وی نگذشته بود. جدم بسیار نسبت به این آقاها حساس بودند. در هر حال آقا

او آمدند. بعد که آزادش کردند، تعهد گرفتند که شلوغ نکنند، اما نشان به آن نشان که به محض این که آزاد شد، تظاهرات مفصلی به راه افتاد. یادم هست در خیابان ارم غوغایی بود. حاج آقا مصطفی (ره) پس از آزاد شدن، آمد سر درس آقای مرعشی نجفی. من هم آنجا بودم و بعد هم آمدیم میان جمعیت. از او التزام گرفته بودند که پس از چند روز برگردد و خود را معرفی کند. او با همه و از جمله با من مشورت کرد. من گفتم نروید، چون حالا که آمده‌اید، حوزه شوری پیدا کرده است. او هم نرفت. سرهنگ مولوی تلفن زد به او و حرفهای زشتی زد. حاج آقا مصطفی (ره) هم خیلی خوب به خدمتش رسید. سرهنگ مولوی آدم با نفوذ و با قدرتی بود و دستور داد بیايند و او را دستگیر کنند و بعد هم که تبعیدش کردند و نزد امام رفت.

از اقامت حضرت امام (ره) و وضعیت بیت ایشان در نجف نکاتی را ذکر کنید.

در نجف بیوتاتی بودند که شاه می خواست از آنها استفاده کند، به خصوص بیت مرحوم آیت الله حکیم. خود آقای حکیم مرد بزرگی بود، ولی بیت ایشان با مبارزات مخالف بود. حاج آقا مصطفی (ره) طوری با این بیوت حشر و نشر می کرد که همه از شدت مخالفتشان کم می شد و در واقع سرجایشان می نشستند. حاج آقا مصطفی (ره) خیلی به درد امام می خورد.

از علاقه و توجه حضرت امام (ره) به حاج آقا مصطفی (ره) چه خاطرات دیگری دارید؟

حضرت امام (ره) خیلی به او عنایت داشت و می فرمود که مصطفی امید آینده اسلام بود. امام از نظر علمی هم خیلی به او توجه داشتند. درس اصول امام را همیشه و این اواخر درس فقه هم می آمد و از اشکال کنندگان اصلی بود. صحبتی بود که رفته بود سوریه و حضرت امام (ره) دائماً از آقای اشراقی می پرسیدند، «هواپیمایش نیست؟ سالم است؟» یک بار دست او شکسته بود. شکسته بندی را در محله جد قم که در سال ۴۴ پای مرا که در رفته بود، جا انداخت، آورده بودند برای شکستگی دست آقا مصطفی. این مرد بقال بود

و به خاطر خدا این کار را می کرد و پول هم نمی گرفت. وقتی دست حاج آقا مصطفی (ره) را جا می اندازد، امام به او می گویند، «دعا کن ما هم بتوانیم کاری کنیم و از دستان کاری برپاییم.» امام همیشه در نامه هایشان از نجف این را به همه می نوشتند. یکی جواب داده بود، «آقا! شما کاری کردید کارستان.» در هر حال امام عنایت و امید بسیار ویژه ای به حاج آقا مصطفی (ره) داشتند.

ارتباط شما با نجف از چه طریق بود؟
من از سال ۴۴ ممنوع الخروج بودم تا هنگام انقلاب و حال و حوصله رفتن به صورت قاچاق را هم نداشتم، چون در اطراف بصره، آنهاپی را که به صورت قاچاق می رفتند، می گرفتند و زندانی می کردند و من نمی توانستم تحمل کنم. مضافاً بر اینکه با آن توهینهایی که می کردند اصلاً مطمئن نبودم که این کار مشروع باشد. اما با حضرت امام (ره) از طریق مکاتبات یا پیامهای شفاهی ارتباط داشتم، همینطور با حاج آقا مصطفی (ره) و یکی از نامه های ایشان را در خاطراتم آورده ام.

خلق و خو و وجهه علمی حاج آقا مصطفی (ره) را بیان کنید.

حاج آقا مصطفی (ره) پس از آزاد شدن، آمد سر درس آقای مرعشی نجفی. من هم آنجا بودم و بعد هم آمدیم میان جمعیت. از او التزام گرفته بودند که پس از چند روز برگردد و خود را معرفی کند. او با همه و از جمله با من مشورت کرد. من گفتم نروید، چون حالا که آمده‌اید، حوزه شوری پیدا کرده است. او هم نرفت.

در سر درس نزدیک هم بودیم. حرفهای بادقتی می گفت. بعدها که کتابهایش چاپ شدند و کتابهای اصول و تفسیر و فلسفه اش را مطالعه کردم، دیدم که با آن سن کم حاشیه خوبی بر عروه نوشته. با آقای فاضل لنکرانی و آقا شهاب اشراقی هم مباحثه بودند. از نظر خلق و خو هم که بسیار شجاع و مبارز و دقیق بود. در جمعی که همیشه پای پیاده به کربلا می رفتند، بسیار متواضع بود و خاطرات خوشی در اذهان گذاشته است. او با این که از لحاظ علمی و مرتبه فرزند امام بودن و مجتهد بودن بالا بود، اما به راحتی با افراد فرودست و پایین همنشینی می کرد. او از سویی، با نهایت صلابت در مقابل فشارهای رژیم می ایستاد و از آرمان امام دفاع می کرد و از سوی دیگر به قدری متواضع و با محبت بود که هر کسی از هر طبقه ای می توانست بباید و حرفش را به او بزند.

شما چگونه از رحلت ایشان باخبر شدید؟

آیت الله آسید محمدصادق روحانی تلفن زد و به من گفت، «چه خبر داری از حاج آقا مصطفی؟» گفتم، «چطور مگر؟» گفت، «گمانم حاج آقا مصطفی فوت کرده.» ظاهر ایشان از طریق فرزندش از پاریس مطلع شده بود. زنگ زدم به حاج آقا مرتضی حائری و جریان را پرسیدم. گفت خبر ندارد. از منزل ایشان شروع کردند به تلفن زدن به نجف، در بیت امام در قم هم کسی خبری نداشت. آشیخ محمدرضای توسلی تلفن زد به من که، «فلانی! از تو چنین مطلبی نقل شده. اگر راست نباشد، می دانی که چه عوارض بدی دارد؟» گفتم، «خب! بروید تحقیق کنید.» هیچ کس خبر نداشت جز آقای روحانی که به من خبر داد.

از رویدادهای پس از رحلت ایشان به ویژه برگزاری مجالس فاتحه در قم و پیامدهای آن چه خاطراتی دارید؟
من در تمام مجالس ختم حضور داشتم. در اولین جلسه هم که در مسجد اعظم قم تشکیل شد، دم در ایستاده بودم و فقط قرآن تلاوت می شد. آقای گلپایگانی گفتند سخنرانی شود. در کرمانشاه، مرحوم شهید اشرفی اصفهانی از من دعوت کرد که برای سخنرانی در مجلس ترحیم آنجا بروم و دو اتوبوس پر از عزاداران را هم همراه من فرستادند. در آنجا سخنرانی داغی کردم، ظاهر آن به نجف رسیده بود. آقای اشرفی می گفت که حضرت امام (ره) نوام را شنیده و بسیار متأثر شده بودند. در آنجا من ضمن تفسیر آیه ذلک الکتاب لاریب فیه... بسیاری از ناگفتنی ها را گفته بودم.

بعدها از علت فوت ایشان چه چیزهایی متوجه شدید؟

حاج آقا مصطفی ناراحتی قلبی و تنفسی نداشت یا حداقل مشهود نبود، پدر همسرش هم می گفت کسالتی نداشت. بر اساس حرف خادمه اش (ننه صغری) می گویند در آخرین جلسه، دو نفر نزد او بوده اند و بعد هم دیده اند که از بینی و گوشش خون آمده. در هر حال می خواستند بدنش را تشریح کنند که حضرت امام (ره) اجازه ندادند. در هر حال انسان وارسته، عالم و دقیقی بود. خدا رحمتش کند.



ایشان قبل از این که به نجف بروند چهره شناخته شده ای بودند و طلاب نجف، ایشان را خوب می شناختند. مثلاً اگر با آیت الله آقا سید محمود هاشمی شاهرودی که از افاضل نجف هستند صحبت کنید، خواهند گفت که حاج آقا مصطفی (ره) قبل از اینکه به نجف بروند، به عنوان یک مرد فاضل طراز اول شناخته شده بودند. شما با هر کسی که ایشان را می شناخته، صحبت کنید هیچ کدام مراتب علمی و فراست در درس او را، چه در قم و چه در نجف، کنعان نمی کنند. با بعضی از اعظام نجف، ایشان دوستی بسیار نزدیکی داشتند.

نگرش ایشان در ارتباط با بیوت سایر علما چگونه بود و چه عملکردی داشتند؟

از هر جهت که تصورش را کنید خوب بود. بعد از ماجرای ۱۵ خرداد، مرحوم آیت الله گلپایگانی ما را دعوت کردند و رفتیم منزلشان و آنجا ماندیم. جالب اینجاست که قبل از وصلت با خانواده حضرت امام (ره)، من و حاج آقا مصطفی (ره) فرصت بیشتری برای گفت و شنود داشتیم. بعدش هر کدام سر خانه و زندگی خودمان بودیم و کمتر موفق می شدیم همدیگر را ببینیم. در هر حال مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) هنگام خواب تشک نمی انداخت. نمی دانم نذر کرده بود یا بر اساس تفکری چنین تصمیمی گرفته بود. آن شب هم روی تشک نخوابید. زمینها هم که آن موقع موزائیک و صاف نبود و آجر بود و پستی و بلندی داشت و بدون تشک واقعاً ناراحت کننده بود. در هر حال، ایشان با اهل انس مرادواتی داشت و احتمالاً به این سبب، چنین ریاضتهایی را به خود می داد.

آیا از این عوالم و مرادوات برایمان نکاتی را نقل می کنید؟

خیر، ترجیح می دهم در این باب سخنی نگویم. در هر حال در منزل آیت الله نجفی هم که همیشه گنده بود و بار دومی هم که ایشان بازداشت شدند در واقع در منزل مرحوم آیت الله نجفی بودند.

با بیت آقای شریعتمداری چه ارتباطی بود؟

خود من شخصاً دوسه بار بیشتر ایشان را ندیدم و آن هم برای روضه رفته بودم. چیز زیادی در این باره نمی دانم. بسیاری معتقدند که صمیمیت و رفاقت و حالت تواضع حاج آقا مصطفی (ره) فراتر از رفتارهای متعارف اهل حوزه است. از ویژگیهای اخلاقی و شخصیتی ایشان نکاتی را ذکر کنید.

در ابتدا باید این نکته را عرض کنم که روحانیون به مناسبت جایگاهشان در جامعه، از مرتب بالا بی برخورد هستند تا آنجا که اگر یک روحانی، زن و مردی را به عقد هم در نیاورد، آن دو به یکدیگر حرام هستند. این را یک بچه هم می داند، منهای آدمهایی که رفتند فرنگستان و آمدند و عملاً نسبت به روحانیون بی اعتنائی کردند.



در مسجد اعظم ختم برگزار شده بود. حرفهای مختلفی زده شد و مطالب گوناگونی گفته شد، ولی چیزی که دستگاه را خیلی اذیت کرد، کلمه شهادت بود. ساواک اصرار داشت که کلمه شهادت را به کار نبریم و همین نشان می داد که پشت این ماجرا، نکته ای هست. ما این موضوع را منتقل کردیم به نجف. خدا رحمت کند حاج احمد آقا گفت که خوب نکته ای را گرفته اید و معلوم می شود کاری کرده اند.

چرا؟

بی تردید به دلیل این که روشنفکران اروپایی از دست روحانیون قرون وسطی خون دل خورده بودند و این امر تا زمان حاضر هم تسری پیدا کرده است. امروز هم خیلی از آنها مخالف کلیسا هستند، مثل بسیاری از روشنفکرهای خودمان که ضد روحانیت هستند. واقعیت این است که وقتی یک غیرروحانی به روحانی احترام می گذارد، متقابلاً آن را دریافت می کند و در جامعه ما این احترام در بالاترین سطح است.

آیا مصداقی از این معنا در ذهن دارید؟

بله. مصداقی فراوان هستند و من به چند مورد اشاره می کنم. سال ۱۳۲۰ بود که همراه با جلد و پدرم به بروجرد رفتیم. مرحوم آیت الله العظمی بروجردی هنوز آنجا تشریف داشتند. من کوچک بودم، ولی یادم هست که ایشان با نهایت مهربانی و لطف صدایم می زدند و می گفتند، «محمود! بیا» من در ایشان کمترین نشانه ای از تبختر ندیدم. مرحوم آیت الله گلپایگانی به قدری رأفت داشتند که ما از بیجگی به ایشان می گفتیم آقا! کراراً پیش آمد که حضرت امام (ره) در سلام کردن بر من پیشی گرفتند و مرا شرمند کردند. تبختر و تکبر معمولاً در افرادی دیده می شود که می خواهند خود را در جایگاهی غیر از شأن واقعی خود نشان دهند. حاج آقا مصطفی (ره) با تمام علمیت و با تمام آقا زادگی، چه از جانب پدر و چه از جانب مادر که از بزرگان علم و ادب ایران بودند، با آدمهای معمولی و کم سواد، گفت و شنود صمیمانه داشت، طوری که کسانی که او را به عنوان آقا زاده می شناختند، تعجب می کردند که مثلاً دارد با کاسب محل، مثل یک قوم و خویش نزدیک احوالپرسی و صحبت می کند. او هیچ وقت ادعای آقا زادگی نداشت. ادعای این که آدم فاضلی است، نداشت. ادعای این که در ردیف خودش، شخص اول است، نداشت. اگر بخواهید از نوجوانی ایشان بدانید باید با آیت الله

العظمی حاج آقا موسی شبیری زنجانی صحبت کنید.

نمی دانستم. دیگر چه می دانید؟

خیلی چیزها می دانم که از گفتنشان معذورم. ایشان سالها با آیت الله العظمی فاضل لنگرانی، هم مباحثه بودند. مرحوم شهاب اشراقی و این دو نفر، هم مباحثه بودند. البته چون در خلوت و جلوت با هم بودند، شاید بسیاری از نکات را نگویند، ولی آقای شبیری



زنجانی اهل این حرفها نیستند و اگر فلان امامزاده را هم، سندش را قبول نداشته باشند بالصراحه می گویند، مثل اختلافاتی که الان در مورد مسجد جمکران هست و امثالهم. البته به اعتقاد من دامن زدن به چنین مسائلی به نفع جامعه اسلامی نیست و در صفوف مسلمین شکاف می اندازد.

از سفرهایتان بگویند.

بعضیهایشان گفتنی نیست.

از آنهایی که هست بگویند. ایشان دیگر از اهل انس با چه کسانی مرادوه داشتند؟

با آقای جعفر مجتهدی که مریدانی هم داشت. حاج آقا مصطفی (ره) می گفت، «کجا داری می روی؟» گفتم، «تهران» گفت، «می روی، ولی به تهران نرسیده برمی گردی.» و اتفاقاً همین طور هم شد. تا علی آباد رفتم و برگشتم. حاج آقا مصطفی (ره) با آقای بهاء الدینی و آقای مرتضایی هم بسیار مانوس بود.

چگونه از خبر شهادت ایشان باخبر شدید؟

من در دانشکده الهیات که آن موقع در دفتر مرکزی حزب جمهوری بود دوره دکترا می خواندم و جاهای دیگر هم درس می دادم. از دانشکده آمدم بیرون و به آقای جواد طباطبایی برخوردم. از من پرسید، «قضیه چیست؟» گفتم، «کدام قضیه؟» گفت که چنین اتفاقی افتاده است. آمدم منزل و به آقای جمارانی تلفن زویم. ماجرا را ایشان نقل کرد. قبل از پیروزی انقلاب در واقع مرکز دریافت اطلاعاتمان منزل آقای جمارانی بود. یک جای غیر مخفی، اما در عین حال غیر مرئی که کسی هم مشکوک نمی شد و همه راحت می رفتند و اطلاعاتها و اعلامیه ها از آنجا توزیع می شد. با نجف که نمی شد تماس گرفت و تا آخر شب طول کشید تا سرانجام عیال بنده با عیال ایشان صحبت کرد.

از مجالس ترحیم ایشان بگویند.

فردای آن روز ما رفتیم قم. در مسجد اعظم ختم برگزار شده بود. حرفهای مختلفی زده شد و مطالب گوناگونی گفته شد، ولی چیزی که دستگاه را خیلی اذیت کرد، کلمه شهادت بود. ساواک اصرار داشت که کلمه شهادت را به کار نبریم و همین نشان می داد که پشت این ماجرا، نکته ای هست. ما این موضوع را منتقل کردیم به نجف. خدا رحمت کند حاج احمد آقا گفت که خوب نکته ای را گرفته اید و معلوم می شود کاری کرده اند.

بعدها درباره شهادت ایشان از کسی چیزی نشنیدید؟

خیلی نباید به احتمالات تکیه کرد. اطلاعات روشن همانی هستند که همه گفته اند که سر شب چند نفری آمدند نزد ایشان و صبح که خادمه منزل رفته که صبحانه ببرد، دیده که ایشان به رو افتاده اند.

پس از ۲۷ سال که از شهادت حاج آقا مصطفی (ره) می گذرد چه تحلیلی دارید؟

همان تحلیلی که حضرت امام (ره) داشتند که شهادت ایشان از الطاف خفیه الهی بود. مدتی پس از شهادت حاج آقا مصطفی (ره)، اعضای خانواده حضرت امام (ره) به نجف مشرف شدند. بیشتر از ده پانزده روز از شهادت حاج آقا مصطفی (ره) نگذشته بود. حضرت امام (ره) طبق معمول می خواستند که به حرم مشرف شوند و یا نماز بخوانند. خودشان را معطر کرده بودند. عیال من می گوید، «آقا چه عطری زده اند!» به ایشان می گویند، «حضرت امام (ره) روز سوم پس از شهادت حاج آقا مصطفی (ره) هم وقتی می خواستند نماز بخوانند، عطر زدند. گویی اتفاقی نیفتاده است.»

و کلام آخر؟

کلام آخر این که حضرت امام (ره) آنچه را که از پیام الهی شنیده بودند، از سویدای جان باور کرده بودند.



که این طور نبوده و آقا مصطفی آدم عاقلی است و بعید است چیزی همراهش بوده باشد. من و آن نگهبان در شهر بانی قم کنار جوی آبی نشسته بودیم و حاج آقا مصطفی (ره) داخل اتاق بودند. در هر حال آقا مصطفی را به زندان قزل قلعه بردند و دو ماهی آنجا بودند.

پس از آزادی از زندان چه کردند و چه فعالیت خاصی داشتند؟ برگشتند قم. برادر من رئیس بانک صادرات قم بود. زنگ زد به من که آقا مصطفی آمده و الان وارد شده، ابتدا به حرم و بعد به درس آیت الله آسید محمد داماد پدر آقای محقق داماد رفته است. بعد هم که درس تمام شده، با سلام و صلوات ایشان را آوردند خانه. ایشان در منزل اعلام می کنند که باید به ترکیه بروند که همه اهل خانه مخالفت می کنند. در اینجا ماجرائی پیش می آید که نشانه بارزی است بر این که ایشان چقدر حواسش جمع بوده است.

چطور؟

حاج آقا مصطفی از راه می رسند و همسر و بچه ها و مادر و خواهرها اطراف ایشان جمع می شوند و شور و هیجان پس از دو ماه انتظار، همه را بی قرار کرده است. در این موقع حاج احمد آقا از راه می رسد و کاغذی را به طرف حاج آقا مصطفی (ره) می گیرد و می گوید که فلانی این کاغذ را داده است. حاج آقا مصطفی (ره) می گویند، «یادم است.» معلوم می شود که آنها قبل از بازداشت آقا مصطفی با هم «یادم تو را فراموش» را شرط کرده بودند و جالب این که حاج آقا مصطفی (ره) پس از دو ماه و آن هم در آن شرایط پر هیجان، چقدر حضور ذهن داشته که حواسش بوده و شرط را نباشته! آیا آدمی با این هوش و حواس کسی بوده که بشود او را غافلگیر کرد و سرش کلاه گذاشت؟

چه شد که به ترکیه رفتند؟

با هزار مکافات منصرفش کردیم که نرود، ولی رئیس ساواک قم ویدیعی با عباراتی که شایسته خودشان بود، آمدند و ایشان را بردند.

در واقع دستگیرشان کردند؟

دستگیری نیست، بازداشت است. دستگیری وقتی است که کسی قصد فرار دارد و می ریزند او را می گیرند. در مورد ایشان و حضرت امام (ره) تعبیر بازداشت، صحیح تر است. روزی هم که ریختند که حضرت امام (ره) را بازداشت کنند، ایشان صدای مشدعلی را می شنوند که کتکش می زند. از اتاق بیرون می آیند و می فرمایند، «روح الله خمینی منم. این وحشیگریها چیست که می کنید؟»

آیا در تشرفات بعدی خود به عتبات، حاج آقا مصطفی را دیدید؟

مقدر نبود که تا سال ۵۷ به آنجا مشرف شوم، در حالی که حاج آقا مصطفی (ره) در سال ۵۶ به شهادت رسیدند. از سال ۴۵ که مشرف بودید چه خاطراتی دارید؟ یادم هست که یکی از شهباهای همراه با آیت الله حاج آقا مجتبی تهرانی در منزل حاج آقا مصطفی (ره) مهمان بودیم و حرفهای مختلفی زده شد. حاج آقا مصطفی (ره) در مورد قم خیلی حساس بودند و در آنجا اختلافاتی بین داخلها پیدا شده بود و ایشان واقعا از این قضیه ناراحت بودند. از طریق من به بعضیهایشان پیغام دادند. من هم آدم عین عبارت را نقل کردم. ایشان بسیار نسبت به این که بیت سالم بماند و وصله ای به آن نچسبد، حساس بودند. نسبت به پدرشان هم حساسیت عجیبی داشتند که نکند کسی در راه رفتن، سخن گفتن، جلیس بودن، نامه نوشتن و امثالهم، خدای نکرده هتک حرمتی به ایشان بکند. حاج آقا مصطفی (ره) در حوزه نجف چقدر شناخته شده بودند؟

به هنگام بازداشت دوم حضرت امام (ره) و تبعید ایشان به ترکیه، واکنش حاج آقا مصطفی (ره) چه بود؟

در بازداشت دوم، حکومت درس گرفته بود که دیگر اجازه تحرکی به مردم ندهد، بنابراین به هر وسیله ممکن از بیرون آمدن آنها مانع به عمل آورد تا زمانی که خبر رسیدن حضرت امام (ره) به ترکیه به مردم رسید. من آن موقع معلم هنرستان صنعتی قم بودم. یکی تلفن زد به من و گفت که جزو نگهبانهای حضرت امام در قیصریه بوده است. شخصی بود به نام حجازی. حاج آقا مصطفی (ره) به محض شنیدن خبر رفته بود منزل آیت الله نجفی مرعشی و در خانه را هم بسته بود. آن نگهبان به من اطلاع داد که یکی دیگر از نگهبانهای قیصریه به نام رضوی، کشیک کشیده و وقتی حاج آقا مصطفی (ره) به خانه برمی گشته، از پشت بام منزل وارد شده و ایشان را بازداشت کرده است. حجازی گفت که قرار است ایشان را به زندان ببرند و حاج آقا مصطفی (ره) پیغام داده که لباسهایش را در بقچه ای بگذاریم و برایش ببریم. من به خانه شان رفتم و لباسها را از خادمه شان، صغری، گرفتم و بردیم و در تمام طول این مدت نگرانیم این بود که نکند کاغذی چیزی همراه حاج آقا مصطفی بوده باشد. یکی از نگهبانها خیال مرا راحت کرد

می کردند، به وجود نیاید که نتوانستند و این اتفاقات روی داد. آقا مصطفی در این قضیه هم خیلی تلاش داشت که وقایع تندتر از آنچه که حضرت امام (ره) در برنامه خود داشتند، پیش برود. در سال ۴۱ هم سلسله مسائلی پیش آمد که رأی گیری ششم بهمن یکی از آنها بود. آقا مصطفی و والدشان در آن ایام رفته بودند عتبات و مسافرتشان سه ماهی طول کشید و در این فاصله قضایای مدرسه فیضیه روی داد. هنگامی که برگشتند، باز هم آقا مصطفی تصمیم داشت که جریان را تندتر پیش ببرد، ولی بعد متوجه شد که در این میان از همه واجب تر، حفظ حرمت امام است و لذا با کسانی هم که می خواستند به شکلی مستقل از امام رفتارهایی داشته باشند، برخورد داشت.

یعنی که تمام سعیشان حفظ محوریت امام (ره) بود؟ بله، کاملاً همین طور است.

پس از دستگیری اول حضرت امام که حدود یک سال طول کشید، اداره بیت بر عهده حاج آقا مصطفی (ره) بود. نحوه مدیریت ایشان را چگونه ارزیابی می کنید و آیا خاطراتی در این مورد دارید که چگونه بیت را حفظ کردند؟ حاج آقا مصطفی (ره) در همان روز ۱۵ خرداد آمدند به صحن و در آنجا در قسمتی از صحن نو و ایوان آئینه، در جایی که آن وقتها به شکل دیگری بود، ایستادند و از مردم تشکر کردند. تشکیلات آنجا حالا به هم خورده. آن موقعها وارد که می شدی، همان کنار، منبری بود که علما، از جمله مرحوم آیت الله بروجردی، بالای آن درس می دادند. منبر به اصطلاح زیر ساعت قرار داشت. حاج آقا مصطفی (ره) در آنجا ایستاد و از مردم تشکر کرد و قضایای ۱۵ خرداد گذشت. حضور حاج آقا مصطفی باعث شد که کم کم رفت و آمد به بیت امام زیاد شود. حتی بعضیها با اجازه شهر بانی و به دستور ساواک می آمدند که ببینند چه خبر است. بعضی از آنها کاملاً در قم شناخته شده بودند. منزل من کاملاً روبروی منزل امام بود. حالا اطراف آن خراب شده، ولی آن خانه هنوز برجایش هست. حضرت امام در بازداشت اول، هنگامی که از قیصریه برگشتند دو ماهی در همین خانه تشریف داشتند.



ایشان بسیار نسبت به این که بیت سالم بماند و وصله ای به آن نچسبد، حساس بودند. نسبت به پدرشان هم حساسیت عجیبی داشتند که نکند کسی در راه رفتن، سخن گفتن، جلیس بودن، نامه نوشتن و امثالهم، خدای نکرده هتک حرمتی به ایشان بکند.



قبل از هر کاری درسش را بخواند.
از حوادث سال ۴۲ کدام در نظر شما

خاطره‌انگیز است؟
۱۳ خرداد ۱۳۴۲ و عصر روز عاشورا که
حضرت امام(ره) به مدرسه فیضیه رفتند
و آن سخنرانی اعجاب‌انگیز را ایراد
فرمودند.

حاج آقا مصطفی(ره) هم حضور
داشتند؟

نمی‌دانم، ولی قدر مسلم حضرت
امام(ره) کسی نبودند که اطرافیان‌شان را
با خودشان ببرند که کارشان جلوه کند.
اصلاً حضرت امام(ره) در این عوالم
نبودند و پیوسته به حاج آقا مصطفی(ره)
توصیه می‌کردند که تو از این مسائل و از
مبارزات دور باش و به درس ات برس و
نگذار هیچ چیزی وقت تو را بگیرد.
از دستگیری حضرت امام(ره) و نقش
حاج آقا سید مصطفی(ره) در
سازماندهی اعتراضات عمومی و هدایت
آن چه تحلیلی دارید؟

دو روز بعد از این سخنرانی، حضرت
امام(ره) دستگیر شدند و با حضور مردم، مبارزه علیه طاغوت آغاز
شد. آن روز صبح، من از موضوع خبر نداشتم. یکی از رفقای
طلبه آمد و گفت حاج آقا روح‌الله را دستگیر کردند. مردم در
خیابانها اجتماع کرده و علما به منزل آسید احمد زنجانی رفته
بودند تا مشورت و تصمیم‌گیری کنند. تا ده صبح آنجا بودیم و
هنوز از مسئله حمله به مردم و کشتار خبری نبود. بالاخره آقایان
مباحثاتی کردند و به این نتیجه رسیدند که به صحن و حرم
حضرت معصومه(س) بروند. حاج آقا مصطفی(ره) در آنجا در
مقابل ایوان آیینه و دالانی که در آن به خیابان ارم با می‌شد، در
میان جمعی از ارادتمندان امام(ره) ایستاده بودند. آنها مشغول
صحبت بودند که گمانم از طرف قبله و خیابان حضرتی، جازه‌ای
را وارد صحن کردند. ناگهان غریب‌از جمعیت برخاست و تظاهرات
زیادی شد و طولی نکشید که آقایان علما دستور دادند مردم
بیرون بروند. حاج آقا مصطفی(ره) گفت که مردم متفرق شوند
و عصر آن روز در ساعت پنج مجدداً در حرم تجمع کنند. عصر
آن روز حکومت نظامی برقرار و از تجمع مردم جلوگیری شد.
حضرت امام(ره) را به زندان تهران بردند که این حبس حدود
یک سال طول کشید.

در غیبت حضرت امام(ره)، حاج آقا مصطفی چه نقشی داشتند؟
در غیبت حضرت امام(ره)، اداره بیت ایشان به عهده حاج آقا
مصطفی(ره) قرار گرفت. ایشان همراه خانواده به اندرونی منزل
امام(ره) آمدند و همه امور به شیوه و دستور ایشان اداره می‌شد.
ارادتمندان و فضلاء حلقه امام به ویژه اصرار داشتند که برای
زنده نگهداشتن نام ایشان، حتماً در بیت شرکت کنند و همه به
این نتیجه رسیده بودیم که نباید بیت امام(ره) را خالی بگذاریم.

آیا در این مدت، ملاقات با حضرت امام(ره) آزاد بود؟
ما حساب کرده بودیم که دستگیری و زندان حضرت امام(ره)
نباید خیلی طولانی باشد. بعد از ماه صفر، یعنی دو ماه پس از
دستگیری امام(ره)، ایشان را از زندان به منزلی در قطریه منتقل
کردند و در آنجا امکان ملاقات با ایشان بود.

آیا شما هم به ملاقات حضرت امام(ره) رفتید؟
عصر همان روزی که حضرت امام(ره) را به منزل قطریه منتقل
کردند عده‌ای از برادرها به ملاقات ایشان رفتند، ولی من فردا
صبح رفق که مانع شدند و فقط عده‌ای از علمای شاخص را اجازه
دادند.

آیا در فاصله‌ای که حضرت امام(ره) در زندان بودند، درس یا
فعالیت‌های علمی حاج آقا مصطفی(ره) دایر بودند؟
من اطلاع دقیقی از این بابت ندارم و اگر هم کلاسی بوده، من در
آن شرکت نداشتم، اما به هر حال در آن شرایط سخت جمع میان

پدرشان جدل طلبگی می‌کردند، چون حضرت امام(ره) روی حرف
خود می‌ایستادند و مباحثه می‌کردند. درس حوزوی، مخصوصاً
خارج، دارای این ویژگی هستند که باید سؤالات به شکلی بسیار
دقیق مطرح و پاسخ داده شوند. عنایت حضرت امام(ره) به حاج آقا
مصطفی(ره)، فقط عنایت پدر و فرزندی نبود، بلکه به دقت و پشتکار
علمی حاج آقا مصطفی(ره) عنایت خاصی داشتند.

فضای درس حاج آقا مصطفی(ره) چگونه بود؟
این که بگویم فضای درس ایشان را علمیت محض پوشانده بود،
این طور نبود، ولی انسان شناخته شده و متعهدی بود و هرگز
کاری نمی‌کرد که با شأن روحانیت سازگار نباشد.

از برخورد حضرت امام(ره) نسبت به حاج آقا مصطفی(ره) در
مقاطع مختلف چه خاطراتی دارید؟

هر چند حضرت امام(ره) عنایت و توجه خاصی به ایشان داشتند،
ولی امتیاز ویژه‌ای برایش قائل نمی‌شدند، از جمله یادم هست
هنگامی که دختر حاج آقا مرتضی حائری(ره) را برای ایشان
خواستگاری کردند، از آنجا که حضرت امام(ره) تشکیلاتی
نداشتند و پولی هم نداشتند، چون دنبال پول نبودند، دو اتاق
بیرونی منزل خودشان را به حاج آقا مصطفی(ره) دادند که در
آنجا زندگی کند. پس از رحلت آیت‌الله بروجردی در اواخر سال
۴۰ و آغاز جلسات بحث و مسائل مبارزاتی که وقت زیادی
می‌گرفت، برای اینکه به درس و تحقیق حاج آقا مصطفی(ره)
لطمه‌ای وارد نشود، حضرت امام(ره) منزل کوچکی برای او و
همسرش گرفتند و او را از خانه خودشان که جای رفت‌وآمد و
بحث شده بود، بیرون فرستادند، چون معتقد بودند که او باید

آورده است. شرح‌هایی هم بر این کتاب نوشته شده، از جمله
سیوطی. آن روزها رسم بود که طلاب الفیه را حفظ و در مواقع
مقتضی از آن استفاده می‌کردند.

در مقام تدریس از شعر زیاد استفاده می‌کردند؟
قبل از پاسخ به این سؤال باید بگویم که در وجود ایشان همه
چیز طبیعی بود و هیچ کاری را برای اثبات کمال و علم خود
نمی‌کرد. ایشان اشعار را به مناسبت ذکر می‌کرد، ولی اهل تفاخر
و به رخ کشیدن معلومات نبود. بسیار انسان درویش مسلک و
مواضعی بود و ذره‌ای تکبر و خودنمایی در ایشان مشاهده
نمی‌شد. بعد از جلسه درس ایشان در مدرسه حجتیه به مدرسه
سلماسی می‌رفتیم که حضرت امام(ره) درس می‌گفتند. ابتدا
ذره‌ای خودش را نمی‌گرفت که مثلاً بگوید پسر فلانی هستم که
مرجع و مدرس بزرگی است. در مورد حفظ بودن اشعار فراوان،
یادم هست که ایشان یک بار گفت تصمیم گرفته‌ام شعرهایی را
که یاد گرفته‌ام را بخوانم تا از یادم برود، چون روایت است که هر
کس ذهن خود را از شعر پر کند مثل این است که از چرک پر کرده
باشد. این را عرض کردم که به این نکته اشاره داشته باشیم که
حتی به نکتات چنین ظریفی هم توجه داشت.

از جلسات درس حضرت امام(ره) که در آنها شرکت می‌کردید،
مطالبی را بیان نمایید.

بعد از درس آیت‌الله بروجردی، پرجمعیت‌ترین درسها، درس
حضرت امام(ره) بود. درس امام یک ساعت و نیم بعد از طلوع
آفتاب شروع می‌شد. حضرت امام(ره) پنجاه دقیقه‌ای درس
می‌گفتند. درس آیت‌الله بروجردی دو ساعت و نیم بعد از طلوع
آفتاب شروع می‌شد. از مسجد سلماسی که حضرت امام(ره)
در آنجا تدریس می‌کردند تا مسجد بالاسر که آیت‌الله بروجردی
درس می‌گفتند، ده دقیقه راه بود. درس خارج بالاترین درسی
است که فقها تدریس می‌کنند و آن روزها درس حضرت امام(ره)
که به ایشان حاج آقا روح‌الله می‌گفتند از اعتبار خاصی برخوردار
بود، اما هیچ‌کس مشاهده نکرد که حضرت امام(ره) بگویند که
چیزی بلد هستند یا تفاخری از جهت علمشان داشته باشند.
آنچه که ما از حضرت امام(ره) یاد گرفتیم معنویت و تواضع بود.
همه طلبه‌های درس‌خوان در درس ایشان حاضر می‌شدند که
یکی از آنها حاج آقا مصطفی(ره) بود.

شهید حاج آقا مصطفی(ره) در درس امام(ره) چه جایگاهی
داشتند؟

ایشان به شدت اهل اشکال کردن بود و این جور نبود که چون پدرش
عالم و مجتهد سرشناس و جامع الشرایطی بودند، سکوت کند.
اشکالاتی که می‌گرفت بسیار دقیق و علمی بودند و گاهی حتی با



در غیبت حضرت امام(ره)، اداره بیت ایشان به عهده حاج آقا مصطفی(ره) قرار گرفت. ایشان همراه خانواده به اندرونی منزل امام(ره) آمدند و همه امور به شیوه و دستور ایشان اداره می‌شد. ارادتمندان و فضلاء حلقه امام به ویژه اصرار داشتند که برای زنده نگهداشتن نام ایشان، حتماً در بیت شرکت کنند و همه به این نتیجه رسیده بودیم که نباید بیت امام(ره) را خالی بگذاریم.



■ «شهید سید مصطفی خمینی در حوزه علمیه قم» در گفت‌و شنود شاهد یاران با آیت‌الله محمد مؤمن

او استادی استثنایی بود...

«شاید گفتن از سجایای علمی و عملی استاد از محدود سوره‌هایی باشد که آیت‌الله محمد مؤمن را به‌رغم بنای اولیه در نپذیرفتن مصاحبه و نیز اشتغالات فراوان در حوزه علمیه قم و نیز شورای نگهبان، به انجام این‌گفت‌و‌شنود رغب می‌کند. با ایشان در منزل شخصی و اتاق ساده‌کارشان از فرزند پرازنده و گرانمایه امام گفتیم. از تسلط او بر عرصه‌های گوناگون علوم و نیز سلوک جذاب و مشحون از تعلیمش. با سپاس از حضرت آیت‌الله مؤمن که فرصتی را به گفت‌وگو با ما اختصاص دادند.»

رفتیم که به ما منظومه را درس بدهد. ایشان دو ساعت مانده به غروب به مسجد مدرسه حجتیه می‌آمد و بخش فلسفه منظومه را تدریس می‌کرد. بعد از اتمام درس هم می‌رفتیم درس حضرت امام (ره). واقعاً جلسات خوبی بودند و قهراً ویژگیهای ایشان یعنی دقت نظر بالا و تسلط بر مباحثی که تدریس می‌کرد، در آن جلسات به خوبی قابل مشاهده بود. این تقریباً اولین رابطه ممتدی بود که با ایشان داشتم.

از تبحر و دقت ایشان در تدریس مباحث فلسفی نکاتی را ذکر کنید.

مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) از جهت مباحث فلسفی بسیار آدم قوی و توانایی بود و در ادبیات، به ویژه ادبیات عرب تبحر خاصی داشت. کتاب منظومه در هر حال نوشته فیلسوفی است که پس از ملاصدرا، صاحب کتاب اسفار، از شأن و مرتبت بالایی برخوردار است. مرحوم ملاصدرا شاید از بابت ابداع در فلسفه، آخرین

نخستین آشنایی شما با شخصیت شهید آیت‌الله حاج مصطفی (ره) از چه سالی و چگونه آغاز شد؟

حدود سالهای ۱۳۳۶، ۳۷ بود و من در قم طلبه بودم و تا آن زمان ارتباط شخصی نزدیکی با ایشان نداشتم تا این که درس سطح را تمام کردم و می‌خواستم درس خارج را شروع کنم. در آن زمان، مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی مرجع مشهور و علی‌الاطلاق شیعه بودند و حوزه درسی گسترده‌ای داشتند و البته در کنار آن درس مهم، حضرت امام (ره) هم تدریس می‌کردند. ما می‌دانستیم که اگر بخواهیم درس خارج بخوانیم، شرکت در درس حضرت امام (ره) بسیار ارزنده خواهد بود. ایشان اصول را بر اساس کفایه و فقه را بر اساس مکاسب تدریس می‌کردند. من اصول را نزد ایشان رفتم و طبعاً مرحوم حاج آقا مصطفی هم به عنوان یک طلبه فاضل در این درس شرکت می‌کرد. درس فقه را ابتدا نزد مرحوم آیت‌الله بروجردی می‌رفتم، ولی بعد از یک ماه، درس ایشان را ترک کردم و به درس حضرت امام (ره) رفتم. شناخت من از مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) در این دو درس حضرت امام (ره) شروع شد.

ویژگیهای بارز ایشان در مقام استادی و نیز شاگردی چه بود؟ آدم بسیار فاضل و اهل درس و بحثی بود و در جلسات درس به شکل منظم و مرتبی شرکت می‌کرد و به ویژه در مباحث فلسفی تبحر داشت. یادم هست با بعضی از فضلا در مدرسه حجتیه در مورد اسفار آخوند ملاصدرا شیرازی، بحثهای مفصلی داشتند. ایشان صدای بسیار رسائی داشت و خلاصه در این بحثهای پرشور، به اصطلاح مدرسه را روی سرشان می‌گذاشتند. همین مسئله که می‌دانستم ایشان اهل فضل است و فلسفه را خوب می‌داند، وادارم کرد که در سال ۳۸ یا ۳۹ به فکر بیفتم بخش فلسفه منظومه حاج ملاهادی سبزواری را نزد ایشان بخوانم. البته بخش منطق را نزد استادی که هنوز هم زنده است، خوانده بودم. در هر حال با یکی دو نفر از دوستان، نزد حاج آقا مصطفی

فیلسوف شاخصی باشد که داریم. آخوند ملاهادی سبزواری بسیار به ملاصدرا اعتقاد داشت و حاشیه‌ای هم برای اسفار نوشته که در کتاب منظومه او منعکس است. البته به این نکته کاری نداریم که آیا مباحث منظومه مطابق با اسفار هست یا نه، ولی به به هر حال، سرفصلها همانها هستند. حاج آقا مصطفی (ره)، اسفار مثل موم در دستش بود و وقتی آن را تدریس می‌کرد، متوجه می‌شدیم که استادی استثنایی است. او به همان چند صفحه‌ای که نزد او می‌خواندیم اکتفا نمی‌کرد، بلکه کاملاً به فلسفه و به ویژه آثار ملاصدرا تسلط داشت.

شیوه تدریس ایشان به چه نحو بود؟

حاج آقا مصطفی (ره) آدم بسیار خوش فهمی بود. تا حضرت امام (ره) در قم تشریف داشتند، درس خارج را نزد ایشان می‌رفتیم و من در فقه و اصول هر چه که بلدم از ایشان است. البته نمی‌خواهم درس سایر علما را نفی کنم، ولی من شخصاً از حضرت امام (ره) بسیار آموختم. پس از رفتن حضرت امام (ره) در جلسات مرحوم آیت‌الله داماد (ره) و مرحوم مرتضی حائری (ره) شرکت می‌کردم. حضرت امام (ره) انسان بسیار خوش فهمی بودند که از مسائل درکی عالی داشتند و تقوای ایشان منحصر به فرد بود. از سال ۳۷ تا ۶۸، کاری که اندکی شائبه تمایل به دنیا در آن باشد از امام مشاهده نکردیم. دقت در مسائل دینی و درک وفهم خوب از مسائل و تقوای بالایی را که در حضرت امام (ره) دیده بودیم، عیناً در حاج آقا مصطفی مشاهده می‌کردیم. حاج آقا مصطفی (ره) چه فلسفه چه هر مبحثی را که در آن وارد می‌شد، با دقت فراوان دنبال می‌کرد. بیان بسیار خوبی داشت و می‌توانست مطلب را خوب افاده کند. تسلط او بر مباحث فلسفی هم امری بدیهی بود. گاهی که بحث ادبی و به خصوص ادبیات عرب پیش می‌آمد، از شاعر مشهور عرب، ابن مالک، اشعاری را نقل می‌کرد. این ابن مالک، از ادبای نام‌آور عرب است که الفیاه‌ای هم نوشته و در آن، همه مبانی ادبی را به نظم

دقت در مسائل دینی و درک وفهم خوب از مسائل و تقوای بالایی را که در حضرت امام (ره) دیده بودیم، عیناً در حاج آقا مصطفی مشاهده می‌کردیم. حاج آقا مصطفی (ره) چه فلسفه چه هر مبحثی را که در آن وارد می‌شد، با دقت فراوان دنبال می‌کرد. بیان بسیار خوبی داشت و می‌توانست مطلب را خوب افاده کند. تسلط او بر مباحث فلسفی هم امری بدیهی بود.



«حجت الاسلام والمسلمین سید محمد سجادی در طول مدت اقامت حضرت امام و شهید آیت الله مصطفی خمینی در نجف اشرف، از ملازمین دائمی آن شهید گرانمایه بود و گفتنیهای فراوانی از سلوک علمی و عملی او در سینه دارد. او پس از شهادت استاد به تحقیق و نشر آثار او همت گماشت و سرانجام به انتشار ۲۷ جلد از آثار آن شهید سعید توفیق یافت. از آن هنگام که اندیشه تدوین این یادمان مطرح گردید، او از مشوقین اصلی ما بود و راهنماییهای ارزنده‌ای را ارائه کرد. با حجت الاسلام سجادی درباره مرتبه و شأن شهید حاج سید مصطفی خمینی در حوزه نجف و نقش او در تثبیت جایگاه علمی امام در آن حوزه به گفتگو نشستیم که نتیجه آن در پی می‌آید.»

۱ «شهید مصطفی خمینی و حوزه علمیه نجف»

در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام والمسلمین سید محمد سجادی

درايت حاج آقا مصطفی، موجب آشنایی حوزه نجف با مقام امام شد...

با توجه به این که شخص حضرت امام (ره) در نجف تدریس داشتند، چه شد که حاج آقا مصطفی هم تدریس را شروع کردند؟ مجموعه آثارش ۲۸ جلد و شامل تفسیر قرآن، فقه، اصول، فلسفه و عرفان و بسیار دقیق و مبتنی بر تتبع و تأمل و قابل عرضه در تمامی حوزه‌های علمیه و برای همه طلاب بسیار مفید است. ایشان در قم در تدریس ممارست داشت و بعد هم که به نجف آمد، عده‌ای از رفقا اصرار کردند که درس را شروع کند. ابتدا در منزل درس می‌گفت که سه چهار نفری بیشتر نبودند، ولی بعد کم‌کم تعداد اضافه شد و ایشان در مسجد اعظم شیخ انصاری که حضرت امام صبحها درس فقه می‌گفتند، غروب اصول الفقه و مدتی هم تفسیر می‌گفت که پنج جلد آن چاپ شد و از آثار و برکات همان دوره است. او حتی یک لحظه از عمرش را هم هدر نمی‌داد و بهترین الگو و نمونه برای طلاب بود. در پایین‌ترین حد ساده‌زیستی زندگی می‌کرد و ساعات عمرش پیوسته صرف تحقیق و مطالعه و نگارش می‌شد.

علت هجرت شما به نجف چه بود؟

به علت خفقان حاکم بر زمان، چون تحت تعقیب ساواک بودم، مجبور به هجرت به سوی نجف اشرف شدم و به آستانه مقدسه امیرالمؤمنین پناه بردم.

در آن مقطع امام در نجف بودند؟

بله، ایشان از ترکیه به نجف اشرف مشرف شده بودند و شبها در مدرسه علمیه بروجردی، اقامه نماز جماعت می‌کردند و روزها در مسجد شیخ اعظم تدریس می‌فرمودند.

آشنایی شما با حاج آقا مصطفی از کجا آغاز شد؟ من در درس فقه حضرت امام و درس اصول حاج آقا مصطفی شرکت داشتم و از افاضات ایشان بهره‌وافر می‌بردم، ولی مصاحبت با ایشان فقط به درس و مباحثه خلاصه نشد، بلکه در سفر و حضر هم با ایشان حشر و نشر فراوانی داشتیم و ایشان چون پدری دلسوز و استادی مهربان به من صحبت می‌کردند و مرا مورد لطف خود

قرار می‌دادند.

در کلاس درس ایشان چند نفر شرکت داشتند؟

سی چهل نفری از فضلا و آدمهای اهل درس که در حوزه مطرح بودند در این کلاسها حضور پیدا می‌کردند.

چهره‌های شاخصی را به یاد دارید؟

آقایان رازی زاده، ناصری زاده، برقی، سید حمید روحانی، خیلی‌ها بودند. درس ایشان درس جافانده‌ای بود از اساتید برجسته درس خارج محسوب می‌شد.

حاج آقا مصطفی از لحاظ اعتبار و شهرت علمی در حوزه نجف در چه جایگاهی بودند؟

او در میان فرزندان علما استناب بود. قدیم‌ترها پسر فخر المحققین عالم و مجتهد بوده، ولی معمولاً بین فرزندان علما، چنین چیزی کمتر به چشم می‌خورد. او یکی از چهره‌های علمی و فقهی حوزه نجف در عین حال از مستشکلین بارز آن حوزه درسی بود.

آیا در درس امام هم اشکال می‌کردند؟

بله، امام درسشان با علمای نجف فرق می‌کرد. مثلاً آیت الله خوئی یک ربع بیست دقیقه بیشتر درس نمی‌گفتند و کسی هم حق اشکال نداشت. بر عکس حضرت امام بسیار تشویق می‌کردند که طلبه‌ها اشکال کنند و با استاد طرف شوند. حاج آقا مصطفی خیلی با صلابت و محکم حرف می‌زد و اشکال می‌کرد. درس امام با حضور حاج آقا مصطفی به مدت هشت سال، بسیار جالب و آموزنده بود.

از شیوه تشویقی حضرت امام (ره) برای انتقاد و اشکال، نکته خاصی را به یاد دارید؟

امام اعتقاد داشتند طلابی که در درس خارج شرکت می‌کنند، باید ابتدا مسئله را بررسی و اجتهاد کنند و سپس در درس استاد، شرکت و آن را به عنوان یک نظر علمی تلقی و درباره صحت و سقم آن فکر کنند. ایشان از مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری مطلبی را نقل می‌کردند و می‌فرمودند یکی از شاگردان ایشان در سهپاشان را تقریر کرده بود و ایشان پس از مطالعه فرموده بودند،

«خوب بود یک اشکال هم می‌کردی.»

از برخوردهای حضرت امام (ره) و حاج آقا مصطفی در محفل درس خاطره‌ای را نقل کنید.

مرحوم حاج آقا مصطفی بسیار مؤدبانه و متواضعانه اشکال خود را مطرح و صحبت خود را نوعاً با این جمله شروع می‌کرد، «التفات بفرمایید...» حضرت امام (ره) هم با لطف و صحبت خاصی که نسبت به همه شاگردان و به ویژه به ایشان داشتند، به تفصیل جواب می‌فرمودند. یادم هست آخرین اشکالی که حاج آقا مصطفی کردند این بود که حضرت امام (ره) در حدیثی بحث می‌کردند که حاج آقا مصطفی گفت این از احادیث «غار کهری» است. غار کهری یعنی که یک کاغذی در غار افتاده بوده و کسی برداشته آورده و فکر کرده که حدیث است و کنایه‌ای است از سندیت نداشتن حدیث. حضرت امام (ره) با شنیدن این حرف تبسم فرمودند. حضرت امام (ره) بین ایشان و دیگران فرق نمی‌گذاشتند. به نظر من حاج آقا مصطفی بسیار مجهول‌القدر باقی مانده‌اند و حتی ارادت‌مندان حضرت امام (ره) و طلاب حوزه‌ها هم شخصیت ایشان را نشناخته‌اند و درک نکرده‌اند. ایشان از علمای بزرگ شیعه و در تقوا و ورع بی‌نظیر بود.

درباره استقلال علمی و نظری ایشان از حضرت امام (ره) مطالبی را ذکر کنید.

ایشان از امام (ره) مستقل بود، ولی نه در مبانی. توضیحاتش در فقه و اصول بسیار استوار است و از ویژگیهای اصولی ایشان، تبیین و تشریح و تفصیل مبانی اصولی حضرت امام (ره) است. کسانی که مایلند مبانی حضرت امام (ره) را در اصول به‌طور مستوفی درک کنند باید اصول الفقه حاج آقا مصطفی (ره) را مطالعه کنند. ایشان می‌گفت که اصول مورد بحث مانتورم شده و باید تهذیب و اصلاح شود. از جمله مباحث بسیار اساسی و جالب کتاب و اصول ایشان بحث درباره خطابات شرعی است که آیا این خطابات قانونی هستند یا شخصی. اگر خطابات شخصی باشند، مشکلات عدیدهای را به پای می‌آورند، ولی اگر قانونی باشند بسیاری از مسائل

این دو مشکل بود.

یکی از اهداف عالیه حضرت امام(ره) حفظ وحدت در میان اقشار گوناگون اجتماع و به ویژه علما بود. در غیبت ایشان، حاج آقا مصطفی(ره) در این زمینه چه تلاشی داشتند؟

یادم هست که مرحوم آیت الله خوئی مصرف قند و شکر را که دولتی بود برای مبارزه با رژیم طاغوت، تحریم کرد. حاج آقا مصطفی(ره) با آن که خود و پدر بزرگوارشان مجتهد بودند، برای حکم ایشان حساب ویژه ای باز کردند، به این ترتیب که دیگر در خانه امام چای داده نمی شد و به جای آن شربت سرکه شیره می دادند که شیره آن از انگور یا خرما بود. حضرت امام(ره) خودشان هم پیوسته اصرار داشتند که وحدت بین روحانیون حفظ شود. آیت الله خوئی از نظر مبارزه در ردیف امام نبودند، ولی وقتی چنین حکمی دادند، حاج آقا مصطفی(ره) و حتی شخص حضرت امام(ره) به عنوان حکم مرجع تقلید، آن را واجب الاطاعه دانستند. حضرت امام(ره) به قدری به وحدت بین روحانیون اعتقاد داشتند که می فرمودند حتی اگر هم با هم توافق نظر هم ندارید، همین که دور هم بنشینید و چای بخورید، دشمن از آن وحشت می کند. حضرت امام(ره) حتی توسط فردی برای علمای نجف پیغام فرستادند که با یکدیگر جلسه داشته باشید. حاج آقا مصطفی(ره) هم همین را رعایت می کرد. **واکنش مردم قم در قبال آزادی حضرت امام(ره) از زندان چه بود؟**

من در اواخر سال ۴۲ سفری به عراق داشتم. در آن دوره شاه دستور داده بود به طلبه های مشمول نظام وظیفه، گذرنامه ندهند. من به هر حال به هر شکلی که بود در اسفند ۴۲ خود را به عراق رساندم و تا مرداد ۴۳ آنجا بودم. حضرت امام(ره) شاید اوایل سال ۴۳ بود که از حبس آزاد شدند و به قم تشریف بردند. من در آن آبان در قم نبودم، ولی در مدرسه آیت الله بروجردی، جشن آزادی امام را گرفتیم.

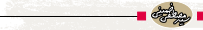
مگر طلاب طرفدار حضرت امام(ره) در نجف هم حضور داشتند؟ رژیم ستمشاهی به شدت مزاحم طلاب جوان می شد و به همین دلیل عده زیادی از ایرانیها به نجف رفتند. ایرانیها از نظر علمی رشد زیادی داشتند و حوزه نجف هم عملاً ضعیف شده و حوزه قم پیشرفت کرده بود. با تجمع افراد اهل مبارزه در نجف، این حوزه نیز شور و قدرت خاصی پیدا کرد. مدرسه آقای بروجردی، ساختمانی سه طبقه بود که علاقمندان و دوستان حضرت امام(ره) عمدتاً در آنجا جمع شده بودند و حاج شیخ نصرالله خلخالی، رهبری مبارزات را به عهده داشتند. ما جشن آزاد شدن حضرت امام(ره) را در آنجا گرفتیم. در مرداد ۴۳ که به ایران بازگشتیم، حضرت امام(ره) درس خارج می فرمودند که من تا حدی توفیق شرکت در آن را پیدا کردم.

پس از تبعید حضرت امام(ره) به نجف، آیا توانستید به عراق بروید؟

بله، من در عراق گذرنامه عراقی گرفتم، ولی برای این که اقامت فرد در آنجا باطل نشود، باید سالی دو بار به عراق می رفت. من مشمول بودم و نمی توانستم به شکل عادی بروم و قاچاقی می رفتم. در سفر دومی که رفتم، حضرت امام(ره) و حاج آقا مصطفی(ره) هنوز در ترکیه بودند. موقعی که به ایران برگشتم، فهمیدند که قاچاقی رفته ام و محاکمه ام کردند. در هر حال آن سالها صد تومان می گرفتند و معافیت سربازی می دادند. من این پول را تهیه کردم و پرداختم و معاف شدم و شاید ۲۰ باری به عراق رفتم و همانجا هم ازدواج کردم. پس از آن که حضرت امام(ره) به عراق تشریف آوردند، جلسات درسشان بسیار پرجمعیت و شاید با درس مرحوم آیت الله خوئی همطراز بود. **آیا حاج آقا مصطفی(ره) در این جلسات شرکت داشتند؟** بله. این جلسات در مدرسه شیخ انصاری (مدرسه ترکها) تشکیل می شدند و حاج آقا مصطفی(ره) در آن جلسات به «مستشکل درس» شهرت پیدا کرده بودند.

آیا بیت حضرت امام(ره) را هم اداره می کردند؟

خیر. ایشان مشغول تحصیل و تدریس بود و برخی از علما در درس ایشان شرکت می کردند و به عنوان مدرسی دقیق و عالم



در سفر آخری که در تابستان سال ۴۹ به عراق رفتیم، دیدیم که ایشان آنجا نیست. علت را پرسیدیم، گفتند یکی از آقایان نجف به ایشان بی احترامی کرده و درباره اش مطالب بیهوده گفته و حاج آقا مصطفی(ره) هم با ناراحتی به لبنان سفر کرده بودند. عده ای از افراد کج فکر یا مرتبط با رژیم شاه، حضرت امام(ره) و حاج آقا مصطفی(ره) را در نجف خیلی اذیت کردند.

مطرح شده بود. او همچنان با شور و شوق گذشته در بحثهای علمی شرکت می کرد و با همان قاطعیت به استدلال می پرداخت. ایشان در زمان آزادی حضرت امام چندان در اداره بیت دخالت نمی کردند. نه حضرت امام(ره) چنین چیزی را از ایشان می خواست و نه ایشان تمایلی به این کار داشت. **آخرین باری که با شهید حاج آقا مصطفی(ره) برخورد داشتید، کی بود؟**

در سفر آخری که در تابستان سال ۴۹ به عراق رفتیم، دیدیم که ایشان آنجا نیست. علت را پرسیدیم، گفتند یکی از آقایان نجف به ایشان بی احترامی کرده و درباره اش مطالب بیهوده گفته و حاج آقا مصطفی(ره) هم با ناراحتی به لبنان سفر کرده بودند. عده ای از افراد کج فکر یا مرتبط با رژیم شاه، حضرت امام(ره) و حاج آقا مصطفی(ره) را در نجف خیلی اذیت کردند.

آیا در آن سفر با حضرت امام(ره) ملاقات داشتید؟ بله، نزد ایشان رفتم و مطالب ایران را خدمتشان گفتم. حضرت امام(ره) بسیار ناراحت بودند. حاج شیخ عبدالعلی قره هی در خدمت ایشان بودند. به اندرونی رفتم و حضرت امام(ره) به حاج شیخ فرمودند، «شما بفرمایید.» گمانم سال فوت آقای حکیم بود. آقایان فضلا و مدرسین حوزه علمیه قم پس از فوت ایشان اعلامیه ای داده بودند و مردم را به تقلید از حضرت امام(ره) ارجاع داده بودند. اینها سیزده نفر بودند. من تصور کرده بودم که این اعلامیه به دست حضرت امام(ره) رسیده است، ولی آنجا متوجه شدم که این طور نیست. البته خبرش را شنیده بودند، اما خود اعلامیه را ندیده بودند. از من پرسیدند، «چه کسانی بودند؟» نام بردم.

عده ای از آنان از دنیا رفته اند. حضرت امام(ره) با تغییر پرسیدند: «چرا این کار را کردند؟» عرض کردم، «برای این که حکومت ستمشاهی در برابر اسلام ایستاده و لازم است که کسی توی دهانش بزند و آنها وظیفه شرعی خود می دانستند که به تکلیف خود عمل کنند.» هنگامی که پای خدا و انجام تکلیف در میان می آمد، حضرت امام(ره) دیگر بحثی نمی کردند. در همان جلسه متوجه شدم که ایشان از برخورد جمعی از معممین نجف بسیار ناراحت هستند. می گفتند آنها این سخن باطل را شایع کرده اند که فلانی آمده است تا دکان ما را تخته کند، غافل از اینکه من آمده ام آنها را آگاه کنم که تسلیم رژیمهای غاصبی چون رژیم شاه و رژیم بعث نشوند. شایع کرده اند که فلانی با کمونیستها رابطه دارد و آنها را دور خود جمع کرده است. **آیا کسانی را که این شایعات را می پراکنند، می شناختید؟**

با یکی از آنها در سفرهای قبل حشر و نشر داشتم. یک بار در نجف، با چند تن از دوستان او را برای ناهار دعوت کردیم و او نگرانیها و گلایه هایش را عنوان کرد و گفت که حرکت حضرت امام(ره)، حرکتی سیاسی و در نتیجه غیرالهی است. آدم عجیبی بود و حضرت امام(ره) را خیلی آزار داد.

وقتی به ایران برگشتید، دچار زحمت نشدید؟

چرا. از ساواک به سراغم آمدند و پرسیدند که چرا گفته ام آیت الله خمینی اعلم است. گفتم، «دروغ می گویم؟». در هر حال گذرنامه ام را توقیف کردند و محدودیتهایی را برایم ایجاد کردند.





پیام

بنده هم دو ماه قبل از شهادت ایشان خواب دیدم که جنازه‌اش به طرز عجیبی وارد صحن مطهر حضرت علی(ع) شد. این جنازه را ملائکه حمل می‌کردند و قرآنی در جلوی جنازه در حرکت بود و جنازه به دنبال آن می‌رفت تا داخل حرم مطهر شد و به دنبال آن، جسد مطهر نیز ملحق شد. من هر روز پای درس ایشان می‌رفتم، ولی قادر نبودم که این رؤیا را نقل کنم تا بالاخره آن فاجعه روی داد.

بود و آخر هم واقعا فداي امام شد. ایشان می‌گفت، «در دوره تبعید حضرت امام(ره) در ترکیه، موقعی که به آنجا رفتم دیدم امام فوق العاده ضعیف و لاغر شده‌اند، چون غذای آنها را نمی‌خوردند. خوردم آشپزی را به عهده گرفتم و هر روز دو سه ساعتی وقت را صرف پختن غذا می‌کردم تا کم‌کم حال ایشان بهتر شد.» بعد که به نجف آمدند، هر تعرض و ضربه‌ای که قرار بود به امام وارد شود، حاج آقا مصطفی(ره) سپر بلا می‌شد. در هر حال ایشان در تمام عمر، لحظه‌ای از حضرت امام(ره) غافل نبود و نهایتاً نیز جان خود را فدای آرمان ایشان کرد. همیشه گروهها و افرادی که می‌خواستند به امام برسند، باب اتصالشان، حاج آقا مصطفی(ره) بود. هر چند ممکن بود که ظاهر این طور به نظر نیاید، ولی واقعا این گونه بود.

آیا ایشان نسبت به افرادی که سعی می‌کردند خود را به حضرت امام(ره) نزدیک کنند، نظر خاصی داشتند؟

بله، از بعضیها مشخصاً خوشش نمی‌آمد. مثلاً در مورد قطب‌زاده معتقد بود که آدم بی‌دینی است و یا در مورد بنی صدر می‌گفت آدم خطرناکی است.

جنابعالی عهده‌دار تحقیق و تصحیح تألیفات شهید حاج آقا مصطفی(ره) هستید. در مورد تألیفات ایشان و مرتبت آنها در میان آثار دیگران، نکاتی را ذکر کنید.

آثار ایشان حقا از ذخایر نفیس حوزه‌های علمیه است که جا دارد توسط طلاب مورد توجه خاص قرار گیرد، از جمله کتاب تحریرات اصولی ایشان که حاصل بیش از ده سال زحمت، مطالعه و مباحثه وی و مشتمل بر نقل گفتار بزرگان پیشین از جمله شیخ اعظم انصاری، آخوند خراسانی، مرحوم نائینی، آقای ضیاءالدین عراقی، آیت‌الله العظمی بروجردی و حضرت امام(ره) است و نیز تشریح مبانی اصولی حضرت امام(ره) است که پیش از این اشاره کردم. چه شد که شما این مهم را به عهده گرفتید؟

استاد بزرگوار ما حقوق زیادی به گردن ما دارند و سالها از مجلس درس و وعظ ایشان بهره برده‌ایم. از سوی دیگر این کتابها مشحون از دقایق و لطائف علمی فراوان هستند که نباید از بین بروند. بنابراین با عده‌ای از دوستان تصمیم گرفتیم کتابهای خطی ایشان را به ایران منتقل کنیم، هر چند بخشی را ساواک به سرعت برده بود. ابتدا تصمیم گرفتیم از تفسیر قرآن شروع کنیم و بعد به سراغ اصول الفقه برویم. یک دوره فقهی مفصل در باب معاملات و

حواشیهایی است که بر کتابهای فلسفی از جمله اسفار ملاصدرا نوشته‌اند.

آیا حضرت امام(ره) در جریان این امر بودند؟

بله. بنده روزی در جماران به محضر ایشان مشرف شدم و عرض کردم اجازه بفرمایید تفسیر مرحوم حاج آقا مصطفی(ره) را چاپ کنیم. فرمودند، «قاعدتا باید کتاب خوبی باشد.» به همین دلیل به‌رغم گرفتاریها و موانع زیاد کار را شروع کردیم و با توفیقات خداوند متعال تا حدودی موفقیت حاصل شد. یادم هست روزی که تفسیر چاپ شد و آن را به محضر امام(ره) بردم و تقدیم کردم، ایشان بسیار خوشحال شدند و با تبسمی دلپذیر از این کار استقبال کردند.

نظر جنابعالی در مورد گستردگی و جامعیت این تفسیر چیست؟

روش حاج آقا مصطفی(ره)، استاد بزرگوار ما در این تفسیر، بسیار بدیع، زیبا، متین و در میان تفاسیر موجود، از لحاظ جامعیت، کم‌نظیر است. ایشان در تفسیر هر آیه، بحثی در لغت، صرف، نحوف اعراب، رسم الخط، کتابت، معانی، بیان، بلاغت، تجوید، قرائت، فقه، اصول، حکمت، فلسفه، کلام، عرفان، اخلاق و نصیحه دارند و در هر مبحثی نهایت دقت و ظرافت را به کار برده‌اند. از هر بابی، روزنه روشنی برای اهل حق گشوده‌اند. در مورد نحوه شهادت ایشان مطالبی را ذکر کنید. در یکی از شبهای نجف اشرف که واقعا هر شیش شب قدری است، ایشان در کنار مزار شریف حضرت علی(ع)، نشستند و پس از زیارت اشعاری را زمزمه می‌کردند که مطلع این آیه بود:

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم

بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

بنده هم دو ماه قبل از شهادت ایشان خواب دیدم که جنازه‌اش به طرز عجیبی وارد صحن مطهر حضرت علی(ع) شد. این جنازه را ملائکه حمل می‌کردند و قرآنی در جلوی جنازه در حرکت بود و جنازه به دنبال آن می‌رفت تا داخل حرم مطهر شد و به دنبال آن، جسد مطهر نیز ملحق شد. من هر روز پای درس ایشان می‌رفتم، ولی قادر نبودم که این رؤیا را نقل کنم تا بالاخره آن فاجعه روی داد.

توسط چه کسی از این واقعه باخبر شدید؟

خانه من نزدیک منزل استاد شهید بود. یک روز صبح پدرم آمدند و گفتند، «حاج آقا مصطفی(ره) حالش به هم خورده و ایشان را به بیمارستان برده‌اند.» خیلی تعجب کردم چون تا روز قبل با ایشان

درس داشتم. به بیمارستان رفتم و ماجرا را پرسیدم. گفتند که ایشان از دنیا رفته است. به محوطه بیمارستان رفتم و صورت ایشان را برگرداندم و دیدم که فوت کرده است.

چگونه به حضرت امام(ره) خبر دادید؟

نزد ایشان رفتم و آقای فرقانی در محضر ایشان روضه خواند. حضرت امام(ره) سه بار دست خود را به شکل خاصی به زمین زدند و فرمودند، «انالله و انالیه راجعون» و این یکی از بزرگ‌ترین ابتلائات الهی برای ایشان بود که خداوند برای اولیاء و انبیاء خود مقرر می‌دارد. حضرت امام(ره) در مقابل شنیدن این خبر، چون کوه ایستادند و کمترین نشانه انکسار از ایشان دیده نشد. بدیهی است که با شنیدن این خبر، قلب مبارک ایشان شکست و در خلوت هم بسیار گریه می‌کردند، اما در مجامع عمومی محکم ایستادند و فرمودند، «شهادت مصطفی از الطاف خفیه الهی است.»

آیا پس از شهادت حضرت امام(ره)، باز هم ارتباط معنوی و روحی با ایشان برقرار شد؟

بله. روح شهید بزرگوار ما بسیار آزاد است. در هنگامی که روی تفسیر ایشان کار می‌کردیم، یک بار گلایه‌ای از خاطرم گذشت که: «حضرت امام(ره) که مشغول سیاست هستند، شما هم که به ما سری نمی‌زنید.» آن شب خواب دیدم که شهید بزرگوار دست مرا گرفت و به نجف و به زیارت امیرالمؤمنین برد و سپس سری به شهدا زدیم و خلاصه ما اسیر کاملی داد. یک‌بار هم قبل از برگزاری کنگره خواب دیدم که نوری به تابلوی تصویر ایشان خورد و تابلو حرکت کرد. همان کنگره سر منشأ خوبی برای چاپ و معرفی آثار ایشان شد. یک هفته قبل از این که شما مسئله یادمان ایشان را مطرح کنید، رویائی دیدم و به حسین آقا گفتم که پدرتان دوباره می‌خواهند ببینند. در هر حال، روح شاهد و ناظری است. **نقش ایشان را چه در دوره حیات و چه پس از شهادت در روند انقلاب چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

بی‌نظیر! ایشان از همان ابتدای نهضت، لحظه‌ای از شخص حضرت امام(ره) و روند انقلاب غافل نبود و لذا یکی از برجسته‌ترین نقشها را در تبیین و تکوین آرمانهای حضرت امام(ره) و مبانی انقلاب ایفا کرد. شهادت ایشان نیز نقطه عطفی در تاریخ انقلاب بود و روند آن را به یکباره تسریع کرد و مجالس ختم ایشان، تبدیل به جریان عظیم مبارزه مردمی علیه انقلاب گردید.





حل می شوند. حاج آقا مصطفی (ره) در این مورد بحث بسیار مفصلی را ارائه داده و بر این اساس، بسیاری از مشکلات فقهی و اصولی را حل می کرد. از دیگر مباحثی که زیاد فکر اعلام را گرفته، مسئله جمع بین احکام ظاهری و واقعی است، چون مسئله از نظر عقلی اشکالات فراوانی دارد و بر حسب مبانی مختلف، اشکالات مختلفی بر آن وارد است و هیچ یک از علمای پیشین، مسئله را حل نکرده و هریک به نحوی از موضوع خارج شده اند. حاج آقا مصطفی (ره)، این مشکل را به بهترین وجه ممکن و با رفع همه اشکالات وارده حل کرده اند. در فقه هم ایشان مجموعه بسیار نفیسی دارد، از جمله کتاب «البیع» که به موازات دروس حضرت امام (ره) در نجف، به رشته تحریر در آمد و در آن بحث ولایت فقیه به شکلی مشروح مطرح شده است. ایشان در مباحثی که مطرح می ساخت، از همه علما به ویژه آیت الله بروجردی (ره) نقل قول می آورد و نام می برد.

آیا ایشان در نجف با علمای دیگر هم در ارتباط بودند؟ ایشان درس همه علما را یکی دو جلسه ای رفته و تقریر کرده بودند. من باب مثال، دو روز در هفته در درس آقای خوئی را می رفت و می نوشت. همه درسها را حداقل به اندازه ای که مزمزه کند، می رفت. اما با مرحوم آیت الله بجنوردی که دوست حضرت امام (ره) بودند، بیش از همه مأنوس بود. ایشان پنجشنبه ها جلسه استفتاء داشت که ایشان می رفت و بحثهای طولانی و پرمحتوایی داشت.

نظر مرحوم آیت الله بجنوردی در مورد شهید حاج آقا مصطفی (ره) چه بود؟

ایشان معتقد بودند که حاج آقا مصطفی (ره) در سنی که بود از حضرت امام (ره) در همان سن فاضل تر بود. حاج آقا مصطفی هم استعداد عجیبی داشت و هم حافظه ای بسیار قوی. حافظه حضرت امام (ره) به حد او قوی نبود. حاج آقا مصطفی (ره) استعداد و حافظه و زحمت کشیدن را یکجا جمع کرده بود. بسیاری استعداد دارند، زحمت نمی کنند.

حاج آقا مصطفی (ره) از نظر مشرب علمی چه تفاوتی با حضرت امام (ره) داشت؟

حضرت امام (ره) در مبانی بسیار دقیق بودند. حاج آقا مصطفی (ره) هم بسیار اهل مطالعه و تحقیق و بررسی و تتبع بودند. به عبارت دیگر امام (ره) تفکرشان بر تتبع ایشان غلبه داشت اما حاج آقا مصطفی (ره) در عین تفکر بسیار اهل تتبع بود.

حاج آقا مصطفی (ره) در اداره

بیت امام چه نقشی داشتند؟

در بیت علما امور مختلفی هست، از جمله این که شهریه از کجا آمده و به کجا می رود تا امور بزرگ. بعضیها عادت دارند که در کار جای و قند هم دخالت می کنند. حاج آقا مصطفی (ره) به هیچ وجه در امور جزئی دخالت نمی کرد. حتی وقتی نزد او می آمدند که نزد حضرت امام (ره) برای امری شفاعت کند، صراحتاً می گفت کس دیگری بگوید امام قبول می کنند، ولی ممکن است از او قبول نکنند، اما نبض کلی امور دستش بود. آن موقع نجف برای حضرت امام (ره) حکم میدان مین را داشت و دشمنان تعهد داده بودند که حضرت امام (ره) را از هر نظر از جمله علمی، اجتماعی و حوزوی منزوی کنند. در چنین مواقعی، هوش و درایت زیادی لازم است تا

بتوان امور بیت را سر و سامان داد. مهم ترین عناصر شکست دشمن، یکی سیره شخصی امام (ره) بود و دیگری درایت و مدیریت حاج آقا مصطفی (ره) که بالاخره حوزه علمیه نجف را وادار ساخت که شأن علمی حضرت امام (ره) و خود وی را بپذیرد. اگر اندکی توجه کنیم که چه جو آزردهنده و پر از شایعه و اتهامی برای حضرت امام (ره) پدید آورده بودند و از جمله می گفتند که اطرافیان ایشان کمونیست هستند، قدر و منزلت مدیریت حاج آقا مصطفی (ره)، روشن تر می شود. کسی جرئت برخورد علنی با امام را نداشت و برخوردها بیشتر با حاج آقا مصطفی (ره) می شد.

شیوه برخورد مخالفین به چه شکلی بود؟
متأسفانه مصادیق آنها را خیلی یاد نمی آید. غفلت کردیم که برای آن دوران یادداشت روزانه برداشتیم. ما فقط نگاه کردیم. به نظر شما حضرت امام (ره) چرا عبارت «مصطفی امید آینده اسلام بود»، را در مورد ایشان به کار بردند؟

شهید بزرگوار ما از هر نظر بیش از هر کسی به پدر بزرگوارش شباهت داشت و از مصادیق بارز حدیث شریف «من کان من الفقها صائناً لنفسه، حافظاً لدینہ، مخالفاً لخواء» بود. او در تمام عمر پررکتش زندگی بی آرایش طلبگی داشت. حضرت امام (ره) عمری را صرف رشد فکری و عملی فرزندان کرده و او را برای اسلام و مسلمین پرورش داده بودند. هر استادی از داشتن شاگردان دقیق

به وجد می آید. حال اگر این شاگرد، فرزند آدمی باشد که بدیهی است احساس خرسندی مضاعف می شود. حضرت امام (ره) می دیدند که زحماتشان در وجود پسرشان به بار نشسته است. حاج آقا مصطفی (ره) بیانی شیرین، کلامی بلیغ، فکری عمیق و قلمی شیوا داشت و همه به او امیدها داشتند. اگر تفسیر وی را با دقت مطالعه کنید در خواهید یافت که در مباحث مختلف و متنوعی که مطرح می کند، نظرات و پیشنهادات دقیق و لطیف فراوان دارد که سند گویای جامعیت اوست. او همه کتابهای متداول در ادبیات حوزه ها را خوانده و مباحثه کرده بود و کتابهای ادبی را نیز با دقت مطالعه و مباحثه می کرد.

برنامه روزانه حاج آقا مصطفی (ره) چه بود؟

ساعت ۱۰/۵ در درس امام شرکت می کرد. بعد برای نماز به مسجد می رفت و تقید داشت که نماز را به جماعت بخواند. گاهی اوقات هم شبهای جمعه در مسجد طوسی نماز را به امامت مرحوم بحر العلوم می خواند. یک شیخ افغانی هم آنجا بود که آقایان به او گفته بودند روضه نخواند ولی حاج آقا مصطفی (ره) به او پولی می داد و می گفت بخواند.

از ویژگیهای اخلاقی ایشان نکاتی را ذکر نمایید.
روحاً آزاد و آزاده بود و از نظر اخلاص و آزادگی در میان آخوندها کم نظیر بود. کسانی هستند که چون معلوماتی و سمتی دارند و یا فرزند یک مرجع هستند، برخوردشان با طلبه ها فرق می کند، ولی حاج آقا مصطفی (ره) با همه رفیق بود و اگر کسی سه ساعت کنارش می نشست، بعید بود بتواند بفهمد که او پسر حضرت امام (ره) است. هنگامی که از ترکیه به نجف آمدند، در واقع حاج آقا مصطفی (ره) سیر بلای حضرت امام (ره) بود و با آن حسن خلق و روابط عمومی گسترده ای که داشت، بسیاری از مسائل را حل می کرد. او در همه احوال مراقب حضرت امام (ره) بود که صدمه سیاسی و اجتماعی به ایشان نخورد. او اهل دل و اهل حال بود و نسبت به مرحوم حداد که در کربلا بود، ارادت خاصی داشت.

همان عارف معروف؟

بله. او کاسب بود و باطن عجیبی داشت. حاج آقا مصطفی (ره) گاهی به منزل او سر می زد، منتهی همیشه سر کوچه این طرف و آن طرف را می پاید که کسی او را نبیند. مرحوم حداد روی شهود باطنی متوجه می شد و می گفت: «اگر ناطق هستم چرا می آیی و اگر حق هستم چرا موقع آمدن این طرف و آن طرف را نگاه می کنی؟» واقعاً آدم عجیبی بود. حاج آقا مصطفی (ره) با آقای کشمیری هم مرادود داشت و اذکار هم داشت و دائماً ذکر می گفت. در قم هم با آیت الله بهاء الدینی بسیار صمیمی بود و عوالم ویژه ای داشتند. در نجف که بود با حاج آقا دولابی هم رابطه داشت. چیزی را بر روز نمی داد، ولی از حالانش معلوم بود که عوالم خاصی دارد. آیا در این عوالم به مرتبت خاصی هم رسیده بودند و مثلاً اموری را که در مرحوم حداد مشاهده می کردید در ایشان هم بود؟ بله، برخی از حالاتش مثل دیگران نبود. از جمله زیارت کردندش و عباداتش و یا اشعاری که می خواند. او نسبت به حضرت اباعبدالله (ع) حکم عاشقی پاکبخته را داشت و هر سال چندین بار، پای پیاده به کربلا می رفت و بارها دیدم که پاهایش متورم و زخم می شد، ولی باز به پیاده روی ادامه می داد. به مجالس روضه علاقه خاصی داشت و مقید به شرکت در آنها بود.

آیا در این سفرها شما هم می رفتید؟

بله. کاروانی چهل پنجاه نفری بود که حال خاصی داشت. گاهی شهید مدنی هم می آمدند. حاج آقا مصطفی (ره) در سفر بسیار رفیق و متواضع بود. شبهای سفر هم عادت داشت که با کسانی که تمایل داشتند مشاعره کند. گاهی هم اشعار امام را می خواند، ولی درخواست می کرد که جایی نقل قول نکنیم. عالم خوشی داشتیم.

از لحاظ عبادی، ایشان را چگونه می دیدید؟

حالت عبادیش بسیار قوی و دائم الذکر بود. شبها خیلی کم می خوابید. دهه آخر ماه رمضان را هم همراه با مرحوم اشکوری به مسجد کوفه می رفت و معتکف می شد.

به نظر شما جدا از فعالیتها علمی مهم ترین کار حاج آقا مصطفی (ره) چه بود؟

مراقبت از حضرت امام (ره). او عمر بسیار باریکتی داشت و فوق العاده موفق بود، اما بزرگ ترین توفیقش خدمت به امام (ره)



آن موقع نجف برای حضرت امام (ره) حکم میدان مین را داشت و دشمنان تعهد داده بودند که حضرت امام (ره) را از هر نظر از جمله علمی، اجتماعی و حوزوی منزوی کنند. در چنین مواقعی، هوش و درایت زیادی لازم است تا بتوان امور بیت را سر و سامان داد. مهم ترین عناصر شکست دشمن، یکی سیره شخصی امام (ره) بود و دیگری درایت و مدیریت حاج آقا مصطفی (ره) که بالاخره حوزه علمیه نجف را وادار ساخت که شأن علمی حضرت امام (ره) و خود وی را بپذیرد.

بسیار بر فلسفه مسلط بود می‌گفت، «پس رفتی و این کتاب را هم دیدی!»

چه مدت درس حاج آقا مصطفی (ره) را رفتید؟ ایشان هم تفسیر درس می‌داد و هم اصول. اصول ده سال طول کشید. هفت هشت ده نفری بودیم. طلبه‌های خوبی بودند که اگر همت می‌کردند، درس را خوب می‌فهمیدند. آسید احمد خمینی هم از قم آمده بود و درس را می‌آمد. حاج آقا مصطفی (ره) گفته بود با فلانی مباحثه کن، چون احساس می‌کرد او تازه اول کار است. من در آن موقع سطح می‌گفتم و کارم با آسید احمد سخت بود، چون آدم به هنگام مباحثه شوخی هم می‌کند، ولی با فرزند حضرت امام (ره) که نمی‌شد شوخی کرد و مثل بقیه به او گفت که حالا تو مثلاً هنوز پشت در هستی و خیلی مانده که بیایی داخل اتاق.

از نوآوریهای ایشان در تدریس بگویید.

در اصول نوآوریهای زیادی داشت. خیلی عالی بود. اصول نجفی‌ها و قاضی‌ها را وارد بود. رفته بود سر درس اصول مرحوم خوئی و زیاد اشکال کرده بود. مرحوم آیت‌الله خوئی به عربی کتابی درس می‌فرمود، اما وقتی عصبانی می‌شد به فارسی جواب می‌داد. جواب اشکال را هم فارسی می‌داد و گاهی که حاج آقا مصطفی (ره) اشکال می‌کرد می‌گفت، «این مبنا را از پدران شنیده‌ایم». حاج شیخ علی قزوینی یک بار اشکال کرده بود و مرحوم خوئی گفته بود، «می‌گذاری مباحثه کنیم؟». الغرض، حاج آقا مصطفی (ره) اصول قاضی‌ها را نزد پدر بزرگوارش آموخته بود. نمی‌دانم که محضر مرحوم سیدداماد را هم درک کرده بود یا نه. این را باید از آقای مؤمن یا از آقای جوادی آملی پرسید.

آیا با مرحوم آقا جلال آشتیانی آشنایی داشتید؟ متأسفانه نشد. من منتظر بودم که کسی در مشهد موجب آشنایی من و آقا جلال شود. جور نشد. آسید محمد سجادی با همه دوست بود. یک وقت گفت بیا برویم تو را با آقا جلال آشنا کنم. نمی‌دانم چه شد که پیش نیامد.

چرا اشتیاق داشتید با مرحوم آشتیانی ارتباط برقرار کنید؟ علت اصلی آن این بود که می‌خواستیم گرایشات فلسفی حاج آقا مصطفی (ره) را درک کنیم. ایشان البته گاهی در اصول اشاراتی داشت و آنجا از ایشان نکاتی را یاد می‌گرفتم، ولی می‌خواستیم آقا جلال را وارد این بحث‌ها کنیم و ببینیم مثل حاج آقا مصطفی (ره) است و یا فراتر از او هم نکاتی می‌داند. ما آن موقعها عرفان را خیلی بلد نبودیم و توی فلسفه کلاسیک، یعنی اسفار و این چیزها سیر می‌کردیم. بعد از جریانی که برای حاج آقا مصطفی پیش آمد، خیلی افسوس خوردم که چرا مسائل عرفانی را از ایشان استفاده نکردیم. ما غرق در منقول بودیم.

حضرت امام چقدر در نجف گرایشات فلسفی خود را بروز می‌دادند؟

حاج آقا مصطفی (ره) خودش به من گفت که یکی از آقایان علما آقا زاده‌اش را برده بود نزد امام که برایش فلسفه بگویند. امام فرموده بودند، «ما در نجف دشمن زیاد داریم. نمی‌توانم.» حضرت امام (ره) فیلسوف ماهری بودند.

از نوآوریهای حاج آقا مصطفی (ره) می‌گفتید.

بله، عرض می‌کردم که نوآوریهای خوبی داشت و بسیار هم منصف بود. به هنگام تدریس خیلی یادش می‌افتم. نمی‌شود که اصول درس بدهم و چندین بار نامش را نیاورم. در بحث‌های فقهی هم هر وقت به اصول برمی‌خورم، کم پیش می‌آید که یادش نکنم.

در تفسیر چه روشی داشتند؟

آیه را از صد جهت بررسی می‌کرد و در واقع مفسر بودن را تعلیم می‌داد. ایشان معتقد بود که باید در هر امری مجتهد بود، مثلاً در صرف و نحو و حتی نجاری و هر امری که انسان با آن سروکار

بسیار اهل تتبع و تفکر و مطالعه بود. خانه‌اش رفته بودم. اتاق بزرگی داشت و وسط اتاق کتابهایی را چیده بود که همه باز بودند. می‌رفت و می‌آمد و تک‌تک آنها را مطالعه می‌کرد. در واقع از طریق مطالعه این کتابهای باز یک سیر مطالعاتی را طی می‌کرد. صغری خادمه‌شان می‌گفت که آقا شب تا صبح نمی‌خوابید. البته من اینها را بعدها فهمیدم.

پیدا می‌کند. من با این حرف مخالف بودم و احساس می‌کردم عمر آدمی به این امر کفاف نمی‌دهد، اما ایشان حتی در صرف و نحو هم نکات تازه داشت و واقعاً وارد بود. یک بار در محضر یکی از شخصیت‌های شعر شناس که بعد‌العهده بودیم و دیدم که حاج آقا مصطفی (ره) آنجا هم کم نیاورد.

چگونه به این مرتبه رسیده بودند؟

بسیار اهل تتبع و تفکر و مطالعه بود. خانه‌اش رفته بودم. اتاق بزرگی داشت و وسط اتاق کتابهایی را چیده بود که همه باز بودند. می‌رفت و می‌آمد و تک‌تک آنها را مطالعه می‌کرد. در واقع از طریق مطالعه این کتابهای باز یک سیر مطالعاتی را طی می‌کرد.

صغری خادمه‌شان می‌گفت که آقا شب تا صبح نمی‌خوابید. البته من اینها را بعدها فهمیدم.

حاج آقا مصطفی (ره) از لحاظ علمی در حوزه نجف چه اعتباری داشتند؟

پاسخ دقیق به این سؤال مستلزم آن است که من به همه محافل رفته و برخورد همه را دیده باشم که چنین چیزی میسر نبود و نمی‌شد، چون به دلیل انتساب به حضرت امام (ره) با ما خوب نبودند و حتی القاب توهین‌آمیزی هم به ما می‌دادند، لذا پاسخ دقیقی نمی‌توانم به این سؤال شما بدهم. آن طبعی که من از برخورد‌های دیگران می‌فهمیدم، ابتدا گمان می‌کردند حاج آقا مصطفی (ره) هم مثل بقیه آقا زاده‌هاست، ولی بعد به تدریج متوجه مراتب ایشان شدند، چون آدمهای فاضلی جذب ایشان می‌شدند. این اواخر دیگر ایشان به فضل در حوزه نجف شهرت پیدا کرده بود. و شما هم قطعاً به همین دلیل درس ایشان را می‌رفتید؟ البته من لایزر را در درس حضرت امام (ره) می‌رفتم و درس حاج آقا مصطفی (ره) را

نرفتم و بعد هم پشیمان شدم و احتمالاً از من دلگیر شده بود. استصحاب را در خانه می‌گفت که می‌رفتم.

چرا درس علمای نجف را نمی‌رفتید؟

غیر از درس مرحوم خوئی که می‌رفتم، بعضی از آقایان کارهای عجیبی می‌کردند مثلاً می‌گفتند اگر درس من بیایی مقررری ماهانه این قدر به تو می‌دهم، یکپیشان اگر نوشته‌هایش را نشانم نداده بود، بهتر بود، چون آنها را دیدم از علمیتش بریدم. اگر ابتدایی‌ترین مسائل اجتهاد را بفهمی متوجه می‌شوی که دودوتا می‌شود چهارتا و دیگر هر درسی را نمی‌توانی بروی. و لذا علمیت حاج آقا مصطفی (ره) را قبول داشتید که درس ایشان را می‌رفتید.

علمیتش را بعدها فهمیدم. اوایل زیاد در مجامع نمی‌رفتم. بعدها به تدریج می‌دیدم کسانی که با او مباحثه می‌کردند، واقعاً کم می‌آوردند و او یک‌تاز بود، حرف‌های او، از صدمتری بالای سرشان رد می‌شد. فقط اهل فن می‌فهمیدند که مطلب را خوب گرفته. یک بار حضرت امام (ره) فرموده بودند مصطفی اصول را برود پیش آقای بجنوردی، ایشان گفته بود نیاز ندارد. او مجتهد متجزی است و باید برود تتبع و مطالعه کند و اسناد و مدارک پیدا کند و خودش علمش را توسعه بدهد. خود حاج آقا مصطفی (ره) هم معتقد بود که باید در امور مختلف مجتهد شد، چون اگر این طور نباشی همه چیز را نصفه می‌فهمی، ولی اگر مجتهد شدی می‌دانی گیر مسائل کجاست و رأی خودت





● داور

«آقای رازی‌زاده به‌رغم مکانت ارجمند علمی، گوشه‌گیری و عزلت از خلق را برگزیده است، تا جایی که در پذیرش گفت‌وگو با ما مجبور شد چندین بار بر تردیدهای مکرر خودچیره گردد. او در پایان گفت‌وگو و به‌هنگام بدرقه‌ما، تأکید داشت بنویسم که تنها برای اندکی از حقوق فراوان استاد، به مصاحبه تن داده است. نشاط و دقت قابل تحسین آقای رازی‌زاده از جنبه‌های بارز شخصیت اوست که در طول یک‌ساعت گفت‌وگو، بارها خود را نشان داد.»

۲ «شهید سید مصطفی خمینی و حوزه علمی نجف»

در گفت‌و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام والمسلمین محمدعلی رازی‌زاده

در مجامع علمی نجف، یکه‌تاز بود....

وجه تمایز شیوه تدریس ایشان با دیگران چه بود؟ شاگرد را خیلی خوب تحمل می‌کرد. من این نکته را از او یاد گرفتم. گاهی خود بی‌حوصله می‌شدم و اشکال گرفتن مکرر شاگرد را تاب نمی‌آوردم، اما بعدها که می‌آمدم و می‌دیدم سر کلاس ایشان چه اشکال بی‌محتوایی گرفته‌ام که جادداشت استاد به من تندی کند، متوجه می‌شدم که چه تحمل و صبر عجیبی دارد. کتاب صوم را ماه رمضان نزد ایشان خواندم که بعدها من و آسید محمد سجادی با هم تصحیح و چاپ کردیم. هر چه را می‌گفت می‌نوشتیم. صوم را شبها می‌فرمود. یک‌بار که یک‌روز و یک‌شب درس گفته بود به من گفت، «اشکال نکن، چون می‌ترسم تندی کنم.» این درشت‌ترین حرفی بود که در تمام مدت تحصیل از ایشان شنیدم. بسیار انسان مؤدبی بود و گاهی اوقات مرا خوب تحویل می‌گرفت و به همدوره‌ایها می‌گفت، «از فلانی یاد بگیرید و مثل او باشید، چون شاید بعدها ناچار شوید از او تقلید کنید.» بعضی‌ها انقلابی بودند و سرشان خیلی به درس و مشقشان نبود. اما من که دوست داشتم درست درس بخوانم، توی نجف به این که انقلابی باشم شهرت نداشتم. او هر هم که لطفش به من خیلی زیاد شد. در هر حال اشکال شاگرد را در مورد مسائل، خوب می‌گرفت. مثلاً اشکال آقای خوئی یا نائینی یا امام را می‌گفتم و ایشان دقیقاً متوجه می‌شد که به کجا می‌زنیم. خود ایشان هم در جلسات درس اهل اشکال گرفتن بود و خاطرات جالبی هم داشت. از آن خاطرات چیزی با به یاد دارید؟ یک‌بار تعریف می‌کرد که من و آقا جلال رفته بودیم قزوین نزد آقای رفیعی برای درس فلسفه... مرحوم استاد جلال الدین آشتیانی؟ بله. آقا جلال شب قبل دست کم ده کتاب فلسفی را مرور می‌کرد تا فردا سر کلاس استاد اشکال کند و آقای رفیعی که

می‌گفتم، کفایه را در مدرسه سید بزرگ که در آنجا رسائل هم می‌گفتم. آنها هم که نجف بوده‌اند می‌دانند فاصله مدرسه جوهری تا مدرسه سید چقدر است. ز رنگ بودیم و می‌رسیدیم. خیلی حوصله داشتیم. خلاصه رفتم پای درس ایشان و دیدم که الحق و الانصاف هم بیانش خوب است و هم مطالب خوبی می‌گوید. من خارج را خوانده بودم و سرم توی حساب بود. بعد هم عادت داشتم پای درس غرغر کنم و دائماً اشکال می‌گرفتم. دیدم اشکالات را منصفانه می‌گیرد و خوب هم جواب می‌دهد. برای بعضی‌ها اشکال را که مطرح می‌کنی باید چند بار تکرار کنی تا متوجه شود، ولی ایشان به محض این که مطرح می‌کردی تا آخرش می‌رفت. اینها امتیازات خوبی برای یک استاد هستند. خلاصه صحبتش کم‌کم به دل ما افتاد و ایشان هم نسبت به ما لطف پیدا کرد.



رفتم پای درس ایشان و دیدم که الحق و الانصاف هم بیانش خوب است و هم مطالب خوبی می‌گوید. من خارج را خوانده بودم و سرم توی حساب بود. بعد هم عادت داشتم پای دائماً اشکال می‌گرفتم. دیدم اشکالات را منصفانه می‌گیرد و خوب هم جواب می‌دهد.

نخستین بار چه شد که به نجف اشرف مشرف شدید؟ من قبل از ایشان و به صورت قاجاقی به عراق رفتم و یک سالی قاجاقی آنجا بودم و بعد هم که ما را لو دادند. در آن سفر هنوز خودم به درس خارج نرسیده بودم. گمانم سال ۴۲ بود. علت رفتنم هم این بود که مشمول بودم و اذیت‌مان می‌کردند و من می‌خواستم درس بخوانم و حوصله درگیری و از اینجا فرار کن و آنجا نروا نداشتم. خداوند هم لطف کرد و قاجاقی رفتم عراق و به نجف اشرف مشرف شدم. البته ابتدا به قصد اقامت دائم رفتم. آیا قبل از رفتن به نجف، حاج آقا مصطفی (ره) را می‌شناختید؟ خیر، فقط حضرت امام (ره) را می‌شناختم، چون نه با حاج آقا مصطفی (ره) هم‌درس بودم و نه هم‌سال. ایشان متولد سال ۱۳۰۹ بود، من متولد ۱۳۲۱. دوازده سال شناسنامه‌ای فرق داشتیم. نوزده بیست سال علمی و بلکه بیشتر. من هنوز در منقولات بودم و ایشان عالم معقولات را هم طی کرده بود و خیلی مانده بود به ایشان برسم. چگونه با ایشان آشنا شدید؟

در نجف، جمعه‌ها با مرحوم اصغر آقای کنی مشهور به تهرانی که دوست آقای مؤمن هم بود، می‌رفتم کوفه برای شنا. ایشان تعریف کرد که حاج آقا مصطفی (ره) درس را شروع کرده و در درس اصول استاد ارزشمندی است. من آن روزها درس فقه حضرت امام (ره) و قبل از آن هم فقه مرحوم آیت‌الله خوئی و مرحوم آیت‌الله بجنوردی را می‌رفتم. جلسات درس خیلی طول نمی‌کشید و می‌رسیدیم همه را برویم. تدریس سطح هم داشتیم. خلاصه آن موقع مثل حالا تنبل نبودم که با این همه ناز دعوت شما را برای مصاحبه قبول کنم. جوان هم بودم و خیلی کار می‌کردم. هم سطح می‌گفتم، هم کفایه می‌گفتم و هم صمدیه؛ و آن هم چگونه! صمدیه را در مدرسه جوهری

را می‌دهی.

حاج آقا مصطفی (ره) در درس حضرت امام (ره) چه جایگاهی داشتند و از جنبه بحث و اشکال گرفتن چگونه برخورد می‌کردند؟

حاج آقا مصطفی (ره) می‌گفت، «گاهی اشکال می‌کنم که امام (ره) نفس بکشد.» البته تأدباً این حرف را می‌زد. ایشان حرف برای گفتن داشت و باعث می‌شد که حضرت امام (ره) پایه‌ها را جوری بچیند که اشکالی وارد نشود و اگر هم می‌شد، بار دیگر طوری عمل می‌کرد که اشکال رد شود. حاج آقا مصطفی (ره) عادت داشت که ابتدا بگوید، «التفات می‌فرمایید.» و حضرت امام (ره) می‌فرمودند، «من به شما خیلی التفات دارم.» و همه می‌زدیم زیر خنده. گاهی پیش می‌آمد که وقتی حاج آقا مصطفی (ره) اشکال می‌کرد، امام می‌فرمودند، «گوش کنید.» درس حضرت امام (ره) برایمان سخت بود. ما به درس اصول نجفی‌ها عادت کرده بودیم و با درس اصول حضرت امام (ره) آشنا نبودیم. ما که جای خود داشتیم، آسید عباس خاتم و آقای مصطفی اشرفی و آقای راستی که از فضایل شناخته شده نجف و از شاگردان میرزا امیرزا باقر زنجانی بودند، وقتی می‌آمدند سر کلاس امام می‌گفتند تازه داریم می‌فهمیم فقه چیست. ما که حسابان پاک بود و سر درس ایشان کاملاً مبتدی بودیم. سطح کلاسشان خیلی بالا بود. اوایل باین که می‌نوشتیم در مباحثه



حاج آقا مصطفی (ره) می‌گفت، «گاهی اشکال می‌کنم که امام (ره) نفس بکشد.» البته تأدباً این حرف را می‌زد. ایشان حرف برای گفتن داشت و باعث می‌شد که حضرت امام (ره) پایه‌ها را جوری بچیند که اشکالی وارد نشود و اگر هم می‌شد، بار دیگر طوری عمل می‌کرد که اشکال رد شود. حاج آقا مصطفی (ره) عادت داشت که ابتدا بگوید، «التفات می‌فرمایید.» و حضرت امام (ره) می‌فرمودند، «من به شما خیلی التفات دارم.» و همه می‌زدیم زیر خنده.

و مرحمت داشت. مراعات همه را می‌کرد. از حالات عبادی و عرفانی ایشان بگویند.

چیزی را بروز نمی‌داد. هر چه هم شنیدیم بعدها شنیدیم. یادم می‌آید که موقع سجده، ذکرها را می‌شمرد. با حضور امام ادب به خرج می‌داد و موعظه نمی‌کرد. زیارت عاشورایش ترک نمی‌شد و بعد از اذان صبح یکی دو ساعتی بیشتر نمی‌خوانید. آیا با عرفا ارتباطی داشتند؟

چندین بار ایشان را با آقای کشمیری در صحن دیدم که مشغول صحبت بود. اغلب به حرم مشرف می‌شدیم و



برمی‌گشتم و می‌دیدم هنوز ایستاده‌اند و با هم حرف می‌زنند. عرفان عملی، آدمهای خاصی را می‌طلبد. من نتوانستم چندان به این مسئله رو بیاورم.

آیا در مسائل سیاسی هم وارد می‌شدید؟

مرا در حلقه خصوصیشان راه نمی‌دادند، من هم اصراری نداشتم. چون فامیل سرهنگی داشتیم که خدوم هم از ساواکی بودنش خبر نداشتم، بعضیها گمان می‌کردند ساواکی هستم [با خنده].

از آخرین دیدار خود با ایشان بگویند.

روز آخر در درس استحضاب تعلیقی قرار بود اشکال مرحوم نراقی را بحث کنند. عناوین مهم را عنوان کردند تا طلبه‌ها

بروند و مطالعه کنند. قدم‌زن تا در خانه حاج آقا مصطفی (ره) رفتیم. از مسجد صدای اذان می‌آمد. تعارف کرد که بروم منزلش. گفتم باید بروم برای خانه خرید کنم و فردا صبح هم باید رسائل و چند درس دیگر می‌گفتم و باید مطالعه می‌کردم. به شیوه خودمان در سر کلاس، چند طلبه ناغلا هم داشتم که عمداً اشکال می‌کردند که استاد سست نشود. خلاصه نمی‌شود که همیشه از کیسه خرج کنی، باید مطالعه کنی. در هر حال رفته خرید و در خانه نماز را خواندم و رفته منزل حضرت امام (ره). ایشان غیر از ماه رمضان، همیشه نیم‌ساعت در بیرونی می‌نشستند.

حاج آقا مصطفی (ره) هم می‌آمدند؟

هر شب نه، ولی گاهی می‌آمد.

از فوت حاج آقا مصطفی (ره) می‌گفتید؟

به هر حال بعد از جلسه حضرت امام (ره) آمدن خانه و فردا صبح که رفته رسائل بگویم، آقا رضا برقی و آقای رضوانی را دیدم که فلانی کجایی؟ پرسیدم مگر چه شده؟ گفتند حاج آقا مصطفی (ره) دیشب حالش به هم خورده و تا به بیمارستان برسد، تمام کرده. رفته منزل حضرت امام (ره). ایشان با لباس منزل آمدند دم در. معلوم می‌شد با تلفن خبرهای ضدو تقیضی را به ایشان داده بودند چون گفتند بروید بیمارستان، ولی یکتیان نباید خبر بددند. تلفن نزید. رفته بیمارستان و دیدیم فرزندش آسید حسین دارد گریه می‌کند. بدن حاج آقا مصطفی (ره) هنوز گرم بود. مرحوم شهیدی داشت قرآن می‌خواند. جنازه را به کربلا بردیم.

چه کسی به حضرت امام (ره) خبر داد؟

به من گفتند برو، گفتم معاذالله که بروم. بروم چه بگویم؟ بگویم

حاج آقا مصطفی (ره) به رحمت خدا رفته؟

برخورد حضرت امام (ره) با شهادت حاج آقا مصطفی (ره) مصطفی چه بود؟

چند شبی بیرونی نیامدند. مجلس فاتحه بود و روضه، هر شب می‌رفتم. شنیدم که در خلوت زیاد گریه می‌کنند، ولی در بیرون بروز نمی‌دادند. در مجلس می‌نشستند و آقای ابوالحسنی منبر می‌رفت. بعد از یک هفته هم که درسهای حوزه تعطیل شد، منبر رفتند و گفتند شهادت فرزندشان از الطاف خفیه الهی است. آن موقعه جوان بودم و معنی این حرف را نمی‌فهمیدم. شنیده بودم که صاحب جواهر پسر مجتهدی داشته که فوت کرده و پدر بالای سر جنازه، باقی جواهر را می‌نوشته و می‌گفته او به تکلیف خودش عمل کرد و من هم باید به تکلیف خودم عمل کنم، ولی باورم نمی‌شد و ندیده بودم.

چگونه از عزیمت حضرت امام (ره) به کویت آگاه شدید؟ نشدم. به من نگفتند. آقای قاسم‌پور به حضرت امام (ره) گفته بود اگر فلانی بفهمد خیلی ناراحت می‌شود. حضرت امام (ره) فرموده بودند هر کسی باید وظیفه خود را انجام دهد. فلانی باید درسش را بخواند و مبارزه را به بقیه واگذار کند. واقعیتش هم این بود که من هیچ وقت در اطراف مسائل سیاسی نمی‌گشتم.

اینک که بیش از ربع قرن از شهادت ایشان گذشته است، خود را چقدر مهون ایشان می‌دانید؟

همان احساس دینی که شاگرد مخلص نسبت به استادی دارد. من از ابتدا از حضرت امام (ره) و سپس از حاج آقا مصطفی (ره) نکات ارزنده‌ی شماری را آموختم و از نظر مبانی علمی، بسیار به ایشان مدیون هستم.

و سخن آخر این که این همه نشاط را از کجا می‌آوردید؟ هنگامی که دبیرستان می‌رفتم ورزش می‌کردم. خیال داشتم دکتر بشوم. کلاس دوازده را ناقص خواندم و بعد که به نجف رفتم، محبت علوم الهی، همه چیز را از ذهنم برد و از برکات حضرت امیر (ع) مقداری از اسرار را دریافتم. تک‌تک نجفی‌ها و شیعه‌ها هر چه دارند از ایشان دارند و من نیز.



حجت الاسلام والمسلمین علی دوانی

خاطراتی از دانشمند نابغه، مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی...

درس دیگری گاهی در مدرسه فیضیه بود که مرحوم حاج میرزا ابوالفضل زاهدی از مدرسین بزرگ حوزه بودند، قرآن کوچکی به دست می‌گرفت و تفسیر می‌گفت. باز در اینجا آقا مصطفی بود که پی‌درپی سؤال می‌کرد و اشکال می‌گرفت. گاهی مرحوم حاج میرزا ابوالفضل از سخنان شیرین و متوالی آقا مصطفی لیخن می‌زد و می‌گفت، «آقا مصطفی می‌گذاری که حرفم را بگویم؟» و با هم می‌خندیدیم!

درس دیگری که با آقا مصطفی داشتم درس سطح کتاب «کفایه» آیت الله خراسانی بود که مرحوم آیت الله حاج مرتضی حائری در خانه‌شان تدریس می‌کرد. ده پانزده نفری بودیم. باز در اینجا هم تقریباً آقا مصطفی متکلم و حده بود و مانند درس مرحوم حاج میرزا ابوالفضل از سؤالات خود استاد را می‌خنداند. سرانجام هم آقا

من پس از سه ماه اقامت در مشهد مقدس و زیارت بارگاه پر نور سلطان سریر ارتضا حضرت امام رضا(ع) به قصد بازگشت به نجف اشرف، از مشهد خارج شده و چند روزی در نیشابور ماندم و به سفارش مرحوم آشیخ محمد حسین نیشابوری سرپرست مدرسه در حجره مرحوم مشفق که آن موقع طلبه‌ای همسن و سال خودم بود و بعدها در سن پیری به تهران آمد و امام جماعت یکی از مساجد بود به سر بردم.

از نیشابور به تهران آمدم و چند روزی به درس شرح منظومه مرحوم آقای راشد واعظ دانشمند نامی رفتم که در مدرسه عالی سپهسالار (شهید مطهری) به عنوان «دانشکده و عظم و خطابه» تدریس داشت. مدتی در مدرسه مروی، حجره مرحوم حاج سید رضا غروی شاهرودی از فضایی نجف با آشنایی که آن‌جا داشتیم به سر بردم و هم‌خرج بودیم.

آنگاه به قم آمدم و چند روزی مانند روز ورودم به مدرسه فیضیه، در حجره طلاب بهبهانی اقامت داشتم و با آن دوستان خونگرم، مانوس بودم.

روزی برای نخستین بار در صحن حرم معصومه(ع) مرحوم امام خمینی را دیدم که با وقار تمام از زیارت حضرت معصومه(ع) برمی‌گشت. با این که حوزه نجف و انبوه علمای آن‌جا را دیده بودم و در قم هم کم‌وبیش روحانیون بزرگ را بعضیها را خوش قیافه می‌دیدم، اما در لحظه اول که امام(ره) را دیدم تحت تأثیر جاذبه ظاهری ایشان واقع شدم. چهره بسیار جالب، عمامه متناسب، پیراهن و قبا و عبایی آراسته، محاسنی که تقریباً مشکمی بود. جلوه خاصی به ایشان داده بود. تنها و فقط گاهی با آقا مصطفی راه می‌رفتند. گوشه عیارا با دست می‌گرفتند که یاد آن را پس و پیش نکند. کم‌کم با مرحوم آقا مصطفی آشنا شدیم. در درس فلسفه مرحوم آشیخ محمد فکور یزدی که در خانه محقرش جنب خانه وقفی که مادر اجاره داشتیم، درس می‌گفت. ما چند نفر بودیم و آقا مصطفی خمینی فردی شاخص بود.

هوش و ذکاوت و نکته‌سنجی آقا مصطفی و اشکالاتی که می‌کرد برای ما شگفت‌آور بود. اشکالات و حتی اغلب سخن گفتنش با قیافه جالبش و لیخنندی که اغلب بر لب داشت، برای ما و هر کسی که او را می‌دید فرح‌بخش بود.

عجب این است که اواخر شرح منظومه را (گویا بحث معاد) گویی درس می‌گفت و همان موقع اوائل و اواسط کتاب را برای دیگری تدریس می‌کرد. آن هم با شرح و بسط و توضیح و صدای بلند که پیدا بود کاملاً مسلط است.

خبر دادند که در ماهنامه شاهد یاران ویژه‌نامه‌ای اختصاص داده‌اند به مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی فرزند دانشمند و نابغه حضرت امام خمینی رضوان الله علیه. به این مناسبت از من هم روی سابقه امر خواستند اگر چیزی به خاطر دارم بنویسم و بفرستم تا در میان دوستان او فراموش نشود. و اینک آنچه می‌دانم:

در بهار ۱۳۲۷ شمسی که هجده سال داشتم از نجف اشرف که به سن ۱۴-۱۵ سالگی برای تحصیل رفته بودم، چون کسالت پیدا کردم، هم برای تغییر آب و هوا و هم به منظور زیارت حضرت امام رضا(ع) به کشور بازگشتم.

پانزده روزی در قم ماندم و در آن‌جا نام حاج آقا روح الله خمینی را به عنوان استاد معقول حوزه شنیدم، ولی خود آن بزرگوار را ندیدم. از قم به تهران رفتم و پس از چند روزی راهی مشهد مقدس شدم. با آشنایی یکی از دوستان اهل علم که در نجف بود و به شهر خود مشهد آمده بود، در مدرسه خیرات خان که از مدارس مشهور قدیمی به شمار می‌آمد، به حجره مرحوم سید فاضل سرخسی وارد شدم که در طبقه بالای صحن مدرسه بود. ماه مبارک رمضان پیش آمد و تا سه ماه میهمان او بودم، البته جا و غذا را دو نفری به هزینه خود تهیه می‌کردیم.

طرفهای عصر می‌آمدیم روی دو سکو درگاه مدرسه می‌نشستیم و مذاکره علمی و نقل لطائف و طرائف و نکات تاریخی و ادبی داشتیم. اغلب روزها مرحوم محمد تقی ادیب دوم، استاد بلاغ و ادبیات عربی که در مدرسه بالای در ورودی درس مطول داشت هم می‌آمد و روی سکو می‌نشست و ما پیرامونش می‌نشستیم و از محضرش استفاده می‌کردیم.

روزی سید جوان خوشرویی آمد و در جمع ما نشست. هر چه ما می‌گفتیم او دنبالش را می‌آورد و یا مطلبی شبیه به آن را با لحنی گرم و خنده‌رویی که داشت می‌گفت از آیات و روایات و قصص و حکایات و شعر و ادب و لطائف و طرائف. یکی دو روز که گذشت و به او دل بستیم، پرسیدیم: شما؟ گفت: «سید مصطفی خمینی پسر حاج آقا روح الله خمینی هستم که با پدر و خانواده از قم به زیارت مشهد مقدس آمده‌ایم.» متأسفانه در آن مدت هم نتوانستیم امام خمینی را در مشهد ببینیم چون طبق معمول امام(ره) حتی در حوزه قم کمتر بیرون می‌آمدند و دسترسی به ایشان کمتر بود.

آقا مصطفی به حق نابغه بود، به خصوص وقتی که به قم آمدم و سکونت ورزیدم و در بعضی از درسها با هم بودیم، این معنی را کاملاً درک کردم و نه تنها نظر من این بود که بسیاری هم این عقیده را درباره ایشان داشتند.





آیت‌الله محمد هادی معرفت

اسوه اخلاق عملی...

نمی‌توان آن مرحوم را از والد جدا دانست. بسیاری از افراد اعتقاد داشتند که ایشان در تمام ابعاد مانند جوانی حضرت امام(ره) است. □ □ □

از جنبه عبادی، علما و فضلا افراد میانه‌روی هستند. افرادی که تمام مدت مشغول نماز و عبادت هستند، متقی نیستند، بلکه انسانهای بی‌کاری هستند و لذا حضرت امام(ره) سه ساعت پس از غروب به حرم حضرت علی(ع) می‌رفتند و مفاتیح و زیارتنامه می‌خواندند و کل آن بیش از نیم‌ساعت طول نمی‌کشید. شیوه علما هم همین بود. حاج آقا مصطفی هم که طلبه فاضلی بود، مستحبات را در حد معمول انجام می‌داد. این روزها یک فقیه برای تدریس باید حداقل ده کتاب فقهی را مطالعه کند. نیم‌ساعت تدریس درس خارج به چند ساعت مطالعه نیاز دارد، لذا عبادت علما را می‌توان تحقیق و مطالعه در فقه و به دست آوردن آرای دیگران و نقد و بررسی نظرات آنها دانست. لذا مطالعه در باب مسائل علمی در انجام مستحبات در حد معمول، شیوه فقهیاست. پرداختن بیش از اندازه به این کارها، باعث رکود در تحقیقات خواهد شد، در حالات این سینا نوشته‌اند که هر وقت مشکل علمی پیش می‌آمد و نمی‌توانست آن را حل کند، دو رکعت نماز می‌خواند و مشکلیش حل می‌شد. البته اهتمام به عبادت و نوافل موجب برکت وقت می‌شود، ولی نباید در این کار افراط کرد. شیوه حاج آقا مصطفی(ره) هم مثل پدر بزرگوارشان در نماز جماعت و حرم، معمولی و خدایشانندانه بود. □ □ □

در هنگام فوت حاج آقا مصطفی، من در کربلا بودم و قرار شد جنازه ایشان را در کربلا غسل دهند، لذا من برای تشییع جنازه به غسل‌خانه رفتم. در نجف عده‌ای از فضلا از جمله شیخ عبدالحسین خراسانی، خبر فوت حاج آقا مصطفی را به امام رساندند، ولی آنچه که من دیدم این بود که امام به هیچ وجه در این قضیه اظهار بی‌تابی نکردند، ولی به قدری این داغ برایشان سنگین بود که می‌گفتند برخی شبها، ناگهان در خانه می‌گویند آقا مصطفی! □ □ □

نحوه برخورد حضرت امام(ره) با فوت حاج آقا مصطفی، بی‌تأثیر است. در نجف رسم است که وقتی کسی فوت می‌کند، حداقل تا چهار روز تعطیل رسمی اعلام می‌کنند. حضرت امام(ره) اجازه دادند درسها شروع شوند. ایشان به منبر رفتند و قضیه فوت حاج آقا مصطفی را «سر خفی» و «الطف خفی الاهی» دانستند و فرمودند، «چه بسا پیشامدها که شکل مصیبت دارد، ولی دارای حکمت است.» که البته همین طور هم شد و با فوت ایشان، حرکت انقلاب اسلامی شکل گرفت، ولی در آن روز برای ما مایه تعجب بود که حضرت امام(ره) چگونه این «مصیبت عظمی» را از «الطف خفیه» و حکمت خداوندی می‌دانند. □ □ □

داغ حاج آقا مصطفی تا آن اندازه در قلب حضرت امام(ره) سنگین بود که فقط با رحلتشان، فراغت از این داغ حاصل شد. این داغ اثر عمیقی در وجود حضرت امام(ره) به جا گذاشت، هر چند حرکات برخی از عالم نماها هم از وجود آن بزرگوار بی‌اثر نبود. ● برگرفته از گفت‌وگو شوند مسبوط با شاهد یاران

فوق العاده بود. بزرگی و بلند همتی آن مرحوم و این که صاحبان رأی و نظر را حتی اگر نظری خلاف آرای ایشان اظهار می‌کردند، تشویق و دلگرم می‌کرد، کم‌نظیر بود. یاد هست در نجف کتابی نوشته بودم با عنوان «تناسخ الارواح» که در آن مسئله «تجدد روح و نفس» را مورد مناقشه قرار داده بودم. با این که ایشان قایل به تجدد روح بود، ولی پس از مطالعه کتاب با حالتی دوستانه و بسیار صمیمی گفت، «بالاخره هر کسی برای خودش دلالی دارد و دلایل شما هم در حد خود قایل توجه است.» من هم از رویه ایشان پیروی کردم، بدین معنا که وقتی برخی از فضلا آرای مرا رد می‌کنند، این کارشان را تحسین می‌کنم، زیرا تحقیق کرده‌اند و تحقیق فی‌نفسه ارزشمند است. من در برخوردهای متعدد، فضیلت پروری ایشان را لمس کرده و شیفته اخلاق کریمه‌شان شده بودم. □ □ □

من با ایشان هم‌درس نبوده‌ام، ولی برخی از نکات مبهم در کلام امام را با ایشان در میان می‌گذاشتم و از آنجا که آن مرحوم با مبانی فکری پدر بزرگوارشان آشنا بودند، برای من تشریح می‌کردند. گفت‌وگوی علمی من با ایشان در همین حد بود، به یاد ندارم که ایشان غیر از درس امام به درس کس دیگری رفته باشند. ظاهراً چند روزی به درس آیت‌الله خوئی رفتند و بعد هم ادامه ندادند. البته من علت را نمی‌دانم. □ □ □

از نظر وسعت معلومات و تنوع موضوعات، ایشان نسخه دوم پدرش بود. حضرت امام(ره) در علوم جدید، علوم تجربی و ریاضی اطلاعاتی داشتند و گاهی وقتی در یک رشته مسائل فلکی، سیاسی، علمی و طبیعی مطالبی را می‌فرمودند که وسعت آن مطالب برای ما تعجب‌آور بود. حاج آقا مصطفی هم بی‌آنکه دانشگاه رفته باشد، در مسائل سیاسی، فلسفی و اقتصادی اطلاعات گسترده‌ای داشت و به همان علوم حوزه اکتفا نمی‌کرد. □ □ □

از جنبه مسائل سیاسی، همگامی با پدر بزرگوارشان گویای همه چیز است. ایشان جلوتر از پدر بزرگوارش حرف نمی‌زد و اصولاً

من از زمانی با مرحوم حاج آقا مصطفی(ره) آشنا شدم که در مصاحبت پدر بزرگوارشان به نجف آمدم. ایشان صاحب قریحه‌ای خوش و استعدادی فوق العاده، اهل فضل و ادب و فوق العاده خوش محضر و دوست‌داشتنی بود. بعضی از شبها در صحن مطهر حضرت امیر(ع) با افراد فاضل و ادیب جلسه داشت و با آنها صمیمی بود و رفت و آمد می‌کرد و از لحاظ روابط اجتماعی، بسیار توانمند و بادرایت بود. □ □ □

حاج آقا مصطفی(ره) در درس پدر مکرش شرکت می‌کرد و اهل بحث و اشکال کردن بود. او ذره‌ای در پی شهرت و کسب وجهه نبود و فقط برای تحقیقات و نظریات علمی اعتبار قائل می‌شد و لذا با احاطه کاملی که بر نظرات و دیدگاههای امام داشت، برخی از نکات مبهم در فرمایشات آن بزرگوار را با سئوالات متین خود روشن می‌کرد و همین، نشانه محکمی بر احاطه علمی آن بزرگوار است. ایشان ضمن آن که در درس حضرت امام(ره) شرکت می‌کرد، خود نیز فقه و اصول و خارج را تدریس می‌کرد و به تفسیر بسیار علاقمند بود. □ □ □

حاج آقا مصطفی(ره) هم به دلیل فرزندی حضرت امام(ره) و هم به خاطر ویژگیهای فردی، از موقعیت اجتماعی بالایی برخوردار بود، با این همه، ذره‌ای تکبر و تفرعن در رفتار و گفتار ایشان مشاهده نمی‌شد و تواضع و فروتنی بی‌حد و حصر او نکته‌ای است که همگان به بر آن اتفاق نظر دارند. در تواضع ایشان همین قدر بگویم که یک‌بار به من فرمود، اقدام به نوشتن یک تفسیر کرده‌ام. خوب است آن را ملاحظه کنید. «به منزل ایشان رفتم و پس از مطالعه تفسیر ایشان نکاتی را که به نظرم رسید مطرح کردم. تفسیر آن مرحوم مشحون از نکات و ظرائف عرفانی و فلسفی بالایی بود و همین، گستردگی اطلاعات علمی، فلسفی و عرفانی آن مرحوم را نشان می‌داد. دیده بودم که ایشان با برخی از دوستان که اهل عرفان بودند و نیز به منزل مشایخ اهل عرفان رفت و آمد داشت. در مجموع از لحاظ فقه، اصول، فلسفه و عرفان در حد بالایی بود و به اعتقاد من به دلیل همین جامعیت، اگر اجل مهلت داده بود، پس از پدر شایسته‌ترین فرد برای معرفی آرمان حضرت امام(ره) بود. □ □ □

در مورد تفسیر قرآن باید عرض کنم وسعت و گستردگی آن تفسیر به حدی بود که عمر یک انسان کفاف اتمام چنین تفسیری را نمی‌دهد و بهتر است دایره تفسیر جمع و جور باشد. من به ایشان عرض کردم که اگر تفسیر به همین منوال پیش برود، دریای وسیعی خواهد شد که اگر در ادامه، محدود شود باعث افت تفسیر خواهد شد و این، شایسته نیست. مثلاً در تفسیر المیزان، تا ثلث آن و حدوداً تا نصف، مباحث به شکل گسترده مطرح شده‌اند، ولی از نصف به بعد، مطالب کمی سریع مطرح شده‌اند، ولی تفسیر فخر رازی یا مجمع البیان یا تفسیر شیخ طوسی به صورت هماهنگ و یک‌نواخت عمل کرده‌اند، لذا انسان باید سرانجام کار را در نظر بگیرد و توان خود را به نسبت روند کار، تقسیم کند تا کار، ابتر نماند. □ □ □

مرحوم حاج آقا مصطفی(ره) یک فرد ادیب، اصولی، فلسفی، متکلم و مفسر و در عین حال اجتماعی، با اخلاق کریمه و جاذبه



ولیمه‌ای بدهم. به مرحوم حاج آقا عبدالله آل آقا گفتم از آقای خمینی بخواهد که دعوت ما را بپذیرند و به اتفاق ایشان و حاج آقا حائری و آقا شیخ مصطفی جلیلی و آقا ریحان‌اله گلپایگانی که جمع دوستان امام (ره) بودند، تشریف بیاورند.

خانه در محله بدوخانه قم بود که با عموزاده همسر فقیدم مرحوم معتمدالعلماء آل آقا اجازه کرده بودیم، دو اتاق از من و بقیه در اختیار ایشان بود.

حاج آقا عبدالله گفت، «من می‌گویم، ولی خودت برو و دعوت کن که حاج آقا روح‌الله به این سادگی قبول نمی‌کنند. رفتیم و از امام (ره) دعوت کردم و اصرار نمودم، فرمودند، «باشد، می‌آییم.» عرض کردم، «اجازه بدهید آقا مصطفی هم باشد.» فرمودند، «مصطفی دیگر چرا!» عرض کردم، «ما با هم در درس آقای فکور یزدی شرکت داریم، خوب نیست ایشان در این مجلس نباشد.» فرمودند، «من نمی‌گویم، خودت بگو.» رفتیم و همه و از جمله آقا مصطفی را دعوت کردم و گفتم از حاج آقا هم اجازه گرفتم.

روز ۱۵ ربیع‌الاول سالروز تولد فرزندم از سفر تبلیغی محرم و صفر از آبادان برگشته بودم، چون هوا سرد بود، آقایان دور کرسی نشسته بودند. فقط آقا مصطفی دورتر نشسته بود. قدری از آبادان صحبت شد. پس از صرف ناهار، مرحوم حاج آقا عبدالله رو کرد به امام (ره) و گفت، «حاج آقا! آقا مصطفی خواب جالبی دیده و برای بعضیها نقل کرده و این روزها در سطح حوزه مطرح است. شنیده‌اید؟» امام (ره) فرمودند، «نه!» حاج آقا عبدالله گفت، «اجازه می‌دهید آقا مصطفی نقل کند؟»

امام (ره) نگاهی به آقا مصطفی کردند و فرمودند، «خوب، خواب چه بود؟» آقا مصطفی خود را جمع کرد و گفت، «هفته گذشته در خواب دیدم تمام فلاسفه و حکمای مشهور: سقراط، افلاطون، ارسطو، فارابی، ابن سینا، بیرونی، بهمنیار، صدر المتألهین، حاج ملاهادی سبزواری در مجلس بزرگی دور تادور نشسته‌اند و دارند مذاکره علمی می‌کنند. من هم که این روزها فلسفه می‌خوانم و اسامی این آقایان را در درسهای می‌شنوم، خوشحال بودم که آنها را از نزدیکی می‌بینم و از دیدن آنها سیر نمی‌شدم.

در همان حال دیدم همه آنها با هم از جا بلند شدند و به در ورودی نگاه کردند. من هم نگاه کردم ببینم چه بود که اینها این‌طور برخاستند، دیدم شما وارد شدید. حکما جلو آمدند و با احترام شما را آوردند در صدر مجلس نشاندند، بعد خودشان دو زانو در جای خود نشستند و همه به شما نگاه می‌کردند. در این حال بودم که از خواب بیدار شدم،

وقتی آقا مصطفی خواب را با بیان شیرینی که داشت نقل می‌کرد، حاضران لحظه‌ای به آقا مصطفی و لحظه‌ای به امام (ره) نگاه می‌کردند.

امام (ره) طبق معمول سر را پایین انداخته بودند و بی تفاوت گوش می‌دادند. همین که آقا مصطفی ساکت شد، امام سرشان را بلند کردند و فرمودند، «این خواب را تو دیدی؟» آقا مصطفی گفت، «بله آقا!» امام (ره) فرمودند، «تو غلط کردی!» از این سخن امام (ره) همگی به شدت خندیدیم. امام (ره) هم تبسمی کردند و فرمودند، «خواب دیده!»

«رحمه‌الله علیه رحمه واسعه»

رفتیم. گفتند این آقایان در نجف، پس از نماز مغرب چون هوا گرم است به کوفه می‌روند که هوای نسبتاً خنکی دارد، ولی آقای خمینی به هیچ‌وجه حاضر نشد به کوفه برود. فرموده بودند مردم در ایران به خاطر من تحت فشارند و در زندانها شکنجه می‌شوند، چه طور به خود اجازه بدهم آنها را فراموش کنم و برای خنکی هوای کوفه به آنجا بروم.

مرحوم آقا مصطفی با اینکه وقتی نزد پدر بود، اغلب ساکت بود و هیبت پدر، او را می‌گرفت، اما امام (ره) فرزندان را آزاد می‌گذاشتند و محدود و مرعوب نمی‌کردند. مرحوم حاج احمد آقا در یکی از سخنانش روزی گفت، «امام (ره) نسبت به ما سختگیری نداشتند. من دو سه بار در فوتبال دستم شکست، امام (ره) حرفی نداشتند، حاج احمد آقا در دوره دبیرستان میان همقطارانیش در بازی فوتبال شهرت داشت و گلهای احمد آقا خمینی مشهور بود.

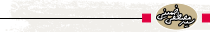
مرحوم آقا مصطفی با یکی دو نفر از جمله مرحوم خلخالی همدیس و دوست صمیمی بودند. اغلب با هم دیده می‌شدند و مباحثه داشتند، به آنها طوفانی حوزه می‌گفتند. مرحوم حاج آقا عبدالله آل آقا تهرانی از دوستان صمیمی امام (ره) (و عموزاده همسر فقیدم) روزی در حالی که می‌خندید، گفت، «روز عاشورا با حاج آقا روح‌الله در اینجا، درگاه آرامگاه خاندان آل آقا در صحن بزرگ حضرت معصومه (س) نشسته بودیم، یک دفعه دیدم آقا مصطفی و آقای خلخالی رفته‌اند بالای گلدسته بسیار مرتفع حضرت معصومه (س) و از آنجا عزاداران صحن را نگاه می‌کنند، به حاج آقا روح‌الله گفتم، «نگاه کنید، ببینید آقا مصطفی و خلخالی کجا هستند!» امام (ره) با همه خونسردی که در این‌گونه موارد داشتند از دیدن آنها سخت عصبانی شدند و ترسیدند مبادا از آنجا به پایین بیفتند. گویا فقط در این جا آقا مصطفی بعداً توسط پدر تنبیه شده بود.

کوهی در بیرون شهر قم است که به آن کوه خضر می‌گویند. نسبتاً مرتفع و نوک تیز است. می‌گفتند تنها کسی که از آن بالا رفته آقا مصطفی خمینی است! آقا مصطفی در درس خارج اصول امام (ره) که بنده هم با ۴۰۰، ۵۰۰ نفر دیگر در مسجد

سلماسی واقع در انتهای کوچه آقا زاده در کنار دفتر تبلیغات اسلامی، شرکت داشتم، شرکت داشت. به پدر اشکال می‌کرد و امام (ره) هم مانند دیگران به او پاسخ می‌دادند. آن روز من نبودم، ولی یکی از فضلا گفت، «روزی در انشای درس امام (ره) که آقا مصطفی اشکال می‌کرد، دو الاغ در کوچه پشت مسجد به

مصادق «ان انکر الاصوات لصوت الحمیر» مقابل هم صدای عرعر بلند کرده بودند که خنده دستجمعی طلاب و فضلا را در پی داشت. امام (ره) ساکت بودند که صدا بخوابد و به درس ادامه دهند. در این وقت آقا مصطفی گفت، «آقا! دوستان دارند مباحثه می‌کنند!» امام (ره) هم فوری فرمودند، «نه! دارند اشکال می‌کنند!» که غریو خنده از مجلس برخاست.

برای ولادت اولین فرزندم محمد بنا داشتم



هوش و ذکاوت و نکته‌سنجی آقا مصطفی و اشکالاتی که می‌کرد برای ما شگفت‌آور بود. اشکالات و حتی اغلب سخن گفتنش با قیافه جالبش و لبخندی که اغلب بر لب داشت، برای ما و هر کسی که او را می‌دید فرح‌بخش بود.

مصطفی به دامادی استاد مفتخر شد و صبیبه ایشان را که نواده مرحوم آیت‌الله العظمی حائری استاد پدرش امام خمینی (ره) بود به همسری گرفت.

در سال ۱۳۴۶ که سفری به عتبات عالیات داشتم و امام (ره) در نجف اشرف بودند، روز دوم ورودم به درس فقه ایشان رفتم که قبل از ظهر در مسجد شیخ انصاری برگزار می‌شد. مسجد را پر از طلاب و فضلا دیدم و بیشتر طلاب جوان انقلابی بودند.

پس از درس رفتم خانه امام (ره) که خدمت ایشان برسم. چند نفر طلبه جوان ایرانی در بیرونی نشسته بودند. گفتم می‌شود خدمت آقا رسید؟ با بعضی و کینه گفتند نه ایشان وقت ندارند، چون آن موقع من در قم از جمله اساتید دارالتبلیغ بودم. (در مورد دارالتبلیغ در کتاب «نقد عمر زندگانی و خاطرات زندگینامه‌ام به تفصیل سخن گفته‌ام. آیت‌الله سبحانی می‌گفت یک کلمه کم و زیاد ندارد. طالبان ببینند و بدانند تفاوت برداشته‌ها از کجا تا کجاست.) در همان موقع مرحوم حاج آقا مصطفی در را باز کرد و آمد به بیرونی، روبوسی کردیم و تبریک ورود گفت. به عکس زمانی که در قم و مثل خودم لاغر اندام بود، خیلی چاق شده بود.

امام به آقا مصطفی گفته بودند، «مصطفی! آقای دوانی را دیدیم که آمد پای درس.» گفتم، «می‌خواهم خدمت ایشان برسم.» گفت، «بباید.» نگاه کردم به آن چند طلبه و رفتم توی حیاط. امام (ره) روی فرش کوچکی در حیاطی کوچک کنار سردابی که کولر بادی می‌زد نشسته بودند و چیز می‌نوشتند.

دست مبارکش را بوسیدم و از این که سالهاست در حوزه قم ایشان را ندیده‌ام اظهار تأسف کردم. احوالشان را پرسیدم. فرمودند، «برونشیت اذیت می‌کند.» از قم پرسیدند، گفتم دولت توسط مرد فاسد قمی به نام بشارتی در خیابان تهران سینمایی ساخته و مشغول تکمیل آن است و مردم هم سخت ناراضی می‌باشند. این سینما را بعدها جوانهای انقلابی منفجر کردند و گویا افتتاح هم نشد. امروز در جای آن توسط آیت‌الله نجفی مرعشی مدرسه‌ای بنا گردیده است.

طرف عصر به دیدن مرحوم آیت‌الله خویی و مرحوم آیت‌الله حکیم





«ارتباطات و تعاملات گسترده شهید آیت‌الله سید مصطفی خمینی با عناصر و جریان‌ها گوناگون علمی و سیاسی موجب گردید تا وی از مقبولیتی کم مانند در سطح جامعه برخوردار گردد. بی‌تردید در ایجاد چنین جایگاهی عناصر گوناگون دخیلند که از بارزترین آنها سلوک اخلاقی و جامعیت علمی آن فرزانه فقید است. در گفت و شنود حاضر، حجت الاسلام والمسلمین سید علی اکبر محتشمی‌پور پاره‌ای از خاطرات و تحلیلهای خویش را در این باره بازگو کرده است.»

■ «مکان‌های اجتماعی شهید سید مصطفی خمینی» در گفت و شنود شاهد یاران

با حجت الاسلام والمسلمین سید علی اکبر محتشمی‌پور

کمتر کسی در سن او به این جامعیت رسیده است...

شان و مدارج علمی شهید آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی را چگونه یافتید؟

معمولاً در حوزه‌های علمیه معروف است که فرزندان مراجع و علما چندان اهل درس خواندن نیستند و به پشتوانه علمی پدران خود اکتفا می‌کنند، اما برخی از آقاها این چنین نیستند و خود در زمینه‌های علمی مجاهدت فراوان می‌کنند و صاحب کمالات و مدارج بالایی هستند. یکی از این افراد، مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) بود که در اوان جوانی توانست اجتهاد مطلق را کسب کند و آثار ارزشمندی را در زمینه‌های مختلف از جمله فقه، اصول، تفسیر و فلسفه به نگارش در آورد. حضور ایشان در نجف در کنار حضرت امام چه آثار و پیامدهایی داشت؟

حوزه نجف قدیمی‌ترین حوزه در جهان اسلام است و کسانی که در این حوزه تحصیل می‌کنند، ویژگی بارزی را برای خود قائل هستند و اصولاً حوزه نجف فارغ التحصیلان حوزه‌های دیگر را به رسمیت نمی‌شناسد، لذا هنگامی که امام به نجف مشرف شدند، به ایشان هم با همین دید نگرسته می‌شد، مضافاً بر اینکه بسیاری از افراد با نظرات سیاسی ایشان هم موافق نبودند و با حضرت ایشان، برخورد مغرضانه می‌کردند. در اینجا نقش شهید حاج آقا مصطفی (ره) بسیار تعیین کننده است. ایشان برخی از قیود را که امام به علت کبر سن و شخصیت مبرزشان داشتند و نمی‌توانستند در مجالس و محافل مختلف نجف حاضر شوند، نداشتند و لذا می‌توانستند در اغلب این جلسات حضور پیدا کرده و با بزرگان حوزه علمیه نجف و بیوت مراجع بزرگی چون آیت‌الله حکیم، آیت‌الله شاهرودی، آیت‌الله خویی، آیت‌الله آقا سید عبدالهادی شیرازی حشر و نشر داشته باشند و در جلسات ایشان، با حضور ذهن فوق العاده‌شان وارد شوند و غالباً با قدرت استدلال حیرت‌انگیز خود بحث را به نتیجه برسانند. حاج آقا مصطفی

در سالهای نخست ورود به نجف اشرف، در درس مراجع طراز اول شرکت داشت و با طرح اشکالات عمیق و استدلال‌های متین، تحول اساسی در نگرش نادرست حوزه نجف نسبت به حوزه‌های علمیه دیگر ایجاد و تفوق علمی خود را بر بسیاری از علمای نجف اثبات کرد.

با توجه به این که جناب‌عالی در درس خارج اصول شهید حاج آقا مصطفی شرکت داشته‌اید، از نحوه شکل‌گیری این حلقه علمی برای ما بگویید؟

جای درس و بحث اصول فقه حضرت امام (ره) در حوزه علمیه نجف خالی بود. از سوی دیگر همگان بر مراتب علمی و سیطره و تسلط کامل حاج آقا مصطفی (ره) بر علوم و مباحث عقلی و فقه و اصول و شناخت دقیق ایشان از آرای امام (ره) آگاه بودند، لذا عده‌ای از فضلاء سرشناس حوزه نجف، از جمله مرحوم حاج شیخ علی اصغر طاهری (کنی)، آقایان علی پور،



در حوزه قم، اکثریت قریب به اتفاق علما، مجتهدین و مراجع نسبت به ایشان با احترام می‌نگریستند و عده‌اندکی هم بودند که با شخصیت و مراتب علمی ایشان آشنایی نداشتند، وگرنه کافی بود یک جلسه با ایشان وارد بحث علمی می‌شدند تا به قدرت استدلال و برتری علمی و ذهن منقد و وقوف کامل ایشان نسبت به مسائل علمی، آگاه شوند و زبان به ستایش بگشایند.

سجادی، شریعتی، روحانی موسوی، برقی و بنده، تصمیم گرفتیم از ایشان بخواهیم که درس خارج اصول را در نجف شروع کنند و ایشان هم پذیرفتند و تا آخر عمر و به مدت ده سال، یک دوره اصول فقه را با شیوه محققانه نوینی تدریس کردند. محصول این دوره، مجلدات کتاب «تحریرات فی الاصول» است.

دیدگاه علما و فضلاء حوزه علمیه قم را نسبت به شهید حاج آقا مصطفی چه بود؟

در حوزه قم، اکثریت قریب به اتفاق علما، مجتهدین و مراجع نسبت به ایشان با احترام می‌نگریستند و عده‌اندکی هم بودند که با شخصیت و مراتب علمی ایشان آشنایی نداشتند، وگرنه کافی بود یک جلسه با ایشان وارد بحث علمی می‌شدند تا به قدرت استدلال و برتری علمی و ذهن منقد و وقوف کامل ایشان نسبت به مسائل علمی، آگاه شوند و زبان به ستایش بگشایند. دیدگاه سیاسیون و شخصیت‌های مبارز نسبت به ایشان چه بود؟

اغلب آنها برای ایشان شخصیت مستقلاً راقائل بودند، زیرا حاج آقا مصطفی (ره) در امور مختلف سیاسی صاحب‌نظر، اندیشمند، متفکر و دارای دکترین خاصی بود و لذا مبارزان و سیاسیون پیوسته از ایشان نظرخواهی می‌کردند. شهید حاج آقا مصطفی (ره) در مورد تمامی مبارزان و شخصیت‌های سیاسی، اطلاعات کافی و وافی داشت و لذا نه تنها مبارزان مسلمان طرفدار امام (ره)، بلکه کسانی هم که نسبت به ایشان نظر مثبتی نداشتند، شهید حاج آقا مصطفی را طرف مشورت قرار می‌دادند و با ایشان بحث‌های مفصلی می‌کردند. حتی مبارزین غیرایرانی که از کشورهای مختلف می‌آمدند، یکی از پایگاه‌های خود را در نجف، بیت مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) می‌دانستند.

علت این اقبال را چه می‌دانید؟



دراآمد

«دوستان شهید آیت‌الله سید مصطفی خمینی هریک به نوبه خود از منش اخلاقی آن یار سفرکرده گفتنیهای فراوان دارند که تجمیع آنها در یک یادمان ، یاریگر پژوهشگران در ترسیم سیره عملی آن بزرگوار تواند بود. عالم مجاهد شهید آیت‌الله حاج شیخ فضل‌الله محلاتی(ره) در گفت و شنودی با روزنامه کیهان در آبان ماه ۵۹ به بیان برخی از خاطرات خویش در این موضوع پرداخت که شمه‌ای از آن را برای درج در این یادمان برگزیدیم.»

شهید آیت‌الله حاج شیخ فضل‌الله محلاتی

او در قلب همه بود....

بودند و به همین جهت بود که دوستان زیادی داشت. من یادم هست حتی در بحثهای علمی، امام(س) را همیشه می‌خنداند و امام(س) با ایشان همیشه بشاش و خندان بودند و دوستان در آنجا واقعا از شهادت ایشان سوختند. من آن قدر به ایشان عشق می‌ورزیدم وقتی بعد از خبر شهادت ایشان با خانواده‌شان و با حاج احمد آقا صحبت می‌کردم، آن چنان حالی به من دست داد که واقعا نزدیک بود، سکنه کنم. همه رفتار در سوگ ایشان سوختند، زیرا ایشان در قلب همه بود و در مسائل علمی، اخلاقی و معاشرتی خصوصیاتی داشت که همه او را دوست داشتند و به او علاقمند بودند. □ □

دوره تحصیلات ایشان در قم بود و تا آنجا که یادم هست دوران سطح و خارج را در قم بودند و بیشتر معلوماتشان را از امام(س) کسب کردند. می‌دانید که نحوه تدریس در حوزه‌ها به این ترتیب است که طلاب می‌روند و استاد دلخواه را خودشان از بین اساتید پیدا می‌کنند. ایشان هم به همین روش از اساتید مختلف استفاده کرد و درس خارج را نیز از حضرت امام(س) فرا گرفت و مضافا ایشان خود دارای یک قدرت استنباطی بنظیری بود که بیشتر مطالعه می‌کرد و از مطالعات خود بهره می‌گرفت. در نجف هم با آقای جعفری مباحثه داشت و پای درس حضرت امام(س) هم می‌رفت و خود هم یکی از مدرسین حوزه بود و درس خارج را آنجا تدریس می‌کرد. ایشان جزوات زیادی در تفسیر، فقه و اصول نوشتند و در سطوح مختلف یادداشتهایی دارند و یک قسمت از جزوات ایشان حتی در کتابهای امام(س) بود. وقتی بعد از انقلاب کتابهایی را که در دوران رژیم سابق، ساواک به بغما برده بود جمع‌آوری کردم و به قم بردم، بسیاری از جزوات ایشان که تألیف کرده بودند، آنجا بود. ایشان در حین تحصیل، تألیف هم می‌کردند. □ □

مطلب دیگر این‌که ایشان همان طور که امام(س) فرمودند، امید اسلام و مسلمین بودند. او آیین تمام‌نمایی از خود امام(س) بود. امام(س) بسیار در شهادت او صبر کرد. می‌دانم اگر تأثری به امام(س) دست می‌داده فقط از باب این بود که فرزند اوست، بلکه او یک عالم ربانی بود، ولی ایمان قوی امام(س)، روحی‌های را به ایشان داد که آن‌گونه برای خدا تحمل کردند. تقدیر الهی چیز دیگری را اقتضا کرد. علاوه بر این ما نباید فراموش کنیم که در واقع، شهادت ایشان مبدأ انقلاب بود و بعد از شهادت ایشان، ایران یکمرتبه منقلب شد و مردم شروع به راهپیمایی و تشکیل جلسات کردند که همین مبدأ انقلاب و منشأ سرنگونی رژیم منقور پهلوی گردید، لذا او حق بزرگی بر گردن همه ملت ایران دارد و هم‌چنان که در تأسیس جمهوری اسلامی، رهبری امام دارای اهمیت اساسی بود، شهادت ایشان هم مؤثر و اساسی واقع شد. نام ایشان برای همیشه در تاریخ جمهوری اسلامی ایران ثبت شد و ما طلبه‌ها نیز باید از این فرزندانی که امام(س) برای جامعه اسلامی تربیت کرد، عبرت بگیریم و زندگی او را الگوی نمونه‌ای برای خود قرار بدهیم تا با تربیت مردانی مانند او، این انقلاب و رهبری آن تداوم یابد و جمهوری اسلامی استوار بماند.

من که به نجف می‌رفتم، یک شب تا نزدیک صبح دو نفری نشستیم بودیم و راجع به برنامه‌های مبارزه صحبت می‌کردیم. یادم هست که تلگرافهایی در ارتباط با خارج کشور و گروههایی که فعالیت می‌کردند پیش ایشان بود و همه را به من نشان داد. معلوم شد که تمام برنامه‌های خارج زیر نظر ایشان است. آن شب مشکلات کار را بیان کرد و از جمله به من گفت، ما برای کمک به این برادرانی که در خارج مبارزه می‌کنند، پول کافی نداریم، لذا شما در ایران از سهم امام(س) و یا وجوهات دیگر هر چه می‌توانید، تهیه کنید و برای ما بفرستید. رمزی هم قرار داد که با آن رمز، پول را به آقای پسندیده بدهید. ما پولهایی را که با آن رمز برای ما می‌آید، می‌فهمیم که این پول را باید به چه کسی بدهیم و من می‌دانم مصرفش چیست. □ □

مرحوم حاج آقا مصطفی(ره) یک بینش خاصی داشت. به همین خاطر بود که رژیم فوق‌العاده از ایشان عصبانی بود و در نتیجه ایشان را به شهادت رساند. همان روز اول هم من یقین داشتم که ایشان شهید شدند و همان طور که امام(س) هم فرمودند ایشان کسالتی نداشتند و شب چند نفر به منزل ایشان رفته بودند و به گونه‌ای سم به بدن ایشان وارد شده بود و حتی بعضی اطبا هم تصدیق کرده بودند که ایشان مسموم شده است ولی حاضر نشدند که شهادت کتبی بدهند، زیرا می‌گفتند که اگر ما شهادت کتبی بدهیم، باید بدن تشریح بشود و امام اجازه نمی‌دادند که بدن تشریح شود و آنها هم تصدیق کتبی نکردند، ولی به طور مسلم رژیم سابق با ایادی خودش ایشان را شهید کردند. □ □

ایشان فوق‌العاده متخلق به اخلاق اسلامی بود. در دوران جوانی، وقتی که ما دور هم جمع می‌شدیم و مثلاً بعضی از شما اگر جلسه ما تا ساعت دوازده شب هم طول می‌کشید، او همان جا یک گوشه، نماز شب را هم می‌خواند. نماز شب ایشان ترک نمی‌شد و اهل تهجد بود. بسیار شربین و شوخ طبع بود و همه به انس با ایشان علاقمند بود.



من که به نجف می‌رفتم، یک شب تا نزدیک صبح دو نفری نشستیم بودیم و راجع به برنامه‌های مبارزه صحبت می‌کردیم. یادم هست که تلگرافهایی در ارتباط با خارج و گروههایی که فعالیت می‌کردند پیش ایشان بود و همه را به من نشان داد. معلوم شد که تمام برنامه‌های خارج زیر نظر ایشان است.

در مورد آشنایی با مرحوم آیت‌الله حاج آقا مصطفی(ره) باید عرض کنم که من از ۱۵ سالگی ایشان را شناختم، برای این‌که هنوز من برای تحصیل به قم نیامده بودم و حدود چند سالی تابستانها حضرت امام(س) به اتفاق خانواده‌شان به محلات تشریف می‌آوردند و ایشان همسن من بود و معمم هم نبود و درس طلبگی را با هم به تازگی شروع کرده بودیم و لذا در همان جا با هم آشنا شدیم. غیر از آشنایی، رفیق شدیم و این رفاقت ما تا وقت شهادتش ادامه پیدا کرد، همیشه با هم مأنوس بودیم، غیر از مباحثات و درسها در ایام تعطیلی هم با هم بودیم و گاهی تابستانها یا دیگر ایام تعطیل نیز با هم به مسافرت می‌رفتیم. □ □

من یک عمر خاطره از ایشان دارم و همه چیز ایشان برای من جالب بود. می‌توان گفت که ایشان در هر قسمتی یک نوع نبوغی داشت. در تحصیلاتش هم نبوغ داشت. خیلی مقید بود که از هر کسی که معلوماتی در رشته‌های مختلف دارد، چیزی یاد بگیرد، در رشته عرفان، فقه، اصول، هم استعداد ایشان فوق‌العاده بود و هم حافظه‌اش. گاهی اوقات یک هفته از منزل بیرون نمی‌آمد و یک رشته علمی را دنبال می‌کرد، به همین جهت از افراد هم‌دوره ایشان کمتر کسی را داشتیم که به آن اندازه نبوغ داشته باشد و مثل ایشان جامع باشد و در همه قسمتها عالم باشد. ایشان هم در فلسفه و هم در فقه استاد و مجتهد شد و هم در قسمت‌های دیگر. حتی بعد از دستگیری و تبعید امام(س) به ترکیه ایشان را هم گرفتند و مادر زندان قزل قلعه با هم بودیم، منتهی ایشان در سلول انفرادی بود و ما در سلول عمومی، ولی با هم در تماس بودیم. ایشان در همان جا با نبود کتاب، حدود ۱۲۰ صفحه فقه در مسائل مستحدثه نوشت، یعنی مسائلی که در قدیم موضوعش نبوده و به تازگی موضوعیت پیدا کرده است، مانند مسائل بانکها، بیمه و ... ایشان یک انسان فوق‌العاده بود. □ □

اولین خاطره من در همان محلات بود که با حاج آقا مصطفی(ره) آشنا شدم، ولی بعد همین طور با ایشان مأنوس بودم. ایشان بعد از آزادی از زندان ابتدا به قم آمدند و در قم علما و مراجع از ایشان خواستند که در قم بمانند و به ترکیه نروند و در غیاب امام(س) به اداره حوزه علمیه قم کمک کنند. در همان موقع سرهنگ مولوی رئیس ساواک تهران، تلفن کرد و حتی می‌گویند که فحاشی کرد و سپس عده‌ای را فرستاد که ایشان را گرفتند و به ترکیه فرستادند. یک سال هم در ترکیه ماند و در همان جا کمال استفاده را از امام(س) کرد و یادداشتهای زیادی از همان موقع دارد. بعد به نجف آمدند که من در آن موقع نیز با ایشان مرتبط بودم و از آنجا هم یادداشتهای زیادی در زمینه فقه و اصول و ... دارند. □ □

یکی از برنامه‌هایی که ایشان در نجف داشتند و فکر می‌کنم همان هم موجب شهادتش شد، تماس با نهضت‌های آزادیبخش جهان بود. با شخصیت‌های ارزنده اسلامی در سطح جهان مرتبط بودند. بازوی قوی برای امام بود و در واقع مبارزه را اداره می‌کرد و حضرت امام(س) به کارهای اصولی می‌رسید و قسمتی از آن را ایشان اداره می‌کرد.



به غرب و آمریکا، عنصر بسیار خطرناکی است، زیرا در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ه. ش دیده بودند که با دستگیری حضرت امام (ره)، شهید حاج آقا مصطفی با قدرت تمام، مبارزه را ادامه داده و گروه‌های بهت‌زده و پراکنده را متحد ساخته بود. گردهمایی بزرگی که پس از دستگیری حضرت امام (ره) توسط حاج آقا مصطفی در صحن حضرت معصومه (س) برپا شد، جان تازه‌ای به کالبد مبارزان داد و به نهضت امام (ره) سمت و سوی خاصی بخشید و از آن پس بود که هجرت علمای قم و شهرستان‌های ایران به تهران شروع شد و ملت مسلمان با اجتماع در محافل اسلامی از جمله مساجد، تکیه‌ها و حسینیه‌ها و به وسیله خطابه‌های آتشینی که توسط علما ایراد می‌شدند، رژیم را در مقابل این واقعیت حتمی قرار داد که پیام حضرت امام (ره) همچنان زنده خواهد ماند.

آیا ایشان شهادت قریب‌الوقوع خود را پیش‌بینی می‌کردند؟

حضرت امام (ره) و حاج آقا مصطفی (ره) دائماً در معرض خطر ترور بودند. حاج آقا مصطفی (ره) ماه‌ها قبل از شهادت خواب می‌بیند که شتری به منزل امام (ره) آمده و روی زمین نشسته و بعد از مدت کوتاهی برمی‌خیزد و به طرف منزل حاج آقا مصطفی (ره) می‌رود. خود او چنین تعبیر کرد که شتر علامت مرگ است که به مشیت الهی از خانه امام (ره) دور شده است.

ایشان را در آخرین روز حیاتشان چگونه یافتید و آیا علانی از بیماری و کسالت داشتند؟

این واقعه روز یکشنبه ۹ ذی‌عقده اتفاق افتاد. روز قبل، شهید بزرگوار در جلسه درس حضرت امام (ره) شرکت کرد و در نماز ظهر و عصر مسجد شیخ انصاری هم حضور داشت. ما عصر شنبه به درس اصول حاج آقا مصطفی (ره) رفتیم و او را بسیار سرحال و سالم دیدیم. شب هم به مدرسه آیت‌الله العظمی بروجردی آمد و نماز را طبق معمول خواند و به منزل برگشت. آن شب یکی دو تن از دوستان به دیدن او رفته بودند، از جمله آقای سید محمود دعائی که برای همسر شهید حاج آقا مصطفی (ره) که بیمار بود، پزشک برده بودند. پس از آن هم دو نفر میهمان داشتند که تا ساعت ۱۲، ۱/۵ شب با او ملاقات داشتند. شهید حاج آقا مصطفی (ره) اهل تهجد بود و لذا، چراغ اتاقش در نزدیکیهای اذان صبح روشن می‌شد. آن شب، صغری خانم، زنی که از زمان ازدواج حاج آقا مصطفی (ره) با صبیبه مرحوم شیخ مرتضی حائری همراه با ایشان به خانه شهید بزرگوار آمده بود و به حاج خانم کمک می‌کرد، طبق معمول نزدیک اذان صبح یک لیوان آب برای ایشان می‌برد و در می‌زند، ولی جوابی نمی‌شوند و به گمان این‌که حاج آقا مشغول نماز است و نباید مزاحم او شد، می‌رود و ده دقیقه دیگر برمی‌گردد، ولی باز هم جوابی نمی‌شود. چند دقیقه صبر می‌کند و دوباره در می‌زند و حاج آقا جواب نمی‌دهد. در را کمی باز می‌کند و می‌بیند که حاج آقا سرش را روی کتاب گذاشته و به حالت سجده افتاده است. در را کاملاً باز می‌کند و به خیال این‌که حاج آقا خواب است، او را صدا می‌زند، ولی جواب نمی‌شود. برمی‌گردد و حاج خانم را صدا می‌زند و می‌گوید، «آقا ظاهراً حالشان به هم خورده است.» همگی بالا می‌آیند و او را تکان می‌دهند و شهید به یک طرف می‌افتد. در

می‌گفت، «خرج این پولها مشروع نیست، زیرا بچه‌های ما در ایران و در زندانها جانفشانی می‌کنند و امام (ره) که رهبر آنهاست، با عسرت در نجف زندگی می‌کند، اما این آقایان اموال مسلمین را برمی‌دارند و این طرف و آن طرف خرج می‌کنند.» از علاقه و شیفتگی **حاج آقا مصطفی (ره)** نسبت به امام مواردی را بیان کنید.

حاج آقا مصطفی (ره) با آن که از تمامی جنبه‌ها انسان مستقل و صاحب فکر و اندیشه ویژه‌ای بود، دفاعش از حضرت امام (ره) تا سر حد جان بود، زیرا ایشان را فناء فی الله می‌دید و لذا حاضر بود همه چیزش را در راه آرمان ایشان فدا کند. دولت بعث عراق ابتدا گمان کرد می‌تواند از طریق ایشان بر امام (ره) تأثیر بگذارد، اما در این امر موفق نشد، زیرا نه امام (ره) کسی بودند که از کسی تأثیر بپذیرند و نه حاج آقا مصطفی (ره) تحت تأثیر کسی قرار می‌گرفت.

از موضعگیری شهید حاج آقا مصطفی (ره) در قبال کیان مرجعیت نکاتی را بیان کنید.

حاج آقا مصطفی به جانبداری از حوزه علمیه نجف و شخص آیت‌الله حکیم با حزب بعث درگیر شد، در حالی که حزب بعث عراق چنین تصویری نمی‌کرد و گمان داشت که به علت رابطه‌ای که بیت مرحوم آیت‌الله حکیم از دیرباز با رژیم ایران داشت، حضرت امام (ره) و حاج آقا مصطفی (ره) در دفاع از ایشان وارد عمل نشوند. در حالی که خود آقای حکیم عنصری مستقل و مخالف با برنامه‌های ضداسلامی شاه بود و از حضرت امام (ره) هم طرفداری می‌کرد و پس از فاجعه ۱۵ خرداد، حکم به اجتهاد و مرجعیت حضرت امام (ره) داده بود. دولت عراق ناگهان دید که شهید حاج آقا مصطفی با تمام قدرت در کنار آیت‌الله حکیم قرار گرفت و در شرایطی که نجف یکپارچه در وحشت و اضطراب بود و حتی مراجع جرئت نزدیک شدن به خانه آقای حکیم را نداشتند، آن شهید بزرگوار، برای تقویت و تأیید آیت‌الله حکیم، ارتباط مستمری را با ایشان برقرار کرد و از همین زمان بود که دولت بعثی عراق نسبت به شهید حاج آقا مصطفی (ره) موضع خصمانه‌ای یافت که تا آخر عمر ایشان ادامه پیدا کرد.

دیدگاه رژیم شاه نسبت به شهید حاج آقا مصطفی (ره) چه بود؟

با توجه به سوابق او و برخوردهای قاطعانه‌اش با ساواک و زندانبانان و دژخیمان ایران در سال ۱۳۴۲ و به هنگام دستگیری، رژیم شاه او را در خارج کشور ستون فقرات مبارزات ضد شاهی می‌شناخت و گمان می‌کرد هر کاری که حضرت امام (ره) می‌کنند، حاصل فکر حاج آقا مصطفی است و اگر او را از سر راه بردار، مبارزه علیه رژیم درنطفه خفه می‌شود. به این ترتیب، در اواخر سال ۱۳۵۵ ه. ش، طرح ترور حاج آقا مصطفی (ره) به صوت جدی شکل می‌گیرد. کارشناسان ساواک در بررسیهای خود به این نتیجه رسیده بودند که حاج آقا مصطفی (ره) برای کیان و هستی رژیم سلطنتی وابسته

این جاسدای شیون بلند می‌شود و سراسیمه برای مراجعه به پزشک به کوچه می‌ریزند که به آقای دعایی برمی‌خورند و جریان را به او خبر می‌دهند. حاج آقا مصطفی (ره) را به بیمارستان می‌رسانند و پزشکان اعلام می‌کنند که ساعتها از فوت او گذاشته است.

شما چگونه از این حادثه باخبر شدید؟

من طبق معمول هر روز صبح به بازار رفته و مقداری نان و پنیر و وسایل آن روز خانه را خریدم و برگشتم که در میانه راه آقای دعائی را دیدم که چشمه‌هایش پر از اشک و چهره‌اش پژمرده بود. همین که به من رسید، دست به گردن من انداخت و شروع به گریه کرد. وحشت کردم و پرسیدم، «چه خبر شده؟» گفت، «مگر خبر نداری؟» گفتم، «نه!» گفت، «یتیم شدیم.» پرسیدم، «چه شده؟» گفت، «امام هم یتیم شد. حاج آقا مصطفی از دنیا رفت.» تمام دنیا جلوی چشم تیره و تار شد و متشنج شدم. احساس می‌کردم این حادثه جانکاه، امام (ره) را سخت بی‌تاب می‌کند و همه امیدهایمان برپاد می‌رود. حس می‌کردم پشتوانه قدرتمند ما در نجف فرو ریخته است. بی‌اختیار در گوشه بازار نشستیم و ناناها را زمین گذاشتم و تا مدتی سرم را در میان دستها گرفتم و اشک ریختم. بعد به زحمت خود را به خانه رساندم. خانواده پرسیدند چه خبر شده، گفتم، «دیگر همه چیز تمام شد.» وقتی خبر را برای آنها نقل کردم، اهل منزل یکپارچه عزادار شدند. هرکسی این خبر را شنید، همین حال بود.

آیا حوزه تعطیل شد؟

بله. از آنجا که حوزه نجف جز برای رحلت مراجع طراز اول، از جمله آیت‌الله حکیم یا آیت‌الله شاهرودی و یا آیت‌الله بجنوردی تعطیل نمی‌شد، تعطیلی آن پس از رحلت حاج آقا مصطفی (ره)، شأن و مرتبه علمی ایشان را نشان می‌دهد و این که علمای آن حوزه، سیطره علمی و روحی و قدرت استنباط و اجتهاد ایشان را به خوبی پذیرفته بودند.

اولا ایشان از ابتدای عمر در کنار پدری چون امام (ره) به سیاستمداری مدبر، ژرف‌نگر و هوشمند تبدیل شده بود و ثانیاً خود دارای استعداد و هوش خارق‌العاده‌ای بود و با تمامی محافل سیاسی در ایران و در نجف ارتباط داشت و لذا به تحلیل سیاسی و اجتماعی حساب شده و متینی دست یافته بود. با توجه به طرح مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه، آرای حاج آقا مصطفی (ره) را در این زمینه بیان کنید.

حضرت امام (ره) معتقد بود که سقوط شاه جز در سایه حضور یکپارچه مردم در صحنه، میسر نیست و با مبارزات مسلحانه یک گروه و یک حزب، شاه از بین نمی‌رود. اکثر قریب به اتفاق مبارزان اعم از روحانی و غیر روحانی با این نظر امام (ره) موافق نبودند و معتقد بودند هنگامی که تمام رسانه‌ها در اختیار رژیم است، چگونه می‌توان مردم را آگاه کرد و به صحنه آورد. حاج آقا مصطفی (ره) ضمن احترام به آرای امام (ره) معتقد بود که باید از همه راههای ممکن برای مبارزه با رژیم استفاده کرد و لذا همگان را به آموزش نظامی و عملیات مسلحانه علیه رژیم شاه تشویق می‌کرد و اعتقاد داشت این یکی از راههای ساقط کردن رژیم شاه است، به همین دلیل کسانی که در این زمینه با امام (ره) مخالف بودند، جذب حاج آقا مصطفی (ره) می‌شدند و از آنجا که امام آنها را به محضر خود راه نمی‌دادند، به سوی حاج آقا مصطفی (ره) می‌رفتند. اگر او در نجف نبود، امکان داشت بخشی از این مبارزان نسبت به امام (ره) مسئله‌دار شوند.

ارتباط ایشان با مقامات مذهبی سیاسی داخل کشور چگونه بود؟

حاج آقا مصطفی (ره) شخصیتی مستقل بود و منش و روش خاص خود را داشت، لذا هنگامی که افرادی چون شهید بهشتی، شهید مطهری، آقای هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله جنتی، آیت‌الله موسوی اردبیلی و دیگران به نجف می‌آمدند و با امام (ره) مذاکره می‌کردند، در حاشیه آن جلساتی هم با حاج آقا مصطفی (ره) داشتند و آرای او برایشان مهم بود. افرادی هم که از اروپا می‌آمدند، از جمله بنی‌صدر، قطب‌زاده، دکتر یزدی هم با او جلسات متعددی داشتند و از زمانی که



او هنگامی که همراه امام (ره) برای اقامه نماز به مسجد می‌رفت، پس از نماز، درست مثل یک طلبه عادی گوشه‌ای می‌نشست و ذکر می‌گفت و هنگامی که مسجد خالی می‌شد، تک و تنها به طرف منزل خود حرکت می‌کرد. او بسیار خودمانی رفتار می‌کرد و هیچ‌گونه تعین و تشخصی در رفتارش نداشت، از همین‌رو مردم اعم از عرب و عجم، از هر صنف و طبقه‌ای که بودند، نزد او می‌آمدند و اگر سئوالی داشتند، مطرح می‌کردند و او با کمال فروتنی پاسخ می‌داد.

ایشان تصمیم گرفت دیگر با آنها همصحبت نشود، سخت در تنگنا قرار گرفتند.

نگاه توده مردم نسبت به شهید حاج آقا مصطفی چگونه بود؟
عامه مردم، ایشان را انسانی فروتن و بی‌پیرایه می‌دانستند. ایشان هم بسیار عادی زندگی می‌کرد. او هنگامی که همراه امام (ره) برای اقامه نماز به مسجد می‌رفت، پس از نماز، درست مثل یک طلبه عادی گوشه‌ای می‌نشست و ذکر می‌گفت و هنگامی که مسجد خالی می‌شد، تک و تنها به طرف منزل خود حرکت می‌کرد. او بسیار خودمانی رفتار می‌کرد و هیچ‌گونه تعین و تشخصی در رفتارش نداشت، از همین‌رو مردم اعم از عرب و عجم، از هر صنف و طبقه‌ای که بودند، نزد او می‌آمدند و اگر سئوالی داشتند، مطرح می‌کردند و او با کمال فروتنی پاسخ می‌داد. حاج آقا مصطفی (ره) سالی چهار پنج بار پای پیاده از نجف به کربلا می‌رفت و در بین راه، مردمان روستاها شیفته اخلاق و رفتار او بودند و وقتی به نجف می‌آمدند، خدمت او می‌رسیدند. ایرانی‌هایی هم که به عراق می‌آمدند و به امام (ره) دسترسی نداشتند، با توجه به رفتار و منش ساده حاج آقا مصطفی، نزد او می‌رفتند. بسیاری از پاکستانی‌ها و افغانستانی‌ها که مقلد امام (ره) شدند، از طریق آشنایی با حاج آقا مصطفی (ره) به امام (ره) علاقمند شدند. رفتار و منش و برخورد او به گونه‌ای بود که همه را مفتون و شیفته خود

می‌ساخت.

از علاقه حضرت امام (ره) نسبت به حاج آقا مصطفی چه مواردی را قابل اشاره می‌دانید؟

حضرت امام (ره) بیش از هر کس دیگری، او را می‌شناختند و عظمت او را درک می‌کردند، زیرا بیش از چهل سال به تعلیم و تربیت او، همت گمارده بودند. حضرت امام (ره) به قدری به حاج آقا مصطفی علاقه داشتند که در روز رحلت او در حاشیه مفاتیح الجنان خود نوشتند:

«باسمه تعالی. انالله و انالیله راجعون. در روز یکشنبه نهم شهر ذی القعدة الحرام ۱۳۹۷، مصطفی خمینی، نور بصرم و مهجبه قلبیم، دارفانی را وداع کرد و به جوار رحمت حق تعالی رهسپار شد. اللهم ارحمه و اغفرله و اسکنه الجنة بحق اولیائک الطاهیرین علیهم الصلوه والسلام.»

علل این علاقه زائد الوصف را در چه می‌دانید؟
حاج آقا مصطفی مردی بسیار مهذب بود که مراتب سیر و سلوک و عرفان علمی را به تمامی طی کرده بود. او از نظر احاطه بر علوم اسلامی، سرآمد اقربان بود و در سن او، کسی را از نظر معقول و منقول، عرفان، تفسیر، علم رجال، فقه، اصول و حتی بسیاری از علوم غریبه، در حوزه‌های قم و نجف، به جامعیت وی نداشتیم. او در ادبیات عرب نیز بسیار تبحر داشت و از ادبیات زمان به شمار می‌رفت. اشعار شعری بزرگ عرب را حفظ بود و در محافل عربی مطرح می‌کرد و نکات ظریف ادبی را که از نگاه خود ادبای عرب هم مخفی مانده بود، ذکر می‌کرد و موجب اعجاب حضار می‌شد. او فقهی ورزیده و مجتهدی مسلم و جامع بود و لذا حضرت امام (ره) با شناخت مدارج عالی و توانمندی‌های فوق‌العاده وی برای پیشبرد اسلام و انقلاب، سواى علاقه پدر فرزندی، نسبت به نقش بسیار مهمی که می‌توانست در سرنوشت اسلام بازی کند، حساس بودند. از دیگر علل علاقه و توجه حضرت امام (ره) به شهید حاج آقا مصطفی، قاطعیت و دقت بی‌نظیر او در مسائل سیاسی و پایبندی به اصول و اجتناب از مماشات و تسامح بود. او نسبت به دوستان و طرفداران نهضت اسلامی و حضرت امام (ره) بسیار رؤف، صمیمی و فروتن و نسبت به دشمنان، بسیار قاطع و محکم بود.

از رافت ایشان نسبت به دوستان چه خاطره‌ای دارید؟
در سال ۵۱، او بود که رژیم بعث عراق تصمیم گرفت همه غیر عراقی‌های مقیم و حتی افراد صاحب شناسنامه عراقی را که اصالتاً غیرعراقی بودند، از آنجا اخراج کند. نزدیک اذان مغرب بود و طلاب در مدرسه مرحوم بروجردی جمع شده بودند که به‌طور ناگهانی خبر آوردند بعثی‌ها در نجف اقدام به دستگیری تمام خارجی‌ها اعم از کسبه و طلاب کرده‌اند و حضرت امام (ره) را از وسط راه به منزل برگردانده‌اند. بعثی‌ها مراجع و بستگانشان را از این تصمیم مستثنی کرده بودند و به همین دلیل و به احترام حاج آقا مصطفی (ره) وارد مدرسه نشدند. حاج آقا مصطفی (ره) برای همراهی با طلاب، تانیمه شب در مدرسه ماند، در حالی که نیروهای بعثی، بیرون مدرسه آماده حمله به داخل مدرسه بودند و نهایتاً هم داخل مدرسه ریختند و همه، از جمله مرا دستگیر کردند. حاج آقا مصطفی (ره) وقتی هم به خانه خود رسیدند، خانواده‌شان را برای دل‌داری خانواده من به منزلمان فرستادند و روز بعد هم آقای دعائی را برای استخلاص دوستان به بغداد اعزام کردند. رفتار ایشان نسبت به عناصر لبرال مسلک چگونه بود؟
یادم هست که از سال ۱۳۴۹، دیگر قطب‌زاده را به خانه خود راه نداد و یک کلمه هم با او صحبت نکرد.

چرا؟

به دلیل آن‌که معتقد بود قطب‌زاده با پول‌هایی که برای استمرار مبارزه و کمک به مبارزین خارج از کشور به او داده می‌شود، با هوایما این طرف و آن طرف می‌رود و در بهترین هتلهای بغداد، بیروت، دمشق، و اروپا اقامت می‌کند. حاج آقا مصطفی





«شهید سید مصطفی خمینی و گروههای سیاسی مبارز»

در گفت و شنود شاهد یاران با حبیب الله عسکر اولادی

امام رسالت تبیین دیدگاههای خود را به حاج آقا مصطفی سپرده بودند...

«پیر عرصه مبارزه با طاغوت، ضمیری دارد آکنده از خاطرات ناگفته از امام و فرزندش، آن سان که گمان می‌بریم اگر فرصت گفت‌وگو به چند برابر نیز می‌رسید، باز هم از گفتنیهای ناگفته او سرشار می‌شد. او تا پایان حیات ظاهری امام، مورد اعتماد و علاقه شدید آن حضرت بود، اعتمادی که از مجاهدتهای طولانی این سرباز فداکارش نشأت می‌گرفت. آقای عسکر اولادی در میانه یک روز پرکار و در نیمه ماه مبارک رمضان با حفظه و نشاطی زاید الوصف، خاطرات خویش را از شهید آیت الله سید مصطفی خمینی با ما بازگفت. با سپاس از ایشان که فرصتی را به انجام این گفت‌وگو اختصاص دادند.»

مشرّب و خوشرو بود. کمتر پیش می‌آمد که چند دقیقه‌ای صحبت کند و بیاناتش را به چاشنی مزاح و لطیفه‌ای درنیاورد و حضار را به شوق نیاورد. انصافاً از ویژگیهای فوق العاده‌ای برخوردار بود. در مورد امور فوری و ضروری که با حضرت امام (ره) پیش می‌آمد، ایشان چه نقشی داشتند؟

حضرت امام (ره) فرموده بودند هر وقت دسترسی فوری به من نداشتید، مسائل را به آقا مصطفی بگویید. او هم حرف شما را درست می‌فهمد و هم درست منتقل می‌کند. از همین رو با حضور آیت الله حاج آقا مصطفی (ره)، کارها به سرعت پیش می‌رفتند. البته حجم کارها هم فوق العاده زیاد بود و فرصتهای بی شماری می‌خواست و حضرت امام (ره) هم وقتشان صرف صحبت و رابزنی با مسئولین تشکلهای و مقامات بالای مشورتی و مبارزاتی می‌شد. از همین رو ارتباط ما با آیت الله حاج آقا مصطفی (ره) بسیار نزدیک و صمیمانه بود و در صد بالایی از امور را از طریق ایشان منتقل می‌کردیم و جواب می‌گرفتیم.

در مسائل سیاسی و اجتماعی چه ویژگی بارزی داشتند؟ حضور ذهن ایشان در مسائل سیاسی و اجتماعی، پس از حضرت امام (ره) ممتاز بود. ما در بیت حضرت امام (ره) با افراد دیگری هم برخورد داشتیم که اسلام شناسان ممتازی بودند و با آرمانهای حضرت امام (ره) هم آشنایی داشتند، ولی حقایق گامی که صحبت می‌کردند، می‌دیدیم با آنچه که حضرت امام (ره) می‌فرمودند فاصله بسیار دارند، اما آیت الله حاج آقا مصطفی (ره) فاصله‌اش با حضرت امام (ره) از هر نظر که تصور کنید بسیار کم بود، به طوری که بعضی از مسائلی را که مطرح می‌کردیم، شخصاً بدون مراجعه به حضرت امام (ره) حل می‌کرد و بعضیها را هم خدمت ایشان منتقل می‌کرد و یا قرار می‌گذاشت و خودمان خدمت حضرت امام (ره) می‌رفتیم و عرض می‌کردیم.

از نظر اداره بیت و سایر امور، شایستگیهای ایشان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ایشان با آن که در باب اداره بیت مسئولیت رسمی نداشت، ولی در دو وجه نظارت و دقت داشت و به طرز شگفت‌آوری هر دو را نیز به نحو احسن انجام می‌داد. یک وجه حراست و حفاظت بیت بود که نظارت مستقیم و بسیار دقیق داشت. او در عین حال که در کنار حضرت امام (ره) می‌ایستاد و با می نشست، تمام مجلس را به دقت تحت نظر داشت و به افرادی که مسئولیت مراقبت را به عهده داشتند، به موقع و با دقت اشارتی می‌فرمود. جنبه دیگر ورود گروهها و هیئتها بود که به شدت کنترل می‌کرد، زیرا نظر حضرت امام (ره) این بود که احزاب سیاسی و تشکلهای شناخته شده

امام (ره) مبارزه با این مسئله را آغاز کردند و نقش حاج آقا مصطفی (ره) در این میان بسیار جالب و تأثیرگذار بود. درباره چگونگی ایفای این نقش، آیا خاطراتی هم دارید؟ فرمایشات حضرت امام (ره) اعم از جلسات خصوصی، اعلامیه‌ها، تلگرافها و پاسخ آنها در سطوح بالای فهم و درک عامه بود و مردم عادی متدین نمی‌دانستند چرا مرجع تقلیدشان به علت تغییر نام انجمن ایالتی و ولایتی چنین برآشته شده‌اند. آیت الله حاج آقا مصطفی (ره) مطالب را به شکلی ساده و با بیانی خودمانی مطرح می‌کرد و تا آنجا که به خاطر دارم شخص حضرت امام (ره) هم چه بسا این توصیه را داشتند که فرمایشاتشان را حاج آقا مصطفی (ره) برای گروه گروه مردمی که می‌آمدند، تشریح نماید. بیان ایشان در هر حال برای عامه مردم، شیواتر و همه فهم تر بود و حضرت امام (ره) به صورتی صحبت می‌کردند که نخبگان کشور متوجه می‌شدند.

این ویژگی در محبوبیت شهید حاج آقا مصطفی (ره) تا چه میزان تأثیرگذار بود؟

این یکی از علل مهم آن بود. در واقع از روزی که در بیت حضرت امام (ره) باز و رفت و آمد عمومی مردم آغاز شد، آیت الله حاج آقا مصطفی (ره) در میان مراجعین محبوبیت خاصی پیدا کرده بود و بسیاری از آنها درد دلها و رازهایشان را نزد ایشان می‌آوردند و می‌گفتند تا به حضرت امام (ره) برسانند. ایشان حوصله بسیار زیادی را با مردم به کار می‌برد و شرح صدر عجیبی داشت و بسیار خوش

قبل از پرداختن به موضوع این گفت‌وگو، بفرمایید آشنایی شما با شهید حاج آقا مصطفی (ره) در چه سطحی بود و از ویژگیهای شخصیتی ایشان، چه نکاتی را به یاد دارید؟

من از سال ۱۳۴۱ در بیت مبارک حضرت امام (ره) با ایشان آشنا شدم، ولی خارج از بیت و قبل از این تاریخ، توفیق آشنایی با شهید بزرگوار را نداشتم. در شروع نهضت اسلام خواهی به رهبری مراجع و به ویژه حضرت امام (ره)، اولین فرصتی که امکان آشنایی با ایشان پیش آمد، در جریان مبارزه با تصویب نامه انجمنهای ایالتی و ولایتی بود، حضرت امام (ره) درباره این تصویب نامه موضع گیریهایی داشتند که برای اغلب مردم نیاز به تفسیر و توضیح داشت. چرا؟

چون حضرت امام (ره) سخنان خود را به شکلی موجز و خطاب به افرادی که اهل تدبیر و مبارزه بودند، می‌فرمودند و لذا عامه مردم شاید متوجه رموز و نکات ظریف فرمایشات ایشان نمی‌شدند. چه کسی این وظیفه را به عهده داشت؟

آیت الله حاج آقا مصطفی (ره) این زحمت را به عهده داشتند و فرمایشات حضرت امام (ره) را برای مردم توضیح می‌دادند. این مسئله در ایجاد انگیزه مبارزاتی در عامه مردم و حتی برخی نخبگان بسیار مؤثر بود و می‌توان گفت بسیاری از افراد با جهت دهی مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) به عرصه مبارزه آمدند. فرمودید که مبارزه حضرت امام (ره) از انجمنهای ایالتی و ولایتی آغاز شد. آیا این انجمنها مسبقاً به سابقه خاصی بودند؟ بله. در قانون اساسی مشروطه سه نوع مجلس پیش بینی شده بود. مجلس شورای ملی (کشوری)، مجلس شورای ایالتی (استانی) و مجلس شورای ولایتی (شهرستانی). البته این قانون از ابتدای مشروطه تا سال ۱۳۴۱ اجرا نشده بود و مردم به صورتهای گوناگون، چه از طریق رهبران روحانی و چه به وسیله رهبران سیاسی، خواستار اجرای این مصوبه از قانون اساسی بودند. و شاه از این موقعیت استفاده کرد.

بله، محمدرضای خائن آمد و برای فریب مردم، این دو انتخابات را به صورت مصوبه از دولت علم گذراند و اسمش را هم انجمن گذاشت و تغییراتی را هم در آن به وجود آورد. یکی از تغییرات این بود که در شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان ذکر شده بود که دارای یکی از مذاهب رسمی کشور باشند و روی مذهب خاصی تأکید نشده بود. دیگر این که به جای قسم خوردن به کلام الله مجید و تقید به دین اسلام و مذهب تشیع، قسم خوردن به تمام کتابهای آسمانی ذکر شده بود و از سوی دیگر، زنان و مردان را در انتخاب شدن و انتخاب کردن، مساوی اعلام کرده بودند. حضرت

حاج آقا مصطفی (ره) در میان مراجعین محبوبیت خاصی پیدا کرده بود و بسیاری از آنها درد دلها و رازهایشان را نزد ایشان می‌آوردند و می‌گفتند تا به حضرت امام (ره) برسانند. ایشان حوصله بسیار زیادی را با مردم به کار می‌برد و شرح صدر عجیبی داشت. کمتر پیش می‌آمد که چند دقیقه‌ای صحبت کند و بیاناتش را به چاشنی مزاح و لطیفه‌ای درنیاورد. انصافاً از ویژگیهای فوق العاده‌ای برخوردار بود.



حضرت امام (ره) چه واکنشی نشان دادند؟

ساعت حدود ۷/۵ صبح بود که به طرف منزل امام (ره) رفتم تا ببینم برای این فاجعه چه باید کرد. همه نگران بودند که این خبر را چگونه به اطلاع امام (ره) برسانند. از همه نگران تر مرحوم احمد آقا بود که غیر از تحمل این ضایعه بزرگ، تمام بار مسئولیتها هم به دوشش افتاده بود. همه نگران بودند که خبر را چگونه به امام برسانند که حادثه ناگواری پیش نیاید. سرانجام یکی دو نفر از فضلا و علما، این مهم را به عهده گرفتند. امام همان طور که دست خود را روی زمین گذاشته بودند، به نقطه نامعلومی چشم دوختند و سه بار آیه شریفه «انا لله و انا الیه راجعون» را تلاوت کردند و سپس فرمودند، «مصطفی امید آینده اسلام بود.»

مراسم ختم را چگونه برگزار کردید؟

به حاج احمد آقا گفتیم درست نیست امام در منزل تنها باشند و باید در خانه را باز بگذاریم تا آقایان برای عرض تسلیت بیایند و روضه هم خوانده شود. مرحوم احمد آقا قبول کرد و ساعت ۸ صبح در خانه امام باز شد. داخل حیاط و محوط کوچک خانه را فرش انداختیم و علما و فضلا و شخصیتهای حوزه علمیه نجف برای تسلیتگویی آمدند. از اولین نفرات سید محمد روحانی بود که حضورش مثل تیری بود به قلب دوستان امام، چون او از مخالفین سرسخت حاج آقا و حضرت امام (ره) و خانه اش مرکز جعل و پخش شایعات و اکاذیب بود. سید محمد روحانی آمد و با آن چشمهای ریز به چهره حضرت امام (ره) خیره شد. شاید می خواست آثار خمودگی را در چهره امام ببیند، اما امام (ره) محکم و استوار نشسته بودند و اثری از شکست و درد در چهره ایشان نبود. همه می آمدند و تسلیت می گفتند و می رفتند. این حالت امام (ره) همه ما را نگران کرده بود. یکی از روضه خوانها گفت، «باید کاری کنیم که ایشان گریه کنند.» هر وقت برای یکی از ائمه معصومین (ع) روضه ای خوانده می شد، حضرت امام (ره) بی اختیار اشک می ریختند، اما این بار به مناسبت، روضه علی اکبر امام حسین (ع) خوانده شد و همه به شدت گریه کردند. امام (ره) هم سر را به زیر انداخته بودند و قطرات اشک آرام آرام از گوشه چشمهایشان

جاری بود.

علت مرگ را تشخیص دادند؟

راستش من احساس مسئولیت کردم و با عده ای از دوستان به بیمارستان رفتیم و در آنجا به شکلی اتفاقی به یکی از پزشکان مسلمان ایرانی که از اروپا برای زیارت عتبات آمده بود، برخوردیم. این پزشک به بیمارستان آمده بود و می گفت برای روشن شدن مسئله، باید جنازه را کالبدشکافی کرد. او با توجه به معاینات دقیقی که کرد، اعتقاد داشت که سکنه مغزی یا قلبی در کار نبوده، زیرا هیچ یک از علائم آن در بدن شهید ملاحظه نشده بود و نشانه های روی پوست سینه و پشت حاج آقا مصطفی (ره) حکایت از مسمومیت داشت.

چرا جنازه را کالبد شکافی نکردند؟

حضرت امام (ره) اجازه ندادند و فرمودند، «کسی که از دنیا رفته، محترم است. گیریم کالبد شکافی بشود و ثابت شود او مسموم شده، چه دردی دوا می شود. او که زنده نمی شود و حیات جدیدی

نمی گیرد. این کار جز این که به یک انسان مؤمن که از دنیا رفته هتک حرمت شود، فایده ندارد.» سپس فرمودند، «مصطفی را به کربلا ببرید و در آنجا مراحل غسل و طواف را انجام دهید.»

چه کسی این کار را کرد؟

من و دوتن از دوستان، متکفل انجام این کار شدیم و حدود ساعت ۱۰ بود که بدن مطهر حاج آقا مصطفی را در یک مینی بوس گذاشتیم و ماشینهایی هم که توسط مرحوم آقا شیخ نصرالله خلخالی تهیه شده بودند و شامل دهها اتومبیل و اتوبوس بودند، دنبال مینی بوس راه افتادند. جنازه را به کربلا بردیم و در غسالخانه ای در کنار رود فرات و نزدیک خیمه گاه اباعبدالله الحسین (ع)، با آب فرات شستشو و غسل دادیم.



حضرت امام (ره) فرمودند، «کسی که از دنیا رفته، محترم است. گیریم کالبد شکافی بشود و ثابت شود او مسموم شده، چه دردی دوا می شود. او که زنده نمی شود و حیات جدیدی نمی گیرد. این کار جز این که به یک انسان مؤمن که از دنیا رفته هتک حرمت شود، فایده ندارد.» سپس فرمودند، «مصطفی را به کربلا ببرید و در آنجا مراحل غسل و طواف را انجام دهید.»

داخل غسالخانه، آثاری را که پزشک برای مسمومیت برشمرده بود، به چشم خود دیدم. بدن مطهر حاج آقا مصطفی را غسل دادیم و کفن کردیم و قرار شد در حرم مطهر حضرت سید الشهدا (ع) و ابوالفضل العباس (ع) طواف دهیم. از بلندگوهای حرمین، خبر رحلت حاج آقا مصطفی به زبان عربی پخش شد و عده زیادی برای تشییع آمدند. پس از طواف جنازه، به طرف نجف حرکت کردیم و نزدیک غروب، به مدرسه

بغدادی در نجف اشرف رسیدیم و جنازه را در مدرسه گذاشتیم و قرار شد جنازه را در روز دوشنبه ۱۰ ذیقعد دفن کنیم. آن شب یکی دو نفر در کنار بدن مطهر حاج آقا مصطفی (ره) ماندند و مراسم دعا، نیایش و تلاوت قرآن تا صبح برقرار بود.

مراسم تشییع چگونه برگزار شد؟

صبح دوشنبه، جنازه را از مدرسه بغدادی به مسجد بهیمنی بردیم. اقشار مختلف مردم اعم از فضلا، طلاب و مراجع در مسجد جمع شده بودند. امام (ره) همچون کوهی استوار در میان جمع علما و مراجع حاضر شدند و آیاتی چند از قرآن را تلاوت کردند و با اجازه ایشان، مراسم تشییع در ساعت ۹ دوشنبه دوم آبان ۱۳۵۶ از مسجد بهیمنی شروع شد. مغازه ها و بازار بزرگ نجف برای این مراسم تعطیل شده بود. تشییع جنازه بسیار باشکوهی بود. بر سر در بازار و صحن مطهر حضرت علی (ع) قرآن قرائت می شد و گوینده به عربی برنامه تشییع جنازه حاج آقا مصطفی را گزارش می کرد و به شرکت کنندگان در مراسم تسلیت می گفت. آن روز شور و التهاب عجیبی بر نجف حاکم بود. کسانی که از روحیات امام (ره) شناخت نداشتند، در کمال حیرت می دیدند که ایشان به همان میزان که در تشییع جنازه دیگران شرکت می کردند، اکتفا نمودند و قبل از ورود جنازه به بازار بزرگ نجف برگشتند و به خانه رفتند.

چه شخصیتی بر پیکر ایشان نماز خواند؟

حضرت آیت الله العظمی خونی با اجازه و پیشنهاد قبلی حضرت امام (ره) بر پیکر حاج آقا مصطفی (ره) نماز میت خواندند.

پیکر را کجا دفن کردید؟

شیخ نصرالله خلخالی پیشنهاد کردند که جنازه در مقبره مرحوم آیت الله شیخ محمدحسین اصفهانی معروف به کمپانی، از عرفا، حکما و مجتهدین بزرگ حوزه علمیه نجف دفن شود. این مقبره در ضلع شمالی ایوان صفای علی بن ابیطالب (ع) و در جوار مقبره علامه حلی است. تأثیر شهادت حاج آقا مصطفی را در تسریع روند انقلاب بیان کنید.

پس از شهادت حاج آقا مصطفی، مجالس عزاداری بی شماری در نجف برگزار شدند. از جمله خود حضرت امام (ره) اولین جلسه فاتحه را در مسجد هندی که بزرگترین مسجد نجف اشرف است و مراسم ترحیم بزرگ در آن برگزار می شوند، به مدت سه شب پر بار کردند. بعضی از مراجع از جمله آیت الله خونی نیز، مجالس ترحیم باشکوهی را برگزار کردند. نکته مهم این است که ده روز پس از این حادثه، امام دستور دادند که حوزه کار خود را شروع کند و به شاگردان و علاقمندان شهید بزرگوار گوشزد کردند که درسهای خود را شروع کنند و از هیچ تلاشی برای پیشرفت علمی فروگذار نکنند. ایشان اوضاع سیاسی ایران و جهان را تحلیل کردند و به رژیم فاسد شاه هشدار دادند که دست از ستمگری بردار. به دنبال این شهادت، مجالس ترحیم متعددی در ایران برگزار شدند که مقدمه بسیار مهمی برای تشدید و تسریع مبارزات حق طلبانه ملت ایران بود. شب هفت آن شهید بزرگوار در مسجد اربع تهران، با جمعیت حیرت انگیزی که آمده بودند، اولین زنگ خطر را برای رژیم پوسیده سلطنتی به صدا در آورد. به رغم کنترلهای شدید ساواک، در گوشه و کنار شهرها و مراکز استانها، مجالس ترحیم بسیار باشکوهی برگزار شدند که مهم ترین آنها مجلس قم بود که زلزله عظیمی را پدید آورد و پایه های رژیم را لرزاند. این جریان به رهبری امام (ره) ادامه پیدا کرد تا مسئله مقاله معروف «رشیدی مطلق» در روزنامه اطلاعات پیش آمد و جرقه ای به باروت احساسات ملت زده شد. در پی شهادت جمعی از مردان و زنان و کودکان در قم، سایر شهرها نیز قیام کردند و حماسه مکرر چهلیم های شهدا تا سرنگونی رژیم شاه ادامه پیدا کرد. به اعتقاد من نقطه آغازین این حرکتها، شهادت و مراسم چهلیم حاج آقا مصطفی است.



«آنچه را که در پی می‌آید می‌توان «تحلیلی متفاوت» از سلوک سیاسی و مبارزاتی شهید آیت‌الله سید مصطفی خمینی دانست که البته بخشهایی از آن می‌تواند محملی برای تضارب برداشتها در این زمینه باشد. گفت‌و شنود ما با دکتر سید صادق طباطبایی در یکی از شبهای ماه مبارک رمضان و در فضای آرامش بخش منزل وی از ساعت ۲۱/۳۰ دقیقه شب آغاز شد و تا ۱/۳۰ بامداد ادامه یافت. دکتر طباطبایی برای آشنایی هر چه بیشتر خوانندگان نشریه با مبنای سیاسی شهید حاج آقا مصطفی، در آغاز به ترمیم شمائی از فضای حاکم بر حوزه‌های علمیه نجف و قم در سالهای مبارزه پرداخت و سپس خاطرات خویش را از منش مبارزاتی فرزند امام(ره) بازگو نمود. با این همه سعی این یادمان بر آن بوده است تا عیار این تحلیل در گفت‌و شنود با دیگر صاحب نظران محک خورد و در این میان جنبه‌های مغفول کارنامه سیاسی شهید حاج آقا مصطفی عیان گردد.»

■ «شهید سید مصطفی خمینی و گروههای سیاسی مبارز»

در گفت‌و شنود شاهد یاران با دکتر سید صادق طباطبایی

تمام حساسیتهای او برای حفظ امام(ره) بود...

اسرائیل بد می‌گوید؟! اینجا این قدر از مسائل سیاسی و بصیرت و دقت سیاسی امام(ره) غافل بودند و فراست امام(ره) تا این حد از دید روشنفکران سیاسی وابسته ما پنهان بود. جریان دیگر که جریان یک کمی معقول تر سیاسی بود، از افراد مذهبی و امثال دکتر شریعتی تشکیل می‌شد که البته دکتر شریعتی پس از نوشتن مقاله‌ای درباره ۱۵ خرداد در روزنامه ایران آزاد، مورد اعتراض دیگر اعضای گروه قرار گرفت و پیوندش با آنها گسسته شد و آمد و بانی صدر و دکتر رحمان کارگشا، جبهه ملی سوم را که در واقع شاخه نهضت آزادی بود تشکیل دادند. همه این مطالب را دقیقاً برای حاج آقا مصطفی(ره) توضیح دادم که قاعدتاً رفته بود و به امام(ره) گفته بود.

چگونه به این نتیجه رسیدید؟
چون امام(ره) سه چهار روز بعد در مسجد اعظم سخنرانی کردند و گفتند، «فکر نکنید که صدای من از این چهار دیواری مسجد بیرون نمی‌رود. به من گفته‌اند که حتی در اروپا هم حرفهای شما و صدای شما شنیده می‌شود.»

آیا این سخنرانی برای شخص شما هم مشکلاتی را پدید آورد؟
بله. آن روزها کسی که می‌خواست به خارج برود، باید ۲۴ ساعت قبل بلیط و گذرنامه‌اش را تحویل شرکت هواپیمایی می‌داد و بعد هنگام سوار شدن به هواپیما و دریافت کارت پرواز، گذرنامه را می‌گرفت. اگر گذرنامه یا بلیط اشکالی داشت از شرکت هواپیمایی اطلاع می‌دادند. من رفتم فرودگاه و دیدم گذرنامه‌ام نیامده. پرسیدم قضیه از چه قرار است، گفتند باید بروی فلان شعبه گذرنامه در خیابان بهار. رفتم و فهمیدم که وابسته به ساواک است. سرهنگی آنجا بود که بنا کرد به سین جیم که با آقای خمینی دیدار داشتید. ایشان چه گفت و چه شنید؟ گفتیم با ایشان دیداری نداشتیم. گفت ولی ایشان حرفی زده که معلوم می‌شود حرف شماست. گفتیم مگر چه گفته‌اند که حرف امام(ره) را نقل قول کرد. گفتیم خیلیها این حرف را می‌زنند و من هم زده‌ام، ولی نه در قم، بلکه به حاج آقا مصطفی(ره). پرسیدم روی چه حسابی؟ گفتیم روی حساب فامیلی و خلاصه بحث را کشیدم به صحبت‌های معمولی خانوادگی. گفت به هر حال شما امروز نمی‌توانی بروی و کارت طول می‌کشد و شاید دو هفته‌ای مهمان ما باشی. گفتیم از خدا می‌خواهم، چون سه روز دیگر درسم در دانشگاه شروع می‌شود و اینجا هم دست مرا بند کرده و دختری را برایم نامزد کرده‌اند و بدم نمی‌آید که چند روزی بمانم و آن طرف به مسئولان دانشگاه بگویم که تا تأخیر دست خودم

کرد. من گفتم که فردا صبح عازم اصفهان هستم و می‌خواهم به دیدن آقای مستجابی بروم و معذورم. گلایه و بمان و حیف شد و از این حرفها. گفتم نه، چون از قبل قرار گذاشته‌ام، نمی‌توانم. فردا صبح بلند شدم و با یکی از ماشینهای کرایه رفتم اصفهان و رفتم منزل آقای مستجابی. در زدم و یالاله و وارد شدم و دیدم آقایان اصحاب شب گذشته، گوش تا گوش نشسته‌اند! حاج آقا مصطفی(ره) و همه دوستان، همگی به ردیف! از آقای مستجابی پرسیدم، «اینجا اینجا چه می‌کنند؟» گفت، «به لطف جنابعالی! در باز بود آمدند تو!»

هنوز هم منزل آقای مستجابی همین طور است.
بله، حالا هم همین طور است. حاج آقا مصطفی(ره) بسیار اهل مزاح و شوخی بود. من که از خانه آمده بودم بیرون، به رفقا گفته بود ما برویم و زودتر از صادق برسیم اصفهان.

آیا در آنجا با حاج آقا مصطفی(ره) درباره مسائل سیاسی خارج از کشور گفت‌و گو داشتید؟

بله، برایش به تفصیل توضیح دادم که در برابر انتشار بیانیه‌های امام(ره)، دو جریان کاملاً متفاوت در خارج از کشور به وجود آمده. یکی جریان روشنفکری دانشجویان مبارز در قالب کنفدراسیون که در آن موقع عمدتاً توده‌ایها و عناصر جبهه ملی حاکم بر آن بودند و حتی به امام(ره) ایراد می‌گرفتند که آقای خمینی چرا این قدر خرافاتی است و دم از اسرائیل می‌زند و به

از نخستین آشناییهای خود با حاج آقا مصطفی(ره) خاطراتی را نقل کنید.

درست یادم نیست چه سالی بود که اولین بار ایشان را دیدم، ولی به اعتبار جایگاه خانوادگی هردوی ما و ارتباطی که این دو خانواده با هم داشتند و نیز همزمانی دورانی که مرحوم پدرم و مرحوم امام(ره) به بیت آیت‌الله بروجردی، رفت‌و آمد داشتند، طبیعی است که در مکانهای مختلف، امکان ارتباط پیش می‌آمد و من با آن که خردسال بودم، پدرم غالباً مرا در این محافل همراه می‌بردند و لذا خاطرات بسیاری وجود دارند که شاید آن موقعها معنایشان را نمی‌فهمیدم، ولی بعدها ناگهان جرقه‌ای در ذهن انسان می‌زند که منظور و نیت پشت آن ماجرا چه بوده است. به هر حال، آنچه که یادم هست در یکی از این نوع جلسات که من همراه مرحوم پدرم بودم و حاج آقا مصطفی(ره) هم همراه امام(ره) آمده بود و حضور داشت، به من اشاره کرد و به پدرم گفت که سروشکل و قیافه‌اش نشان می‌دهد که آخوند خوش قیافه و مردمداری خواهد شد.

چند ساله بودید؟
این ماجرا حول و حوش سالهای ۳۰ باید پیش آمده باشد زیرا مرحوم آیت‌الله صدر هنوز زنده بودند. با توجه به این که من متولد ۲۲ هستم، باید هفت هشت ساله بوده باشم. به هر حال گفت از چشمه‌های معلوم است که این شغل خیلی مناسب اوست. یادم هست که خیلی از این حرف خوشم آمد و بلافاصله گمان کردم که کسی مثل آیت‌الله بروجردی نخواهم شد. عالم بچگی است دیگر.

نخستین گفت‌و گوها و ملاقاتهای جدی شما با حاج آقا مصطفی(ره) به چه دورانی برمی‌گردد؟

به بعد از وقایع ۱۵ خرداد که با هوشیاری و آگاهی، گفت‌و گو و بحث و مراوده داشتیم. اولین بار در سال ۱۳۴۳، پس از سه سال که در آلمان بودم به ایران برگشتم. هنوز تبعید حضرت امام(ره) صورت نگرفته بود. رفتم قم و دوستان دور هم جمع می‌شدند. شبی منزل حاج آقا محمود مرعشی، شام دعوت بودیم. حاج آقا مصطفی(ره) هم بود. همین طور هم حاج آقا مرتضی فقیه معروف به حاج داداش. در آن سه چهار روزی که آنجا بودم، دوستان خیلی لطف داشتند و دورهم جمع بودیم. آن شب در منزل حاج آقا محمد مرعشی، دوست ایشان که در دفتر آقای مرعشی کار می‌کرد و میرزا رسول مرز آبادی نام داشت و بسیار مرد خوشمزه و خوش مشربی بود، از من برای فردا شب دعوت

ملی‌گرا یا چپ یا مخلوط اینها، آنجا راه پیدا نکنند. غیر از مسئله حفاظت و حراست، مسئله امنیت فرهنگی هم به شدت مورد نظر ودقت آیت‌الله حاج آقا مصطفی (ره) بود.

به نظر شما این دقت بالا در مورد ورود این گروه‌ها چرا اعمال می‌شد؟

حضرت امام (ره) به ما سفارش کرده بودند که از هیچ‌یک از احزاب سیاسی، عضو قبول نکنیم و فرموده بودند بگردید برادران اهل ایمان را پیدا کنید و دنبال تشکلهای سیاسی ملی اعم از مذهبی و چپ و امثالهم نباشید.

دلایل حضرت امام (ره) برای این توصیه چه بود؟

ایشان می‌فرمودند بعضی از تشکلهای مخالف شما هستند و فقط تظاهر می‌کنند که با شما دوست هستند و در واقع می‌خواهند از عمق مسائل شما سردریوارند و در واقع برخی از آنها مأمور دشمن هستند. بعضیها هم رازدار نیستند و دشمن هم می‌داند که جزو فلان تشکل هستند و هر چند ممکن است مأمور نباشند، ولی به دلیل همین ضعف شخصیتی، دشمن به خوبی از آنها بهره‌برداری می‌کند و اگر اینها با شما رفت‌وآمد داشته باشند، جای شما و نحوه فعالیت شما را می‌فهمند. آیت‌الله حاج آقا مصطفی (ره) و البته بعدها مرحوم سیداحمد این مراقبت را داشتند که اولاً جان حضرت امام (ره) در معرض خطر قرار نگیرد و ثانیاً این حراست امنیتی فرهنگی ممکن شود و آنها نتوانند نفوذ کنند.

آیا به شما هم تذکر می‌دادند؟

بله، بسیار دقیق عمل می‌کردند و گاهی هم به ما تذکر می‌دادند که اگر احیاناً در جمع شما کسی یا کسانی آمدند که چندان شناختی درباره آنها ندارید، به من یا حضرت امام (ره) بگویید که ما بعضی از حرفه‌ها را در حضور آنها نزنیم.

از نقش شهید حاج آقا مصطفی (ره) در جریان پانزده خرداد و



ساماندهی اعتراضات آن روز و جریان‌ات ماههای بعد خاطراتی را نقل کنید.

در جریان دستگیری حضرت امام (ره)، یک شب مانده به پانزده خرداد، وقتی حضرت امام (ره) را گرفتند، آیت‌الله حاج آقا مصطفی (ره) به حرم تشریف بردند و آنجا سخنرانی کردند. تا آن روز شاید خیلیها نمی‌دانستند که انتساب وی به حضرت امام (ره)، چگونه است، اما آن روز واقعاً درخشش عجیبی داشت. خاطره دیگر مربوط می‌شود به سیزده آبان که حضرت امام (ره) را بازداشت و بلافاصله به ترکیه تبعید کردند. آیت‌الله حاج آقا مصطفی (ره) در صحن حضرت معصومه (س) سخنرانی کرد و فرمود که ایران مستعمره آمریکا شده است. سخنرانش تأثیر عجیبی داشت. حضرت امام (ره) در روز چهارم آبان درباره کاپیتولاسیون سخنرانی فرموده بودند. در روز نهم آبان اعلامیه ایشان توزیع شد. روز سیزده آبان ایشان را بازداشت و تبعید کردند

سرتیپ مولوی گفته بود، «در صحبت‌های گفته‌ای که ایران مستعمره آمریکاست. این ادعا، ادعای بسیار سنگینی است. می‌دانی که اگر نتوانی ثابت کنی، کارت بسیار دشوار می‌شود؟» آقا مصطفی (ره) می‌فرماید، «شب پانزده خرداد، آقا به شاه حمله کردند و هر چه را که لازم می‌دانستند به او گفتند. پدرم را دستگیر کردند و در زندان نگه داشتید و بعد از مدتی هم آزاد کردید، ولی این بار که والد ماجد ما به رئیس‌جمهور آمریکا حمله کردند، معلوم شد که دیگر جایشان در ایران نیست. به نظر شما معنای این برخورد چیست؟ آیا باز می‌گویید که ایران مستعمره آمریکا نیست؟»

و آیت‌الله حاج آقا مصطفی (ره) که دیده بود جای کوچک‌ترین تأملی نیست در همان روز سخنرانی کرد که همه متوجه این بازداشت و تبعید بشوند. همه ما به شدت نگران بودیم. ایشان را دستگیر کردند و نزد سرتیپ مولوی بردند که بسیار آدم قدر قدرتی بود و همه از او حساب می‌بردند. سرتیپ مولوی گفته بود، «در صحبت‌های گفته‌ای که ایران مستعمره آمریکاست. این ادعا، ادعای بسیار سنگینی است. می‌دانی که اگر نتوانی ثابت کنی، کارت بسیار دشوار می‌شود؟» آیت‌الله حاج آقا مصطفی (ره) می‌فرماید، «شب پانزده خرداد، آقا به شاه حمله کردند و هر چه را که لازم می‌دانستند به او گفتند. پدرم

را دستگیر کردند و در زندان نگه داشتید و بعد از مدتی هم آزاد کردید، ولی این بار که والد ماجد ما به رئیس‌جمهور آمریکا حمله کردند، معلوم شد که دیگر جایشان در ایران نیست. به نظر شما معنای این برخورد چیست؟ آیا باز می‌گویید که ایران مستعمره آمریکا نیست؟» شجاعت و شهامت و درک او نسبت به مسائل بی‌ظنیر بود.

شهید حاج آقا مصطفی (ره) در واقع نقش واسطه را بین شما و حضرت امام (ره) ایفا می‌کردند. در این مورد چه خاطراتی دارید؟

تا آنجا که به یاد دارم در جریان تشکیل هسته اولیه هیئت‌های مؤتلفه، حضرت امام (ره) به واسطه حاج آقا مصطفی (ره) به ما می‌فرمودند شما همان‌تان از یک چیز صحبت می‌کنید، به یک خداوند و نبوت و معاد اعتقاد دارید، چرا جدای

از یکدیگر فعالیت می‌کنید و باهم متحد نمی‌شوید؟ مرحوم شفیق هم حضور داشتند. از کلیه که آمدم بیرون، حس کردیم فضای مبارزاتی تهران امنیت ندارد. در اینجا نقش هدایتی آیت‌الله حاج آقا مصطفی (ره) بسیار مهم است. ایشان فرمودند، «حضرت امام (ره) تا آنها را هم به خوبی شما نشناسند، شما را دور هم جمع نمی‌کنند. نگران نباشید و اعتماد کنید.»

شناخت حضرت امام (ره) از افراد مختلف چگونه حاصل می‌شد؟ در مورد خود من از سه طریق این کار را کرده بودند. یکی از طریق مسجد امین‌الدوله که آنجا رفت و آمد داشتم. دیگر از طریق باجناق من که شرایط زندگی‌ام را پرسیده بودند و یکی از هم همسایه‌ها در محیط کسب در سرای دماوند و از این سه طریق به تمام زیربوم زندگی‌ام آگاه بودند، بنابراین توصیه‌هایشان با توجه به تمام جوانب صورت می‌گرفت و آیت‌الله حاج آقا مصطفی (ره) هم می‌فرمودند که به این توصیه عمل کنید. ما در آن زمان به عنوان نمایندگان

جبهه مسلمانان آزاد فعالیت می‌کردیم. بنده بودم، شهید عراقی، حاج آقا ابوالفضل تولکی و مرحوم حبیب‌الله شفیق. ما خدمت امام رسیدیم. ایشان فرمودند، شما باید یکپارچه شوید، چون میان مردم پراکنده هستید. بعدها سه گروهی که ما نماینده آنها بودیم، به اسم هیئت مؤتلفه سامان گرفت.

در مورد اختلاف نظر حضرت امام (ره) با برخی مشاهیر وقت و نحوه رفتار شهید حاج آقا مصطفی (ره) در این موارد چه خاطراتی دارید؟ یک روز در تهران نشست بودیم که شنیدیم بین بیوت مراجع و بیت حضرت امام (ره) اختلاف هست و دشمن دارد از این نکته سوءاستفاده می‌کند. نزدیک ظهر اطلاع رسید که مراجع جلسه دارند و حضرت امام (ره) هم می‌خواهند شرکت کنند. هیئت مؤتلفه تصمیم گرفت که من به قم بروم و نتیجه جلسه را ببرسم و سوغات بیاورم تا نگرانیه‌ها رفع شود و دلها آرام گیرد. رفتم قم و منزل حضرت امام، دیدم آیت‌الله حاج آقا مصطفی (ره) دارد در حیاط قدم می‌زند. کمی صحبت کردیم و پرسیدم، «آقا کی تشریف می‌آورند؟» گفت، «تشریف آورده‌اند.» گفتم، «چرا به من نگفتید؟» گفت، «نرسیدی که بگویم.» عرض کردم، «مگر جلسه نبود؟ من با شفع بسیار از تهران آمده‌ام تا بشنوم اختلافات رفع شده‌اند.» در هر حال نزد حضرت امام (ره) رفتم و همین نکته را عرض کردم. ایشان آه سردی کشیدند و فرمودند، «به محض اینکه مسائل مطرح شدند، یکی از آقایان از جا برخاست و گفت من نمی‌فهمم شما چه می‌گویید.» و جلسه به هم خورد. آیت‌الله حاج آقا مصطفی (ره) می‌گفت، «همه مراجع محترمند و متقی، اما فقط در حیطه حوزه می‌اندیشند و کاری به مملکت ندارند. ذهن آنها با آقا خیلی فرق می‌کند.»

از جریان شهادت ایشان چه مطالبی برایتان نقل شده است؟ حضرت امام (ره) در نجف بودند. چند نفری خدمت ایشان می‌روند که بعضی‌هاشان هنوز زنده هستند و بعضی هم به رحمت حق رفته‌اند. آنها نزد حضرت امام (ره) می‌روند و می‌گویند که دیشب برای حاج آقا مصطفی (ره) حادثه‌ای روی داده، ولی شما نگران نباشید، چون در بیمارستان هستند. البته در آن هنگام حاج آقا مصطفی (ره) از دنیا رفته بودند. آقایان به حضرت امام (ره) که آماده شده بودند برون، می‌گویند، «ما از طرف شما می‌رویم، آنها می‌روند و کمی بعد برمی‌گردند، در حالی که از چهره‌هایشان معلوم بود که چه حادثه‌ای روی داده است. حضرت امام (ره) سه بار می‌فرمایند، «انالله و انا الیه راجعون. من در مصطفی راجع به آینده افکارم می‌اندیشیدم، راجع به آینده اسلام عزیز می‌اندیشیدم، اما خدای عزیز مصلحت دیگری را در نظر داشت.» این سخن امام اولاً ایشان را نسبت به این شهید بزرگوار نشان می‌دهد و نکته مهم‌تر این‌که انسانی که اراده خداوند را حاکم بر تمامی امور می‌داند، این‌گونه تسلیم مشیت اوست.

جناب‌عالی با مرحوم سید احمد خمینی هم ارتباط نزدیکی داشتید. در پایان گفت‌وگو و به نیت ذکر خبری از ایشان مایلیم از اعتماد امام به ایشان نیز برای ما خاطراتی نقل کنید؟

در این مورد بهتر است دو خاطره را نقل کنم. خاطرم هست وقتی که بحث اعدام سید مهدی هاشمی داغ بود، امام به شخصیتی فرموده بودند، «این احمد که اعز نفوس در نزد من است، خداوند او را به هر صورت که از من بگیرد، به شهادت یا مرحومیت یا به تصادف و به فوت معمولی، من تسلیم رضای خدا هستم و می‌خواهم که شما هم در برابر احکام نورانی اسلام تسلیم باشید.» در مورد مرحوم آسید احمد یکبار به حضرت امام (ره) عرض کردم، «شما فرصتان کم است و ما با شما زیاد کار داریم. در دفتر به چه کسی بگوییم؟» فرمودند، «اگر کارتان طوری است که اگر در فاصله ۴۸ ساعت هم به من برسد اشکالی ندارد، آقایان رسولی، توسلی، صناعی و دیگران هستند، ولی اگر می‌خواهید فوراً به من برسند، به احمد بگویید. او هم درست حرفتان را می‌فهمد و هم درست به من می‌رساند و با آن که خود صاحب سلیقه و اندیشه مستقل است، چیزی بر آن نمی‌افزاید و در نکاتی که به من مربوط می‌شود، کوچک‌ترین دخل و تصرف نمی‌کند.»

پروردگار حضرت امام (ره) و این دو یادگار گرانمای ایشان را از برکات ماه رمضان و به‌ویژه از برکت وجود کریم اهل بیت که در طلیعه میلاد ایشان هستیم، بهره‌مند گرداند.



کارمان را پیش می‌بریم. از ایران هم که نمی‌شد ماشین تحریر آورد، چون آن روزها اگر کسی ماشین تحریر داشت سروکارش با ساواک بود و دلیلی بر جرم سیاسی محسوب می‌شد. ماشین تحریر عربی هم که به دردمان نمی‌خورد چون اصلاً حروف گ، چ، پ، ژ را نداشت، بعد هم زیر حرف «ی» دو نقطه بود. صفحه‌بندی متون فارسی هم در چاپخانه با مشکل مواجه می‌شد. من در آن سال برای امام این مشکل را مطرح کردم که اگر بتوانیم چاپخانه بخیریم، مشکل ما حل و بارمان سبک می‌شود و به تبع آن می‌توانیم فعالیتمان را گسترش بدهیم. **موافقت کردند؟**

از من پرسیدند هزینه‌اش چقدر می‌شود؟ گفتیم دوازده هزار مارک. گفتند تأمین می‌کنم و قولش را به من دادند. من هم آدرس و شماره حساب و نحو حواله پول را خدمتشان دادم و برگشتم آلمان. پنج شش ماهی گذشت و آقای دعائی از طرف امام پرایم نامه داد که در تهران به وکیل‌م اطلاع دادم که این پول را برای شما حواله بدهد و امروز متوجه شدم که این کار انجام نشده. یا نامه من به دستش نرسیده یا طرف از خوف ساواک این کار را نکرده. اگر راه دیگری وجود دارد بنویسید تا اقدام کنم.

بالاخره پول رسید؟
بله. سفر بعد از سال ۵۰ به نجف رفتم و نشریات را بردم و خدمت امام عرض کردم که هزینه‌ها بسیار کمتر و نشریه بسیار شکل‌تر شده است. نشریات را که به حاج آقا مصطفی (ره) نشان دادم و گفتیم آقا مرحمت کردند که توالستیم این کار را بکنیم، گفت، اگر من بودم جلوی این کار را می‌گرفتم. باز تورفتی و آقا به تو پول دادند؟ تو نبود می‌دادند. در هر حال این ملاحظه‌کارهای ریز را داشت و این دفتر را برای حفظ امام لازم می‌دانست، اما حضرت امام (ره) این همه ملاحظه‌کاری نداشتند و حرکت‌های عجیب ایشان در سال‌های ۵۶ و ۵۷ و آن پیام‌های صریح و ترغیب مردم به سرعت بخشیدن به حرکت‌های انقلابی و دعوت آنها به ریختن به خیابان‌ها و مخصوصاً عزیمتشان به پاریس به کلی با شیوه روحانیون تفاوت داشت.

آخرین بار در چه سالی حاج آقا مصطفی (ره) را دیدید؟
سال ۵۵ بود که شنیدم حاج احمد آقا و خواهرم به لبنان آمده‌اند. ظاهر آف‌ساز در قم برای احمد آقا خیلی تنگ می‌شود و احساس می‌کند که ساواک حلقه مراقبتش را تنگ‌تر کرده و به هوای مکه، با خواهرم به لبنان می‌آیند. آنجا که بودند به من اطلاع دادند. من سیزده چهارده سالی بود که خواهرم را ندیده بودم. او و احمد آقا رفته بودند مکه و بعد برگشتند و من در واقع اولین بار بود که احمد آقا را درست و حسابی می‌دیدم.

قبلاً ایشان را ندیده بودید؟
چرا، ولی خیلی مختصر. در سال ۴۵ در سفری که برای دومین بار به ایران آمدم، در کتابخانه آقای مرشی نشسته بودم که دیدم طلبه جوان و سرحال و سرزنده‌ای آمد و ما نشست و چای خورد و رفت. حاج آقا پرسیدند نشناختی؟ گفتیم نه. گفتند، پسر آقای خمینی است. بعد هم که من با ساواک حسابی مشکل پیدا کردم و نتوانستم به ایران بپایم تا همان تابستان ۵۵ که به عنوان شوهر خواهرم با احمد آقا برخورد کردم، من رفتم لبنان و

اگر من در جریان امر قرار می‌گرفتم، نمی‌گذاشتم این پیام برود و یا تغییرش می‌دادم. آقا باید ملاحظه کنند که طرفداران ایشان همه دانشجوی نیستند، سیاسیون نیستند. هنوز هم در کشورهای اسلامی و حوزه‌های علمی هستند کسانی که اگر بدانند پسر ایشان فلسفه درس می‌دهد، استکانش را آب می‌کشند و مسئله اینجاست که اینها عناصر تأثیرگذاری هم هستند. بعد هم به خود من طعنه خوشمزهای زد.

چه طعنه‌ای؟
گفت آقا به تو اعتماد دارند و با دیدن تو عواطفشان گل می‌کند و چنین پیام‌هایی را به دست می‌دهند! تو نباید از این اعتماد و عاطفه استفاده کنی. این حالت در حاج آقا مصطفی (ره) بود که البته در این مورد با احمد آقا تفاوت داشتند. حاج آقا مصطفی (ره) خیلی طبع لطیفی داشت و پیوسته نگران حضرت امام (ره) بود. گاهی هم کارهای بامزه‌ای می‌کرد که در ابتدا کفر رفقایش را درمی‌آورد، ولی آخرش به خیر و خوشی و خنده تمام می‌شد.

مثلاً چه مواردی؟
مثلاً یکی از شوخی‌هایش این بود وقتی می‌دید دو تا از رفقایش خیلی با هم صمیمی شده‌اند، بین آنها اختلاف می‌انداخت و خلاصه کاری می‌کرد که با هم قهر کنند. بعد برای آشتی‌کنان وادارشان می‌کرد سور بدهند. استدلالش این بود که اینها در شرایط عادی سور بده نیستند. باید بین آنها اختلاف انداخت و به زور را آنها سور گرفت!

رابطه حاج آقا مصطفی (ره) با انجمن‌های اسلامی چگونه بود؟
نشریات را می‌دادم که مطالعه کنند، ولی این‌که حمایت کند یا مقاله بنویسد، این کار را نمی‌کرد. گمانم سال ۴۹ یا ۵۰ بود که رفتم نجف. سالی یکی دوبر می‌رفتم خدمت حضرت امام (ره). آن سال به امام گفتیم که برای چاپ نشریه به شدت مشکل داریم، چون هنوز ماشین‌های آی.بی.ام درنیامده بود و امکان چاپ نداشتیم و باید مطالب را با دست می‌نوشتیم و کپی می‌گرفتیم و یا با دو سه ماشین تحریر فارسی که به زور گیر آورده بودیم،

هم بودیم، اما در مسائل سیاسی حسابی بحثمان بالا می‌گرفت و درست از روز دوم بازگشت به نجف، چنان با شور و سروصدا بحث می‌کردیم که صدای اطرافیان درمی‌آمد، اما در دوستی و رفاقت، آن قدر وجه اشتراک زیاد داشتیم که همیشه آخر کار با خنده و شادی از هم جدا می‌شدیم.

در چه مواردی تفاوت دیدگاه داشتید؟
در آن سال متوجه شدم که حاج آقا مصطفی (ره) چندان با انجام فعالیت‌های سیاسی گسترده توسط امام موافق نیست، چون هنوز مرجعیت علی‌الاطلاق امام تثبیت نشده بود و این فعالیت‌ها ممکن بود به مرجعیت ایشان لطمه بزند، اما امام این اعتقاد را نداشتند. به همین دلیل کسانی که می‌خواستند به ملاقات حضرت امام (ره) بروند و احتمال سیاسی بودن آنها می‌رفت، اگر حاج آقا مصطفی (ره) آنها را می‌دید یا نمی‌گذاشت که ملاقات آنها با حضرت امام (ره) صورت بگیرد و یا به نوعی سعی می‌کرد از اثرات صحبت‌های آنها بکاهد. به همین دلیل هنگامی که از کنفدراسیون دانشجویان، نمایندگان که صراحتاً مارکسیست یا حتی ضددین و ضد خدا بودند به نجف رفتند، حاج آقا مصطفی (ره) با آغوش باز آنها را پذیرفت و از آنها استقبال کرد و حتی وقت کوتاهی هم از حضرت امام (ره) برایشان گرفت، چون مطمئن بود که از بابت مارکسیستها و گروه‌های لائیک، و صله‌ای به حضرت امام (ره) نمی‌چسبد، اما وقتی بچه مسلمانها می‌رفتند، با آنها وارد بحث می‌شد و می‌گفت که آقا وقت ندارند و حتی الامکان مانع ملاقات آنها با حضرت امام (ره) می‌شد، چون احساس می‌کرد به دلیل انتسابشان به مذهب و اسلام، احتمال این وجود دارد که به حضرت امام (ره) انگ سیاسی زده شود و مرجعیتشان در معرض خطر قرار گیرد.

فکر می‌کنید چرا چنین برخوردی می‌کردند؟
ایشان نمی‌خواست ملاقات‌ها انعکاس سیاسی داشته باشد و بگویند که فلان گروه سیاسی با آقای خمینی دیدار داشته. همه نگرانی حاج آقا مصطفی (ره) صدمه خوردن مسئله مرجعیت امام (ره) بود.

و درست فکر می‌کردند؟
بله. در بسیاری از محیط‌ها، بدبینی شدیدی نسبت به فعالیت‌های روحانیون وجود داشت. خود امام در سال ۵۶ در یک سخنرانی گفتند امروز اگر بخواهند یک روحانی را ضایع کنند، می‌گویند سیاسی است، پیداست که چنین جوی در حوزه وجود داشته، آن هم در حوزه نجف.

آیا حضرت امام (ره) در این باره با خود شما هم صحبتی کرده بودند؟
بله. در سال ۴۸، امام از وضعیت حوزه نجف گلایه می‌کردند و می‌گفتند برای این که جو سیاسی اینجا دستت بیاید به تو می‌گویم که یکی از مراجع بزرگ اینجا برای من پیام فرستاده که فلاتی! تو به اسرائیل چه کار داری؟ چرا این قدر برای ما مشکل ایجاد می‌کنی؟ اسرائیل چه ربطی به حوزه دارد؟ امام گفته بودند آمدم و اسرائیل عراق را گرفت. تکلیف چیست؟ پاسخ داده بود که چه اشکالی دارد؟ عراق را هم بگیرد به حوزه که کار ندارد. می‌خواهم عرض کنم که چنین تفکر ضد سیاسی در سطوح بالای حوزه هم وجود داشت و طبیعی است که حاج آقا مصطفی (ره) نسبت به فعالیت‌های آشکار حضرت امام (ره) حساسیت نشان می‌داد.

پس حاج آقا مصطفی (ره) با فعالیت سیاسی حضرت امام (ره) مخالفی نداشتند، بلکه معتقد بودند تا وقتی که مرجعیت حضرت امام (ره) علی‌الاطلاق تثبیت نشده، بهتر است که مراعات کنند.

بله. ایشان معتقد بودند که دیگران می‌توانند فعالیت سیاسی کنند و حضرت امام (ره) هم از آنها حمایت و هدایتشان کند و آنها هم از حضرت امام (ره) حمایت کنند، اما شخص امام نباید در این مورد حرف تندی بزنند و گرزی به دست سازمان‌های امنیتی یا کسانی که فعالیت روحانیون در زمینه مسائل سیاسی را قبول نداشتند بدهند، اما به هر حال حضرت امام (ره) چندان این مسئله را قبول نداشتند.

آیا در این مورد خاطره‌ای دارید؟
بله. امام یک‌بار پیامی برای کنفدراسیون دانشجویان فرستادند. من از یکی از دوستان حاج آقا مصطفی (ره) شنیدم که گفته بود



امام پیامی برای کنفدراسیون دانشجویان فرستادند. من از یکی از دوستان حاج آقا مصطفی (ره) شنیدم که گفته بود اگر من در جریان امر قرار می‌گرفتم، نمی‌گذاشتم این پیام برود و یا تغییرش می‌دادم. آقا باید ملاحظه کنند که طرفداران ایشان همه دانشجوی نیستند، سیاسیون نیستند. هنوز هم در کشورهای اسلامی و حوزه‌های علمی هستند کسانی که اگر بدانند پسر ایشان فلسفه درس می‌دهد، استکانش را آب می‌کشند و مسئله اینجاست که اینها عناصر تأثیرگذاری هم هستند.



نموده و دولت ایران نگذاشته که من بیایم و خدا خیرتان بدهد و توفیق اجباری است. حالا اگر اجازه بدهید من چند تا گواهی هم جمع کنم که بتوانم به دانشگاه بدهم. این ترفند گرفت و پنج شش روز بعد گذرنامه را دادند و من رفتم و دیگر نتوانستم به دیدار ایشان برسم تا سال ۱۳۴۸ که رفتم نجف.

در این فاصله هیچ رابطه‌ای با هم نداشتید؟
چرا، یک بار یکی از طلبه‌های ایشان که ظاهر ابرای معالجه آمده بود اروپا، حاج آقا مصطفی (ره) نامه‌ای به دستش داده بود که من راهنمایش کنم. چیز عمده‌ای نبود.

از سفر سال ۱۳۴۸ به نجف بگوئید.
در آن سال از طرف اتحادیه انجمنهای اسلامی، دبیر ارتباطات بین الملل شده بودم و احساس می‌کردم برای پیشبرد مجموعه جریانات دانشجویی و ایجاد وزنه مهمی در مقابل فعالیت‌های گروه‌های چپ در کنفدراسیون باید خودمان را بیش از پیش به امام (ره) متکی کنیم. ایشان، هم از لحاظ ایدئولوژیک و هم از لحاظ سیاسی، پشتوانه عظیمی بودند. عده‌ای از دوستان در کنفدراسیون معتقد بودند که با این کار مقداری ریزش نیرو خواهیم داشت، چون عده‌ای از بچه‌ها از ساواک وحشت داشتند. من و همفکران من اعتقاد داشتیم به فرض که چنین وضعیتی پیش بیاید، اما بار مثبت آن برای کل مجموعه، بسیار زیاد خواهد بود و صبغه اسلامی جریان به سرعت پر رنگ می‌شود و ایستادگی در مقابل جریانات چپ، آسان‌تر خواهد شد. در پی این تصمیم‌گیری به نجف رفتم و از طریق آقای دعائی قول و قرار می‌گذاشتم که حضور امام (ره) بروم. البته به آقای دعائی گفتم که به هیچ وجه مرا معرفی نکند.

چرا؟
عرض می‌کنم. می‌خواستم بار اولی که با امام (ره) روبرو می‌شوم، به عنوان دانشجویی باشم که از خارج آمده. تا ایشان به عنوان یک دانشجوی با من برخورد کنند نه به عنوان ارتباط خانوادگی و امور خصوصی. آقای دعائی گفت باشد. من که همراه نمی‌آیم، خود می‌دانی. ایشان مرا تا در منزل امام (ره) برد و به آقای رضوانی که در راباز کرد گفت یکی از آقایان دانشجوی اروپا آمده و اگر آقا فرصت دارند که داخل بیاید. آقای رضوانی رفت و برگشت و گفت آقا شما را می‌پذیرند. بعد هم مرا به طبقه بالا و اتاقی که امام (ره) نشسته بودند راهنمایی کرد. سلام کردم و امام (ره) با دست اشاره کردند بنشینم. همین‌که روی تشک نشستم، ایشان نگاهی به من کردند و گفتند، «شما آقا صادق یا آقا جواد؟» من واقعاً این همه فراس و تیزهوشی بهتم زد.

شما را کی دیده بودند؟
احتمالاً در سال ۲۷ یا ۲۸. به قول احمد آقا، آن وقتی که ایشان دو سه ساله بوده و امام (ره) او را آورده بودند حمام و همان روز پدرم، من و برادر مرا برده بودند حمام که فردا که می‌خواهیم برویم مدرسه تمیز باشیم. احمد آقا می‌گفت امام (ره) گفته بودند که در آن روز پدر من با وسواس و محبت زیادی مراقب بوده‌اند که کف صابون در چشم‌های من و جواد نرود و قیافه ما از آن روز در ذهن ایشان مانده بود.

درباره چه موضوعاتی با امام (ره)

صحبت کردید؟
گزارش مبسوطی از شرایط سیاسی خارج از کشور، وضعیت گروه‌های مختلف سیاسی، جریانات مختلف فعال در کنفدراسیون، احزاب و دستجات و افراد مختلف و احزابی که سه نفر بیشتر نیستند که یکیشان هم راننده ماشینشان است تا گروه‌هایی که ادعاهای بزرگی دارند، خلاصه شمای دقیقی از فعالین سیاسی خارج از کشور برایشان تصویر کردم و گفتم که فضای دانشجویی، فضایی بسیار مستعد و آماده و به شدت سیاسی است و همه طالب فعالیت‌های سیاسی هستند و اگر

نیم ساعتی از شب گذشته بود و منزل آقای صدر بودم که در زدند. دیدم آقای دعائی است. گفت آقا مصطفی آمده و گفته که بیایم و تو را با خود ببرم. بلند شدم و همراهش به خانه حاج آقا مصطفی (ره) رفتم. از دیدنم خیلی خوشحال شد. درد غربت خیلی اذیتش می‌کرد. پیدا بود که همدل و همزبان ندارد.

ما موفق نشویم پشتوانه عقیدتی و علمی کار را در مقابل ابهام افکنیهای مارکسیست‌ها، محکم کنیم، آنها اعتقادات دانشجویان را متزلزل خواهند کرد. شاید طرح چنین موضوعی این روزها پیش پا افتاده به نظر برسد، ولی آن روزها، مارکسیسم با ادعای علمی بودن، همه محافل روشنفکری و آکادمیک را به شدت تحت سیطره خود گرفته بود و نکاتی را که امروز بدیهی به نظر می‌رسند، باید با هزارگونه استدلال و تلاش علمی ثابت می‌کردیم. ابهامات، جدید نبودند، ولی جوانی که در جو انقلاب سفید شاه درس خوانده و دیپلم گرفته و به خارج آمده بود و بار ایدئولوژیک درستی نداشت، در معرض هزاران انحراف و خطر فکری بود و باید کاری می‌کردیم، مضافاً بر این که حال و هوای سیاسی و مبارزه و جذابیتهای ویژه آن، شور و حال عجیبی در دانشجویان ایجاد کرده بود و جریانات امریکایی لاتین و پیروزیهای هوشی مینه در ویتنام و چک‌گوارا و مانوتسه یونگ و احمدین بلا و لومومبا، جو عاطفی عجیبی را به طرفداری از جریانات چپ، پدید آورده بود. خلاصه انجمنهای اسلامی، با این انگیزه که بچه مسلمانها را تربیت و آنها را برای تأسیس جامعه اسلامی آماده کنند، در پی تقویت ارکان خود بودند.

آیا حکومت اسلامی مطرح شده بود؟
هنوز امام (ره) بحث حکومت اسلامی را مطرح نکرده بودند، اما من چهار سال قبل از آن، بحث حکومت اسلامی را از شهید سید محمدباقر صدر شنیده بودم، به این ترتیب که ایشان می‌گفتند ولو شده صد نفر، دویست نفر، هزار نفر دور هم جمع شوند و یکی از این جزیره‌هایی را که می‌فروشند، بخردند و در آنجا حکومت نمونه اسلامی درست کنند، این حکومت به قدری جاذبه خواهد داشت که کل جهان تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. بنابراین، من

تعبیر حکومت اسلامی را قبل از امام (ره)، از آقای صدر و در سال ۴۴ شنیده بودم.

نظر حضرت امام (ره) درباره صحبت‌های شما چه بود؟
وقتی درباره انجمنهای اسلامی صحبت کردم، بسیار خوششان آمد و هدفی را که برای این انجمنها تعیین کرده بودیم، بسیار پسندیدند. آن جلسه چون بدون مقدمه قبلی بود، نتوانستم زیاد وقتشان را بگیرم. می‌خواستم برخیزم و بروم که گفتند اینجا جایی داری؟ گفتم بله. به منزل خاله‌ام، منزل آقای صدر می‌روم. گفتند من وسیله پذیرایی از شما را ندارم. اگر مصطفی بود قاعدتاً از شما پذیرایی می‌کرد، ولی سید حسن شیرازی از زندان آزاد شده و او برای دیدنش به کربلا رفته. قرار شد من فردا بعد از ظهر به دیدن امام (ره) بروم.

آیا حاج آقا مصطفی (ره) را دیدید؟

فردا خدمت امام (ره) رفتم و برگشتم و نیم ساعتی از شب گذشته بود و منزل آقای صدر بودم که در زدند. دیدم آقای دعائی است. گفت آقا مصطفی آمده و گفته که بیایم و تو را با خود ببرم. بلند شدم و همراهش به خانه حاج آقا مصطفی (ره) رفتم. از دیدنم خیلی خوشحال شد. درد غربت خیلی اذیتش می‌کرد. پیدا بود که همدل و همزبان ندارد.

چرا چنین استنباطی کردید؟

اولاً برخوردی فوق العاده عاطفی کرد و گذشته‌ها را به یاد آورد و هر چه در دل داشت بیرون ریخت. بعد هم از اوضاع آنجا شکوه کرد و این شعر را هم خواند که:

**گیرم ز آب و دانه دروغم نداشتند
چون می‌کنند با غم بی‌همزمانیم**

سراغ تک‌تک دوستان و آشنایان را گرفت. بعد هم به اصرار مرا نگه داشت و گفت فردا می‌خواهم به کربلا بروم و تو باید بیایی. گفتم منزل یکی از بستگان آقای صدر برای ناهار دعوت دارم. گفت می‌گویم بروند فراتر را به هم بزنند. خلاصه آن قدر اصرار کرد که گفتم خودم می‌روم و خبر می‌دهم و سوار اتوبوس شدم و راه افتادم.

آیا درباره مسائل که با حضرت امام (ره) صحبت کرده بودید، با ایشان هم حرف زدید؟

بله. شرح مفصلی هم درباره اوضاع آنجا به او دادم و شوخی بازمه‌ای هم کرد.

در کربلا چه کردید؟

در آنجا هم یکی از همین کارهای عجیبش را کرد. مرا برد به منزلی در کوچه‌ای و در زد. ظاهراً گماشته‌ای کسی بود که در را باز کرد و احترام زیادی به او گذاشت. به من گفت تو برو من می‌روم یک جایی کار دارم وود برمی‌گردم. گفتم اینجا کجاست؟ کجا بروم؟ کسی را نمی‌شناسم. خلاصه مرا سپرد دست آن گماشته و خداحافظی کرد و رفت. آنجا

منزل آقای سید محمد شیرازی بود و گفت وگویی بازمه‌ای هم با ایشان داشتیم که الان مجال نقل آن نیست. به هر حال وقتی از منزل بیرون آمدم، گفتم، این چه کاری بود که مرا هل دادی در خانه‌ای که نمی‌شناختم. گفت می‌دانستم سید خوبی است و به تو خوش می‌گذرد. خلاصه چنین برخوردهایی هم داشت. راه افتادیم و صحبت از این شد که گفت خبر داری قرار است قوم و خویش بشویم؟ گفتم بله برایم در نامه نوشته‌اند که قرار است خواهرم همسر احمد آقا بشود. بگویم که خواهرم بسیار سرزنده و از نظر اخلاقی پایبند و متدین است. صدایش را آهسته کرد و گفت ولی از تو چه پنهان با این که پدرمان در قم بالای سر احمد نیست، ولی بدان که احمد صد برابر از من بهتر است. مرحوم پدرم هم این تعبیر را از او شنیده بودند و دیگران هم می‌گفتند و معلوم می‌شد که خیلی خالصانه این حرف را زده است. آیا در مسائل سیاسی با هم توافق داشتید؟ ما هر قدر رفقا و همسفرهای خوبی برای





۳

«شهید سید مصطفی خمینی و گروههای سیاسی مبارز»
در گفت و شنود شاهد یاران با
جلال الدین فارسی

او تا سر حد شهادت برای براندازی رژیم طاغوت تلاش می کرد...

● درآمد

«جلال الدین فارسی معمولاً در گفت و گوهای تاریخی، اطلاعات خود را با احتیاط و دقت خاصی آشکار می کند. عمده مصاحبه های او حذفیات فراوان دارند که البته قبل از هر کس، خود او دستور انجام آنها را می دهد. این گفت و گو نیز از این ویژگیها خالی نبود، زیرا تا یک ربع اول او پاسخ سئوالات مرا بسیار تلگرافی و مبهم می داد و پس از بالاگرفتن بحث بود که به ناگزیر برخی از خاطرات خویش را بیان کرد. آنچه او در باب اندیشه و منش مبارزاتی شهید آیت الله مصطفی خمینی بیان کرد، قطعاً برای بسیاری تازگی دارد و نمایانگر جنبه های پنهانی از نگاه او به مقوله به مصاف با رژیم طاغوت و شیوه های به کار گرفته شده توسط وی و سایر مبارزان است.»

چطور مذاکرات شما پس از سپری شدن سه دهه، هنوز غیر قابل انتشار هستند و آیا می توانید برای اطلاع خوانندگان ما حداقل به بخشی از آنها اشاره کنید؟

البته من به شکلی تلویحی در کتاب «زوایای تاریک» بدون نام بردن از مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) نکاتی را ذکر کرده ام، اما همان طور که گفتم اینها را به دلیل حفظ نهضت حضرت امام (ره)، هنوز غیر قابل انتشار می دانم، اما در مقابل اصرار شما به دو نکته اشاره می کنم. یکی از کارهایی که پیگیری و اصرار ایشان را به عین مشاهده می کردم، ایجاد شبکه ای نفوذی در ارتش شاه بود. البته ایشان ظاهراً افسرانی را در ارتش شناسایی کرده بود و حتی شنیدم که یکی از این افسران از خویشاوندان دور امام (ره) بود. فکر می کنم ساواک در آن مقطع، بخشی از این شبکه را شناسایی و قلع و قمع کرد، چون ظاهراً تا حدی این مسئله لو رفته بود. ایشان برای ارتباط با این شبکه نفوذی که تا حدی سامان پیدا کرده بود، عده ای از طلبه ها را که از مرز در رفت و آمد بودند، از نظر فکری و شاید تا حدودی از نظر تدارکاتی تجهیز می کرد که از مرز عبور و رفتارهای آینده این شبکه را برای عواملی که در ایران بودند، توجیه کنند.

این ظاهر در مقطعی بود که روابط ایران و عراق رو به وخامت گذاشته بود و حزب بعث دست مبارزین ایرانی را در آن کشور تا حدی باز گذاشته بود.

بله، این مربوط به همان مقطع بود. نکته مهم دیگری که در مورد فعالیت های مخفی حاج آقا مصطفی (ره) می خواستم بگویم، همین است. ایشان به من گفتند علت علاقه شما برای پیگیری جنبش اسلامی لبنان یا سوریه چیست و چرا به جنبش الفتح ملحق می شوید؟ شما به آنها نیاز ندارید و در اینجا حاکمیت آمادگی دارد که امکاناتی را در اختیارمان بگذارد و می توانید از این امکانات استفاده کنید و ضرورتی ندارد که به آن شبکه وصل شوید و این فعالیت ها را در آنجا انجام دهید. این دیدگاه حاج آقا مصطفی (ره) توصیه ای بود که به من داشت. البته من از جهات امنیتی عمل به این توصیه را به صلاح ندیدم و نپذیرفتم و حتی کمی هم احساس نگرانی کردم که اگر این ایده در آنجا جامه عمل بپوشد، از جهاتی به نهضت لطمه بزند و به ایشان گفتم که اگر یک نفر از افرادی که از امکانات اینجا استفاده می کنند، دستگیر شوند و ساواک او را به تلویزیون ببرد، آبروی جنبش اسلامی خواهد رفت، اما به هر حال ایشان این مسئله را مضموم نمی دانست و فکر می کرد اگر ما از این امکاناتی که در آنجا فراهم شده بود، استفاده بکنیم، به نفع ما خواهد بود، ضمن این که کسانی که قرار بود از این امکانات استفاده کنند، باید از سوی چهره های شناخته شده ضد رژیم، مثل حاج آقا مصطفی (ره) معرفی نامه ای می بردند که اثبات کنند آنها ساواکی نیستند، چون همکار بختیار در آن ایام در کسوت یک مبارز فراری آمد و بختیار را کشت. من در همان ایام، همسر و فرزندان بختیار را در عراق دیدم. هنگامی که من وارد عراق شدم، یکی دو روز از قتل بختیار به دست عوامل ساواک گذاشته بود و خانواده وی مایل بودند با من گفت و گو کنند که من نپذیرفتم.

ظاهراً در مورد برخی از دیدگاه های حاج آقا مصطفی (ره) با

اخیراً برخی مدعی شده اند که مرحوم شهید حاج آقا مصطفی خمینی اهل مواجهه شدید و براندازانه با رژیم شاه نبود و در مقطعی حتی آرامش امام (ره) و مبارزات را به صلاح می دید. شما به عنوان فردی که در مقطع مبارزه در نجف با ایشان دیدارها و حتی مذاکرات نسبتاً محرمانه ای داشتید، این انگاره را تا چه میزان صحیح می بینید؟

این ذهنیت صدر صد نادرست است و احتمالاً گوینده آن اطلاعات کافی و دقیقی ندارد. برای پاسخگویی به این شبهه من به صلاح می بینم خاطرات خود را با حاج آقا مصطفی (ره) از لحظه آشنایی تا تعاملاتی که در جریان مبارزه با ایشان داشتم، نقل کنم. وقتی که امام (ره) پس از اولین دستگیری و سپری کردن مدتی در حبس و حصر در تهران به قم برگشتند، دوستان ما در هیئتهای مؤتلفه اسلامی، به ویژه شهید حاج صادق امامی و شهید صادق اسلامی پیشنهاد کردند به دیدار آقا برویم و از آخرین دیدگاههایشان که طبعاً در حصر نمی توانستند به شکل عمومی بیان کنند و فقط از طریق افراد اطلاع می دادند، بهتر مطلع شویم و هم نظرات و دیدگاههای خودمان را برای پیشبرد نهضت با ایشان درمیان بگذاریم. لذت به منزل حضرت امام (ره) رفتیم و من در آنجا برای نخستین بار حاج آقا مصطفی (ره) را دیدم. البته صحبتی نکردیم، اما دقت و مساعدت ایشان برای پیشبرد نهضت و اداره صحیح رابطه گروه های سیاسی با حضرت امام (ره) کاملاً مشهود بود. البته ایشان به عنوان یک فرد مؤلف، دخالت واضح و محسوسی در این امر نداشت، اما نشان می داد که کاملاً با نیات و اندیشه های پد همرا و هماهنگ بود. این ذهنیت در من وجود داشت تا سال ۴۹ که از ایران خارج شدم. در مرداد ۴۹ به لبنان رفتم و از سفارت عراق در بیروت، ویزای آن کشور را گرفتم و سپس به نجف مشرف شدم و در آنجا از نزدیک با حاج آقا مصطفی (ره) آشنا شدم و مذاکراتی را انجام دادیم. البته ایشان تا حدی در جریان فعالیت های فرهنگی و سیاسی من بودند و از طریق آثاری که از من منتشر شده بودند و نیز از طریق فعالیت هایی که در داخل ایران داشتم، مرا می شناختند. ایشان منزل محقری داشتند و در طبقه پایین آن در قسمت راست، اتاق کوچکی بود که من حدود ده دوازده باری به شکل محرمانه با ایشان مذاکراتی را در مورد پیشبرد مبارزات در خارج از کشور، به ویژه در میان جمعی که در سوریه و لبنان بودند و نیز راهها و اشکال مطرح ساختن نام و مرجعیت حضرت امام (ره)، مخصوصاً در لبنان، مذاکراتی را داشتیم. من در آنجا متوجه شدم که ایشان افکار بسیار تند و قاطعی در مواجهه و مبارزه با رژیم شاه دارند و حتی می توان گفت واقعاً خودشان را به آب و آتش می زنند و از کوچک ترین امکان هم برای مبارزه با شاه استفاده می کردند و حتی حاضر بودند این اقدام به قیمت جانشان تمام شود، اما مبارزه پیش برود. شاید کسانی که این شبهه را مطرح می کنند، چندان مورد علاقه یا اعتماد حاج آقا مصطفی (ره) نبوده اند و که ایشان مکتوبات قبلی خود را با آنها در میان بگذارند. اما در چند موردی که مذاکرات مفصل و مهمی داشتیم و البته محرمانه و غیر قابل انتشار هستند، نشان می داد که ایشان به شدت در مسیر براندازی و شدیدترین برخوردها با رژیم شاه است و در این راه ملاحظه هیچ چیز و هیچ کس را ندارد.



از دیدارتان با حاج احمد آقا می‌گفتید.

بله او می‌گفت که احساس می‌کنم دارم در حوزه قم هدر می‌روم. کارهای مختصری در زمینه مبارزات انجام می‌دهم که حس می‌کنم هر جا باشم می‌توانم آن کارها را بکنم و در حوزه هم به حدی رسیده‌ام که گمان می‌کنم یکی دو سال دیگر که بخوانم، دیگر به مرزی که باید برسم، رسیده‌ام و از من پرسید نظرت درباره این که بیایم خارج از کشور تحصیل کنم چیست. گفت که به رشته پزشکی خیلی علاقه دارد. گفتم با درسهای که خوانده‌ای، پزشکی جور در نمی‌آید و اگر می‌خواهی بخوانی باید علوم و حقوق سیاسی بخوانی، اما لازم‌هاش این است که عمامه‌ات را برداری. همین حرف من باعث شوخی ما شد و این که هر وقت در این زمینه با هم مکاتبه می‌کردیم می‌نوشتیم، «و اما در مورد پروژه حذف عمامه!» احمد آقا واقعا و به جد اصرار داشت که درس بخواند تا فوت حاج آقا مصطفی (ره) پیش آمد و امام تنها و جریانات طور دیگری شدند.

چگونه از این حادثه با خبر شدید؟

حاج احمد آقا در تلفن به من خبر داد و از لکه‌های سیاهی هم که در بدن او دیده بود برایم گفت و پروژه همیشگی‌مان هم لغو شد. او کیفیت ماجرا را به همان شکلی که از دیگران شنیده‌اید، نقل کرد.

آخرین دیدار شما با حاج آقا مصطفی (ره) چه موقع بود؟ همان سال ۵۵، خانه خاله‌ام بودم که حاج آقا مصطفی (ره) پیغام داد بیا که برایت کباب درست کردیم. رفتم و دیدم صغری کباب درست کرده و بوی کباب را راه انداخته. حاج آقا مصطفی (ره) گفت، «روز جمعه‌ای خیلی به تو عزت گذاشتیم که برایت کباب درست کردیم،» قضایا در روزهای جمعه در عراق تعطیل بودند و نمی‌شد گوشت فراهم کرد. گفتم، «من که اصراری برای



در مجموع تعدادی از شاگردان امام را می‌شود گفت که نتیجه تعلیم حاج آقا مصطفی (ره) هستند، چون اولاً از لحاظ علمی جامعیت داشت. هم خوب درس خوانده بود و هم درسی را که خوانده بود، خوب فهمیده بود و ثانیاً بسیار خوب مباحثه می‌کرد و حتی در درس پدرش هم اشکال می‌کرد و بسیاری نقل کرده‌اند که مستشکل قدرتمندی بود.

خوردن کباب نداشتم. بیهوده منش را سر من نگذار.» بعدها احمد آقا می‌گفت که حاج آقا مصطفی (ره) کسی را فرستاده بود خانه امام که گوشت بگیرد و امام گفته بودند، «مصطفی برای شب مهمان دعوت کرده و می‌خواهد پزش را به مهمانش بدهد، گوشت ما را می‌برد؟» خلاصه شب خوبی بود. تا دیروقت آنجا بودم و بعد هم که به آلمان برگشتم.

ویژگیهای علمی حاج آقا مصطفی (ره) را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ در مجموع تعدادی از شاگردان امام را می‌شود گفت که نتیجه

تعلیم حاج آقا مصطفی (ره) هستند، چون اولاً از لحاظ علمی جامعیت داشت. هم خوب درس خوانده بود و هم درسی را که خوانده بود، خوب فهمیده بود و ثانیاً بسیار خوب مباحثه می‌کرد و حتی در درس پدرش هم اشکال می‌کرد و بسیاری نقل کرده‌اند که مستشکل قدرتمندی بود.

ویژگیهای اخلاقی ایشان را ذکر کنید.

بسیار شوخ طبع و زنده دل، مهمان نواز، حر و آزاده و بی‌نیاز از مال دنیا بود. نمی‌گویم بی‌اعتنایی به مال دنیا، چون حالت درویشی بی‌اعتنایی نداشت، ولی بی‌نیاز بود. دست و بالش هم از لحاظ مالی باز نبود، اما در همان اندازه‌ای که بود بسیار مستغنی بود. زندگی شیرین و گرم و بانشاطی داشت. بسیار مهمان نواز بود و خیلی دوست داشت مهمانی و به قول خودش سور بدهد. از شوخ طبعی ایشان بسیار گفته‌اند. آیا در این زمینه خاطره‌ای دارید؟

فراوان. در دوران نوجوانی یک شب حاج آقا مصطفی (ره) با هشت نه نفری که همیشه بعد از نماز مغرب و عشاء در بقعه اتابکی می‌نشستند و گنده می‌کردند، به خیابان ارم می‌آیند و می‌بینند که یک وانت آجر جلوی مغازه‌ای خالی شده. تصمیم می‌گیرند آجرها را به آن طرف خیابان منتقل کنند. در عرض خیابان صف می‌کشند و آجرها را تک تک می‌دهند آن طرف خیابان. فردا صبح که صاحب مغازه می‌آید می‌بیند آجرهای جلوی مغازه‌اش طرف دیگر خیابان هستند. صاحب وانت را توبیخ می‌کند که چرا آجرها را آنجا خالی کردی. صاحب وانت می‌گوید که اگر این کار را کرده بود، ام‌گده‌های آجر جلوی مغازه‌اش نبود. از این جور شوخیها زیاد می‌کردند.

ماجرای دیدار شهید حاج آقا مصطفی (ره) با آیت‌الله صدر در بیروت چه بود؟

در سفر سال ۵۵ من، اتفاقاً همراه احمد آقا و خواهرم و آقا مصطفی و آقای بجنوردی در دمشق، در دفتر آقای صدر دیداری داشتیم. حاج آقا مصطفی (ره) و آقای بجنوردی تازه از سفر حج عمره برگشته بودند دمشق. آمدیم منزل آقای صدر و من احساس کردم احمد آقا خیلی صاحب‌انگیزی می‌کند و انگار می‌خواهد به نحوی جبران کاری را بکند. معلوم شد که حاج آقا مصطفی (ره) از آقای صدر دلگیر است که چرا احرا-تحکم به مرجعیت امام داده است. آقای صدر معتقد بودند که اکثر طلبه‌ها، شاگردان قدیمی آیت‌الله خوبی هستند و در آنجا آخوند درباری و فتوایهای فاسد شیعه و بعضی از افرادی که آب را گل آلود می‌کنند در نجف و سایر ممالک اسلامی فراوانند و من خیلی که هنر کنم، عکس آیت‌الله خمینی را به تدریج در کنار عکس آیت‌الله خونی بگذارم و کم‌کم موضوع را جابجاء کنم و با یک حرکت نسنجیده ممکن است همه مسائل درهم بریزد. در مجموع جلسه بسیار صمیمی و خاطره بسیار شیرینی بود که ابداً مسائل سیاسی در آن مطرح نشد و به همه خیلی خوش گذشت. احمد آقا هم نهایت مهمان نوازی را کرد تا کدورت برادرش را رفع کند.

بازتاب فوت حاج آقا مصطفی (ره) در خارج از کشور چه بود؟ بسیار گسترده و جالب بود. انجمنهای اسلامی در چهار منطقه مجلس ختم گذاشتند و نسبت به سالهای قبل جمعیت بیشتری آمد. در تهران هم مجلس ختمی گذاشتند که مرحوم فلسفی منبر رفته و مجلس بسیار باشکوهی از کار در آمده بود. ترس مردم هم تا حد زیادی ریخته بود و همین مجالس تکرار شدند و دیگر این موج فروکش نکرد تا مسئله نامه رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات پیش آمد و ادامه پیدا کرد. وقتی امام گفتند که فوت حاج آقا مصطفی (ره) از الطاف خفیه الهی بود، قطعاً به این‌گونه مسائل نظر داشتند. ذکر یک نکته را هم ضروری می‌دانم که مجموعه پیامها، گفتارها و مصاحبه‌های حضرت امام (ره) در دوران تبعید و یک سال و نیم آخر را اگر با هم مقایسه کنیم، می‌بینیم که حداقل پنج‌بار در ده دوازده سال گذشته است. یکی از بزرگ‌ترین خدمات احمد آقا این بود که با وسواس عجیبی همه اینها را ضبط و ثبت می‌کرد. کاری که قبل از او صورت نگرفت و متأسفانه بخش زیادی از اطلاعات تاریخی به این ترتیب از بین رفت.

به اتفاق احمد آقا و خواهرم آمدیم دمشق و چند روزی منزل آقای صدر بودیم و برگشتیم عراق. ساعت ۱/۵ یا ۲ بعد از نیمه‌شب بود که رسیدیم منزل امام. نیم ساعت بعد هم حاج آقا مصطفی (ره) آمد و آن شب امام نگذاشتند من به خانه خاله‌ام بروم و به خواهرم گفتند که طبقه بالا را که کولر داشت برای ما آماده کند. دو سه روزی آنجا ماندیم و حاج آقا مصطفی (ره) می‌آمد و با آن خوش خلقی و خوش محضریش شوخی می‌کرد.

از خاطرات آن روز و شبها تعریف کنید.

یکی از خاطراتم این است که قصد داشتیم از امام عکس بگیریم. به حاج آقا مصطفی (ره) گفتم به آقا بگو من نیم ساعت سه ربعی عکس می‌گیرم، ولی مزاحم ایشان نمی‌شوم و همین طور که مشغول کار و مطالعه خودشان هستند، عکس را می‌گیرم. بگو مقید نباشند که با من حرف بزنند. خلاصه سی چهل عکس گرفتم. حول و حوش ظهر بود که امام آمدند که برای نماز به مسجد بروند، آمد مجدداً عکس بگیرم دیدم دوربین قفل شده. خواستم در دوربین را باز و فیلم را عوض کنم، دیدم نمی‌چرخد. دوربین را به یک عکاسی بردم که در تاریکخانه باز کند و فیلم نور نبیند. دوربین را برد و برگشت و گفت در داخل دوربین فیلم نبود. اول از همه به عکاس مشکوک شدم که نکند مأمور امنیتی است و فیلم را برداشته، اما اصل ناراحتیم از این بود که سی و دو عکس عالی از حالات خصوصی حضرت امام (ره) از بین رفته بود. شب رفتم منزل حاج آقا مصطفی (ره) و گفتم این جوری شده. گفت مسئله‌ای نیست و زندگی خصوصی آقا چیز پنهانی ندارد که اگر بفهمند طوری شود و تو هم اگر می‌ترسیدی عکس بگیري بیخود کردی گرفتی! حالا هم نگران نباش. برو دوباره بگیر. گفتم خجالت می‌کشم. بروم و به امام چه بگویم؟ بگویم آقا دوباره بنشینید؟ گفت من درستش می‌کنم. می‌روم می‌گویم آقا! زده فیلم را ضایع کرده (روی کلمه ضایع تکیه می‌کرد) بگذارید یک دور دیگر بیاید عکس بگیرد. فردا بعد از ظهر رفتم خدمت امام و مشغول عکس گرفتن از ایشان بودم که حاج آقا مصطفی (ره) آمد و به شوخی به آقا گفت، با عکاستان چطورید؟ خوبید؟ گفتم، چه خوب شد که آمدی. بگذار عکس دو نفری از شما بگیرم. حاج آقا مصطفی (ره) گفت، اشکال کار در این است که اگر من کنار دست آقا بنشینم و عکس دست ساواک بیفتد برای آقا بد می‌شود. امام هم بلافاصله به شوخی گفتند واقعا هم که اگر تو کنار من بنشینی برای من خیلی بد می‌شود! و یک چیز دیگر هم گفتند که چون فاصله دور بود نشنیدیم، ولی دیدم که حاج آقا مصطفی (ره) از تل دل خندید. خلاصه دو سه تا عکس دوتایی گرفتم.

که خلیه‌هایشان بعد از شهادت ایشان چاپ شد.

بله. خوشبختانه آن روز بعد از ظهر دو حلقه عکس از امام و حاج آقا مصطفی (ره) گرفتم.

آئینه تمام نمای امام (ره)

حجت الاسلام و المسلمین
سید حمید روحانی



شهید سعید آیت الله سید مصطفی خمینی (ره) از ویژگیها و ستودگیهای برجسته و فوق العاده برخوردار بود و می توان گفت که ایشان آئینه تمام نمای امام (س) بود. ایشان توانست بسیاری از ویژگیها و برجستگیهای امام را در سایه زحمت و ریاضت به دست آورد و به همین جهت امام (س) او را «امید آینده اسلام» دانستند. با برشمردن ویژگیهای آن شهید بهتری می توان به شخصیت، عظمت و مقام بی مانند او پی برد و به این حقیقت رسید که آن مرحوم تا چه پایهای مایه امید اسلام و مسلمانها بوده است.

امتیازات شهید مصطفی خمینی (ره) را می توان این گونه بر شمرد:

۱- شخصیت ذاتی:

حاج سید مصطفی خمینی (ره) شخصیت والایی داشت. ایشان از آن افرادی نبود که از عنوانهای آقا زادگی، آیت الله زادگی و امام زادگی بهره می گیرند و از این راه برای خود شخصیت کسب می کنند. او از رفتار و کردار برخی از خودباختگان و تنگ نظران که با عنوان «آقا زاده» و «آیت الله زاده» برای خود شهرت کسب می کنند، به سختی انزجار داشت و آن را دون شأن یک انسان مسلمان و آزاده می دانست. از این رو، هیچگاه خود را به عنوان «آیت الله زاده» مطرح نکرد و به کاری دست نزد و اصولاً از این گونه عناوین نفرت داشت.

۲- مقام فقاوت:

آن شهید فقیهی والا مقام، مجتهدی صاحب نظر و با بصیرت بود. در مقام علمی او همین بس که بیش از چند سالی از بلوغ او نگذشته بود که به درجه اجتهاد رسید. خود او برای من نقل کرد که: «در دوران عمرم فقط چند سالی پس از رسیدن به سن بلوغ تقلید کردم و خیلی زود به درجه اجتهاد رسیدم و از تقلید بی نیاز شدم». شهید در سال ۱۳۴۳ ه. ش که بیش از ۳۳ سال از عمر او نمی گذشت، دوازده جلد کتاب در زمینه علوم اسلامی تألیف کرده بود. او این کتابها را با قلم خود چنین بر شمرده است:

- ۱- دوره ای از فلسفه قدیم که مختصری از آن باقی مانده است.
- ۲- مقداری حواشی بر اسفار، به خصوص بر «طبیعیات اسفار» که تمامی آن را حاشیه کرده ام.
- ۳- حاشیه بر «شرح هدایه» مرحوم آخوند ملاصدرا شیرازی (ره).
- ۴- حاشیه بر «مبدأ و معاد» مرحوم آخوند ملاصدرا شیرازی (ره).
- ۵- حواشی بر «وسيلة النجاة» مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی (ره).
- ۶- حواشی بر «عروة الوثقی» مرحوم آیت الله سید محمد کاظم یزدی (ره).
- ۷- تمام مباحث الفاظ اصول و تمام مباحث عقلیه اصول.
- ۸- تطبیق هیئت نجوم اسلامی.
- ۹- حاشیه بر خاتمه مستدرک مرحوم آقای حاج میرزا حسین نوری (ره).
- ۱۰- کتاب اجاره.
- ۱۱- کتاب صلوه.
- ۱۲- متن فقه.

شهید حاج سید مصطفی خمینی (ره) آن گاه که در تبعید ترکیه به سر می برد، با آن که مآخذ و مدارک لازم را در اختیار نداشت، دو جلد کتاب یکی در قاعده «لاتعاد» در ۱۸۰ صفحه و دیگری در «مکاسب محرمة» در ۲۴۰ صفحه تدوین کرد. ایشان در نجف اشرف کتابهای زیادی در فقه، اصول، فلسفه و تفسیر به رشته تحریر در آورد. حوزه درس خارج ایشان در حوزه علمیه نجف جلوه خاصی داشت. دارای مبانی متقن بود و در حوزه درس امام (س) در بسیاری از موارد در برابر نظریه های علمی امام (س) می ایستاد و بحث خیلی بالا می گرفت.

۳- موضع سیاسی

حاج سید مصطفی خمینی (ره) اسلام شناسی کامل و جامع بود و اسلام را در همه ابعاد شناخته بود. غور و بررسی مسایل فقهی، کلامی و اهتمام به ادعیه و عبادت، هیچگاه او را از رسالت مقدس

مبارزه با ظلم و طاغوت و تلاش در راه برقراری عدالت اجتماعی باز نمی داشت و مصداق واقعی «رهبان باللیل اسد بالنهار» بود. از روزی که نهضت امام (س) آغاز شد، آیت الله شهید نیز بدون سر و صدا در این راه قدم گذاشت و همراه و هم کاروان امام حرکت کرد. پیش از نهضت امام (س) نیز تا حدی در جریانهای سیاسی و مبارزاتی وارد بود و با برخی از رهبران فداییان اسلام دوستی و همکاری داشت. در خاطراتی که از او باقی مانده است، درباره فداییان اسلام چنین اظهار نظر کرده است:

«... جمعیتی در ایران معروف بودند به فداییان اسلام. رئیس آنها مردی بود به نام مجتبی نواب صفوی که واقعا دلیر و توانا بود و از روی احساس، سنگ اسلام را به سینه می زد و نمی توان او را دور از حقیقت دانست و مرد شماره دو آنها، دوست عزیز خودم مرحوم سید عبدالحسین واحدی بود. این طبایفه دیر زمانی در قم زیست می کردند و آن وقت مادر قم بودیم و از دور آنها را می بایدیم تا آنکه شبانه، عده ای با چوب و چماق، در پیش چشم چند صد نفر طلبه بر آنها هجوم بردند و آنان را زدند که کار به آخر رسید و دیگر نتوانستند در قم بمانند و در نتیجه رحل اقامت در تهران افکندند تا سرانجام به دست پسر رضاخان جلب و با سکوت مرگبار علما تیر باران شدند. گرچه دوست من عبدالحسین را در جای دیگر از بین بردند و داغش را به دل ما گذاردند».

آیت الله شهید با داشتن چنین روحیه انقلابی و رزمجویانه ای همانند امام (س)، به گونه ای حرکت می کرد که کمتر کسی می توانست به راه و اندیشه او پی برد و نقش او را در مبارزه دریابد. با وجود این، ساواک از او سخت می ترسید و بنا بر گزارشاتی که در پرونده او آمده است، ساواک بارها روی این موضوع تکیه کرده بود که حاج سید مصطفی خمینی (ره) در مبارزات پدرش نقش مهمی دارد.

در روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ هجری شمسی، حاج سید مصطفی خمینی (ره) در به حرکت در آوردن توده ها در شهرستان قم نقش به سزایی داشت. ایشان از نخستین شخصیت های روحانی بود که در آن روز به خیابان آمد و در صحن مطهر حضرت معصومه (ع) سخنرانی کرد



سید مصطفی شخصیت والایی داشت. از آن افرادی نبود که از عنوانهای آقا زادگی، آیت الله زادگی بهره می گیرند و برای خود شخصیت کسب می کنند. او از رفتار برخی از خودباختگان با عنوان «آقا زاده» و «آیت الله زاده» برای خود شهرت کسب می کنند، به سختی انزجار داشت و آن را دون شأن یک انسان مسلمان و آزاده می دانست. از این رو، هیچگاه خود را به عنوان «آیت الله زاده» مطرح نکرد.

و اهالی قم را به خروش واداشت. در دورانی که امام در زندان به سر می برد، مسئولیت ارتباط امام با امت بر دوش ایشان بود و این مسئولیت را به بهترین کیفیت انجام داد.

در پی قیام حضرت امام (س) بر ضد «احیای رژیم کاپیتولاسیون» حاج سید مصطفی خمینی (ره) نیز در گسترش این قیام فعالانه شرکت داشت و نامه ها و اعلامیه های گوناگونی به نامه های مختلف تدوین و پراکنده ساخت. یکی از نامه هایی که به اسم اهالی قم مبنی بر استنکار و انزجار از احیای رژیم کاپیتولاسیون تدوین شده



ایجاد مشکل شود و روی همین اصل به حاج آقا مصطفی (ره) این نکته را گفتم. **فعالیه‌های مبارزاتی حاج آقا مصطفی (ره) در نجف تا چه حد آشکار شده بود و آیا شما آثار و عوارضی را در حوزه نجف دیدید که نشان دهد برخی از طلاب از فعالیت‌های ایشان مطلع هستند؟**

البته حاج آقا مصطفی در این مورد رعایت اصول ایمنی را می‌کرد و با هر کسی هر حرفی را نمی‌زد، با این همه، گرایش‌ات مبارزاتی ایشان کاملاً مشخص شده بود، شاهد آن هم شایعات عجیب و غریبی بود که مخالفین او در نجف علیه وی می‌ساختند و هدف آنها هم در مجموع کوبیدن شخصیت امام (ره) بود و گاهی اوقات هم با ظاهر مشفقانه نزد امام (ره) می‌آمدند و این شایعات را مطرح می‌کردند و حضرت امام (ره) روی علاقه و اعتمادی که به حاج آقا مصطفی (ره) داشت به حرف افراد ترتیب اثر نمی‌داد. حتی یک‌بار شنیدم که امام (ره) به بعضی از این شایعه‌پردازان گفته بودند بگویید که حتی مصطفی آدم کشته است. یعنی شما به قدری آمده‌ای بی‌ملاحظه و وقیحی هستید که از دادن چنین نسبت‌هایی به او هم با نادرید و برای ما هم مهم نیست که شما دامنه افترااتان را تا این حد هم گسترش بدهید. البته پشت صحنه این شایعات افرادی بودند که با

رژیم شاه و دربار، روابط صمیمانه‌ای داشتند و عملاً عامل دربار در حوزه علمیه نجف محسوب می‌شدند. این افراد بعضی‌هاشان کاملاً شناخته شده‌اند و تا همین چند سال پیش هم زنده بودند، من به خوبی کانونهائی را که علیه حاج آقا مصطفی (ره) در نجف شایعه‌سازی می‌کردند، می‌شناختم. بعضی از آنها حتی وجهات علمی و حوزوی برای خودشان دست و پا کرده بودند و ساواک طبیعتاً می‌دید که اگر از طریق این افراد وارد شود، بهتر می‌تواند به امام (ره) و جریان نهضت در نجف لطمه بزند.

از مسافرت‌های ایشان به لبنان و سوریه چه خاطراتی دارید؟
مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) چند سفری به سوریه و لبنان داشتند و اکثر آدر راه حج عمره سری به ما می‌زدند و اقامت کوتاهی داشتند. دو سه سفر به اتفاق آسید محمد موسوی بجنوردی که در ابتدای انقلاب عضو شورایی قضائی بودند به منزل ما در دمشق آمدند. آخرین باری هم که آمدند، مرحوم حاج احمد آقا و آقای بجنوردی همراهشان بودند و ناهار را پیش ما بودند. ایشان در مورد روحانیون و جریاناتی که در لبنان بودند، از نقطه نظر علاقه به امام (ره) بسیار حساس بود و فعل و انفعالات و اخبار مذهبی و سیاسی لبنان را با محوریت حفظ نام و جایگاه امام (ره) با علاقه و دقت دنبال می‌کرد و کاتالهای مختلفی هم برای خبرگیری داشت که البته عمده آن من بودم، چون شاید در آن مقطع، در لبنان اگر تگویی تنهافرذ، جزو معدود کسانی بودم که برای مرجعیت امام (ره) تا سرحد پذیرش تمام مشکلات و افتراات فعالیت می‌کردم. ایشان هم از این قضیه اطلاع داشتند و روی همین اصل به ما لطف زیادی می‌کردند. حاج آقا مصطفی (ره) کاملاً از جریان‌ات مطلع بودند، مخصوصاً در این آخرین سفری که به لبنان آمد، من اطلاعات بسیار دقیقی از آخرین وضعیت مرجعیت امام (ره) در لبنان و مانع تراشیهایی که برخی در مقابل مرجعیت امام (ره) می‌کنند، به ایشان دادم. در آن جلسه خیلی به نشاط و وجد آمد، از این جهت که در آن ایام غربت، امام (ره) چنین یآوری در لبنان داشت که از صمیم قلب برای بسط و گسترش و نفوذ نام ایشان تلاش می‌کرد. بعدها آقای آسید محمد بجنوردی در اوایل انقلاب در جلسه‌ای در کانون توحید، بعد از سخنرانی من گفتند، «آن اطلاعاتی که آن شب در آن جلسه به ما دادی، در دیداری که حاج آقا مصطفی (ره) با آقای صدر داشت، خیلی به کارش آمد و آنها را مطرح کرد.» حاج آقا مصطفی (ره) در دفاع از حریم مرجعیت امام (ره) خیلی با کسی تعارف نداشت و با قاطعیت و جدیت سخن خود را می‌گفت. **از این مسافرت آخر ایشان چه خاطراتی دارید؟**
در سفر آخر ایشان در اقامتی که در سوریه داشتند، فقط یک ناهار به اتفاق مرحوم احمد آقا و آقای بجنوردی منزل ما آمدند و شب، جایی دعوت بودند. فکر می‌کنم آن شب یا شاید شب بعد از آن با آقای صدر

امام (ره) هم صحبت کرده بودید.

بله، من نگرانیهای کلی داشتم و در ضمن آن به حضرت امام (ره) عرض کردم که اگر ما بخواهیم در عراق از امکاناتی که در اختیارمان قرار می‌دهند استفاده کنیم به صلاح نهضت نیست. البته من در رفتار ایشان چیزی ندیدم که مبنی بر بی‌اطلاعی یا اطلاع ایشان باشد، اما نکته مسلم این که ایشان شخصاً به هیچ وجه از امکاناتی که حزب بعث در اختیار مخالفان رژیم شاه قرار می‌داد، استفاده نکردند. البته رسالت حضرت امام (ره) و حاج آقا مصطفی (ره) متفاوت بود و ایشان در جایگاه رهبری نهضت، به صلاح نمی‌دانستند که آن شأن و مرتبتی که دارند، از این گونه امکانات استفاده کنند، ولی جایگاه حاج آقا مصطفی (ره) با ایشان متفاوت بود و ایشان در آن جایگاه می‌توانستند رفتاری متفاوت با حضرت امام (ره) داشته باشند. به هر حال من ایده‌ای را که در ذهن حاج آقا مصطفی (ره) بود به امام (ره) منتقل کردم و گفتم که این مسئله به صلاح نهضت و شخص حضرتعالی نیست. بعدها شنیدم که پس از خروج من از عراق، حاج آقا مصطفی (ره) مطلع شده بود که کسی حضرت امام (ره) را در جریان امر قرار داده و البته شکشان هم به من نبود و به قطب‌زاده یا آقای دعائی شک کرده بودند، چون این دو نفر هم در جریان کارهای ایشان بودند و حتی به مزاح به آقای دعائی گفته بودند که اگر در کوچه پسکوچه‌های شهر، دیدی چوبی به گردنت یا سرت خورد، بدان که نتیجه خبر بردنت برای امام (ره) است، البته ایشان این را به مزاح برای آقای دعائی گفتند که ایشان بعدها برای من تعریف کردند. **آیا بعضی‌ها هم مایل بودند که شما از امکاناتی که در عراق مهیا بود استفاده کنید؟**

بله، قطعاً و روی همین اصل به حضرت امام (ره) گفتم که اگر در مورد تمایلات مبارزاتی مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) و اطرافیان او خواستید اقدامی کنید و به آنها ترتیب اثر بدهید، لطفاً اجازه بدهید من از عراق خارج شوم، چون اگر بعتیها بفهمند که من این مطالب را به شما گفته‌ام و مانع شده‌ام که به نوعی از سوی مبارزین ایرانی با شما همکاری صورت بگیرد، نمی‌گذارند از عراق خارج شوم و حتی ممکن است مشکلاتی فراتر از ممانعت از خروج برایم ایجاد کنند، چون گذرنامه‌ها هم گرفته بودند و من می‌خواستم که این گذرنامه را به شکلی از سازمان امنیت نجف بگیرم و از عراق خارج شوم، البته این موقعیت را پیدا نکردم و آقای دکتر صادق تهرانی روایتی را برای من جعل کرد و تاریخ ورود مرا به عراق جلوتر آورد، یعنی بسیار به خروج من نزدیک کرد، به این شکل که من دو روز قبل وارد عراق شده و اقامتم ظاهرأ دو روز طول کشیده بود و بعد هم از عراق خارج شدم. البته در مرز احساس می‌کردم ممکن است مذاکرات من با حاج آقا مصطفی (ره) از طرفی لو رفته باشد و اینها لرب من مرا بکشد و قبلاً هم به حاج آقا مصطفی (ره) گفته بودم که اگر چنین وضعیتی پیش آمد به شبکه مبارزاتی سوریه و لبنان اطلاع بدهید که مرا به چه شکل سر به نیست کرده‌اند و چنین نگرانی وجود داشت.



ایشان وقتی از من خداحافظی کرد و رفت، دیدم مجدداً در می‌زنند. در را باز کردم و او داخل آمد و روی محبت و علاقه‌ای که داشت و می‌دید که من در لبنان برای زنده بودن نام امام (ره) تلاش می‌کنم، دست در جیبش کرد و تمام پول‌های جیبش و حتی پول خرده‌هایش را به من داد. من به ایشان گفتم من پول دارم و گفتم برای مبارزه نیازی به پول ندارم و کمک‌های مالی کافی از ایران می‌رسد. ولی ایشان اصرار کرد و محبتش را به من نشان داد.

مگر در جریان مذاکرات شما با حاج آقا مصطفی (ره) کسی هم بود که تصور می‌کردید که این مذاکرات لو بروند؟

بله، در یکی دو جلسه فردی بود که در اوایل عضو تیم ترور حسنعلی منصور بود. این شخص آنجا بود که الان هم البته زنده است. او بعدها به بیروت رفت و با عامل ساواک در سفارت ایران در بیروت همکاری کرد و گذرنامه گرفت و به ایران برگشت و دیگر هم در جایی ظاهر نشد و الان هم همینطور است. احساس می‌کردم که شاید حزب بعث از طریق این فرد اطلاعاتی از مذاکرات ما پیدا کرده باشد و به این ترتیب

ملاقات داشتند. من برخلاف دفعات قبل در آن جلسه دیدم که ایشان خیلی لاغر شده‌اند. گفتم، «ماشاءالله لاغر شده‌اید!» ایشان خندید و گفت، «چه ماشاءالله هم می‌گوید!» گفتم، «به هر حال کسی با خصوصیت جسمی شما اگر لاغر شود، ماشاءالله هم دارد و برای سلامتیتان مهم است، البته من شنیدم که ایشان به سرعت وزن کم کرده و این کار می‌تواند عوارضی هم داشته باشد و گاهی هم منجر به سکنه می‌شود. البته این اطلاعات ظاهری است، با این همه من چندان به این انگاره اعتقاد ندارم که ایشان به مرگ طبیعی از دنیا رفته باشد و شنیدن خبر فوت ایشان برای من بسیار تعجب‌آور بود، چون ایشان عازم حج عمره بودند و سر راه در سوریه، سری به ما زدند و دو سه ماه از این جریان نگذشته بود که خبر شهادت او را برابم آوردند که من واقعاً حیرت کردم، چون شرایط جسمی و تشاطی که ایشان داشت، با آن بدله‌گوییهای همیشگی و محافل دوستانه‌ای که از اوان نوجوانی به آنها عادت داشت، همچنان برقرار بود و احتمال حادثه‌ای هم نمی‌رفت. یک جریانی در لحظه خداحافظی ایشان پیش آمد که لبنان برای زنده بودن نام امام (ره) تلاش می‌کنم، دست در جیبش کرد و تمام پول‌های جیبش و حتی پول خرده‌هایش را به من داد. من به ایشان گفتم من پول دارم و حتی دسته‌های دلار و پوند را هم نشانش دادم و گفتم برای مبارزه نیازی به پول ندارم و کمک‌های مالی کافی از ایران می‌رسد و ما مصرف می‌کنیم و به شوخی گفتم که نیازی به پول خرده‌های شما نیست، ولی ایشان اصرار کرد که قابل شما را ندارد و محبتش را به من نشان داد و خداحافظی گرمی کرد که خاطره شیرین آن برای همیشه در ذهن من زنده مانده است.

از ویژگی‌های اخلاقی ایشان چه نکاتی را به یاد دارید؟
در مورد اخلاقیات ایشان باید بگویم که چندان بر اساس عرف و مناسک روحانیون حوزه‌ها رفتار نمی‌کرد. بسیار بی‌تکلف بود، ذره‌ای تظاهر نداشت و با وجود مقام شاخص علمی و فرزند امام (ره) بودن، بسیار با دوستانش بی‌تکلف و مهربان و صمیمی رفتار می‌کرد، مثلاً چندبار اتفاق افتاد که وقتی به دمشق می‌آمد، کنار رودخانه می‌رفتم و کبابی می‌گرفتم و با دوستان می‌خوردم و اصالت رفتار خود را در زمانی که به مقامات بالای علمی و حوزوی رسیده بود، حفظ کرده بود. به مفهوم کامل کلمه به مال دنیا بی‌اعتنا بود و خانه محقری داشت که اصلاً نمی‌شد احتمال داد که ایشان سرسوزنی از وجوهات شرعی را برای بهبود زندگی خودش استفاده کند. زندگی بسیار محقر و در سطح پایین ترین طبقه ها داشت. خدایش رحمت کند.



۱۱- شکوفایی علمی در حوزه نجف:

حاج سید مصطفی در میان فضلا و علمای متعدد نجف جایگاه ویژه‌ای داشت و آنان که بی‌غرض و بانصاف بودند برای حاج سید مصطفی به خاطر علم و فضیلت او احترام ویژه‌ای قابل بودند و او را مجتهدی جوان، زاهدی آگاه و عارفی سیاستمدار می‌شناختند. درس اصول فقه او در این میان جلوه خاصی داشت و نظریات علمی او برای بسیاری تازه و قابل استفاده بود. اما آنان که به سبب تحجر گرایی و وابستگی، چشم حقیقت‌بین‌ناشدند و تاریک‌اندیش بودند، به شدت از او می‌ترسیدند و وجودش را برای منافع شیطانی و آینده خود خطرناک می‌دیدند. ولی نسل جوان روحانی او را پناهگاهی برای خود می‌دانستند. جایگاه و موقعیت او در حوزه علمیه نجف به گونه‌ای بود که پس از شهادتش، دوست و دشمن گریان بودند و فقدان او را ضربه‌ای به بنیان علم و فضیلت می‌دیدند.

شکل و کیفیت شهادت

چنان که پیش‌تر گفته شد رژیم‌های ضد مردمی ایران و عراق و محافل ارتجاعی و عناصر وابسته به استکبار جهانی از وجود و موقعیت حاج سید مصطفی سخت احساس خطر می‌کردند و دیر زمانی بود که اندیشه‌ای میان بردن او را در سر داشتند. مدت کوتاهی پیش از شهادت او، دو نفر ایرانی شیعی به ملاقات او می‌روند و با او به گفت‌وگو می‌نشینند. یکی از آن دو نفر درباره چند مسئله شرعی سؤال می‌کند و دومی مسائل سیاسی ایران را مطرح می‌سازد و خبر می‌دهد که دکتر علی‌امینی به زودی قدرت را در ایران در دست می‌گیرد و همه زندانیهای سیاسی آزاد می‌شوند. سپس به صورت درگوشی با او به گفت‌وگو می‌پردازد و از جمله مسائلی که می‌گوید این است که شاه برای پیشگیری از سقوط رژیم خود در صدد است که چند نفر را از میان بردارد و یکی از آنها شما هستید، مواظب خودتان باشید. این جریان را شهید حاج سید مصطفی شخصاً برای من نقل کرد. برخی دیگر از برادران روحانی نجف نیز این جریان را از او شنیده بودند. در شب اول آبان ماه ۱۳۵۶ ه. ش، حاج سید مصطفی پس از ادای نماز جماعت با امام به حضور ایشان رسید (این برنامه هر شب او بود که پس از نماز مغرب و عشاء به حضور امام می‌رسید و ساعتی را با پدر عزیز و بزرگوار خود می‌گذراند) حاج سید مصطفی پس از ملاقات با امام (س) اظهار می‌دارد که

او را در دل داشتند، از امام (س) نداشتند! زیرا روی ضعف و لغزش آنان انگشت می‌گذاشت و به آنان پرخاش می‌کرد. حاج سید مصطفی آنگاه که خبردار شد مرحوم آیت‌الله ... طی تلگرافی به رژیم بعث عراق، به اصطلاح ملی کردن نفت عراق را تبریک گفته و در پاسخ به پرسشی که بعثیها از او کرده بودند، هرگونه بدرفتاری با ایرانیان را انکار کرده است، ارتباط خود را با ایشان قطع کرد و تا زنده بود هرگز با ایشان ملاقات نکرد. روحانی‌نماهای سرسپرده‌ای مانند میرزا باقر کمره‌ای در ایران و جاسوسهای عمالده‌دار سی. آئی. (اسی) مانند مهدی روحانی در پاریس و برادر متحجر و متعصب او در نجف، با همه نیرو و توان بر ضد حاج سید مصطفی خمینی به سمپاشی و جوسازی سرگرم بودند و وجود او را برای رژیم‌های طاغوتی و استکبار جهانی زینبار می‌دیدند.

۹- پایبندی به اصل «ولایت فقیه»:

شهید حاج سید مصطفی با آن که روحیه‌ای انقلابی داشت و از مبارزه قهرآمیز با رژیم شاه چابداری می‌کرد، هیچ‌گاه یک گام از راه، روش و اندیشه امام (س) فراتر نگذاشت و خودسرانه به کاری دست نزد و در همه امور سیاسی پیرو دستور و رهنمود امام (س) بود، زیرا به اصل «ولایت فقیه» اعتقادی راسخ داشت و با وجود فقیه جامع‌الشرایط، خود را به دخالت در امور سیاسی و مبارزه مجاز نمی‌دید، همان‌گونه که حضرت امام در زمان آیت‌الله العظمی بروجردی (ره) هیچ‌گاه راهی برخلاف رأی و دستور ایشان در پیش نگرفتند و به مبارزه و نهضت بر ضد رژیم شاه دست نزدند. البته دیدگاهها، پیشنهادات و انتقادات خود را به آن مرحوم می‌رساندند، لیکن هرگز برخلاف اندیشه ایشان گام برنداشتند و به کاری دست نزدند.

۱۰- عدم دخالت در اداره بیت امام:

آیت‌الله شهید برخلاف برخی از آقازاده‌ها که بیت را مرکز سلطنت و قدرت‌نمایی خود می‌پندارند و دین و ایمان و وجدان خود را در راه حفظ و تحکیم این قدرت سودا می‌کنند، کوچک‌ترین دخالتی در بیت امام نداشت. البته پیرامون بیت امام انتقادهایی داشت و از این که بیت امام، مانند دیگر بیوت نظم و برنامه درستی نداشت، متأثر بود و آن وضع را برای پیشبرد اهداف امام نامناسب می‌دید، لیکن هیچ‌گاه شخصاً در امور بیت دخالت نمی‌کرد، بلکه به‌طور کلی در امور زندگی امام نیز هیچ‌گونه دخالتی نداشت. او معتقد بود امام خود بهتر می‌داند که بیت را چگونه اداره کنند و برای خود وظیفه و رسالتی فراتر از دخالت در بیت و اداره آن قائل بود و این متانت و بزرگواری او در برابر مقام و موقعیت امام و بیت ایشان، محبوبیت و عزت او را در میان دوستان و آشنایان و حتی دشمنان فرونی بخشیده بود.

امشب چند نفر با من قرار دارند و به همین جهت زودتر از شبهای دیگر به خانه می‌روم. خانم او ناخوش و بسترى بوده است و همین شب برای او دکتر آورده بودند. صغری خانم که مسئول پذیرایی از مهمانان بود به علت آن که پاسی از شب گذشته و دیر وقت بوده است، به رختخواب می‌رود و می‌خوابد. شام حاج سید مصطفی را نیز در اتاق خوابش مهیا می‌کنند. آن شب افراد متعددی به خانه او رفت و آمد کرده بودند. یکی از برادران روحانی که عازم لبنان بود، نقل می‌کرد که برای خدا حافظی به خانه حاج سید مصطفی رفتم. ایشان با من در بیرون از اتاق پذیرایی ملاقات کرد و از پذیرفتن من در اتاق عذر خواست و فرمود که چند نفر هستند که با من کار خصوصی دارند. در بامداد روز یکشنبه اول آبان ماه ۱۳۵۶ ه. ش، پس از اذان صبح وقتی صغری خانم طبق برنامه همه روزه برای ایشان آب جوش و قدمه می‌برد، می‌بیند که روی کتاب افتاده و شام او نیز دست نخورده باقی مانده است پزشکی که در بیمارستان کوفه او را معاینه کرد اظهار داشت که مسموم شده و اگر اجازه کالبد شکافی به من بدهید این را ثابت می‌کنم، لیکن امام رخصت کالبد شکافی ندادند.

نکته در خور توجه این که پزشک مزبور پس از این اظهارنظر بلافاصله از سوی سازمان امنیت عراق بازداشت شد و پس از بیست و چهار ساعت که آزاد گردید، لب فرو بست و دیگر اظهار نظر قبلی خود را تکرار نکرد.

انگیزه رژیم از شهادت فرزندان امام

۱- ضربه به امام: رژیم شاه طبق سیاست کارتر بر آن بود که فضای باز سیاسی را در ایران پدید آورد و آزادیهایی را به مردم بدهد تا تاج و تخت خود را از خطر برهاند، لیکن این نگرانی را داشت که مبادا امام از این فرصت بهره‌برداری کند و با روشنگری و افشاگری، توده‌ها را به گونه‌ای به خیزش و جنبش وادارد و دیگر کنترل از دست رژیم خارج شود و به سقوط رژیم شاه منجر شود. رژیم شاه بر این باور بود که به شهادت رساندن حاج سید مصطفی می‌تواند آن چنان ضربه سنگین روحی‌ای به امام بزند که هیچ‌گاه نتواند کمر راست کند و دیگر یارای رویارویی و مبارزه با شاه را نداشته باشد.

۲- پیشگیری از خطری که حاج سید مصطفی می‌توانست بیاورند: رژیم شاه به درستی دریافته بود که حاج سید مصطفی همه ویژگیهای امام را دارد و در آینده نیز راه امام را در پیش خواهد گرفت. از این رو، بر آن شد که او را از میان بردارد تا در آینده با خمینی جوان دیگری روبرو نباشد.

۳- پایان دادن به موجی که حاج سید مصطفی در حوزه نجف ایجاد کرده بود: چنان که اشاره شد صراحت و قاطعیت حاج سید مصطفی و افشاگریها و روشنگریهای او در میان نسل جوان روحانی، محافل ارتجاعی نجف را به شدت نگران کرده بود. آنها می‌دیدند که اگر وضع به همین منوال پیش برود، در آینده نزدیکی کنترل حوزه نجف از دست آنان بیرون می‌رود و حوزه آنان نیز مانند قم به پایگاه انقلاب بدل خواهد شد.

۴- ایجاد رعب و وحشت: رژیم شاه بر آن که علما و روحانیون مبارز و متعهد نتوانند از فضای باز سیاسی بهره بگیرند و توده‌ها را به حرکت در آورند، خود را ناگزیر می‌دید که حوزه‌های علمیه و محافل مذهبی وحشت ایجاد کند تا دیگران به خود جرئت جنب و جوش ندهند و از روی ترس و وحشت از صحنه کنار بروند و میدان را برای ملی‌گرایان و هواداران سیاست گام‌به‌گام خالی کنند تا آنان بتوانند طبق سیاست آمریکا اوضاع را کنترل و رژیم شاه را حفظ کنند و امور را طبق اغراض شیطان بزرگ پیش ببرند و برای ایجاد رعب و وحشت، به شهادت رساندن حاج سید مصطفی را امری ضروری می‌پنداشتند.

۵- به شکست کشاندن نهضت اسلامی ایران: رژیم شاه و اربابان استعمارگر او بر این باور بودند که با از میان بردن حاج سید مصطفی (ره) لطمه سنگین و جبران‌ناپذیری بر پیکر نهضت امام (س) وارد آورد و موجب خاموش شدن مشعل جنبش اسلامی در ایران شود و از چیرگی اسلام ناب محمدی (ص) بر فرهنگ شاهنشاهی و وابستگی پیشگیری کند. لیکن به رغم این معادلات و محاسبات، شهادت حاج سید مصطفی نهضت اسلامی ایران را به انقلاب بدل کرد و خون پاک او طوفانی را پدید آورد. بیش از دو ماه و اندی از شهادت او نگذشته بود که جوشش خون او در قم به جریان افتاد و شهر خون و قیام را در ۱۹ دیماه ۱۳۵۶ ه. ش گلگون ساخت. در اربعین شهدای قم، خون پاک آن شهید که با خون شهدای قم آمیخته شده بود، آذربایجان را فرا گرفت و شهر تبریز را گلگون کرد و به تدریج اربعینهایی را به دنبال آورد و همه ایران را فرا گرفت و به سوی کاخ‌های پیش‌تخت و کاخ‌ها و کاخ‌نشینان را در کام خود فرو برد و پیروزی انقلاب اسلامی را به ارمغان آورد.



پیش از شهادت او، دو نفر ایرانی شیعی به ملاقات او می‌روند و با او به گفت‌وگو می‌نشینند. یکی از آن دو چند مسئله شرعی سؤال می‌کند و دومی مسائل سیاسی ایران را مطرح می‌سازد و خبر می‌دهد که دکتر علی‌امینی به زودی قدرت را در ایران در دست می‌گیرد و همه زندانیهای سیاسی آزاد می‌شوند. سپس به صورت درگوشی با او می‌گوید که شاه برای پیشگیری از سقوط رژیم خود در صدد است که چند نفر را از میان بردارد و یکی از آنها شما هستید، مواظب خودتان باشید. این جریان را شهید حاج سید مصطفی شخصاً برای من نقل کرد.



برخورداری او از وجود چنان پدری نبود، بلکه به دلیل درک مستقل داشتن یک شخصیت اصیل بود. انسان خودساخته و نمونه‌ای بود که می‌خواست به عنوان آنچه که هست مطرح باشد و نه به علت وابستگیها و انتسابات و البته این دلیلی بر تقرب فرد به کمال است. امام (س) هم هیچ‌گاه اجازه نمی‌دادند که مسائل خانوادگی و عاطفی در امور مبارزاتی و یا مسائل حوزه و اجتماع و روحانیت، داخل شود. امام (س) از ابتدا کوشیده بودند که فرزندان در حوزه تافته جدا بافته نباشد و مانند دیگران مطرح شود و البته این شیوه تربیت، باعث شده بود که آن شهید بزرگوار بتواند در یک جو غیر وابسته در حوزه علمیه، خود را بسازد و به خاطر لیاقت و پشتکار خود به آن مقام مستقل علمی برسد. نه همین علت، امام (س) از جهت علمی و اخلاقی به فرزند خود، احترام فراوان می‌گذاشتند و مطمئن بودند که وی مقام مستقل و ارزشمندی دارد. ناگفته نماند که ضرورت زندگی در آن خانواده، به خصوص دوران تبعید امام در ترکیه، دوران فراغت و موقع مغفمتی برای کسب فیوضات علمی برای حاج آقا مصطفی (ره) بود و نیز به عنوان یک هم بحث، ندیم، مشاور علمی برای امام (س) و وجود مفید و بارز شی در لحظات غربت و بی خبری جامعه ایران از امام و امام ز جامعه بود. ایشان در آن مدت از محضر پدر بزرگوارش کسب فیض فراوانی نمود. در عین حال که خود ایشان یک شخصیت برجسته و یک مجتهد مسلم بودند، اما در جایی که مربوط به بهره‌گیری از محضر امام (ره) می‌شد، ایشان به سان یک شاگرد متواضع و تشنه کسب دانش و معرفت، در جلسه درس پدر حضور پیدا می‌کرد و گاهی به قدری برجستگی علمی ایشان در این محضرهای علمی مشهود و مشهور بود که حتی خود امام (ره) هم با تمام خودداری، مجبور به اعتراف و پذیرفتن نقطه نظرات ایشان می‌شدند.

ایشان با این‌که می‌توانستند از امکانات مالی فراوانی استفاده کنند و خود مجتهدی بودند که می‌توانستند در وجوهات مالی و شرعی تصرف کنند، با وجود این، به مثابه یک طلبه عادی در حوزه‌ها حضور داشتند. در تمام مدتی که ایشان در عراق یا ایران بودند، حتی یک خانه ملکی هم نداشتند. یاد در منزلی اجاره‌ای زندگی می‌کردند یا در کنار پدر خود زندگی را می‌گذراندند. وضع زندگی ایشان بسیار ساده بود و به این دلیل دشمن به هیچ طریق نمی‌توانست خدای نکرده در زمینه‌های مادی و زر و زیور دنیا او را فریب دهد.

او اهل گذشت بود و فروتنی خاص و تواضع ایشان باعث می‌شد در مواقع که عناصری عجولانه در مورد ایشان قضاوت یا برخورد خشن کرده بودند و یا احیاناً رنجشی به ایشان وارد آمده بود، با بزرگواری خاصی از این مسائل به راحتی بگذرند. دیگر از خاطرات من از ایشان، همانا میزان تعهد و پایداری ایشان در مورد مسائل مختلف اسلامی بود. اهل غیبت نبودند و تهجد و زیارت‌های مخصوص ائمه اطهار در اعتاب مقدسه را ترک نمی‌کردند. در طول ۱۵ سالی که ایشان در نجف بودند، حتی یک روز نیز زیارت عاشورای ایشان ترک نشد: زیارت عاشورا، با صد لعن و صد سلام مفصلش نه به طور مختصر. از خاطراتی که به ذهنم می‌آید از لحظات حضور ایشان در مجامع علمی نجف بود که هر موقع ایشان

ایشان همیشه از آقا زادگی و دارا بودن شخصیت وابسته و اینکه به دلیل فرزند کسی بودن، مورد احترام قرار گیرد، نفرت داشت. البته این به معنای عدم درک وی از موقعیت و برخورداری او از وجود چنان پدری نبود، بلکه به دلیل درک مستقل و داشتن یک شخصیت اصیل بود. انسان خودساخته و نمونه‌ای بود که می‌خواست به عنوان آنچه که هست مطرح باشد و نه به علت وابستگیها و انتسابات و البته این دلیلی بر تقرب فرد به کمال است.

جریانات باشد، همیشه می‌کوشید که به عنوان یک شخصیت مستقل که صاحب تفکر و مشی خاصی است، در میان دیگران جلوه کند و آن طور نبود که ایشان چون فرزند و آقا زاده امام (س) بود، از این سمت و موقعیت استفاده کند و این دو دلیل داشت: یکی این که خود ایشان شخصیت تبعی نداشت و دوم این که نمی‌خواست حضرت امام متهم به تبعیت شوند و این چیزی بود که خود امام هم بر آن اصرار داشتند که متهم نشوند که عقل منفصل و تعیین‌کننده و جهت‌دهنده‌ای در کنار ایشان است. بر این اساس ایشان کاملاً سعی می‌کرد در جهت تصمیم‌گیریها و حتی مواضع سیاسی امام (س)، خود به تنهایی تصمیم بگیرد و در این روش امام راحل طوری عمل کردند که حتی اگر حاج آقا مصطفی (ره) یک روز تصمیم می‌گرفت که در این امور مداخله‌ای داشته باشد، امکان پذیر نبود. و این جاست که ما به شخصیت مستقل و والای مرحوم شهید حاج آقا مصطفی (ره) به عنوان یک شخصیت دارای مشی و صاحب بینش معترف می‌شویم. ایشان همیشه از آقا زادگی و دارا بودن شخصیت وابسته و اینکه به دلیل فرزند کسی بودن، مورد احترام قرار گیرد، نفرت داشت. البته این به معنای عدم درک وی از موقعیت و

نزد امام (س) در لحظه‌ای که این خبر به امام رسید، می‌توانست خیلی معنادار باشد. اولاً حضور او می‌توانست به مثابه نمکی باشد بر زخمی که بر جگر امام گذاشته بودند، ثانیاً می‌توانست دقیق‌ترین گزارش را در مورد عکس العمل امام (س) از شنیدن این خبر برای رژیم ارسال کند. دوم، لحظه‌ای بود که حضرت امام برای اولین بار بر سر قبر فرزند خود حاضر شدند. در این جا هم یکی از مهره‌های سرسپرده رژیم که مأموریت‌های خارج از کشور را به عهده داشت، در آن لحظه حاضر شده بود تا ببیند امام چه عکس العملی بر سر قبر فرزند خود نشان می‌دهند. در آن لحظه همه اشک می‌ریختند و ضجه می‌زدند، اما امام مثل یک کوه استوار بودند و خیلی عادی با مسئله برخورد کردند و در میان ضجه و هیاهوی حضار وارد اتاق شدند و با متانت هر چه تمام‌تر سؤال کردند که، «قبر مصطفی کدام است؟» افراد داخل اتاق که به شدت اشک می‌ریختند، قبر شهید مصطفی را نشان دادند. امام در کنار قبر نشستند و فاتحه‌ای خواندند و چون قبر مرحوم آیت الله کمپانی فیلسوف بزرگوار نیز در آنجا بود، فرمودند برای ایشان هم فاتحه‌ای بخوانید. شخصیت‌های دیگری هم در آنجا بودند و امام از حضار خواست تا برای آنها نیز فاتحه‌ای بخوانند. امام (ره) در طول این مدت مثل کوه استوار بودند و حتی قطره اشکی هم نریختند و خیلی عادی با مسئله برخورد کردند و بازگشتند. این نحوه برخورد برای آن جمع بسیار آموزنده بود. اما رژیم که تصور می‌کرد با این دو صحنه، یعنی یکی در لحظه شنیدن خبر مرگ فرزند و دیگری در لحظه حاضر شدن بر سر قبر او، می‌تواند یک حالت شکستگی و درمندی در امام ببیند، ناکام شد و فهمید که این روح به قدری بزرگ است و عظمت دارد که مسائلی از این قبیل، هر چه قدر هم سنگین و ناگوار و تلخ باشند، نمی‌توانند در اراده و روحیه ایشان کارگر باشند.

از خاطرات خصوصی خود با حاج آقا مصطفی (ره) برای ما بگویید.
حاج آقا مصطفی (ره) به رغم این‌که فرزند امام (س) بود و می‌توانست به عنوان یکی از آقا زاده‌ها، تعیین‌کننده سیاست و





■ «امام و شهادت فرزند» در گفت و شنود

با حجت الاسلام والمسلمین

سید محمود دعایی

فرستادگان رژیم شاه، با استواری امام در شهادت فرزند مواجه شدند...

و در حقیقت ذخیره‌ای بود که وجودش می‌توانست برای روزهایی که اسلام محتاج به این گونه استوانه‌های علمی، تقوایی و مبارزاتی است، بسیار مفید باشد. فقدان ایشان بسیار دردناک بود و در لحظاتی بسیار حساس، امام (س) بازی توانای خود را از دست دادند. ولی به هر حال تقدیر الهی این بود و تعبیر خود امام (س) چنین بود که: «مرگ اواز الطاف خفیه خداوند بود.» و شهادت مظلومانه ایشان واقعاً سرآغاز یک حرکت نیرومند و جهشی در مبارزات روحانیت و مردم ما شد. چه بسا ضرورت داشت یک چنین فاجعه‌ای شکل بگیرد تا ما قسمتهای مخفی و ناپیدای شخصیت معنوی و عرفانی حضرت امام (ره) و شخصیت واقعی و گذشت و فداکاری و صبر ایشان را درک کنیم. چه کسی می‌توانست تصور کند که امام (ره) با آن همه علاقه و عاطفه و احساسی که نسبت به این جگرگوشه خود داشتند و با آن همه نیرویی که برای تقویت علمی و اخلاقی فرزند برومند خود صرف و او را به عنوان امیدی برای آینده اسلام تربیت کرده بودند، وقتی این ودیعه الهی از دستشان گرفته می‌شود، آن طور تسلیم خدا باشند و تا آن حد خاضع و آن طور صمیمی در برابر اراده خداوند برخورد کنند؟

از عواطف حضرت امام به حاج آقا مصطفی چه خاطراتی دارید؟

از خاطراتی که هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم دو خاطره است: یکی این که حضرت امام (س) وقتی از مرحوم حاج آقا مصطفی یاد می‌کردند با یک احساس عاطفی و چه بسا با یک آهی همراه بود. دومین خاطره این که هیچ‌گاه ندیدم که امام در رثای فرزند ارشد خود، مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی (ره) حتی یک قطره اشک بریزند و با این کار پشت دشمن را لرزاندند. دشمن دقیقاً کمین کرده بود که عکس العمل این جنایت خود را به نحوی در چهره و رفتار امام ببیند. تعدادی از مهره‌هایش را در دو مرحله خیلی دقیق و حساس مأمور کرده بود تا در اولین دقایق شنیدن این خبر ناگوار، عکس العمل امام را دریابند. یکی در اولین لحظه‌ای که حضرت امام (س) خبر شهادت فرزند خود را می‌شنوند. رژیم در این مرحله، یکی از مطمئن‌ترین مهره‌های خود را به منزل امام فرستاد و او کسی بود که کینه‌ای جنون آمیز با خود امام (ره) و نیز حاج آقا مصطفی (ره) داشت، او شخصی بسیار لجاجت و مهره کار آمدی برای رژیم شاه بود و حضور این شخص

جنابعالی از چه تاریخی با شهید آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی (ره) آشنا شدید؟

آشنایی من با آن شهید سعید از وقتی بود که برای تحصیل عازم قم شدم یعنی سال ۱۳۴۲ ه.ش که در ۱۵ خرداد آن، واقعه توانفرسای ۱۵ خرداد پیش آمد. در آن تاریخ، من در کرمان بودم و پس از آن به قم مشرف شدم. امام راحل (س) در بازداشت بودند و مرحوم شهید حاج آقا مصطفی (ره)، بیرونی امام و به عبارتی تشکیلات مربوط به امام را در قم اداره و سرپرستی می‌کردند. در اولین لحظات ورود به شهر قم، مستقیماً به حضور ایشان رفتم و ایشان نیز با صمیمیت خاصی که از همه مرتبطین با بیت امام استقبال می‌کردند، از من استقبال کردند. در این دیدار تنها نبودم، بلکه چند تن از کرمانیهای مقیم قم نیز با من همراه بودند و این عده هریک به نحوی مرا به ایشان معرفی کردند، مثلاً فلاّنی از کرمان آمده، طلبه است... و ایشان با آن لطف خاص و عمیقی که نسبت به طلاب و دوستان جوان روحانی داشتند، دستم را فشردند و مرا در آغوش کشیدند و در حقیقت محبت، مهر و عاطفه خاصی از همان دقایق اول آشنایی با ایشان در من ایجاد شد. پس از آن به مناسبت‌هایی به منزل حضرت امام (ره) می‌رفتم و با مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) ارتباط داشتم، اما ارتباط کاری و تشکیلاتی از وقتی شروع شد که من به دنبال جریاناتی که در ایران پیش آمد، از ایران به عراق مهاجرت کردم و چون تصمیم داشتم در عراق بمانم، خدمت ایشان رفتم و ایشان هم چون فهمیدند که می‌خواهم در آنجا بمانم راهنمایی کردند که چگونه دوستان همفکر و انقلابی را در نجف و خارج از کشور سازماندهی کنم و در زمینه شکل دادن به مبارزات آنها و بهره گرفتن از امکانات و استعدادهای آنان فعالیت نمایم و به این خاطر، ایشان مرا پذیرفتند و سعی کردیم با یکدیگر علیه رژیم شاه مبارزه کنیم. این ارتباط ادامه پیدا کرد و به خصوص ابراز محبت و دوستی بیش از حدشان بود که هنوز هم تأثیر خود را در من باقی گذاشته است. نقش سازماندهی و جمع‌آوری عناصر مبارز و مطمئن به گردهم و جهاد در راه اسلام بود که منجر به شهادت ایشان شد.

شخصیت ایشان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟
در مورد شخصیت ایشان بالاترین تعبیر را خود حضرت امام (ره) داشتند که... «مصطفی امید آینده اسلام بود.»

● درآمد

«قطع نظر از تمامی اخبار و تحلیل‌هایی که درباره شکل کیفیت شهادت فرزند گرامی امام (ره) وجود دارد، این نکته بدیهی است که رژیم شاه به این رویداد به دیده فرصتی بی‌بدیل می‌نگریست تا ضمن وارد شدن ضربه‌ای به روحیه امام، دامنه ارتباطات و مجاهدات ایشان را در ادامه نهضت محدود سازد. اینکه این تمنای حکومت طاغوت تا چه میزان به واقعیت پیوست، آشکارتر از آن است که نیازی به بازگویی داشته باشد، اما شنیدن جزئیاتی از وقوع این رویداد و به ویژه نحوه مواجهه امام با آن سرشار از درسهای اخلاقی و معنوی است. حجت الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی این گفت‌و‌شنود را با کمیته علمی کنگره بزرگداشت شهید سید مصطفی خمینی در آبان‌ماه ۱۳۷۶ انجام داده است که آوردن آن را در این یادمان به هنگام دیدیم.»

وارد می‌شد به روشنی احساس می‌کردیم که بسیاری از عناصری که مدعی مدارج علمی بودند، دست‌وپای خود را جمع و از درگیر شدن با ایشان در بحث خودداری می‌کردند و اگر ایشان بحثی را شروع می‌کرد، به‌رغم کینه‌ای که داشتند، می‌خواستند از حضور ایشان استفاده کنند و همین حضور علمی ایشان در کنار امام (ره) در نجف موجب شکست دشمن شد که می‌خواست به‌نحوی حضرت امام (س) را مزوی کند و از نظر علمی تحت‌الشعاع دیگر علما و مراجع قرار دهد. وقتی که فرزند امام (س) با آن بنیه‌فوقی علمی در بحث‌ها درگیر می‌شد، دیگران پی می‌بردند که فرزندی که از لحاظ علمی در این حد است، حتماً استاد و مربی رتبه بالاتری دارد. صفت برجسته دیگری که در حاج آقا مصطفی (ره) دیدم، تحمل و سعه‌صدر در برخورد با گروه‌ها و عناصر مختلف روحانی در نجف بود که با یکدیگر و هر کدام به‌نحوی با آن مرحوم برخورد داشتند. برخورد وی به‌حدی همراه با تحمل بود که همه آنها می‌توانستند، از ارتباط با ایشان و راهنمایی‌ها و امکاناتی که می‌توانست در اختیار آنها بگذارند، بهره‌م بگیرند.

درباره نحوه شهادت حاج آقا مصطفی (ره) مطالبی را ذکر کنید.

آن روز صبح، من برای تهیه نان بیرون رفته بودم. هنوز آفتاب نرزه بود، دیدم ننه صغری که بسیار مورد احترام ما بود، فریاد می‌کشد و پای برهنه می‌دود و به سرش می‌زند. من از دیدن این صحنه بسیار تکان خوردم. پیرزن می‌گفت، «خاک بر سرم شد، آقا بدو.» من فوق‌العاده وحشتزده شدم و به ذهنم چیز دیگری آمد. گفتم، «چی شده؟» گفت، «آقا مصطفی مریض است.» من نان را به دست کسی دادم و گفتم به خانه‌ام برساند و سراسیمه رفتم. دیدم که آن مرحوم پشت سجاده‌شان دراز کشیده‌اند. ابتدا بسیار تلاش کردم با پزشکان بیمارستان نجف تماس بگیرم، ولی موفق نشدم و پزشک قابل و مطمئنی را پیدا نکردم. بلافاصله خود را به بیمارستان رساندم. آنها آن قدر آمادگی نداشتند که یک آمبولانس بفرستند. این لحظات به من بسیار سخت گذشت. آنجا تصمیم گرفتم این خبر را بدون این‌که ایجاد وحشت و نگرانی کند به منزل امام برسانم. این‌طور خبرها را باید خیلی حساب شده و به‌اصطلاح با ظرافت به بستگان رساند. طلبه‌ای آنجا بود، به او گفتم، «به منزل امام می‌روی و فقط احمد آقا را خبر می‌کنی و می‌گویی خیلی فوری به منزل اخوی سرزنند.» آن طلبه هم رفت و احمد آقا را صدا زد و ما موفق شدیم با یک تاکسی که به زحمت می‌توانست به کوچه بیاید، ایشان را به بیمارستان منتقل کنیم. متأسفانه در بیمارستان پزشک کشیک پس از معاینات اولیه تشخیص داد که ایشان از دنیا رفته‌اند. با علائمی که روی پوست بدن وجود داشت، مشخص بود که مرگ طبیعی نبوده و ناشی از مسمومیت است. در خارج از بیمارستانی که حاج آقا مصطفی (ره) را به آنجا انتقال دادیم، یک ماشین نمره تهران بود که پس از شنیدن خبر مرگ ایشان به طرف بغداد حرکت کرد. در همان لحظات اولیه که امام از مرگ فرزند آگاه شده بودند، یک روحانی‌نمای وابسته به دربار که بارها به حاج آقا مصطفی (ره) اهانت کرده بود، سعی کرد خود را به امام (س) برساند و آن حالات اولیه امام (س) را پس از شنیدن خبر درگذشت فرزندشان مشاهده کند که البته با آن برخوردی که خودتان می‌دانید، کسی نتوانست اشک امام (س) را در مرگ فرزندشان ببیند و امام (س) مثل کوه استوار مقاومت کردند و نشان دادند که مسئله فرزند و دلبستگی‌های مادی و عاطفی به‌هیچ وجه نمی‌تواند در مسیر ایشان اثر



گفتن «لا حول و لا قوة الا بالله» و «انالله و انا اليه راجعون» فرمودند، «مصطفی امید آینده اسلام بود، امانتی بود و از دست ما رفت.» در آن زمان این وحشت وجود داشت که این تحمل فوق‌العاده امام (س) خدای ناکرده باعث ناراحتی قلبی ایشان شود و به‌همین دلیل تلاش می‌کردند در مجالسی که جمعیت برای عرض تسلیت به حضورشان می‌رسیدند، فردی ذکر مصیبت بخواند چون امام نسبت به خاندان اهل بیت و به خصوص مادرشان حضرت فاطمه‌زهرا (س) حساسیت داشتند و اشک می‌ریختند. اصلاً حضرت امام (س) بسیار کم در مراسم تدفین و یا نماز میت شرکت می‌کردند، مگر در موارد استثنایی که فرد فوت شده از شخصیت‌های والای جامعه روحانیت و یا از دوستان و یاران‌شان بود. شکل شرکت‌شان نیز بدین‌گونه بود که از حدود ۵ دقیقه قبل از حرکت جنازه حضور پیدا می‌کردند و بعد از این‌که جنازه حرکت داده می‌شد، مسافتی حدود ۲۰ یا ۳۰ متر را به دنبال جنازه می‌رفتند و سپس خود را به کناری می‌کشیدند و سوار تاکسی می‌شدند و به خانه برمی‌گشتند. آن روز در مراسم تشییع جنازه فرزندشان هم عیناً همین رفتار را انجام دادند و هیچ‌گونه امتیازی قائل نشدند. در تمام آن جریانات همه به رفتار امام خیره مانده بودند که ایشان چطور با صبر و تحمل و بدون ذره‌ای

تزلزل، چون کوهی استوار حرکت می‌کنند. شب اول دفن آن مرحوم، امام (س) به منزل وی سرزدند تا به عروشان تسلیت بگویند. وقتی از دری وارد شدند که همیشه حاج آقا مصطفی (ره) به پیشواز می‌آمد، عروشان خود را به دامن ایشان انداخت و گفت، «چه‌کار کنیم؟ کجاست مصطفی؟» این صحنه کوه را آب می‌کرد، اما امام با استقامت ویژه خود اشک نریختند و با حالتی قاطعانه خطاب به عروس و خانواده‌شان فرمودند، «صبر کنید، به خاطر خدا صبر کنید. امانتی بود و از دستمان رفت.» این جریان نه تنها در حالات روحی و فکری، بلکه در نظم برنامه روزمره امام (س) نیز اثر نگذاشت. ایشان ساعتی از روز را برای مطالعه کتابهای جدیدی که به دستشان می‌رسید، اختصاص داده بودند و به‌عنوان مثال تمامی کتابهای مرحوم دکتر شریعتی را مطالعه کرده بودند و به‌خصوص به آثار آیت‌الله مطهری بسیار علاقه و آثار ایشان و آیت‌الله طالقانی را قبول داشتند. در مورد کتابهای دکتر شریعتی نیز معتقد بودند آنقدر که به این آثار اعتراض و حمله می‌شود بی‌مورد است، زیرا تا این حد انحراف در میان آنها وجود ندارد. به خاطر دارم که در آن ایام، کتاب طلوع انفجار نوشته حاج سیدجوادی را مطالعه می‌کردند. حاج احمد آقا می‌گفت، «وقتی امام از تشییع جنازه بازگشتند، ساعت مطالعه کتابهای روزمره‌شان بود. کتاب طلوع انفجار را باز کردند و به مطالعه آن پرداختند.» تمامی این حالات نشان‌دهنده این است که امام آنقدر شیفته راهشان بودند که هیچ اتفاقی نمی‌توانست دگرگونی منفی در وجودشان ایجاد کند. در تمام آن مدت تنها دو جمله از امام (س) در مورد فرزندشان شنیده شد. یکی همان جمله اول که «مصطفی امید آینده اسلام بود.» و دیگر در اولین مراسم شروع درشان بعد از آن واقعه، بسیار گذرا و کوتاه از کسانی که تسلیت گفته و یا به دیدنشان آمده بودند، تشکر کردند و در مورد این که بسیاری از الطاف الهی را ما متوجه نمی‌شویم صحبت کردند و فرمودند که خداوند الطاف خفیه‌ای دارد و الطاف جلیه‌ای و چه بسا این اتفاقات از الطاف خفیه‌ای بوده باشد که الان متوجه نمی‌شویم، ولی در واقع لطف و مرحمت الهی باشد که در هر حال، هر چه از دوست می‌رسد نیکوست.

شب اول دفن آن مرحوم، امام (س) به منزل وی سرزدند تا به عروشان تسلیت بگویند. وقتی از دری وارد شدند که همیشه حاج آقا مصطفی (ره) به پیشواز می‌آمد، عروشان خود را به دامن ایشان انداخت و گفت، «چه‌کار کنیم؟ کجاست مصطفی؟» این صحنه کوه را آب می‌کرد، اما امام با استقامت ویژه خود اشک نریختند و با حالتی قاطعانه خطاب به عروس و خانواده‌شان فرمودند، «صبر کنید، به خاطر خدا صبر کنید. امانتی بود و از دستمان رفت.»

بگذارند. این واکنش امام (س) دشمن را ناکام کرد و خون شهید حاج آقا مصطفی (ره) که به ناحق ریخته شد، درخت انقلاب ایران را آبیاری کرد و منشأ این همه حرکت شد. آن روز را خوب به خاطر دارم که حاج‌احمد آقا (ره) که فرزندی شایسته و شیفته برای امام (ره) بود، از بیمارستان به خانه آمد و گنج بود که چگونه این خبر را به امام (س) برساند. وقتی به خانه رسید و به طبقه بالا رفت، امام (س) که متوجه ورود حاج احمد آقا شده بودند، فریاد زدند که «احمد از مصطفی چه خبر؟» حاج احمد آقا گفت، «چیزی نیست!» امام دوباره پرسیدند. پسرشان جواب نداد، ظاهراً سومین دفعه بود که با پرسش امام (ره)، حاج احمد آقا نتوانست خودداری کند و به گریه افتاد، امام (س) فرمودند، «اگر مرده بگو، مرگ حق است.» ادامه گریه احمد آقا موضوع را برای امام (س) روشن کرد. کسانی که در آن لحظات سعی می‌کردند امام (س) را تنها نگذارند، مرحوم حاج شیخ حبیب‌الله اراکی (ره) و آقای سیدعباس خاتم از افراد شایسته و اطرافیان امام (س) بودند و دیدند که امام چند لحظه‌ای به دست خود نگاه کرد و بعد از



■ مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد صادق خلخالی

حدیث یار دیرین...

اما در باب اصول بی‌اندازه مبتکر بود و از خود رأی داشت و بعضاً فرمایش امام (س) را نقد می‌کرد و برای خود اشه‌دبالله صاحب رأی بود.

یکی از خصوصیات آقای حاج آقا مصطفی (ره) این بود که ایشان با حافظه و استعداد کافی که داشت، بی‌اندازه پرکار بود و اهل فن می‌دانند که اگر این سه موضوع در یک نفر جمع شد، او از نوابغ خواهد بود. حاج آقا مصطفی (ره)، هم «حافظه قوی» داشت و هم «استعداد فوق‌العاده» و هم «پرکاری».

در باب حافظه قوی او همین قدر می‌توان گفت که اکثر اشعار حافظ و گلستان سعدی و قسمتی از مثنوی مولوی و تاریخ علمای اسلام را (چه از قدما و چه متأخرین) حفظ بود و خصوصیات زندگی آنها را که در کتب نوشته‌اند، دیده بود. کتاب «الکئی والالقب» و «فوائد رضویه» را از بر کرده بود و تمام لغات «المنجد» را بلد بود و در نکات ادبی سرآمد بود، با اینکه اکثر طلاب شرح نظام‌فر و شرح رضی را نمی‌خوانند، ایشان در هر دو کتاب استاد و بر نکات ادبی برجسته کاملاً واقف بود و به طور قاطع می‌گویم که او یک صفحه معنی یا مطول را با اعراب و بدون غلط می‌خواند. درباره اصول، ایشان در کلمات مرحوم نائینی و مرحوم آقا ضیاء و مرحوم آخوند خراسانی (قدس سره) نظر داشت و حرف آنها را می‌گفت و با دقت انتقاد می‌کرد. ایشان در قم درس می‌گفت، ولی دستگاه پهلوی سانسور می‌کرد، اما در نجف یکی از اساتید بزرگ حوزه محسوب می‌شد که درس خارج اصول می‌گفت و تعدادی از طلاب پرکار که در درس حضرت امام (ره) شرکت می‌کردند، در درس ایشان نیز حضور داشتند.

کثرت مطالعه کتب (چه در فقه و چه در اصول) او را یک استاد فن کرده بود و در مجالس نجف که غالباً رسم است قرعی را عنوان و در اطراف آن بحث می‌کنند، با وجود حاج آقا مصطفی (ره) دیگران بی‌اغراق تحت الشعاع بودند. او کاملاً بر حرف قدما و متأخرین تسلط داشت و با استشهاده کلام آنها (چه در باب فقه و چه در باب اصول) طرف مقابل را مجاب می‌کرد و قانع می‌نمود. در باب منطق و فلسفه از همان اوان طلبگی بی‌اندازه مشتاق بود، یادم هست که «رشحات البحار» مرحوم شاه‌آبادی (ره) را نزد یک

العظمی سلطانی بروجردی (رضوان الله علیهم) بهره‌ها برد. مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) از نظر علمی بسیار غنی بود و مجتهدی مسلم به شمار می‌رفت. ایشان بسیار تحقیق می‌کرد و همواره می‌خواست به عمق مطالب دست یابد. اما درباره ذوق فقهی او باید گفت که او نادره زمان بود، بسیار پر مطالعه بود و تمام اقوال قدما و متأخرین را بررسی و نقد می‌کرد و به کلام قدما بی‌اندازه علاقمند بود و حوزه علمیه قم این رویه را از برکات وجود حضرت آیت الله العظمی آقای حسین بروجردی (قدس سره) دارد که الحق این سیره را در قم ایجاد نمودند.

مرحوم آیت الله حاج آقا مصطفی (ره) هم مانند دیگران نه تنها به طور معمول حرف قدما را مطالعه می‌کرد بلکه آنها را با دقت بررسی و ایراد آنها را بیان می‌کرد. ایشان در بررسی سند روایات متخصص بود، اکثر رجال سند را با خصوصیات و تاریخ تولد و وفات آنها بلد بود و اشعار «نخبه المقال» را حفظ کرده بود و در این اواخر در این فن و همچنین فن «درایه و رجال» متبحر شده بود.



مرحوم آیت الله حاج آقا مصطفی (ره) هم مانند دیگران نه تنها به طور معمول حرف قدما را مطالعه می‌کرد بلکه آنها را با دقت بررسی و ایراد آنها را بیان می‌کرد. ایشان در بررسی سند روایات متخصص بود، اکثر رجال سند را با خصوصیات و تاریخ تولد و وفات آنها بلد بود و اشعار «نخبه المقال» را حفظ کرده بود و در این اواخر در این فن و همچنین فن «درایه و رجال» متبحر شده بود.

باید بگویم اگر کسی ادعا کند که به اندازه حقیر در خلوت و هجرت با آقای حاج آقا مصطفی شهید (ره) همراه بوده، در واقع نبوده است، در سال ۱۳۲۴ ه. ش من یک جوان ۱۸ ساله بودم که وارد حوزه علمیه قم و در مدرسه فیضیه به تحصیل مشغول شدم. آشنایی من با آن شهید که در آن زمان جوانی ۱۵ ساله بود، از دو سه روز پس از ورود به حوزه، شروع شد و بیش از سی سال ادامه یافت. مقدمه آشنایی این بود که ایشان در صف نماز جماعت ظهر و عصر و مغرب و عشاء همراه با حضرت امام (س) در مدرسه فیضیه با یک قبا و بدون عمامه شرکت می‌کرد و کتاب در زیر بغلش بود. کم‌کم اسم او را یاد گرفتم و آشنایی ما با ایشان شروع شد. شبهای تعطیلی پنج‌شنبه و جمعه غالباً به اطراف قم، کوه خضر، هادی، مهدی، جملکران، شمس‌آباد، براسون و شاه جعفر غریب می‌رفتیم و شب را در آنجا بیتوته می‌کردیم. مجامع درس نزد اساتید، بازی در رودخانه و خوابیدن و بیتوته در مسجد جمکران (قم) و مسافرت‌های طولانی کاشان، محلات، ارومیه، اردبیل، خلخال، اصفهان، مشهد، تبریز، تهران، شیراز و جاهای دیگر نظیر وکیل‌آباد و طرقلیه مشهد تاروپود زندگی علمی و مبارزاتی ما را تشکیل می‌داد و از همان اوایل آشنایی، کتاب «سیوطی»، «معنی»، «مطول»، «المعه»، «قوانین»، «رسائل»، «مکاسب» و «کفایه» و قدری هم مقدمه «رجال مامقانی» را با هم خواندیم و مباحثه کردیم و در درس مرحوم آیت الله حجت (ره) و آیت الله بروجردی (ره) و آیات دیگر از جمله درس خارج حضرت امام (س)، به مدت ۱۳ سال و قبل از آنکه ایشان را به «بورسا» تبعید کنند، شرکت نمودیم. حاج آقا مصطفی بی‌اندازه سریع الانتقال و هوشیار بود و کسی نمی‌توانست کلاه سر او بگذارد. همیشه با منطق برنده و قاطع با افراد روبرو می‌شد و اصلاً یک لحظه هم حاضر نبود که زیر بار زور و ظلم و ستم برود و این سجیه را از حضرت امام امت (س) به ارث برده بود و بر همین اساس نیز جان خود را فدای اسلام کرد.

ایشان شرح لمعه را نزد مرحوم آیت الله صدوقی (ره) خواند و همچنین از محضر اساتیدی چون مرحوم حاج آقا میرزا محمد مجاهدی، حاج شیخ عبدالجواد اصفهانی و مرحوم آیت الله

علمای شهرستانها به تهران مهاجرت کنند؟ ایشان جواب مثبت می‌دهد و وسیله حرکت علمای قم و شهرستانها را به تهران تدارک می‌بیند و دو نفر از رفقای صمیمی حاج آقا مصطفی (ره) نیز که در قید حیات می‌باشند (حضرت حجت الاسلام آقای حاج مرتضی انصاری و حجت الاسلام حاج آقا مجتبی انصاری) بادرستور حاج آقا مصطفی (ره) در حرکت دادن علمای شهرستانها و قم دخالت کلی و الحق سهم عمده‌ای داشته‌اند. خلاصه حاج آقا مصطفی (ره) نه تنها محرک مردم علیه دستگاه بود، بلکه به نحوی مستقل مرجع وجوهات بود که در غیاب امام (س) توانست چند ماه شهریه طلاب علوم دینی را پرداخت نماید.

چنان که گفتم دستگاه پهلوی حرکت حاج آقا مصطفی (ره) را زیر نظر داشت و لذا پس از بازداشت شبانه امام (س) در ۴ آبان ۱۳۴۳ ه.ش مستقیماً سراغ حاج آقا مصطفی (ره) می‌رود و ایشان را در منزل آیت الله العظمی آقای مرعشی نجفی (ره) بازداشت و پس از بردن به شهر بانی مستقیماً به قزل قلعه منتقل می‌کند. ایشان بیش از دو ماه در سلول انفرادی زندان قزل قلعه زندانی بود و بعضی تلاش می‌کردند که ایشان آزاد شود، ولی او به مثابه پدر بزرگوارش اصلاً و ابداً راضی به این تلاش نبود و لذا با کمال سرافرازی در زندان می‌ماند و دستگاه با ترس و دلهره ایشان را آزاد می‌کند و تصمیم می‌گیرد به بهانه دیدار او با امام (س) ایشان را بی‌سروصدا از قم به ترکیه تبعید کند و به گونه‌ای نشان دهد که ایشان به میل خود و با رضا و رغبت خویش به مسافرت رفته است، ولی حاج آقا مصطفی (ره) نیرنگ آنها را می‌فهمد و تسلیم نمی‌شود.

ایشان پس از آزاد شدن از قزل قلعه به قم آمد. ما خودمان در صحن مطهر حضرت معصومه (ع) ساعت ده صبح نشسته بودیم که حاج آقا مصطفی (ره) از تهران آمد و با هم مستقیماً به طرف درس حضرت آیت الله نجفی (ره) در مسجد پابین پای حضرت رفیق و خدا می‌داند وقتی که آیت الله مرعشی (ره) که بالای منبر بودند، ایشان را در میان جمعیت انبوه طلاب دیدند دیگر طاقت نیاوردند، درس را قطع کردند و از منبر پایین آمدند، او را در بغل گرفتند و شروع کردند های‌های گریه کردن که گریه این دو نفر تمام مردم حرم و صحن را به گریه انداخت. سپس ایشان به بیان فضایل، درجات علمی، عبادت، نماز شب و طهارت روحی حضرت امام (ره) پرداختند.

پس از پایان بیانات مرحوم آیت الله مرعشی نجفی (ره)، حاج آقا مصطفی (ره) پیشاپیش جمعیت و علما و طلاب پشت سر ایشان به طرف خیابان ارم منزل خودشان در یخچال قاضی حرکت کردند. جمعیت در خیابان و اطراف به قدری متراکم بود که تمام خیابان مسدود شده بود و همگی شعار می‌دادند: «دروغ بر خمینی، سلام بر مصطفی» و برای سلامتی امام (س) به طور متناوب صلوات می‌فرستادند، این وضع تا رسیدن به خانه حضرت امام (س) ادامه داشت.

از زمانی که حاج آقا مصطفی (ره) به خانه خود وارد شد، بی‌اغراق مانند خود امام (س) مورد احترام و مرجع وجوه و مراجعه مردم بی‌پناه بود. دو روز بعد سرهنگ مولوی رئیس ساواک تهران با ایشان تلفنی تماس گرفت و گفت، «شما قول بودید که به ترکیه بروید، چه شد؟» مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) گفت، «به زور که نمی‌شود! اگر خواستم می‌روم، اما حالا کار دارم.» سرهنگ مولوی عصبانی شد و شروع به فحاشی کرد و کار به مشاجره کشید و حاج آقا مصطفی (ره) گوشی را روی تلفن کوبید و تلفن را قطع کرد. آنها تصمیم گرفتند که حاج آقا مصطفی (ره) را دستگیر و به ترکیه نزد امام (س) تبعید کنند و این کار را هم کردند، بدین ترتیب که سرهنگ بدیعی رئیس سازمان امنیت قم در ساعت ۹ صبح در یخچال قاضی بدون اذن و اجازه به منزل امام (س) وارد و چند نفر ساواکی قداره‌بند، شهید تاریخ ما را به زور و اجبار بازداشت کردند. حاج آقا مصطفی (ره) از جابر خاست تا در پشت پرده با مادرش خداحافظی کند، ولی آنها مانع شدند. سپس او را با ماشین به فرودگاه مهرآباد تهران انتقال و فردا صبح ایشان را با یک فروند هواپیمای غول پیکر نظامی مستقیماً به طرف ترکیه (انگوریه آنکارا) حرکت دادند و از آنکارا نزد حضرت امام (س) بردند. ایشان مدت تبعید را در خدمت امام (س) بود و

با ایشان به بغداد وارد و بقیه عمر با عزت خویش را در خدمت امام (ره) سپری کرد، در مدت زمانی که ایشان در تبعید نزد امام بود ما مطمئن بودیم که این سید جلیل القدر در خدمت امام است و در بعضی از امور مشاور و مصلحت‌اندیش امام، لذا همیشه خاطر جمع بودیم که افراد منافق و وسوسه‌جو و احیاناً دو به دو همزن و خائن نمی‌توانند در آن بیت رفیع رسوخ کرده و موقعیت و جاه و جلالت کسب کنند.

از زمان تبعید مرحوم حاج آقا مصطفی (ره)، یعنی اواخر دی ماه سال ۱۳۴۳ ه.ش، دیگر ایشان هرگز ایران را ندید تا پس از چهارده سال در نجف اشرف به دست عمال مزدور ایران و عراق شربت شهادت نوشید. آنها می‌خواستند با خاموش کردن این چراغ هدایت، اسلام را از میان بردارند. ساواک دژخیم تشخیص داد برای خاموش کردن آتش انقلاب باید بزرگ‌ترین ضربه را بر امام امت بزند، لذا چندین مرتبه خود امام (س)، شهید حاج آقا مصطفی (ره) و آقای حاج احمد آقا (ره) را تهدید به قتل کرده بود، ولی هیچ‌یک به این تهدیدها اعتنا نمی‌کردند، چون حاضر بودند در راه خدا و احیای دین شهید شوند. مزدوران رژیم می‌گفتند، «امام (س) پیر است، لذا لازم نیست به سراغ او برویم، ولی حاج آقا مصطفی (ره) مزاحم اصلی ماست.» بنابراین به بهانه بردن سنگ مرمر و فرش حرم مطهر حضرت امیر (س)، عده‌ای



حاج آقا مصطفی (ره) هم مانند حضرت امام (س) با حزب بعث عراق مخالف بود، من خودم در نجف در این باره از آن شهید سؤال کردم. ایشان می‌گفت، «رؤسای عشایر عراق با ما ارتباط دارند و حتی آنها برای درگیری با حزب بعث عراق اسلحه و مهمات تهیه دیده‌اند»

اوباش، چاقوکش و مأمورین آدم‌کش حرفه‌ای در لباس روحانیت و غیر آن از جمله «نوغانی» از مشهد حرکت کردند و به نجف وارد شدند و در یکی از همان شبها وقتی که صبح می‌شود می‌بینند که جنازه این شهید در پشت رختخواب افتاده و جانش را در راه خدا داده است. همین امر موجب برافروختن شعله و طوفان بزرگی در سراسر ایران شد تا جایی که رژیم منحوس پس از جان‌کندن زیاد به زباله‌دان تاریخ سقوط کرد و چنین مقدر بود که به فرموده امام راحل (س)، شهادت او از الطاف خفیه الهی باشد و حقاً این چنین بود، زیرا بنا به تقدیر الهی، انقلاب به برکت خون سرخ او به ثمر پرباری رسید.

شهید حاج آقا مصطفی (ره) نه تنها در ایران مورد آزار و اذیت ساواک بود بلکه در عراق نیز مورد تعقیب مأموران امنیتی عراق و حسن البکر و صدام بود و چندین مرتبه او را در نجف بازداشت کردند و حتی به بغداد بردند و توقیف کردند و از او بازجویی به عمل آوردند.

حاج آقا مصطفی (ره) هم مانند حضرت امام (س) با حزب بعث عراق مخالف بود، من خودم در نجف در این باره از آن شهید سؤال کردم. ایشان می‌گفت، «رؤسای عشایر عراق با ما ارتباط دارند و حتی آنها برای درگیری با حزب بعث عراق اسلحه و مهمات تهیه دیده‌اند» و در این میان دو طایفه بزرگ سرسختانه با دولت عراق و حزب بعث و صدام و حسن البکر مخالف بودند و حالا هم مخالف آنها ادامه دارد.»

دستگاه امن عراق خیال می‌کرد که حاج آقا مصطفی (ره) در این تحرک بی‌دخالیت نیست و حال آنکه خود آن عشایر بودند که با حکومت بعث اشتراکی، مخالف سرسخت بودند. و آخر الامر نیز کار به آنجا کشید که دستگاه عراق با دستگاه ایران دست در دست یکدیگر گذاشتند و او را در یک شب ظلمانی در یکی از کوچه‌های تنگ و باریک نجف اشرف زهر داده و از میان بردند. امام امت (س) وقتی از واقعه مرگ این فرزند شبیه علی‌اکبر حسین (ع) باخبر می‌شود، اصلاً و ابداً گریه نمی‌کند و حتی با مراجعه به مادر دادگار آن شهید التزام می‌گیرد که برای حاج آقا مصطفی (ره) گریه و بی‌تابی نکند. آن دو بزرگوار این قربانی بزرگ را برای اعتلای کلمه توحید و اسلام تقدیم راه خداوند کردند و خداوند این قربانی را قبول کرد و حکومت دژخیم شاه را سرنگون فرمود.

البته همه ملت ایران در این سوگ عظیم گریه کردند و همین گریه‌ها سیل خروشان بنیانکن ظلم و ستم بود. بعدها با دلایل





نظر داشتند.

ایشان در سیاست و مخالفت با رژیم پهلوی بی اندازه بی پروا بود و از هیچ چیز واهمه و هراس نداشت و روی این اصل گام به گام پدر بزرگوارش قدم برمی داشت و در این جهت باید بگویم که ایشان خود نیز محل مراجعه و کسب نظر بود و بی پروا و صریح حرفها را بیان می کرد. دستگاه ساواک دژخیم چندین مرتبه خواست که به وسیله او درباره امام امت (س) گفت و گو کند، لیکن آنها ملاحظه کردند که حاج آقا مصطفی (ره) در تمام زمینه های مبارزاتی چه در ایران و چه در نجف بی اندازه داغ، غیر قابل انعطاف، مخالف قاطع و با حرارت و در تمام مراحل مؤید امام (س) است و با دست او اصلاً نمی توان کاری را انجام داد. ایشان در قم چندین مرتبه توسط پلیس ساواک بازداشت و مورد بازخواست واقع شد و ساواک اطراف و ارتباطهای او را کاملاً تحت نظر گرفته بود، چون می دانست که آن شهید آرام و ساکت نیست. مرحوم حاج آقا

مصطفی (ره) از نظر معنوی، مرد خالصی بود و با وجود معنویت، بسیار پر جوش و خروش بود. ایشان بسیار صریح بود و یکی از نشانه های صداقت ایشان همان صراحت لهجه او بود. مانند یک کوه آتشفشان محرک مردم مسلمان علیه حکومت خودکامه بود. چهره انقلابی حاج آقا مصطفی (ره) آن وقت آشکار شد که در ۱۲ محرم به صورت محور انقلاب و تحرک در قم و تهران درآمد. وقتی دستگاه جبار، امام (س) را دستگیر و به تهران منتقل کرد، جمعیت سراسیمه به طرف بیت آن حضرت (س) هجوم برد. حاج آقا مصطفی (ره) این جا دیگر خود فکر می کند و تصمیم می گیرد و می داند که اگر با مردم نباشد و در خانه خود را به روی مردم ببندد، شاید خون هزاران نفر مرد و زن ایرانی به هدر رود، لذا با تصمیم و اراده قاطع و قدسleman تنگین و شمرده، پیشاپیش مردم گریان و نالان و با روح انقلابی به طرف صحن مطهر حضرت معصومه (س) حرکت می کند و مردم دور او را می گیرند و حاج آقا مصطفی (ره) به منبر می رود و مانند حضرت امام سجاد (ع) حقایق را بی پرده بیان و به دستگاه شدیدترین حمله را می کند و مأموران تیراندازی را آغاز می کنند. همین سخنرانی در تحریر مردم و شورش علیه کبان حکومت دژخیم کفایت می کند که زن و مرد قم با هر چه که در دستشان بوده به عمل آتشگاه حمله کنند و به قصد حرکت به تهران، خیابانهای قم را پشت سر می گذارند، ولی دستگاه شکست خورده با تجدید قوا، جلوی مردم را می گیرد و با گشودن رگبار مسلسل بر روی مردم بی پناه، از کشته پشته می سازد و در همین چهارپاره غفاری در یک دقیقه در حدود چهارصد نفر از زن و مرد قم را در خیابان امام خمینی (س) (تهران سابق) به خاک و خون می کشد.

حاج آقا مصطفی (ره) قهرمان این حرکت در بالای منبر صحن بزرگ حضرت معصومه (ع) فریاد می کشد و طوفان به پا می کند و با وارد شدن اولین جنازه که یک نفر روزنامه فروش در قم بود، شعله خشم مردم بالا می گیرد، طوری که در یک لحظه چشم بر هم زدن تمام خیابانهای قم خالی از پاسبان و پلیس است و همین حرکت توفنده از طرف این مرد الهی و عارف ربانی شهید و قهرمان پانزده خرداد، موجب حرکت در تهران و سایر شهرستانها می شود و دستگاه می فهمد که به این آسانی نمی تواند امام (س) را از بین ببرد. آقای حاج آقا مصطفی (ره) در زیر چادر عزاداری عاشورای محرم ۱۳۴۲ ه. ش الهام بخش انقلاب اسلامی است و از تمام اکناف ایران مردم انقلابی دسته دسته به قم آمده از ایشان کسب تکلیف می کنند. در این برهه از زمان امام امت (س) در زندان سلطنت آباد و عشرت آباد هستند.

مردم از حاج آقا مصطفی (ره) کسب تکلیف می کنند که آیا باید

بود، لذا قضای روزه تابستان را در زمستان انجام می داد. مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) از نظر معنوی، مرد خالصی بود و با وجود معنویت، بسیار پر جوش و خروش بود. ایشان بسیار صریح بود و یکی از نشانه های صداقت ایشان همین صراحت لهجه او بود.

نماز شب حاج آقا مصطفی (ره) غالباً تعطیل نمی شد و عبادات و گریه های ایشان در راه خدا غالباً شاید تا به صبح طول می کشید و بسیار مقید بود که در جلسات درس غیبت نشود. این روحیه را ایشان از حضرت امام (س) داشت که حاضر نبود و نیست که غیبت اشخاص را تماشاگر باشد و فی الفور از آن نهی می کند و این روحیه را آقای حاج آقا مصطفی (ره) تا آخر حفظ کرده بود. حاج آقا مصطفی (ره) هرگز در کارهای امام (س) دخالت نمی کرد و مشغول کار و درس و بحث خود بود. اهل دخالت نبود. ایشان مانند سایر طلاب به بیت امام (س) رفت و آمد داشت و مطالبی را که به نفع امام (س) بود گوشزد می کرد که مورد توجه امام (س) هم واقع می شد. آقای حاج آقا مصطفی (ره) با افراد خشکه مقدس و متحجر به هیچ وجه سر سازش نداشت و از حرکت و خط مشی آنها بی اندازه ناراحت بود. چون ایشان به تبع امام (س) سیاست را عین دینان می دانست ولی آنها دینان را از سیاست جدا می دانستند. حضرت امام (س) مقید بودند که حرکات، خط مشی و سیاستهای حاج آقا مصطفی (ره) مانند خودشان باشد و در غالب جریانها که ناراحتی پیش می آمد، ایشان را به خویشنداری دعوت می کردند و چون حاج آقا مصطفی (ره) دارای استعداد خوبی بود، حضرت امام (س) روی ایشان خیلی

نفر عارف مرحوم در قم درس می خواندیم و در فلسفه در حدود هفت سال «سفر نفس» را از محضر استاد علامه طباطبایی (ره) و خود حضرت امام (س) استفاده کردیم. مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) زمانی که در قم بود (قبل از تبعید) در حوزه علمیه استاد معروف منظومه حکمت بود. البته اسفار را نیز به چند نفر تدریس می کرد، ولی شاگردان او در این درس انگشت شمار بودند اما در نجف، هم خارج اصول را تدریس می کرد و هم فلسفه را و بی اندازه به تفسیر قرآن علاقه داشت، گرچه کار او در تفسیر در حاشیه سایر کارهای وی بود و جنبه اصالت نداشت و متأسفانه اکنون بیشتر از چهار جلد تفسیر از ایشان برجای نمانده است که اگر توفیق اتمام آن را داشت، شاید در مقایسه با تفاسیر طنطاوی، المنار و المیزان به مراتب بالاتر بود.

ایشان یک عارف پاکباخته و دلسوخته بود و هر وقت مثنوی را برای او می خواندند، حالت دیگری پیدا می کرد و خیلی علاقه داشت که از اسرار عالم وجود، علماً و عملاً پرده بردارد. به روضه خوانی و شرکت در جلسات روضه بی اندازه شایق بود و اکثراً در این جلسات شرکت می کرد. او یک نفر عارف ربانی بود که در سخنان محی الدین ابن عربی و صدرالدین قونوی غوطه ور شده و مطالب آنها را فهمیده بود. او در فلسفه به شهادت بزرگانی چون آقا سید جلال الدین اششتیانی و آقا نظام الدین خمسه ای اهل نظر بود.

ایشان هیچگاه رفقای صمیمی خویش را فراموش نمی کرد و چون ما در ماه محرم و رمضان به روضه خوانی می رفتیم، ایشان به منزل ما سر می زد و حاجت بچه ها را برآورده می کرد و غالباً همراه با جعبه زولبیا بود و آن را به اهل خانه می داد. او در مباحثه با دقت حرف طرف را گوش می کرد و زود به مراد او منتقل می شد و اشهد بالله که این مطلب را بدون اغراق می گویم که ایشان نه تنها در علوم متداول زمان وارد بود، بلکه یکی از اساتید در هر فنی به شمار می رفت. اشهد بالله که این مطلب را بدون اغراق می گویم. ایشان در مشاعره نیز غالب بود و اکثراً اتفاق می افتاد که غزلهای حافظ را مشاعره می کردیم.

ایشان در زندگی همیشه با صفا، صریح و بی غل و غش و در رفاقت بسیار صمیمی، مهربان و خوش قلب بود و همان طور که قبلاً گفتم هیچگاه حاضر نبود زیر بار ظلم و ستم برود و روی این جهت ایشان بی اندازه به مرحوم نواب و مرحوم واحدی علاقه داشت و با آنها در جلسات خصوصی شرکت می کرد، مخصوصاً در منزل حضرت آیت الله صدوقی (قدس سره) که مرحوم واحدی مدتی در آنجا مخفی بود. آقای حاج آقا مصطفی (ره) بسیار روزه می گرفت و غالباً در زمستان روزه بود و چون در تابستان مسافرت



نماز شب حاج آقا مصطفی (ره) غالباً تعطیل نمی شد و عبادات و گریه های ایشان در راه خدا غالباً شاید تا به صبح طول می کشید و بسیار مقید بود که در جلسات درس غیبت نشود. این روحیه را ایشان از حضرت امام (س) داشت که حاضر نبود و نیست که غیبت اشخاص را تماشاگر باشد و فی الفور از آن نهی می کند و این روحیه را آقای حاج آقا مصطفی (ره) تا آخر حفظ کرده بود.



حجت الاسلام والمسلمین شیخ علی اصغر مروارید

سالک طریق عرفان...

دیگری نشنیده‌ام. مستحب است که آخر دعا، با انگشت به سمت راست و چپ اشاره شود. ایشان این حرکت را چنین تعبیر می‌کرد که انسان با این حرکت مثل حیوانی که به رسم وفاداری در برابر اربابش اظهار خضوع می‌کند، انسان هم در برابر خدا، با این حرکت تواضع و کوچکی خود را نشان می‌دهد.

در مشهد که بودم، ایشان با آقا نظام قمشه‌ای و چند تائی دیگر از جمله سید محمد جلالی، آقای خلخالی، آقای شیخ محمدی بسیار صمیمی بودند و با آنها یگو و بخند و شوا و تفریح می‌کردند و وکیل آباد می‌رفتند، ولی همین آدم موقعی که آقا نظام قمشه‌ای که بسیار خوش روحیه بود، در مسجد گوهرشاد دعای کمیل می‌خواند، عباپش را پهن می‌کرد و با آن حالت مخصوصش می‌نشست روی

سه سال اقامت در تهران به قم رفتم و می‌دانید که از همان سالی که به قم آمدم، منبر می‌رفتم. از منبرهای آن زمان که خیلی خوب به خاطرمانده، مجلسی بود که به مناسبت ختم مادر آقا شیخ علی آقای تهرانی برگزار شده بود و حضرت امام و علمای آن روز و حاج آقا مصطفی هم بودند. منبرهایی که می‌رفتم معمولاً منبرهای عرفانی از کار درمی‌آمدند، چون قرآن را خیلی حفظ داشتم و همین منبرها باعث آشنایی بیشتر من با ایشان شد.

از سال ۱۳۴۱، در مسجد مسگرها و بعد از نماز آقای داماد، منبرهای مربوط به انقلاب را شروع کردم و خواه‌ناخواه با منزل امام تماس بیشتری داشتم. بعد از موضوع انجمنهای ایالتی و ولایتی، ارتباط من با منزل امام خیلی زیاد شد و در نتیجه با حاج آقا مصطفی رابطه صمیمی‌تری برقرار شد. البته موقعی هم که حضرت امام و حاج آقا مصطفی در نجف بودند، دو سفر به آنجا کردم که هر دو بار مهمان حاج آقا مصطفی (ره) بودم.

حاج آقا مصطفی (ره) استعداد خارق‌العاده‌ای داشت و اهل عرفان و تهجد بود. بین رفقای ما لطیفه‌ای وجود دارد که کسانی که خیلی استعداد درس ندارند به مفاتیح‌الجنان می‌پردازند و مقدس می‌شوند، ولی حاج آقا مصطفی (ره) استعداد عجیبی داشت و در درس و بحث بی‌نظیر بود. این را تمام کسانی که شاگرد یا استاد وی بوده‌اند، می‌توانند گواهی دهند. او با این استعداد خارق‌العاده، اهل مسائل معنوی و عرفان بود.

خصوصیت بارز دیگر او، تواضع بی‌نظیرش بود. افرادی که استعدادی دارند و شخصیت علمی پیدا می‌کنند، اگر برای افراد بزرگ‌تر از خودشان هم قیافه نگیرند، بین اقرا خود و همسن و سالهایشان، یک قدری خود را می‌گیرند و رفتارهای مخصوصی دارند و نسبت به دیگران سرآمد هستند، ولی امتیاز حاج آقا مصطفی (ره) آن بود که با وجود جامعیت علمی و استعداد خارق‌العاده‌ای که داشت از نظر زندگی بسیار متواضع بود، یعنی کسانی با او مأنوس بودند، کاملاً می‌دانند که در هیچ مرحله‌ای خود را نمی‌گرفت.

از نظر عبادی هم بسیار پیگیر و ویژه بود. گاهی جلسات ما تا پاسی از نیمه شب طول می‌کشید و من می‌دیدم که ساعت ۲ یا ۳ از جابلند می‌شود و نافله‌اش را می‌خواند. نسبت به خواندن ادعیه، مقید بود. یک تعبیری هم می‌کرد که من جای

اولین بار در سال ۱۳۲۴ بود که در مشهد با مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) ملاقات کردم. تقریباً اوایل تحصیل من بود که ایشان از قم آمده بودند و در مدرسه خیرات خان ایشان را دیدم. در آن سفر البته خود امام هم آمده بودند، ولی حاج آقا مصطفی (ره) بیشتر با طلبه‌ها مأنوس بودند و من هم چون حجره‌ام نزدیک حجره او بود، حاج آقا مصطفی (ره) را زیارت کردم.

همان سال اول، شاید پانزده یا شانزده ساله بود که در مشهد میان طلبه‌ها واقعاً خوش درخشید. بحث ادبی که می‌شد با چنان شور و شوقی و با چنان صدای رسائی اظهارنظر می‌کرد که همه کسانی که ایشان را می‌شناختند، خاطره‌اش را به یاد دارند. از همان ابتدا در مقابل عظمت هیچ شخصیتی خودش را نمی‌باخت. یعنی واقعاً ممکن بود با یک مرجع تقلید صحبت کند و بگوید، «نخیر آقا! این مسئله که شما می‌گویید مثلاً از نظر ادبی قابل بحث است.» آن موقعها هنوز در سطح ادبیات بود و به درس فقه و اصول و اینها نرسیده بود، به همین دلیل درباره ادبیات، زیاد صحبت می‌کرد.

من دوسه سالی در مشهد بودم و خدمتشان نرسیدم تا وقتی که به تهران آمدم. در تهران در دو سه جلسه با بعضی از منبرپه‌ها و اینها که بودیم، باز در خدمتشان بودم.

سالی که امام در همدان بودند، باز آقا مصطفی آمده بودند آنجا و من هم بودم و روزها معمولاً با هم بودیم. من شبها بعد از نماز آیت‌الله خوانساری منبر می‌رفتم. آن سال آیت‌الله خوانساری در همدان فوت کردند. من و آقا مصطفی روزها می‌رفتیم شوا، ماشاءالله در شوا و ورزشهایی مثل فوتبال و نظایر آن، بسیار برازنده بود.

قم که رفتم بسیار با هم مأنوس بودیم. من حدود سال ۲۲ و پس از دو

یکی از دوستان تعریف می‌کرد که نیمه‌های شب، حاج آقا مصطفی (ره) برای تهجد بیدار می‌شود و پس از ادای نمازهای واجب و مستحب، جلوی آیینه می‌ایستد و خطاب به خودش می‌گوید، «مصطفی!» البته تعابیر با نمکی درباره خودش به کار می‌برد که از گفتن آنها معذورم. در هر حال می‌گفت، «مصطفی! مواظب باش! حساب و کتابی هست.»

زمین و دعای کمیل می‌خواند. او با آن استعداد فوق‌العاده‌ای که داشت، از نظر تهجد و عبادت هم فوق‌العاده بود.

یکی از دوستان تعریف می‌کرد که نیمه‌های شب، حاج آقا مصطفی (ره) برای تهجد بیدار می‌شود و پس از ادای نمازهای واجب و مستحب، جلوی آیینه می‌ایستد و خطاب به خودش می‌گوید، «مصطفی!» البته تعابیر با نمکی درباره خودش به کار می‌برد که از گفتن آنها معذورم. در هر حال می‌گفت، «مصطفی! مواظب باش! حساب و کتابی هست.»

آنچه را که من به عنوان رمز موج مرگ اسرار آمیز یا شهادت حاج آقا مصطفی (ره) به یاد می‌آورم، برخورد شخص امام بود که چون کوهی استوار در برابر آن مصیبت ایستادند و با آن متانت خاص، از آن غم سنگین به عنوان یکی از الطاف خفیه الهی یاد کردند. برای من نقش امام در این زمینه بسیار مهم‌تر از هر چیزی است.

● برگرفته از گفت‌وگو شنود میسوط با شاهد یاران



محکم معلوم شد که یکی از عوامل بزرگ کشتن این شهید اسلام، دستگاه تبهکار دولت عراق و صدام حسین بودند. همچنین عوامل زیادی در منطقه از روحانی‌نماها وجود داشتند که مرگ ایشان را برای خود پیروزی به حساب می‌آوردند. آنها از این جریان خیلی اظهار خوشحالی می‌کردند و تلفن تبریک و شادباش به یکدیگر می‌نمودند و خیال می‌کردند پس از مرگ حاج آقا مصطفی (ره)، لوله‌نگ آنها می‌تواند آب بگیرد و حال آنکه مردم عراق و ایران خوب می‌دانستند و می‌دانند این چاپلوسان و خیانتکاران هیچ‌گاه پیش ملت ایران ارج و احترامی ندارند. پیکر مطهر حاج آقا مصطفی (ره) را در بدو امر به بیمارستان کوفه منتقل می‌کنند و سپس مقدمات تشییع جنازه را فراهم می‌آورند و تمام درسها و بازار نجف تعطیل می‌شود. جنازه آن شهید را تا حرم حضرت امیرالمؤمنین (ع) تشییع می‌کنند و پس از نماز، جنازه را در روبروی مقبره علامه حلی (اعلی الله مقامه) دفن می‌کنند که خود مزاری برای شیفتگان خون شهیدان می‌باشد. هنگامی که خبر شهادت آن بزرگوار به قم رسید، درسهای حوزه علمیه قم یکپارچه تعطیل شد و ما و سایر طلاب علوم دینی تمام درس و بحث خود را رها کردیم و با هجوم به طرف بیت حضرت امام (س) و برگزاری مراسم فاتحه و تذکر به عزاداری پرداختیم که منجر به چهلیم و چله‌های مکرر شد تا اینکه پس از یک سال طومار حکومت دژخیم از ایران برپیده شد: «فجعلنا حصیداً کان لم تغن بالأمس»، «فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین»

شهید حاج آقا مصطفی (ره) غالباً در تعطیلات تابستان به مشهد مشرف می‌شد یا با امام امت (س) به مسافرت می‌رفت. بسیار دقیق بود که زیر بار ظلم نرود و در این باره، احوال و عادات بی‌شماری از او سر می‌زد. ما شاهد بودیم که حاضر نبود حتی صدای موسیقی را در ماشین و غیر آن بشنود و زود دست به کار می‌شد تا آن صدا را خاموش کند.

در اطراف حالات و خصوصیات زندگی حاج آقا مصطفی (ره) باید آن انسان وارسته را از چند جهت و بعد بررسی کنیم تا بتوانیم حق مطلب را ادا کنیم.

حاج آقا مصطفی (ره) در اوان طلبگی کتاب «جامع المقدمات» را به یک پارچه دستمال می‌بست و زیر بغل می‌گرفت. غالباً لباده پوش بود و لباده او به رنگ سرمه‌ای و مدرسه‌ای بود و با اینکه بازیگوش بود معذکب بسیار علاقمند به درس و بحث بود و با همان وضع ساده طلبگی، اغلب با خود امام (س) برای شرکت در نماز جماعت ظهر مرحوم آیت الله حاج سید احمد زنجانی (ره)



و در مغرب در نماز جماعت مرحوم آیت الله مجاهد آقای حاج سید محمدتقی خوانساری (ره) شرکت می‌کرد و غالباً وقتی امام جماعت به رکوع می‌رفت، صدای «یا الله» طبله‌ها بلند بود و در همان هنگام چون فرش زیرانداز وجود نداشت، حاج آقا مصطفی (ره) عمامه خود را که یک تکه پارچه مشکی بود پهن می‌کرد و قامت نماز می‌بست و غالباً این رویه از او بدون تکلف ظاهر می‌شد.

حاج آقا مصطفی (ره) وقتی که تقریباً به «مطول» و «معالم» رسید، کم‌کم عطش و عشق مطالعه در او پدیدار شد. او به «لغت» خیلی علاقه داشت و همین امر موجب تقویت حافظه او شد که از این جهت الحق نمونه بود و چنان که گفتم بسیاری از اشعار حافظ و سعدی و مثنوی را از حفظ داشت و تاریخ علمای اسلام را کاملاً ضبط کرده بود.

حاج آقا مصطفی (ره) با صبیبه آقای حاج آقا مرتضی حائری (ره) ازدواج کرد و ثمره آن ازدواج دو فرزند است: یکی پسر به نام «حاج حسین آقا» و دیگری دختری به نام «مریم». به خاطر دارم زمانی که حاج آقا مصطفی (ره) عروسی کردند، حضرت امام یک قطعه قالی ۳×۴ نیمدار و کهنه برای ایشان خریدند. وضع زندگی حاج آقا مصطفی (ره) به تبعیت از امام بسیار ساده بود. غالباً آبگوشت داشتند و گاهی هم کته درست می‌کردند. خانواده حضرت امام (س) در اتاق مجاور امام خیاطی می‌کردند و صدای چرخ خیاطی در اتاق کاملاً شنیده می‌شد. دو اتاق دم در یکی به صورت کتابخانه و دیگری که بزرگ تر بود به صورت اتاق پذیرایی در اختیار امام بود. دقت نظر، کاوش و پژوهش لزوماً محصول کثرت کتاب نیست و ما این وضع را از امام داشتیم. حاج آقا مصطفی (ره) هم کتاب کمی داشت و آن کتابخانه را که ساواک غارت کرد، در جای دیگری بود و مربوط به منزل امام نبود، بلکه روبروی همین مدرسه حجتیه بود که فعلاً درمانگاه است.

شهید حاج آقا مصطفی (ره) غالباً در تعطیلات تابستان به مشهد مشرف می‌شد یا با امام امت (س) به مسافرت می‌رفت. بسیار دقیق بود که زیر بار ظلم نرود و در این باره، احوال و عادات بی‌شماری از او سر می‌زد. ما شاهد بودیم که حاضر نبود حتی صدای موسیقی را در ماشین و غیر آن بشنود و زود دست به کار می‌شد تا آن صدا را خاموش کند.

حاج آقا مصطفی (ره) در رفاقت بسیار صمیمی بود و در درس و بحث ابداً خستگی به خود راه نمی‌داد و در میان طلاب به صفا و صمیمیت معروف بود. او سرسپرده یکی از علمای بزرگ به نام آقای ابهری بود که با او حشر و نشر داشت و او یکی از رفقای حاج سید احمد فهری بود که کتب عرفان حضرت امام (س) را ترجمه کرده است. با آیت الله حاج آقا رضا بهاء الدینی هم بسیار حشر و نشر داشت و به ایشان ارادت می‌ورزید.

مرحوم شهید حاج آقا مصطفی (ره) در فقه و اصول و فلسفه صاحب رأی بود و در این اواخر به فتوای خود عمل می‌کرد و از کسی تقلید نمی‌کرد و اگر خداوند به او عمر می‌داد مسلماً یکی از مراجع تقلید آینده بود. او بی‌اندازه درباره آقای شریعتمداری حساس بود و به او عقیده نداشت. او با شاه با تمام وجود مخالف بود و هیچ‌گاه حاضر به آشتی با دستگاه جبار نمی‌شد. او مکرر آرزو داشت زمانی برسد که حکومت اسلامی در ایران استقرار پیدا کند و بی‌اندازه به آن امید داشت، ولی مقدر چنین بود که حکومت اسلامی با خون او استقرار یابد و او در میان جمع نباشد و مانند شمع فروزان بسوزد و به ملت مسلمان ایران فروغ بخشد «والمقدر کائن و لا یراد لقضائه تعالی و تقدس».

از خداوند تبارک و تعالی می‌خواهیم که به خاطر روح پر فتوح شهیدان از جمله شهید پرافتخار اسلام حاج آقا مصطفی (ره) به مقام معظم رهبری طول عمر مرحمت فرماید و شر استکبار جهانی مخصوصاً آمریکای جنایتکار را از سر ملل مسلمان جهان و ایران اسلامی خصوصاً کوتاه سازد و اسلام را در هر حالی از حالت قوت عنایت فرماید. آمین یارب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.



آیت الله محمد حسن قدیری *

صاحب حیات طیبہ...

بسم الله الرحمن الرحيم

«ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون» [سوره فصلت آیه ۳۰]

مرحوم آیت الله آقای حاج آقا مصطفی خمینی قدس سره الشریف از جمله رهروان پیشتاز، بلکه از رهبران امت اسلام و مصداق این آیه مبارکه است. او ربنا الله را با آغوش باز پذیرفت و تا آخر عمر شریفش از آن دفاع کرد و در راه آن استقامت ورزید. او خوف از طاغوت نداشت و با ایمان به خدا با تمام نامالیمات زندگی ساخت. به حق عاشق سعیداً مات سعیداً بود. خداوند او را با اجداد طاهرنش محشور فرماید. اینجانب با اینکه خودم را آشنای به همه ابعاد زندگی و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و علمی و اخلاقی و عملی و عرفانی آن بزرگوار نمی‌دانم، لکن به ملاحظه اینکه مدتی با این بزرگوار در نجف اشرف بودم و ارادت به ایشان داشتم، حق او می‌دانم که فی‌الجملة مطالبی را که در نظر دارم یادآور شوم. اینجانب اعتقاد دارم که حاج آقا مصطفی (ره) از ارکان مهم نهضت اسلامی هستند و نقش ایشان در اصل نهضت و ادامه آن بسیار مؤثر است و علت پنهان بودن شخصیت ایشان امری طبیعی است. اولاً دوران نقش مؤثر ایشان دوران اختناق بود و ثانیاً نور خورشید درخشان پدر بزرگوارش در آن وقت، کافی از درخشندگی‌های دیگر بود، و الا خدمتی که مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) به نهضت کرد بعد از امام در زمان خودش از دیگران کمتر نیست. او یار و یاور امام بود. او کمک امام در زمان غربت و تنهایی ایشان بود.

خوب به خاطر دارم بعد از ظهری در مدرسه مرحوم آیت الله بروجردی در نجف اشرف بودم. خبر رسید که حضرت امام (ره) از ترکیه به عراق آمده‌اند و در کاظمین هستند. مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) به منزل مرحوم آیت الله العظمی خوئی رحمه الله علیه تلفن کردند که منزلی برای

حضرت امام تهیه کنند. همان روز به سمت بغداد و کاظمین حرکت کردیم. شب رسیدیم به مسافرخانه‌ای که حضرت امام (ره) آنجا بودند. امام در اتاق دیگری مشغول استراحت بودند و اتاق دیگری بود که مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) تنها در آن بیدار بودند و عمامه حضرت امام (ره) هم در آن اتاق بود و ما آن شب موفق نشدیم حضرت امام (ره) را ببینیم. صبح فردا هم حضرت امام (ره) تنها با مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) به حرم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مشرف شدند و آنجا عده‌ای از روحانیین خدمت حضرت امام (ره) رسیدند و همراه ایشان شدند. در مدتی که حضرت امام (ره) در ترکیه بودند، نقش مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) آن بود که خود حضرت امام (ره) می‌فرمودند: (من از ایشان شنیدم) «بودن مصطفی در ترکیه برای من خوب بود.» در مدتی هم که در نجف اشرف آن تنهایی رفع شد، ولی محرم اسرار امام در مسائل نهضت و مورد اعتماد و مطمئن نزد حضرت امام (ره) مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) بود. گرچه به ظاهر در امور، دخالت و مداخلت مستقیم نمی‌کرد،

محرم اسرار امام در مسائل نهضت و مورد اعتماد و مطمئن نزد حضرت امام (ره) مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) بود. گرچه به ظاهر در امور، دخالت و مداخلت مستقیم نمی‌کرد، ولی در باطن، امور اجتماعی و سیاسی حضرت امام (ره) را مدیریت می‌نمود و خلاصه اگر در آن وقت مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) در خدمت حضرت امام (ره) نبود مشکلات زیادی برای آن حضرت پیش می‌آمد.

ولی در باطن، امور اجتماعی و سیاسی حضرت امام (ره) را مدیریت می‌نمود و خلاصه اگر در آن وقت مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) در خدمت حضرت امام (ره) نبود، مشکلات زیادی برای آن حضرت پیش می‌آمد.

مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) در این مسائل حق بسیاری بر نهضت و انقلاب دارد و اگر امام می‌فرماید مصطفی امید آینده اسلام بود، تنها یک عالم یا عابد یا عارف را تعریف نمی‌کند، بلکه با در نظر گرفتن نقش مؤثر حاج آقا مصطفی در نهضت اسلامی و پیشرفت انقلاب بوده است. البته او مردی عالم و مجتهد و در عبادات و زیارات جدی بود. در حمایت از افراد ضعیف و بی‌ضاعت کوشش داشت و مأمنی بود برای رفقای حضرت امام (ره) که در آن روز پناهمان حضرت امیر علیه السلام و خانه امام بود. در بحث، فرزند پدری بود که چون شیر غرش می‌کرد و در عین اینکه بحث بود، ولی انصاف می‌داد و اگر از طرف، صحبت صحیحی می‌دید قبول می‌کرد. در علوم مختلف وارد و استاد بود. خاطره‌ای از ایشان در سفری که در خدمت ایشان در پیاده‌روی کربلا بودم دارم و آن این بود که در باغهای کربلا رسیدیم و شب را آنجا ماندیم. رفقا دور ایشان جمع شدند و ایشان مشغول صحبت بود. بنا شد هر کدام از رفقا در یکی از علوم سؤالی از ایشان بکنند. یادم نمی‌رود که سؤالات زیاد از علوم مختلف از ایشان شد و حدود چهار ساعت طول کشید و ایشان در این مدت مشغول جواب این سؤالات بود که واقعاً من هنوز از تصور آن جلسه تعجب می‌کنم که شخص این قدر با استعداد می‌شود که بدون مطالعه در این مدت این همه سؤال مختلف را جواب بدهد. در هر حال از خداوند متعال علو درجات آن فقیه سعید را مسئلت دارم. من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نجهه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلاً.

والسلام علیکم ورحمة الله

* عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم



■ حجت الاسلام والمسلمین محمد جواد حجتی کرمانی

تندیس اقتدار و جوانمردی...

دستش و فرزندش، واقعاً میراث‌دار حقیقی اوست، همان روحیه را دارد، از مشکلات نمی‌هراسد، در برابر دشمن خاضع نمی‌شود، تسلیم نمی‌شود، لبخند می‌زند و حتی وقتی هم که او را به زندان می‌برند، روحیه خود را حفظ می‌کند، وصیت پدرش را حفظ می‌کند، وصیت اسلام را حفظ می‌کند، دلشاد می‌شود و حضرت امام(ره) واقعاً از این مسئله، شاد می‌شدند و لذا من تصورم این است علاوه بر عظمت پدر و فرزند و آن مهری که امام(ره) به فرزندان خود داشتند، حضرت امام(ره) در جریان نهضت احساس می‌کردند که در درون خانواده پشتوانه محکمی دارند و کسی هست که راه ایشان را ادامه دهد، به همین دلیل هنگامی که امام(ره) را دستگیر و یا به ترکیه تبعید کردند، حاج آقا مصطفی(ره) در غیاب ایشان با شایستگی تمام بیت حضرت امام(ره) را اداره و نام ایشان را حفظ می‌کرد.

□ □ □

حضرت امام(ره) با وجود حاج آقا مصطفی(ره)، احساس آرامش عجیبی داشتند و مطمئن بودند که میراث ایشان در فرزندشان محفوظ می‌ماند و او هیچ‌گاه از دشمن نمی‌ترسد و نمی‌لرزد و آبروی پدرش را نمی‌برد. حاج آقا مصطفی(ره) واقعاً هدیه‌ای از طرف خدا برای حضرت امام(ره) بود و همین مسئله نشان می‌دهد که احساس حضرت امام(ره) نسبت به فرزندشان از چه عمقی برخوردار بوده و لذا هنگامی که با آن صلابت خبر مرگ فرزند را تحمل کردند و چون کوه ایستادند و فرمودند که مرگ او از الطاف خفیه الهی است، دارای چه عظمت روحی بودند. این حرفها فقط به گفتن آسان است. یک وقت هست که آدم بچه‌اش را خیلی دوست ندارد و با بچه‌اش چندان آشنایی ندارد و خیلی در راه خودش نیست، ولی حاج آقا مصطفی(ره) پاره تن امام(ره) بود و خصلتهای پدر را در خود داشت و لذا مرگ او باید خیلی امام(ره) را تکان داده باشد. امام امام(ره) مثل کوه ایستادند و این مرگ را به صورت سرآغاز زندگی انقلاب درآوردند.

□ □ □

این که چطور شد که مرگ حاج آقا مصطفی(ره) در واقع سرآغاز تجدید حیات انقلاب شد، یک علتش خود امام(ره) و برخوردش با این مرگ بود که برخورد زندگی سازی بود. در واقع حضرت امام(ره) از مرگ فرزند، دستمایه‌ای برای تجدید نهضت و سرآغاز زندگی انقلاب اسلامی ساختند و چنین بود که مرگ حاج آقا مصطفی(ره) در تأسیس بنای انقلاب و ساختار جمهوری اسلامی نقش اولیه را داشت و این هم کار خود بود که با مرگ فرزند امام(ره)، نهضت اسلامی احیا و انقلاب اسلامی پیروز شود.

● برگرفته از گفت‌وگو شوند میسوط با شاهد یاران

پیش می‌آمد، به خصوص مطالبی راجع به کرمان، پس از دیدارها، حاج آقا مصطفی(ره) پیگیری می‌کردند. آن روزها چنین دیدارهایی زیاد پیش می‌آمد. من می‌رفتم خدمتشان و امام(ره) پیغام می‌دادند به علمای تهران، علمای اصفهان و یزد که من سر راهم به کرمان این پیغامها را می‌بردم خدمت مرحوم آیت الله خامنه‌ی، مرحوم آیت الله صدوقی و مرحوم آیت الله صالحی در کرمان. طبیعتاً در این زمینه‌ها با حاج آقا مصطفی(ره) صحبت و مشورت می‌کردیم.

□ □ □

روحیه بسیار صمیمی و گرم و پراحاطفای داشت. تواضع با همه وجودش همراه بود و پیوسته سرزنده بود و لبخند بر لب داشت. آدم فوق العاده‌ای بود که بسیاری از ویژگیها را از حضرت امام(ره) به ارث برده بود.

□ □ □

برای او حوادث زندگی و پیشامدها خیلی عادی بودند و گویی از سالها قبل آمادگی داشت که به هر شکلی لبخند بزند و بر آن فائق آید. نسبت به زورگویی و گردن کلفتی و بی ادبی دیگران فوق العاده حساسیت داشت و با همه شوخ طبعی و خوش خلقی، در برابر پیشامدهای جدی، کاملاً به حضرت امام(ره) شباهت داشت.

□ □ □

او در تمام مشکلات سخت، یار و یاور و همدل امام(ره) بود. من تصور این است که وقتی حضرت امام(ره) می‌دیدند که فرزندشان با چنین روحیه‌ای با حوادث برخورد و مشکلات را تحمل می‌کند، روحیه مضاعف پیدا می‌کردند. این سخن بدان معنا نیست که اگر حاج آقا مصطفی(ره) آدم ضعیف النفسی بودند، حضرت امام(ره) روحیه‌شان را می‌باختند، ولی همین که انسان ببیند تربیت شده

در سالهای ۳۰ یا ۳۱ بود که همراه عده‌ای از دوستان، از جمله شهید باهنر و شهید ابرامنش در حجره‌های مدرسه فیضیه سکنی داشتیم و در همان سالهای اولیه ورودمان به قم، به حوزه درس فقه امام(ره) می‌رفتیم که در مسجد کوچکی در نزدیکی حرم بود و خیلی جمعیت نداشت. در اولین روزها در حوزه درس امام(ره) بود که حاج آقا مصطفی(ره) را زیارت کردم که همراه عده‌ای از دوستانشان از جمله آقای مجد محلاتی، مرحوم سعیدی، آقای خزعلی، مرحوم خلخالی و آقا محسن نوری کنار هم می‌نشستند. آن روزها آنها هم جلسه و رفیق بزم بودند و بالاخره هم رفیق رزم یکدیگر شدند.

□ □ □

کم‌کم حوزه درس امام(ره) (در اصول) منتقل شد به جای وسیع‌تری که مسجد سلماسی بود و به تدریج اوج گرفت که پس از حوزه درس مرحوم آیت الله بروجردی، حوزه اول قم شد. مسجد سلماسی پر از جمعیت می‌شد و پادم هست طلبه‌ها گاهی اوقات که دیر می‌رسیدند، روی سکوهای بیرون مسجد می‌نشستند و سکوها هم پر می‌شد. حاج آقا مصطفی(ره) و آقای خزعلی و مرحوم خلخالی و مرحوم سعیدی و عده‌ای دیگر همیشه جایشان همان درگاه مسجد بود. کنار هم می‌نشستند و از همانجا گاهی اشکال می‌کردند. مستشکل درس هم بیشتر مرحوم سعیدی بود و آقای خزعلی و گاهی هم مرحوم خلخالی. ما در خلال درس با هنگام آمدن یا بعد از اتمام درس با حاج آقا مصطفی(ره) دیدارهایی داشتیم. ما خیلی اهل معاشرت نبودیم، اما در همان دیدارهای سریایی و گذرا، روحیه متواضع حاج آقا مصطفی(ره) که با کمی طنز و به اصطلاح داش مشتگی گری و جوانمردی آمیخته بود، برای ما بسیار مغتنم بود. او مثل پهلوانهایی که زیر بار زور نمی‌روند و شخصیت مقتدری دارند، در نگاه همه مردم از احترام ویژه‌ای برخوردار بود.

□ □ □

گاهی اوقات دوستان و آشنایانی که از کرمان یا جاهای دیگر به دیدن ما می‌آمدند، با ما قرار می‌گذاشتند که بعد از درس امام(ره) یکدیگر را ببینیم. گاهی اوقات به هنگام برگشت به منزل با او هم مسیر می‌شدیم. تمام این افرادی که نام بردم بالاتفاق می‌گفتند که چه روحیه بانشاطی دارد و چقدر گرم و صمیمی و متواضع و چقدر با شخصیت و جوانمرد است.

□ □ □

نهضت حضرت امام(ره) که پیش آمد و ما بیشتر در جریان نهضت قرار گرفتیم، بیشتر با حاج آقا مصطفی(ره) آشنا شدیم و حتی گاهی ایشان ما را به صرف شام میهمان می‌کرد. گاهی هم در جلساتی که در دیدار با حضرت امام(ره) در زمینه مسائل نهضت



مصطفی و آقا خیلی به هم علاقه داشتند و مرگ او، خیلی امام را ناراحت کرد. حضرت امام(ره) می‌گفتند، «من مصطفی را برای آینده اسلام می‌خواستم». آقا جلوی دیگران، احساساتشان را بروز نمی‌دادند، ولی شبها برای مصطفی خیلی گریه می‌کردند. آقا برای اقامه نماز وحشت، چهل نفر را خواستند و شب هفت مصطفی، شام مفصلی دادند.

به او اجازه اجتهاد دادند.

□ □ □

همه مصطفی را دوست داشتند و به او احترام می‌گذاشتند. او در مسجد انصاری درس داشت و می‌گفتند که درس او شلوغ تر از درس آقااست. او کتاب هم می‌نوشت و به دلیل همین موقعیت علمی و اجتماعی بالا، مورد توجه همه بود. در نجف هم که بود، همیشه از ایران عده‌ای مهمان داشت. شب آخر هم عده‌ای مهمان داشت که موقع سحر صغری فهمیده بود که او فوت کرده، در حالی که طبق معمول زیارت عاشورا می‌خواند و تسبیح در دست داشت.

□ □ □

مصطفی همیشه از امام مراقبت می‌کرد و مواظب همه چیز، از جمله غذا و باقی مسائل ایشان بود، حتی مراقب بود که آقا تنها نمانند. او در کارهای آقا نظارت می‌کرد و وقتی ایشان کسالتی پیدا می‌کرد، فوراً دکتر می‌آورد و می‌پرسید که غذا چیست. مفید بود که هر روز یا یک روز در میان بیاید و با آقا بنشینند و صحبت کند. از سیاست خیلی حرف می‌زدند و چون بیشتر از آقا در جامعه بود و با ایرانیها ارتباط داشت، اخبار و مسائل را به ایشان منتقل می‌کرد.

□ □ □

مصطفی و آقا خیلی به هم علاقه داشتند و مرگ او، خیلی امام را ناراحت کرد. حضرت امام(ره) می‌گفتند، «من مصطفی را برای آینده اسلام می‌خواستم». آقا روزها خودشان را نگه می‌داشتند و جلوی دیگران، احساساتشان را بروز نمی‌دادند، ولی شبها بیدار بودند و برای مصطفی خیلی گریه می‌کردند. آقا برای اقامه نماز وحشت، چهل نفر را خواستند و شب هفت مصطفی، شام مفصلی دادند به طوری که هر که می‌خواهد بیاید و غذا بخورد.

□ □ □

یک روز آقا داشتند نماز مستحبی می‌خواندند. گفتیم، «آقا بدهید برای مصطفی نماز بخوانند، چون ممکن است در بچگی، نمازش را با اشکال خوانده باشد.» البته نماز مصطفی از ۱۲ سالگی به بعد مرتب بود. آقا گفتند، «من او را با تمام مستحبات خودم شریک کرده‌ام.» و آقا، مستحبات خیلی داشتند.

□ □ □

امام نمی‌خواستند مصطفی شخصیتی ممتاز از سایر شهدا باشد. یک روز گفتیم، «امسال برای مصطفی سالروز نگرفتید.» آقا گفتند، «او هم مثل سایر شهدا.» و قصدشان این بود که مصطفی به عنوان پسر ایشان امتیاز ویژه‌ای کسب نکند.

■ برگزیده از گفت‌وگو با دکتر زهر ا مصطفوی - آبان ۱۳۷۶

مونس و همدم خوبی بود.

□ □ □

یک سال در ترکیه بودند که فرصت خوبی برای مطالعه و فعالیت علمی بود. مصطفی در آنجا از آقا مراقبت می‌کرد و حتی برایشان غذا هم می‌پخت. گاهی هم همراه علی بیگ (نگهبان حضرت امام) به گردش در اطراف تبعیدگاه می‌پرداخت. در این فاصله دو کتاب هم تألیف کرد.

□ □ □

دولتهای خارجی کم‌کم به دولت ترکیه اعتراض کردند که مگر ترکیه زندان ایران است که زندانیان سیاسی را به آنجا تبعید می‌کنند؟ به همین دلیل ترکیه بعد از یک سال، از نگهداشتن امام خودداری کرد و مقامات آنجا با آقا مشورت کردند که می‌خواهند به ایران برگردند یا به عراق بروند؟ آقا یک روز فکر می‌کنند تا جواب بدهند، اما روز بعد مقامات ترکیه نزد ایشان می‌روند و اعلام می‌کنند قرار است که ایشان به عراق بروند. دولت ایران تصمیم داشت که به این ترتیب امام در کنار علما و مراجع بزرگی چون آقای حکیم، شاه‌رودی و آقای خوئی، فراموش شوند. مصطفی می‌گفت، «ما را به فرودگاه ترکیه بردند و سوار هواپیمای عراقی شدیم و من دیدم هیچ کس از مأموران ترکیه به هواپیما نیامد. در فرودگاه بغداد مقداری پول ایرانی را تبدیل کردم و با آقا به کاظمین رفتیم.» در کاظمین مهمانخانه‌ای بود به نام «خان» که صاحبش ایرانی و با مصطفی دوست بود. آنها به آنجا می‌روند، بعد آقا به حرم می‌روند و مصطفی به شیخ نصرالله خلخالی که از دوستانش بود، تلفن می‌زند و وقایع را توضیح می‌دهد. آقا شیخ نصرالله هم طلاب و فضلاء عراق را برای استقبال از آقا جمع می‌کند. مصطفی و امام دو روز در کاظمین می‌مانند و بعد به سامرا می‌روند و یک شب هم آنجا می‌مانند و بعد به طرف کربلا حرکت می‌کنند. در کربلا استقبال گرمی از آنها می‌شود و آقای شیرازی، منزل خودشان را به آقا می‌دهند و آقا تا آخر، همان منزل را در کربلا داشتند. بعد هم آقای خلخالی در نجف، خانه‌ای اجاره می‌کند و به طلبه‌ها پول می‌دهد که وسائلی را تهیه کنند و وقتی آقا به نجف می‌روند، آقایان نجف، همه به احترام ایشان در منزل مذکور جمع می‌شوند و از آقا استقبال می‌کنند.

مصطفی، آقا را خیلی دوست داشت و خیلی مطیع ایشان بود و به آقا احترام می‌کرد. او همیشه دوست داشت محبتش را به من و آقا و خواهر و برادرهایش نشان دهد. مثلاً خودش به بازار می‌رفت و برای من لباس می‌خرید و می‌آورد. آقا هم خیلی مصطفی را دوست داشتند و مثلاً به ما می‌گفتند، «ناهار نخورید تا مصطفی بیاید.» آقا به مصطفی احترام خاصی می‌گذاشتند و وقتی در ۳۰ سالگی او، متوجه شدند که مصطفی مجتهد است

مصطفی ۲۲ ساله شده بود که شنیدم شایع شده است که ما با آقا مرتضی حائری وصلت کرده‌ایم. مصطفی می‌گفت هر وقت آقای حائری از صحن حرم بیرون می‌آید، رفقا می‌گویند، «پدر زنت آمد!» این شایعه به گوش آقا هم رسیده بود. یک شب ایشان از من پرسیدند، «خانم! شما دختر آقای حائری را دیده‌اید؟» من در مورد او کمی برایشان توضیح دادم. آقا گفتند، «چطور است کاری کنیم که این دروغ راست از کار در بیاید؟» گفتیم، «هر جور خودتان صلاح می‌دانید.» در هر حال فردا صبح حضرت امام(ره) پیامی فرستادند و ظهر جواب آمد و امام(ره) گفتند که همان شب برای صحبت خواهند رفت. بعد هم شب شد و مردها رفتند و بعد هم ما زنها رفتیم و قرار عقد گذاشته شد.

□ □ □

فرزندان مصطفی عبارتند از: دختر بزرگش محبوبه که مننژیت گرفت و مرحوم شد. سپس حسین است که درس طلبگی خوانده و سومی مریم است که حالا پزشک شده است.

□ □ □

در مورد دستگیری امام، یک شب دیدم صدای همه‌همه از کوچه می‌آید. از اتاق بیرون آمدم و دیدم یک نفر پرید روی دیوار خانه. من به شدت جا خوردم و در تاریکی ایستادم. هیچ کس توی حیاط نبود. من تا خواستم آقا را صدا بزنم، دیدم یکی دیگر هم آمد روی دیوار و بعد هم نفر سوم. تا خواستم بگویم آقا، دیدم از اتاق بیرون آمدند. من با دست به دیوار اشاره کردم. آقا گفتند، «آمد» بعد به طرف من آمدند و کلید قفسه و مهر خودشان را به من دادند و گفتند، «این پیش شما باشد تا خبر ثانوی من به شما برسد.» من هم گفتم، «به خدا سپردمتان.» آقا به طرف مأمورین رفتند و با آنها از خانه خارج شدند. احمد آن موقع ۱۸ ساله بود و دنبال آنها دوید. ظاهراً توی کوچه به طرف او اسلحه می‌گیرند و او را به زور به خانه برمی‌گردانند.

□ □ □

بعد از تبعید آقا به ترکیه، مصطفی جوابگوی مردم بود و فعالیت‌های پدرش را دنبال کرد، به همین دلیل او را بازداشت کردند و به زندان بردند. دو ماهی در زندان بود و ساواک به خیال آن که مردم، پراکنده شده و همه چیز را از یاد برده‌اند، او را آزاد کرد. مصطفی به محض اینکه آزاد شد به قم آمد و به صحن رفت و مردم دوش جمع شدند و او را با سلام و صلوات به خانه آوردند. دو سه روزی در خانه بود. ولی وقتی رژیم دید که مردم قم هنوز آرام نشده‌اند، دوباره او را دستگیر و این بار به ترکیه تبعید کرد. مصطفی می‌گفت، «چه خوب شد که دستگیرم کردند و بردند، چون آن شب را در منزل شیکی گذراندم و بالاخره جاهای شیک را هم دیدم!» این هم خواست خدا بود که مصطفی را نزد آقا فرستادند، چون ایشان خیلی تنها بودند و مصطفی برایشان



«فرزند در آینه توصیف مادر»

آقا گفت، مصطفی را در تمام مستحبات خودم شریک کرده‌ام...

گذاشتیم. ابوالقاسم نگذاشتیم که هر سه، شبیه حضرت رسول(ص) نشود.

□ □ □

مصطفی خیلی دیر زبان باز کرد و تا چهار سالگی فقط چند کلمه حرف می‌زد. در شش سالگی او را به مکتبی در نزدیکی خانه گذاشتیم که خیلی در به حرف آمدنش تأثیر داشت. در هفت سالگی به مدرسه موحدی رفت. کسی هم متوجه درس خواندن و نخواندنش نبود. اوایل یعنی تا کلاس سوم ابتدایی، گاهی من وادارش می‌کردم که درس بخواند، ولی بعدها که بزرگ‌تر شد، اصلاً نمی‌آمد درس بخواند و فقط دنبال بازی بود و شبها می‌آمد کمی نان و پنیر و چای می‌خورد و می‌خوابید.

تا کلاس ششم که خواند، دیگر به مدرسه نرفت، چون در آن زمان، اهل دین بچه‌هایشان را به دبیرستان نمی‌فرستادند. به همین دلیل به تحصیل علوم طلبگی پرداخت. هفده ساله بود که آقا پیشنهاد کردند عمامه بگذارند و لباس روحانیت بپوشد. البته مصطفی در ابتدا چندان رغبتی به این کار نداشت، ولی آقا چند نفر از دوستان خود را دعوت کردند و برای این کار مراسمی را راه انداختند. بعد از این مراسم وقتی از منزل بیرون رفته و دوستانش او را دیده بودند، به او تبریک گفتند و تشویقش کردند. مصطفی به تدریج به تحصیل علاقمند شد و به سرعت در طلبگی پیش رفت و کم‌کم شهرت پیدا کرد که طلبه فاضلی شده است. بعدها هم به مقامات علمی رسید و حوزه تشکیل داد و مدرس شد.

□ □ □

□ □ □
مصطفی در ۲۱ رجب سال ۱۳۰۹ ه. ق در محله‌ای نزدیک محله «عشق علی» در قم که به آن «الوندیه» می‌گفتند و حالا خراب شده به دنیا آمد. این دومین خانه‌ای بود که اجاره کردیم. خانه اول را آقای سید احمد زنجانی پیدا کردند که شش ماهی در آن بودیم، ولی اجاره‌اش زیاد بود و بیرون آمدیم.

□ □ □

اسم پدر آقا، مصطفی بود و من خیلی دوست داشتم، اسم پسرمان مصطفی باشد. آقا هم راضی شدند و در نتیجه اسم فرزندان را محمد، لقبش را مصطفی و کنیه‌اش را ابوالحسن

□ □ □

مصطفی، آقا را خیلی دوست داشت و خیلی مطیع ایشان بود و به آقا احترام می‌کرد. او دوست داشت محبتش را به من و آقا و خواهر و برادرهایش نشان دهد. مثلاً خودش به بازار می‌رفت و برای من لباس می‌خرید و می‌آورد. آقا هم خیلی مصطفی را دوست داشتند به ما می‌گفتند، «ناهار نخورید تا مصطفی بیاید.» آقا به مصطفی احترام خاصی می‌گذاشتند و وقتی در ۳۰ سالگی او، متوجه شدند که مصطفی مجتهد است به او اجازه اجتهاد دادند.

چند ماه از ازدواج من با آقا [حضرت امام(ره)] گذشته بود که در خواب پیرزنی را دیدم که قبل از ازدواج هم در خواب دیده بودم و می‌شناختم. پس از سلام و احوالپرسی پرسیدم که کجا می‌رود، گفت که نزد فاطمه زهرا(س) می‌رود. از او خواستم که همراهیش کنم و با هم رفتیم تا به در یک باغ بزرگ رسیدیم. در آنجا شبیه در «باغ قلعه» قم بود. وارد باغ که شدیم، دیدم همه جا پر از درخت تریزی است. در میان باغ فرشی گسترده شده بود و روی آن ملحفه‌ای را مثل پتو چهار لا کرده و انداخته بودند و بانویی با لباس اطلسی آبی و گل‌های درشت مخملی روی آن نشسته بودند و کتی شبیه به آنچه که مادر بزرگم همیشه می‌پوشید، بر تن داشتند. بانو صورتی کشیده و سبزه داشتند و گیس‌هایشان را بافته بودند که تا پایین صورتشان می‌رسید. من جلو رفتم و سلام کردم و خیلی مؤدبانه کنار پیرزن روی فرش نشستم. پس از مدتی آن بانو از جا بلند شدند و رفتند. چند دقیقه‌ای طول کشید و بچه‌ای که در یک گهواره پارچه‌ای در کنار فرش قرار داشت، به گریه افتاد. من از جا بلند شدم و نزد بچه رفتم و از ذهنم گذشت که آن بچه، امام حسین(ع) است. زیر بازوهای بچه را گرفتم و او را با احترام بلند کردم. حدود هشت ماهه به نظر می‌رسید و بچه چاقی بود. آن بانو با یک کاسه بلور که بشقابی هم زیر آن بود، آمدند. احساس کردم مایع داخل کاسه، شربت است و برای پذیرایی از ما آورده‌اند. کاسه و بشقاب را به دست من دادند و بچه را از من گرفتند و نشستند. من هم کاسه را آوردم و برای احترام، جلوی پیرزن گذاشتم. پیرزن کاسه را به دست من داد. از خواب بیدار شدم و حس کردم فرزندم پسر است.



«شهید آیت‌الله حاج سید مصطفی خمینی به اتفاق آیت‌الله فاضل لنکرانی و مرحوم آیت‌الله اشراقی داماد حضرت امام(ره) در طی سالیان متمادی حلقه مباحثه‌ای داشتند که در آن بسیاری از مباحث مربوط به علوم مختلف حوزوی را مورد بررسی قرار می‌دادند. مرحوم اشراقی در آبان ماه ۱۳۵۹ در گفت‌و شنود با روزنامه اطلاعات به نقل پاره‌ای از گفتنی‌های خود از مزایای علمی و عملی آن شهید گر انمایه پرداخت که بخشهایی از آن در پی می‌آید.»

مرحوم آیت‌الله شیخ شهاب‌الدین اشراقی

او در ۲۵ سالگی مجتهد بود...

علوم متخصص شد و من نظیر او را در حوزه‌ها و مجامع علمی پیدا نکردم.

□ □ □

غیر از امام که بی تردید در تکوین شخصیت حاج آقا مصطفی(ره) تأثیر قاطع داشته‌اند، جد مادری حاج سید مصطفی هم در استعداد علمی، کم‌نظیر بوده است. مرحوم آقامیرزا ابوالفضل زبائره همگان بود و بسیاری معتقدند که مرحوم سید مصطفی، استعداد عجیب و قریحه بی‌نظیرش را از وی به ارث برده است. از این گذشته، امام(ره) از همان آغاز سالیهای مدرسه، ایشان را به درست درس خواندن عادت می‌دهند و او را تشویق می‌کنند و هنگامی هم که به مدارج بالاتر می‌رسد، شانزده سال از محضر درس امام نهایت استفاده را می‌برد و نیز در محافل خصوصی ایشان، بسیاری از غوامض علمی را که به خوبی قادر به رسیدن به واقعیت آنها نبود، با امام در میان می‌گذارد و ایشان هم در مسائل علمی راهگشای او هستند. بنابراین در تربیت علمی حاج سید مصطفی، شخص امام از هر نظر اثر تام داشتند و لذا او توانست بیشتر اصول و رؤس مطالب علمی و راه و روش امام را در بخشهای علمی به درستی بیاموزد.

□ □ □

شخصیت حاج آقا مصطفی(ره) در روند سیاسی و تاریخ مبارزات ملت ایران، بسیار برجسته است. او قبل از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ه. ش به هنگام طرح انجمنهای ایالتی و ولایتی که آغاز مبارزه علنی امام با شاه است و در زمان دولت علم او ج گرفت، پیوسته پشت سر امام بود و گام به گام، همراه ایشان در مبارزات شرکت می‌کرد و فوق العاده قاطع، محکم و شجاع بود.

□ □ □

شبی که امام را گرفتند و جریان پانزده خرداد پیش آمد، حاج آقا مصطفی(ره) در منزل امام با یک نفر صحبت می‌کرد و مرا هم خواست. من دیدم چیزی که ذهن او را سخت به خود مشغول کرده، زندانی بودن امام نیست، بلکه چگونگی ادامه مبارزه است. نقشه‌هایی را طرح می‌کرد و به فردی که آنجا بود، دستوراتی می‌داد تا حرکت آغاز شده را تسریع و تشدید کند و من شاهد تلاش فراوان او بودم. در اوج مبارزات، اولین کسی که در قم مبارزه را شروع کرد، باز هم او بود. مثلاً زمانی که بعضی از علما، معاملات دولتی را تحریم کردند، او در خانه امام با شربت سرکه شیره از مهمانها پذیرایی

□ □ □

صفای باطن، محبت. گشاده‌رویی،

لطیفه‌گویی، قریحه سرشار و مجلس‌آرایی از

صفات بارز او بود و به رفقایش بسیار علاقه

داشت. رفقای او احساس می‌کردند که

نزدیک‌ترین رفیق وی هستند، چون نسبت

به همه‌شان کمال محبت را داشت. او با آن‌که

از مال دنیا هیچ چیز نداشت، بسیار

سخاوتمند بود.

مرحوم حاج آقا مصطفی(ره) هم از لحاظ استعداد درک مسائل علمی و مجهولات و هم از لحاظ حافظه قوی برای نگهداشتن مسائل علمی، قوی بود و حتی می‌توان گفت هم در حافظه و هم در استعداد نبوغ داشت. من در بیان این مسئله کوچک‌ترین تعصبی را نسبت به او نشان نمی‌دهم، بلکه وجدان حکم می‌کند که واقعیت را بگویم. من در حوزه علمیه قم و نجف به قدرت استعداد علمی و حافظه او کسی را ندیده‌ام.

□ □ □

او تمام «المنجد» را حفظ و به خصوصیات واژه‌ها واقف بود و در قدرت حافظه و دانستن فتاوی علما، ید طولایی داشت. در قدرت حافظه او همین بس که از تمام فروع کتاب «عروه الوثقی» اثر مرحوم آیت‌الله حاج سید محمدکاظم(ره) که از کتب بسیار نفیس فقهی است، اطلاع کافی داشت.

□ □ □

در مورد استعداد ایشان، همین قدر بگویم که من با او و استاد محمد فاضل لنکرانی، سالها هم بحث بودیم و من در آن سالها متوجه شدم که او در ۲۵ سالگی مجتهد شده است. در آن سالها، امام تأیستان را به تهران و به امامزاده قاسم تشریف می‌آوردند. من روزی به ایشان گفتم که حاج آقا مصطفی(ره) مجتهد است. آیا شما بر این معنا صحه می‌گذارید؟ امام به سؤال من پاسخ صریحی ندادند، چون نمی‌خواستند در مورد فرزند خود اظهار نظر کنند، ولی من از شادمانی چهره ایشان فهمیدم که ایشان هم اجتهاد حاج سید مصطفی را در آن سن قبول داشتند.

□ □ □

حاج آقا مصطفی(ره) در همه علوم نه تنها عالم، بلکه متخصص بود. در ادبیات، صرف و نحو و فلسفه واقعاً تخصص داشت. در فقه و اصول هم مجتهد بود و این را تمام اساتید و علما و کسانی که از میزان علمی و ادراکی او اطلاع داشتند، صحه می‌گذاشتند.

□ □ □

یکی از دلایل ورزیدگی بالای او در زمینه اجتهاد این بود که وقتی پس از دوازده سال که رژیم شاه اجازه سفر به عتبات عالیات را به من داد، هنگامی که به نجف رفتم، متوجه شدم که حاج آقا مصطفی(ره) بسیار از زمانی که با من هم مباحثه بود، قوی‌تر شده است و در حوزه نجف درس خارج را می‌گوید و عده زیادی از علمای حوزه نجف از درس او استفاده می‌کنند. درس خارج گفتن حاج آقا مصطفی(ره) در حوزه نجف، خود دلیل بارزی است بر این امر که فضایی حوزه نجف هم مقام علمی او را پذیرفته بودند.

□ □ □

حاج آقا مصطفی(ره) تألیفاتی هم دارد و من نوشته‌های او را در تفسیر که در میان آنها مقدمه و تفسیر سوره حمد و چند آیه از سوره مبارکه بقره به چشم می‌خورد، در نجف دیدم که ۱۴۰۰ صفحه بزرگ بود و در کاغذهای معمولی بیش از سه هزار نسخه می‌شد. او در فقه و اصول هم آثار فراوانی دارد و در آنها درباره بسیاری از کتب و ابواب فقهی بحث کرده است. همچنین در فلسفه، حاشیه‌ای بر اسفار ماصدرا دارد. او در قم، اسفار را برای بعضی از فضلا تدریس می‌کرد و همین امر، دلیلی بر مقام علمی و تخصص وی در فلسفه است.

□ □ □

به نظر من حاج آقا مصطفی(ره) جامع معقول و منقول بود. او در آن سن کم، به چنان مقام علمی و اجتهادی دست یافت که در تمام

می‌کرد.

□ □ □

پس از واقعه پانزده خرداد، امام را به ۱۰ سال زندان محکوم کردند، ایشان در خانه‌ای محصور بودند که مرحوم آقا سید مصطفی در آنجا ملازم و غمخوار امام بود. قبل از آن هنگامی که امام را به ترکیه تبعید کردند، آن مرحوم به زندان افتاد. پس از مدتی که از زندان آزاد شد و به قم آمد، مردم و مراجع از ایشان استقبال عظیمی کردند. بعد سازمان امنیت ترسید که نکند او خلا غیبت امام را پر کند و لذا او را دستگیر و به ترکیه تبعید کرد. در میان مأموران سازمان امنیت، سرهنگ افضلی هم به قم آمد و با او مذاکره کرد و اصرار داشت که خود حاج آقا مصطفی به ترکیه برود، ولی او حاضر نشد و قصد داشت که حوزه قم و نیز مادر بزرگوارش را سرپرستی کند. پس از امتناع وی، همان شب سرهنگ مولوی ملعون به مرحوم آقا سید مصطفی تلفن زد و ناسزا گفت و او هم با نهایت شجاعت و صراحت و باتندی، شدیدترین ناسزاها را جواب گفت. سرانجام وی را به ترکیه تبعید کردند و آنجا هم، همراه امام به نجف تبعید شد و سپس با توطئه دولت شاه خائن و همکاری حسن البکر به مقام رفیع شهادت نائل آمد.

□ □ □

رژیم شاه قصد داشت با کشتن حاج آقا مصطفی(ره)، روحیه امام را درهم بشکند، ولی همان‌گونه که همه ملت ایران آگاه هستند، فوت حاج آقا مصطفی(ره) نه تنها روحیه امام را درهم نشکست، بلکه ایشان قاطع‌ترین و مصمم‌ترین قیل، مبارزه را ادامه داد. امام در شهادت او حتی یک قطره اشک هم نریختند، درحالی که بسیار رقت قلب داشتند و علاقه‌شان به فرزندشان نهایت نداشت. مرد قاطع، در چنین مواقعی، محبت را فراموش می‌کند و لذا فوت آقا سید مصطفی برای ایشان مسئله‌ای را ایجاد نکرد و عمداً این مسئله را فراموش کردند و همین، دلیلی بر قاطع بودن ایشان در راه دین است.

□ □ □

دلیل دیگری که رژیم شاه، حاج آقا مصطفی را از سر راه برداشت این بود که او به تنهایی حریف همه این رویهان بود و لذا از او خوف داشتند. حاج آقا مصطفی مردی مبارز، مبتکر، نیرومند و خلاق بود و از این جهت در سطح بسیار وسیعی با رژیم شاه مبارزه می‌کرد. رژیم قصد داشت با این عمل به این دو هدف برسد، ولی از آنجا که مبارزات ملت ما باید با امدادهای غیبی به ثمر می‌رسید، به فرمایش امام، شهادت حاج آقا مصطفی(ره) از الطاف خفیه حق بود و براندازی رژیم، از روز شهادت ایشان، آغاز گردید و محقق شد.

□ □ □

مرحوم آقا سید مصطفی بسیار رفیق دوست بود و به علت حسن سلوک و اخلاق خوش، رفقای صمیمی زیادی داشت. در قبال مسائل مادی و واقعی نظیر بود و هیچ‌گاه حکام دنیا و زرق و برق آن، چشمش را نگرفت که این به خوبی در وصیتنامه وی که چند خط بیشتر نیست، مشهود است. صفای باطن، محبت، گشاده‌رویی، لطیفه‌گویی، قریحه سرشار و مجلس‌آرایی از صفات بارز او بود و به رفقایش بسیار علاقه داشت. رفقای او احساس می‌کردند که نزدیک‌ترین رفیق وی هستند، چون نسبت به همه‌شان کمال محبت را داشت و در محبت هم مساوات را رعایت می‌کرد. او با آن‌که از مال دنیا هیچ چیز نداشت، بسیار سخاوتمند بود.



از نگاه همسر

همسر او بودن موجب شد تا تحمل مشکلات برای من آسان باشد...

وضع برعکس شده بود. او در خانه می‌نشست و من بیرون می‌رفتم، چون از محیط عراق نفرت داشت و می‌گفت در اینجا همه به فکر زندگی روزمره هستند و او هم از این شیوه زندگی نفرت داشت و دوستانش هم در ایران بودند. فقط عصرها برای درس از خانه بیرون می‌رفت.

□ □ □

در مدتی که در عراق اقامت داشتیم، همه کتابهایش را نوشت. او در تمام رشته‌ها تبحر داشت و صاحب‌نظران معتقدند که تفسیر او برای بسیاری از افراد قابل استفاده است.

□ □ □

در مورد مرگ او باید بگویم که مسمومش کردند، ولی نفهمیدم که سم چگونه وارد بدن او شد. او مرد بسیار سالمی بود و هیچ‌گونه بیماری نداشت. او قوی‌ترین فرزند امام بود و خانم می‌گفتند که او از بچگی بسیار قوی بوده است.

□ □ □

حاج آقا مصطفی مرد گردش و سفر بود، ولی چهارده سالی را که در عراق بودیم، همواره نزد امام ماند و فقط سفری به مکه رفت. تابستانها هم که ما به ایران می‌آمدیم، ایشان نزد امام می‌ماند و با آن که دوری از بچه‌ها برایش سخت بود، ولی از فرط علاقه‌ای که به امام داشت، راضی نمی‌شد ایشان را تنها بگذارد. علاقه‌ای که به امام (ره) خیلی بیشتر از علاقه فرزند به پدر بود. امام هم به حاج آقا مصطفی خیلی علاقه داشتند. ایشان حالت مشاور امام را داشت و در جریان ۱۵ خرداد، یار و یاور نزدیک امام بود و رژیم هم این را خیلی خوب می‌دانست.

□ □ □

همسر چنین مردی بودن باعث شد که تحمل من برای مقابله با مشکلات و سختی‌ها بالا برود و در مصائب، بردبار باشم. من اصولاً آدم عصبی و حساسی هستم. وقتی که حسین کوچک بود، اگر ده دقیقه دیر به خانه می‌آمد، سخت نگران می‌شدم، ولی بعدها چنان صبور شدم که می‌توانستم حتی دو ماه او را نبینم.

● برگرفته از یادمان شهید مصطفی خمینی.
روزنامه اطلاعات . اول آبانماه ۱۳۵۹

بودند و با آن که زمین داغ بود، ما موقع خوابیدن، رختخوابمان را روی زمین می‌انداختیم، به طوری که خود ساکنان آنجا نمی‌توانستند چنین کاری کنند. هشت سال از اقامت ما در نجف گذشته بود که مرحوم حاج احمد آقا به آنجا آمد و از این که ما روی زمین می‌خوابیدیم، بسیار تعجب کرد و ناراحت شد و رفت و برایمان تخت خرید. البته این طور نبود که آقا مصطفی نمی‌توانست برای ما تخت بخرد، بلکه معتقد بود که باید با سختی زندگی کرد. زندگی ما در عین حال که با چنین سختی‌هایی همراه بود، بسیار باصفا بود.

□ □ □

او با بچه‌ها بسیار مهربان بود و رفتارش طوری بود که بچه‌ها مشکلات را راحت تحمل می‌کنند. آنها حتی مرگ پدری به این خوبی و مهربانی را خوب تحمل کردند. او در تمام برنامه‌های بچه‌ها بسیار دقت داشت و مخصوصاً روی درسشان حساسیت داشت و لحظه‌ای از آنها غافل نمی‌شد.

□ □ □

اگر حاج آقا مصطفی را با ملاک‌هایی که بعضی از افراد در نظر دارند بسنجیم، شاید شوهر خوبی به نظر نیاید، چون در اوایل زندگی‌مان گاهی می‌شد که دو ماه به خانه نمی‌آمد و اعتقاد داشت که من باید به این نوع زندگی عادت کنم. البته در عراق

هشت سال از اقامت ما در نجف گذشته بود که مرحوم حاج احمد آقا به آنجا آمد و از این که ما روی زمین می‌خوابیدیم، بسیار تعجب کرد و ناراحت شد و رفت و برایمان تخت خرید. البته این طور نبود که آقا مصطفی نمی‌توانست برای ما تخت بخرد، بلکه معتقد بود که باید با سختی زندگی کرد. زندگی ما در عین حال که با چنین سختی‌هایی همراه بود، بسیار باصفا بود.

شهید حاج آقا مصطفی انسانی نبود که بتوان افکار و احساسات او را به آسانی درک کرد و من هم که سالها در کنارش زندگی کردم، نتوانستم کاملاً او را درک کنم. هیچ نکته‌ای از دید او پنهان نمی‌ماند و هیچ چیزی را نمی‌شد از او مخفی کرد. همه چیز را با دقت دریافت می‌کرد و می‌فهمید.

□ □ □

او مردی جدی و در عین حال مهربان بود. محبت و لطفش به‌خصوص شامل حال زبردستان می‌شد، مثلاً با ننه صغری که ۲۱ سال در خانه ما بود، چنان رفتاری داشت که انسان با مادرش این گونه رفتار می‌کند.

□ □ □

رفتار ایشان با پدر و مادرشان بی‌نهایت احترام‌آمیز و توأم با محبت بود، به طوری که مادر ایشان، حتی سالها بعد از شهادت فرزندشان، طوری سوگواری می‌کردند که گویی ایشان تازه از دنیا رفته است و همین نشانه علاقه و محبت زیاد بین آنها بود.

□ □ □

زندگی در محیط خشک و متعصب نجف برای ما خیلی مشکل بود. خانم امام هم که روحیه با نشاطی داشتند، زندگی در آن محیط را نمی‌پسندیدند. حاج آقا مصطفی شبیهایی را برای صحبت با خانم تعیین کرده بودند و این خود در روحیه ایشان بسیار مؤثر بود، چون پس از صحبت با حاج آقا مصطفی، خانم همیشه می‌گفتند که تحمل مشکلات و سختی‌ها برایشان خیلی راحت‌تر می‌شود. زندگی در نجف واقعاً مشکل بود، ولی وجود حاج آقا مصطفی، زندگی در آن محیط را برای ما آسان می‌کرد.

□ □ □

حاج آقا مصطفی معتقد بود که نباید در راحتی و آسایش زندگی کرد و باید از طریق زجر و سختی کشیدن به خودسازی پرداخت. خلاصه این که زندگی نباید به صورت خورد و خواب باشد و برای به دست آوردن همه چیز باید سختی کشید و زندگی ما هم همین‌گونه بود. حالا که فکرش را می‌کنم می‌بینم رفتار و اخلاق او تا چه حد در سرنوشت من و بچه‌ها مؤثر بوده است.

□ □ □

در نجف هوا بسیار گرم بود. در آن موقع بچه‌ها خیلی کوچک



حجت الاسلام والمسلمین عبدالمجید معاد پخواه *

مرثیه‌ای که ناسروده ماند...

موج آفرین و تاریخساز بوده است که خود موضوع پژوهشی است بایسته. نمونه‌ای از این مرگ‌ها را می‌توان مرگ «امیرکبیر» در تاریخ معاصر دانست که در انقراض استبداد قاجاری نقش آفرین بوده است.

مرگی مشکوک در مهاجرت

در این مقاله، سخن از مرگ مشکوکی است در مهاجرت که به حق «شهادت» لقب گرفت. مرگی موج آفرین در تاریخ انقلاب اسلامی ایران که از آن باید به عنوان «کانون زلزله‌های سیاسی تاریخ انقلاب» یاد کرد. مرگی چنان باشکوه که در برابر آن، بزرگ‌ترین شهادت‌های تاریخ انقلاب اسلامی ایران رنگ می‌بازد. سخن از مرگی است که موج آن در سال ۵۶ همه محاسبه‌ها و معادله‌ها را در ایران به هم ریخت و حضرت امام (ره) از آن به عنوان یکی از «الطاف خفیه الهی» یاد کرد.

نیرنگ فضای باز سیاسی

واقعیت این است که از همان نخستین روزها که با حضور آمریکا در ایران، سیاست خارجی این کشور دستخوش تحولی تاریخی شد، همواره رژیم شاه برای اجرای اصلاحاتی زیر فشار بود و بعدها (در پی شکست تجربه دولت امینی) فلسفه انقلاب سفید، بیش از هر چیز پاسخ به این درخواست و فشار بوده است. در این میان آنچه رژیم را در تنگنای سختی قرار می‌داد، تضاد و تناقض سیاست مدرنیزه کردن کشور با اختناق سیاسی حاکم بر ایران بود. توسعه اقتصادی و صنعتی با توسعه سیاسی و فرهنگی (به مثابه دو رویه از یک سکه) در ملازمه‌اند و تفکیک ناپذیر. چنین بود که گام‌های رژیم در راه توسعه، عقیم می‌نمود و رفته رفته، تنگنا به بن‌بست کشیده می‌شد.

از سوی دیگر استبداد، دیکتاتوری و خودکامگی در هویت، ذات و سرشت رژیم شاه چنان ریشه‌دار بود که با نفی آن، اصل رژیم نفی می‌شد. مشارکت و حضور مردم، شرط اساسی توسعه سیاسی است و برای رژیم‌های استبدادی پذیرفتن و باور کردن مردم امکان‌پذیر نیست. چنین بود که هم رژیم شاه و هم آمریکادر جریان مدرنیزه کردن کشور و داستان اصلاحات، همواره خود را فریب

و نیست. در این میان عواملی ناشناخته را نقش و اثری است تعیین کننده، از آن جمله، «شرایط تاریخی» که برای همه کس قابل فهم است.

در تاریخ اسلام (چون تاریخ هر ملت) مرگ‌هایی را می‌شناسیم چنان باشکوه و ستایش انگیز که هریک سرآغاز تحولی ژرف بوده‌اند. شاید بتوان از مرگ ابودر غفاری در تبعیدگاه ریذه، به عنوان نخستین مرگ موج آفرین و تاریخساز یاد کرد که در فتنه‌های پس از بعثت، زمینه‌ساز تحولی ژرف بوده و سهمگین‌ترین ضربه را بر فتنه سپاه کاخ سبز فرود آورده است. از آن پس، رهروان راه ابودر، (اگر در چگونه زیستن، قدرت انتخاب نداشته‌اند) با چگونه مردن، از کرامت و آزادی خویش دفاع کرده‌اند. بررسی مرگ‌هایی ستایش انگیز از این دست، از بایسته‌های پژوهش در تاریخ اسلام است که اوج آن را در «حماسة عاشورا» می‌توان یافت و آن را به تحلیل نشست.

تاریخ ایران باستان، ایران اسلامی و نیز ایران معاصر شاهد مرگ‌هایی



سخن از مرگ مشکوکی است در مهاجرت که به حق «شهادت» لقب گرفت. مرگی موج آفرین در تاریخ انقلاب اسلامی ایران که از آن باید به عنوان «کانون زلزله‌های سیاسی تاریخ انقلاب» یاد کرد. مرگی چنان باشکوه که در برابر آن، بزرگ‌ترین شهادت‌های تاریخ انقلاب اسلامی ایران رنگ می‌بازد. سخن از مرگی است که موج آن در سال ۵۶ همه محاسبه‌ها و معادله‌ها را در ایران به هم ریخت و حضرت امام (ره) از آن به عنوان یکی از «الطاف خفیه الهی» یاد کرد.

معمای چگونه مردن

اینگ برابیم کمترین تردیدی نیست که «چگونه مردن» را اگر پیچیده‌ترین معماها ندانیم، باید آن را بی‌شک یکی از پیچیده‌ترین معماها در حیات انسانی به‌شمار آریم. در جای جای تاریخ هر ملت، نام و یاد انسان‌هایی ثبت است که مرگشان موج آفرین و تاریخساز بوده است. در اینجا جای پرسش است که مرگ‌هایی چنین باشکوه و ستایش انگیز را چگونه می‌توان توفیق یافت.

«چگونه مردن» در نگاه شماری از پژوهشگران

در پندار و باور شماری از پژوهشگران مسائل انسانی، «چگونه مردن» برآیند و تابع چگونه زیستن است که برای درک آن، جز به چگونه زیستن نباید اندیشید. بر پایه پنداری چنین است که در سخنها و نوشته‌های به یادگار مانده از آنان این مضمون دیده می‌شود که: خدایا چگونه زیستن را به من بیاموز، «چگونه مردن» را خود خواهم آموخت.

چنین باور و پنداری چندان دور از انتظار هم نیست. زیرا آنچه در این زمینه، نخست در ذهن و باور می‌نشیند، نقش تعیین کننده «چگونه زیستن» در «چگونه مردن» است.

چگونه مردن در عرفان دعا

آنچه زمینه‌ساز پی بردن به نادرستی و کاستی این باور است، اندیشه در ژرفای ادعیه پیامبر (ص) و اهل بیت اوست که چگونه در نیایش با خداوند همواره بر درخواست مرگ زیبا و ستایش انگیز، علاوه بر درخواست زندگی زیبا، اصرار داشته‌اند.

حل معما با استفاده از شبیه‌سازی

برای روشن شدن عوامل ناشناخته اثرگذار بر «چگونه مردن» می‌توان از شبیه‌سازی سود برد و از مثالی استفاده کرد:

قله‌های بلند شعر و ادب در ادبیات هر ملت

در دنیای شعر و ادب، شاعران بزرگی را می‌شناسیم که سروده‌هایی بی‌بدیل به یادگار گذاشته‌اند. در ادبیات عرب شاعرانی چون امرؤ القیس و... در ادبیات پارسی شاعران پرواژه‌ای چون سعدی، حافظ، خیام و در ادبیات تاریخ معاصر شاعرانی چون نیما و اخوان ثالث، در ادبیات روم و نیز اروپای پس از رنسانس چهره‌هایی پرواژه مطرح‌ند. وجه مشترک چهره‌هایی از این دست، جهانشمول بودن و مرزناشناسی آنهاست. شاعران بزرگی که در ادبیات هر قوم به عنوان قله‌های بلند شعر و ادب درخشیده‌اند، درخشش و جادبه‌ای فراسوی مرزها دارند و از حرمت و جایگاهی معتبر و بیرون از مرزهای جغرافیایی و احیاناً تاریخی برخوردارند.

ساده‌اندیشی در ارزیابی آفرینشهای جاودان

بسا برای شاعرانی جوان و نواندیش، پذیرفتن بی‌بدیل بودن شعر سعدی و حافظ سنگین باشد، حتی بر این باور باشند که توانایی آفرینش غزل و قصیده‌ای برتر از سروده‌های سعدی و حافظ (از هر جهت) دارند.

آنچه در این باور ساده‌اندیشانه مورد غفلت است، عواملی است که هم از توان و اختیار شاعران بزرگی چون سعدی و حافظ بیرون است و هم از توان این مدعیان. به تعبیری دیگر، آنچه غزل شیخ و خواجه شیراز را جاودانه کرده است، تنها خلاقیت فردی نیست، بلکه عوامل ناشناخته دیگری نیز بر جاودانگی آفرینش هنری آنان اثرگذار بوده است که از آن جمله «شرایط تاریخی» است. بگذریم از ناشناخته‌هایی دیگر که از قلمرو شناخت ما محجوبان بیرون است.

شاید بتوان با خلاقیت فردی شیخ و خواجه شیراز به رقابت برخاست، اما (در مثل) شرایط تاریخی آنان بیرون از قلمرو و توان و اختیار ما و آنان است و غیر قابل تکرار. چنین است که خواجه شیراز موفقیت‌های بزرگ را مشروط به امداد روح القدس و فیض او می‌داند.

شرایط تاریخی مرگ‌های باشکوه و تاریخساز

مرگ‌های باشکوه و تاریخساز نیز، تنها معلول چگونه زیستن نبوده



دکتر زهرا مصطفوی

در راستای تکمیل یادمان حاضر در پی گفت‌و شنود اختصاصی با سرکار خانم زهرا مصطفوی نیز بودیم که متأسفانه به علت اشتغالات فراوان وی به ویژه در ماه مبارک رمضان این مهم میسر نشد. ایشان در اجابت خواست ما متن ذیل را برای نشریه ارسال داشتند که مورد ویرایش شاهد یاران قرار گرفته است.

دکتر زهرا مصطفوی

فانی در وجود پدر...

شناخت برادرم شهید حاج آقا مصطفی (ره) دقیقاً در کنار شناخت حضرت امام (ره) ممکن است. ویژگیهای اخلاقی پدرم، از جمله شجاعت، در ایشان هم وجود داشت و کمال یافته بود. او در مسائل علمی نیز جسارت و شهامت خاصی داشت و مباحثات وی با حضرت امام (ره) و دیگر بزرگان، زبانزد همه بود. حتی در ترکیه صدای مباحثات طلبگی آنها به قدری بالا می‌گرفت که صاحبخانه نگران می‌شد و سراغ ایشان می‌رفت. برادرم به هیچ وجه تحت تأثیر عظمت گوینده قرار نمی‌گرفت و پیوسته حرفش را با شهامت می‌زد.

او دائم‌الذکر بود. خود من در نجف شاهد بودم که پیوسته مشغول نماز مستحبی و ذکر بود. اهل ریاضت بود و با آن که از نظر جسمی تنومند بود، هرگز بر زیرانداز نرم نمی‌نشست و روی تشک نرم نمی‌خوابید و به جایی تکیه نمی‌داد. همواره پای پیاده از نجف به کربلا سفر می‌کرد و ما شاهد پاهای خونین و زخمهای پای او بودیم.

اهل مزاح و شوخی بود. طوری که خاطرات شوخیهای او در ذهن اطرافیان مانده است. عاشق درس و تحصیل و تحقیق بود. در زمینه‌های مختلف مطالعه می‌کرد و در علوم گوناگون تبحر داشت. کتابهای بسیاری را نوشت که متأسفانه بخش عمده آنها مفقود شده و فقط همین ۲۸ جلد از او باقی مانده است.

ارادت خاصی نسبت به پدرمان داشت و خود را فانی در وجود او می‌دید. گویی امام (ره) همه وجود او بود. حکم مراد و مرید را داشتند و رفتارش به گونه‌ای بود که گویی جز حفظ حضرتشان مقصود و مقصدی ندارد. روشهای مختلفی را به کار می‌گرفت تا امام (ره) لقمه‌ای غذا بخورد و پیوسته مراقبت داشت که ایشان بیمار نشوند و اگر هم می‌شدند، همه دستورات پزشکی را به دقت می‌نوشت و مراعات می‌کرد.

در زمینه مبارزات، دنبال امام (ره) حرکت و مسیر فعالیت‌های سیاسی ایشان را هموار می‌کرد. البته او فقط با کسانی که کاملاً به آنها اطمینان داشت همکاری می‌کرد و اجازه حضور هر کسی را در محضر امام (ره) نمی‌داد و ارتباطات ایشان را با دیگران با دقت و وسواس خاصی دنبال می‌کرد.

همگان از شخصیت علمی ممتاز او خبر داشتند. ایشان در قم هم تدریس می‌کرد و جلسه درسش جلوه خاصی داشت و از شلوغ‌ترین درسها بود. خود ایشان در زمینه تسلط بر فلسفه شهرت داشت.

پس از دستگیری حضرت امام (ره)، اخوی به عنوان یک فرد قابل اعتماد، مسیر حرکت امام (ره) را تداوم بخشید و مورد عنایت علما و مراجع و طلبه‌های قم بود. پس از تبعید حضرت امام (ره) به ترکیه، همین حرکت و محوریت اخوی در قم سبب شد که رژیم از حضور او احساس خطر کند و او را هم به ترکیه تبعید کردند.

یادم هست آن روزها مادرم در کمال ناراحتی و گریه از اخوی می‌خواستند آرام بگیرد و می‌گفتند که پدرتان آمادگی و تحملش را دارد، ولی تو جوان هستی. اگر تو را بگیرند، جواب زن و بچه‌ات را چه بدھیم؟! اخوی در جواب مادر گفتند، «من می‌دانم شما اینجا هستید و از زن و بچه من مراقبت می‌کنید، اما آقا آنجا تنهاست.» صحنه خدا حافظی برادر با زن و فرزند و دیگران بسیار سخت و سوزناک بود. هیچ‌کس نمی‌دانست او را به کجا می‌برند و چگونه باید با او تماس گرفت.

پس از مهاجرت حضرت امام (ره) به عراق، مرحوم حاج آقا مصطفی در درسهای علما شرکت داشت و با اشکالاتی که می‌گرفت و بحثهایی که می‌کرد، توجه همه طلاب را برانگیخته بود و حوزه علمی نجف، از این طریق با حضرت امام (ره) آشنا شد و طلاب به سوی جلسات درس ایشان سرازیر شدند. رژیم گمان نمی‌کرد که حضرت امام (ره) در نجف و در کنار دیگر مراجع، چهره درخشانی شوند، در حالی که درس امام (ره) در نجف، از همان آغاز جلوه و درخشش خاصی داشت.

امام (ره) بسیار به برادرم اعتماد و اعتقاد داشتند و در سال ۱۳۴۵ فرمودند، «او در سنی که هست از زمانی که من به سن او بودم، بهتر است.» بدیهی است کسی که بر سر سفره چنین استادی بنشیند و در کنار او رشد کند، با توجه به آشنایی کامل حضرت امام (ره) به ابعاد مختلف علمی و اخلاقی، از ایشان بهره‌های فراوان خواهد برد.

اخوی در مسائل مربوط به خارج از کشور که افراد مبارز به نجف می‌آمدند و اکثراً هم منزل ایشان بودند یا رفت‌وآمد می‌کردند، فعال بود و دستورات لازم امام (ره) توسط او به خارج منتقل می‌شد.

حاج آقا مصطفی در دورانی که در ترکیه و نجف بود، برای حفظ جان امام (ره) تلاش بی‌نظیری کرد و چون مادری فداکار، با وسواس خاصی مراقب حالات ایشان بود، زبیر آن زمان، امام (ره) بسیار خاموش بودند و رنج می‌کشیدند و من بارها در آن زمان از سکوت امام (ره) به یاد سکوت حضرت علی (ع) می‌اقدام، لذا اخوی با تمام وجود در تلاش برای حفظ جان و روحیه ایشان بود.

اخوی در همان مسجدی که امام (ره) فقه تدریس می‌کردند، درس اصول فقه می‌داد و شاید شاگردان او بیشتر از امام (ره) هم بوده است. بسیاری از افراد محترم و علمائی که امروز در کشور حضور دارند و در نجف بوده‌اند و برخی از مراجع معظم تقلید از دوستان هم میانه‌ای او و برخی از فقهای محترم از شاگردان او در قم یا نجف بوده‌اند.

آنچه از کتب علمی ایشان می‌توان استفاده کرد، مخصوصاً بنده درباره تفسیر و حاشیه بر اسفار اظهار نظر می‌کنم و دیگران درباره فقه و اصول ایشان، همه بر وسعت اطلاعات ایشان معترفند. یکی از مراجع نجف درباره ایشان گفته است، «من هیچ کس را ندیده‌ام که تا این اندازه نسبت به مبانی و نوآوریهای خود حضور ذهن داشته باشد که در هیچ موردی از آن عدول نکند و سخنی بر خلاف نظرات دیگر خود ابراز نکند.» او می‌افزاید، «تفسیر ایشان یک کتاب خاص و ویژه در تفسیر است که سبک خاصی را دنبال می‌کند. در هر آیه‌ای به بحثهای ادبی، اخلاقی، فقهی، اصولی، کلامی، فلسفی و حتی گاهی به بحثهای علوم غریبه می‌پردازد و استفاده‌هایی را که هر عالمی می‌تواند از آیه داشته باشد، مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. سپس با نگاههای مختلف و از ابعاد گوناگون به تفسیر و معنی کردن آیه می‌پردازد و به همین جهت در پنج جلدی که از تفسیر ایشان منتشر شده، فقط سوره حمد و ۴۶ آیه از سوره بقره مطرح شده است که تفسیری بسیار عمیق و گسترده است و متأسفانه فرصت نشد تا به آخر برسد.»

حضرت امام (ره) هنگام شنیدن خبر شهادت او گفتند، «مصطفی امید آینده اسلام بود.» به نظر می‌رسد که چون امام (ره) در آستانه یک انقلاب بزرگ بودند، لازم بود یک‌بار دیگر درس مقاومت را به ملت شهید پرور ایران که تا آن زمان جوانان خود را در راه اسلام داده بودند، بیاموزند، از این رو با اقتدار و استحکام در مجالس ترحیم حاضر می‌شدند. مادرمان نقل می‌کردند که خدا می‌داند امام (ره) چه حالی داشته‌اند و برای از دست رفتن فرزندی که می‌توانست یآوری برای اسلام باشد، چقدر گریه کرده‌اند. امام (ره) بسیار عاطفی بودند. من خودم شاهد گریه‌های ایشان در مقابل تلویزیون و زمانی که شهدا را تشییع می‌کردند، بوده‌ام. همچنین هنگامی که ستونهای جوانان به طرف جبهه حرکت می‌کردند، بسیار متأثر می‌شدند و می‌گریستند.

امیدوارم قدر و منزلت این شهید بزرگوار و خدمتاتی که برای علم و جهان اسلام و انقلاب اسلامی انجام داد، هر چه بیشتر مورد توجه و عنایت واقع شود و روحش با روح پاک حضرت امام (ره) و با ائمه اطهار و پیامبر اکرم (ص) همراه باشد.



●
دا ردم

«شهید آیت‌الله مصطفی خمینی در مقطع دستگیری پس از تبعید حضرت امام تا ملحق شدن به ایشان در تبعیدگاه ترکیه، در بند ۱۱ زندان قزل‌قلعه با مرحوم داریوش فروهر مصاحب و مانوس بود. آقای فروهر در آبان ماه سال ۵۹ و در سالگرد شهادت فرزند امام به نقل برخی از خاطرات خویش از آن برهه پرداخت که بخشهایی از آن در پی می‌آید. این خاطرات تنها به نیت ادای شهادتی در مورد سلوک اخلاقی آن شهید بزرگوار و تأثیر آن بر معاشران در این یادمان می‌آید و دیگر هیچ!»

■ داریوش فروهر

یاد روزهای زندان...

کردم اندوهم بیشتر از آن جهت است که با شخصیت برجسته ایشان در زندان آشنا شده و استواری این شخصیت را شناخته بودم.

□ □ □

من از سال ۴۱ همراه با گروهی از مبارزان ملی، به نقش امام خمینی در پیکارهای آینده ملت ایران اعتقاد پیدا کردم و این اعتقاد در پانزده خرداد تقویت شد و با بسیاری از هم‌اندیشان آن روزهایم حاج آقا مصطفی در این تغییر نگرش و شناخت بیشتر امام خمینی، نقش بسیار داشت. ایشان چه در مواردی که من و زندانیان دیگر پرسشی داشتیم و چه در فرصتهای مناسب دیگر، از شیوه زندگی، شخصیت و اندیشه پدر بزرگوارشان صحبت می‌کردند و همین مسئله باعث شد که در طول سالیهای قترت، همواره جزو کسانی باشم که برای رهایی از تنگناهای استبداد، زیر سلطه استعمار، چشم امید به این رهبر دوخته بودم.



□ □ □

یک شب از درد کلیه رنج می‌بردم. کلیه‌ام سنگ داشت و عادت نداشتم در زندان از کسی درخواستی بکنم. گردانندگان زندان هم پزشک نمی‌آوردند. یادم می‌آید ایشان تمام شب را همراه با پرویز حکمت‌جو، در کنار من گذراندند. حتی یادم هست که دست ایشان را که درشت بود و پوست سفیدی داشت، برای این‌که ناله نکنم، از شدت درد فشار داده بودم، به‌طوری‌که صبح آثار کبودی روی دستشان مانده بود.

□ □ □

هنگامی که ایشان به ترکیه، نزد پدر بزرگوارشان و سپس از آنجا به عراق رفتند، جسته و گریخته و از طرق گوناگون، با ایشان تماسهایی داشتم. یادم هست که ایشان بارها از امام خمینی نه به عنوان یک پدر که به عنوان مرجع و رهبر یاد می‌کردند. هنگامی که خبر درگذشت ایشان در شهر پیچید، نمی‌توانستم باور کنم تا دوستی از آنجا تلفن کرد و خبر ناگوار را تأیید کرد. آن شب قرار بود من در مجلسی به مناسبت زادروز حضرت رضاراع، سخنرانی داشته باشم. یادم هست که مجلس جشن تبدیل به مجلس عزای شد و با آن‌که آن خانه و محله و خیابان، تحت نظر پلیس بود، در آغاز سخنرانیم، این درگذشت ناگوار را تسلیت گفتم و همان موقع اشاره

روز ۱۳ آبان سال ۱۳۴۳، رادیوی زندان خبر تبعید حضرت آیت‌الله خمینی را پخش کرد. در آن موقع زندان تا اندازه‌ای خلوت بود و من با دو تن دیگر در بند ۱۱ انفرادی زندان قزل‌قلعه به سر می‌بردیم. پاسی از شب گذشته بود که در دالان زندانهای انفرادی باز شد و یک روحانی بلند بالا و خوش‌سیما را به بند ما آوردند و سلول ایشان را تعیین کردند. من و یک زندانی دیگر، پرویز حکمت‌جواز وابستگان حزب توده، از مدت‌ها قبل در زندان به سر می‌بردیم و در آن بند، زندانی دیگری نبود. در اتاقهای انفرادیمان باز بود. بعد از بیرون رفتن مأمورین، هر زندانی به طور طبیعی کوشش می‌کرد که زندانی تازه‌وارد را بشناسد. با پرس و جوهایی که کردیم، سربازهای نگهبان گفتند که او را از قم آورده‌اند و با حضرت آیت‌الله خمینی نسبتی دارد. در فرصت مناسبی، در سلول ایشان را باز کردم و سلام و احوالپرسی کردم و فهمیدم که فرزند امام خمینی است.

□ □ □

شهید حاج آقا مصطفی (ره) شخصیت برجسته‌ای داشت. آن شب، ایشان را برای شام به سلولم دعوت کردم و از آن به بعد تا مدتی که زندان بودم، با هم نشست و برخاست داشتیم و هم غذا بودیم. فقط زمانی که در سلول بودیم، از هم جدا نگه داشته می‌شدیم و نگهبانها چندان سختگیری نمی‌کردند. خانواده من که در تهران بودند، به من بیشتر سر می‌زدند، ولی به خانواده ایشان اجازه ملاقات نمی‌دادند و فقط گاهی چیزهایی برایشان می‌آوردند. به این ترتیب بود که من با ایشان در زندان قزل‌قلعه آشنا شدم. درست یادم نیست چقدر طول کشید، شاید بیش از یکی دو ماه بود. سرهنگ مولوی که رئیس ساواک تهران بود، چند باری به دیدن ایشان آمد و پیشنهاداتی داد که هیچ‌یک پذیرفته نشد. غیر از پیشنهاد رفتن از ایران و پیوستن به حضرت امام که آن موقع در ترکیه بودند. یادم هست، یک‌بار غروب بود که به ایشان گفتند اسباب و اثاثیه‌شان را جمع کنند.

□ □ □

شهید حاج آقا مصطفی (ره) با همه برخوردی بسیار جذاب داشتند. با اعتماد به نفسی که ناشی از توکل بی‌چون و چرای ایشان به خداوند بود، هرگز در هنگام شنیدن خبرهای ناگوار بیرون، نشانه‌ای از نگرانی در ایشان ندیدم. با هر زندانی، صرف‌نظر از اعتقادی که داشت برخوردی بسیار صمیمانه داشتند. بیشتر اوقاتشان را به خواندن قرآن که دست کم در آن موقع، آسان در اختیارمان می‌گذاشتند، می‌گذراندند. یادم هست ایشان پاکتهای میوه را جمع می‌کردند و از مدادی که من به زحمت به دست آورده بودم، استفاده می‌کردند و روی کاغذهای پاکتی که آنها را از وسط می‌بریدند، یادداشت‌هایی می‌نوشتند. من پیرامون این یادداشتها سئوالاتی را مطرح و پاسخهایی را دریافت می‌کردم که روشن‌بینی ایشان را بیش از پیش نشان می‌داد و اثبات می‌کرد که ایشان، اسلام را دین زمان می‌دانند و اعتقاد دارند که باید متناسب با زمان، آموزه‌های لازم را به افراد داد.

□ □ □

موقعی که ایشان را دیدم ۱۵ خرداد را پشت سر گذاشته بودیم. این تاریخ نقطه عطفی در پیکارهای رهایی‌بخش ملت ایران بود. فشار



می‌دادند. در حرکت زمان و روند تاریخ، ضرورت‌هایی نمایان و نمایان تر می‌شد که فریب در پاسخ به آن، کارساز نبود. با این همه در روند مبارزه مردم نیز مسائلی پیش آمده بود که برای رژیم شاه و آمریکا مایه امیدواری بود. جدایی روشنفکران از نیروهای مذهبی، امید مردم به حرکت مسلحانه و ناامیدی آنان به خیانت گروه‌ها، خودفروشی شماری از روشنفکران و سازش و تحجر شماری از حوزویان شرایطی را فراهم کرده بود که رژیم از تجربه فضای باز سیاسی چندان احساس خطر نمی‌کرد.

اما و اگرهای تاریخ

نمی‌دانیم اگر توفان در پی آن مرگ موج‌آفرین برنمی‌خاست چه پیش می‌آمد. پس‌بینی تاریخ (بر پایه طرح اما و اگرها) دشوارتر از پیش‌بینی است. با این همه، جای این احتمال هست که منهای آن توفان عظیم و پیامدهای آن، روند رویدادها چنان نبود که مهار آن از توان رژیم شاه و آمریکا بیرون باشد. به تعبیری دیگر می‌توان چنین گفت که فضای آزاد سیاسی هر چند که از سوی جناحی از آمریکایی‌ها بر رژیم شاه تحمیل شد، اما در محاسبه آنان، پیش‌بینی‌ها بر پایه سناریوهای متفاوت چنان بود که آزادی به بحران و انقلاب نینجامد. آنچه از محاسبه‌های آنان بیرون بود، همان توفان سهمگین و بحران آفرینی بود که با رحلت فرزند حضرت امام (س) آیت‌الله حاج سید مصطفی خمینی (ره) پیش می‌آمد.

اربعین فرصت را در یادآوری این نکته تاریخی مغتنم می‌شمارم که آنچه توفان عواطف مردم را در ابراز احساسات نسبت به حضرت امام (س) از کنترل رژیم بیرون برد، تصمیم به هنگام شماری از نیروهای انقلاب اسلامی در برنامه‌ریزی سنجیده در برگزاری مراسم اربعین در قم بود.

درست است که جامعه ایران در آن روزها فرصتی یافته بود که پس از پانزده سال اختناق، غده دل‌نگشاید و در ابراز وفاداری نسبت به رهبر تبعیدی نهضت در صحنه حضور یابد. با این همه، آنچه در مراسم اربعین در قم گذشت، علاوه بر عواطف طبیعی مردم، معلول فرصت‌شناسی نیروهایی بود که در بهره‌گیری از شرایط تاریخی آن روزها، آنچه را که در توان داشتند به کار گرفتند. بر حسب برنامه‌ریزی سنجیده و ستایش انگیزی (که نگارنده خود در جریان جزئیات آن بوده است) به همه نیروهای هوادار نهضت در سراسر ایران هشدار داده شد که در استفاده از این فرصت تاریخی، از هیچ تلاشی دریغ نکنند.

از سوی دیگر، با هدف خنثی کردن جوساز‌های منافقین در آن روزها که می‌کوشیدند بر موضعگیری شماری از عالمان انقلابی در برابر خود، بر چسب «سازش با رژیم» بزنند (که این تلاش مطلوب رژیم نیز بود) گویندگان آن مراسم، همه از کسانی انتخاب شدند که به تازگی از زندان آزاد شده یا از تبعیدگاه بازگشته بودند.

خطای فاحش رژیم شکی نیست که مراسم چنان بود که رژیم شاه نتوانست دندان بر جگر بفشارد و موج آن را از سر بگذراند. همانقدر که نیروهای انقلاب در برگزاری آن مراسم، سنجیده و هوشمندانه عمل کردند، رژیم با خشمی جنون‌آمیز، سنسجیده واکنش نشان داد.

همه‌جا پایگاه‌هایی ایجاد شد که در فراگیر شدن موج انقلاب نقشی مؤثر داشتند.

پیش از این به خطای دیگری اشاره شد. پس از این فرصتی برای اشاره به خطاهای دیگر خواهیم داشت.

موج اعتصاب

با فراگیر شدن بحران، رژیم در برابر قیامی کاملاً مردمی قرار گرفت. آنچه از این پس پیش آمده است، بیش از آن که معلول اندیشه و ابتکار افراد و گروه‌ها باشد، معلول طبیعی حرکت ملی و قیام مردمی است. جامعه ایران در آن روزهای خاطره‌انگیز، جامعه زنده‌ای بود که عزم ملی را در براندازی رژیم به نمایش می‌گذاشت. بر حسب هر ضرورت و به هنگام، گام‌هایی سنجیده و درست به طور طبیعی برداشته می‌شد.

موج اعتصاب‌هایی که رژیم شاه را فلج کرد، یکی از برجسته‌ترین گام‌هایی است که در آن روزها برداشته شد. اوج این موج را می‌توان در اعتصاب کارکنان شرکت نفت به بررسی و تحلیل نشست. پیدایش مراکز و کانون‌هایی هم که هدایت نهضت را در ایران با رهبری حضرت امام (س) عهده‌دار بودند، پاسخی به ضرورت‌های مبارزه بود و جوششی طبیعی از متن ملت. به تعبیر دیگر، این کانون‌ها و مراکز، زاینده نهضت بودند نه پدیدآورنده آن.

فاحش‌ترین خطای رژیم

شاید بتوان از تلاش رژیم در زمینه‌سازی هجرت حضرت امام (س) از نجف به پاریس، به عنوان فاحش‌ترین خطای رژیم یاد کرد. با انتقال حضرت امام (س) از نجف به پاریس، افکار عمومی جهان بیش از پیش با انقلاب اسلامی، شعارها و رهبری آن آشنا شد. از این پس شمارش معکوس برای پایان عمر رژیم آغاز شد و هر تلاشی در جهت سرکوب نهضت عامل اشتعالی جدید شد. پس از آخرین تلاش مذبوحانه رژیم (در پی سفر شاه به آمریکا و جلب موافقت کاخ سفید) در ایجاد جمعه سیاه و خونین تهران و حادثه ۱۷ شهریور، برای همگان روشن شده بود که خشونت و خونریزی کارساز نیست. با این همه، شماری از مهره‌های رژیم همچنان به کشتار و خشونت می‌اندیشیدند. شاه نیز در دیدارهای خود با سفیران آمریکا و انگلیس (چنانکه خود در خاطراتش آورده است) استفاده گسترده از ارتش را رزمه می‌کرد. در این میان حادثه لویزان در آستانه تاسوعا و عاشورا ۱۵۷۱ احتمال انشعاب در ارتش را چنان تقویت کرد که زمینه این رزمه نیز منتفی شد. چنین بود که در راهپیمایی میلیونی مردم در سراسر ایران و در تاسوعا و عاشورا ۱۵۷۱، احتمال انشعاب در ارتش را چنان تقویت کرد که زمینه این رزمه نیز منتفی شد. چنین بود که در راهپیمایی میلیونی مردم در سراسر ایران و در تاسوعا و عاشورا سال ۵۷، طومار رژیم به دست توانای ملت درهم نوردیده شد و آخرین فصل داستان انقلاب به پرخبرترین صفحه تاریخ انقلاب اسلامی و تاریخ معاصر ایران است با عزمی ملی و بی‌باگرشتم رقم خورد.

جمع‌بندی

روشن است که موضوع این مقاله، نه حدیث انقلاب است و نه تحلیل آن. اگر مروری بر رویدادهای مهم سال ۵۶ و ۵۷ داشتیم، تنها به این دلیل بود که نقش مرگ باشکوه و تاریخساز آیت‌الله حاج سید مصطفی خمینی (ره) و تأثیر آن بر روند انقلاب روشن شود. بر این باورم که هر پژوهشگر منصفی ناگزیر به تصدیق این واقعیت است که آنچه که رژیم پهلوی را در ایران اسلامی برانداخت، زلزله‌های سیاسی ایران در سال ۵۶ و ۵۷ بوده‌اند که کانون این زلزله‌ها را بی‌هیچ تردیدی باید مراسم اربعین قم شناخت، به شرحی که گذشت.

مرئی‌های ناسروده

شگفتا که مرگی با این شکوه و شعاع گسترده و نقش آفرینی بی‌مانند، پس از پیروزی انقلاب مسکوت مانده است. راز این سکوت، موضوع پژوهشی دیگر است. آنچه در اینجا با اشاره‌ای می‌توان یادآور شد، ویژگی‌های روحی و معنوی حضرت امام (س) است که از آنچه به شخص او و بیشتر مربوط بود، جز در حد ضرورت دم‌نمی‌زد. چنین بود که مرئی‌مصفی در جریان انقلاب اسلامی تاکنون ناسروده مانده است.

* محقق و پژوهشگر

شگفتا که مرگی با این شکوه و شعاع گسترده و نقش‌آفرینی بی‌مانند، پس از پیروزی انقلاب مسکوت مانده است. راز این سکوت، موضوع پژوهشی دیگر است. آنچه در اینجا با اشاره‌ای می‌توان یادآور شد، ویژگی‌های روحی و معنوی حضرت امام (س) است که از آنچه به شخص او و بیشتر مربوط بود، جز در حد ضرورت دم‌نمی‌زد. چنین بود که مرئی‌مصفی در جریان انقلاب اسلامی تاکنون ناسروده مانده است.

واکنش رژیم شاه، انتشار مقاله‌ای اهانت‌آمیز به حضرت امام (س) در روزنامه اطلاعات بود. روح و جوهر این واکنش، دهن‌کجی به عواطف و احساسات مردم بود که اشتعالی از آتش قهر و خشم مردم را در قم به دنبال آورد و زمینه‌ساز حادثه ۱۹ دی سال ۵۶ در این شهر شد.

تسلسل اربعین‌ها

از این پس، ایران اسلامی شاهد انفجار فزاینده‌ای از عواطف شد که هرگز در تاریخ نهضتها تا آن روز سابقه نداشت. انفجار تبریز در اربعین قم، انفجار یزد در اربعین تبریز، انفجار جهرم و کشتار قم در اربعین یزد...

بحرانی فراگیر

رفته‌رفته بحران فراگیر شد، چنانکه مرکز حکومت رژیم را نیز در کام خود بلعید. آن روز که خیابان‌های اصلی تهران شاهد راهپیمایی‌های میلیونی بود، همه تماشاگران و تحلیلگران خارجی دریافته‌اند که موج انقلاب مهارشدنی نیست.

خطاهای بی‌دریی

فرصت را در اشاره به خطاهای بی‌دریی رژیم بحرانداده شاه در آن روزها، مغتنم می‌شمارم. پیش از اشاره به شماری از آن خطاها، گفتنی است که بر حسب قانونمندی شگفتی‌آوری در حرکت تاریخ، همه رژیم‌های فاسد چنین بوده‌اند که با خطاهای بی‌دریی به استقبال مرگ می‌شتافته‌اند. در ریشه‌یابی قانونمندی‌هایی از این دست، آموزنده‌ترین نکته‌های توحیدی نهفته است که در جای‌جای قرآن کریم مورد اشاره است و شرح آن نیازمند فرصتی دیگر.

موج تبعید در پی مراسم اربعین قم

در روند همین خطاهای بی‌دریی بود که رژیم در واکنش به برگزاری مراسم اربعین در قم (که پیش از این یاد کردیم) شماری از دست‌اندرکاران آن مراسم را تبعید کرد. نخست پنج تن محکوم به تبعید شدند و در پی آن شماری دیگر به آنان پیوستند. با حضور تبعیدیان در جای‌جای کشور (که شمارشان از مرز ۴۰ می‌گذشت)

می‌کشد، تو گویی این خود اوست که این چنین داد سخن می‌دهد. انگار این صدای امام(ره) است که دیوارهای ظلم را با طنین رسایش فرو می‌ریزد و این نبود جز اینکه ایشان با درک عمیق از چند و چون نهضت اسلامی امام(ره)، خوب می‌دانست که چه باید بگوید و مردم را به کدام جهت راهنما باشد. مرحوم حاج سید احمد آقا خمینی (ره) دربارهٔ برادر بزرگوار خود چنین نقل کرده است:

«... در آغاز مبارزات، بسیاری از مسئولیتهای بخش اعلامیه‌ها و رساندن اخبار به امام(س) و گرفتن اعلامیه‌ها، جمع و تشکل دوستان از سراسر کشور و به‌طور کلی مسائل حساس مبارزه به دست ایشان انجام می‌گرفت. او همیشه سعی می‌کرد واقعیات را به امام(س) برساند تا امام(س) در فرصت مناسب تصمیمات لازم را در زمینه‌های مختلف اتخاذ فرمایند.»

به دنبال حملهٔ وحشیانهٔ مأموران رژیم شاهنشاهی به مدرسهٔ مبارکهٔ فیضیه در دوم فروردین ۱۳۴۲ که در پی آن جیره‌خواران مزدور به فرماندهی سرهنگ مولوی به ضرب و شتم طلاب مدرسه پرداختند، حجره‌ها را غارت کردند و کتابهای مذهبی را آتش زدند و از آن مکان مقدس جز مخروبه واز ساکنان خداجوی آن جز مقتول و مضروب چیزی و کسی باقی نگذاشتند، امام خمینی (س) پس از موضعگیریهای قاطع، اعلامیه‌ای (که بعدها به عنوان اعلامیهٔ «شاهدوستی یعنی غارتگری» مشهور شد) صادر کردند و طی آن این اقدام مذبحانه را محکوم، رژیم را رسوا و آمادگی خود را برای شهادت اعلام کردند.

رژیم پهلوی که دریافته بود امام(س) در افشاجری، شخص شاه را نشانه رفته است، در صدد توطئه علیه ایشان برآمد و به منظور احضارشان به دادسرای قم، به پرونده‌سازی علیه امام(س) اقدام کرد. زمانی که مأمور ابلاغ برای تسلیم احضاریه به بیت حضرت امام(ره) مراجعه کرد، ضمن تماس با حاج آقا مصطفی (ره)، مأموریت خود را برای ایشان بازگو کرد و ملاقات با امام(س) را خواستار شد تا بدین وسیله احضاریه را به معظم له تسلیم کند. اما حاج آقا مصطفی (ره) که با درایت خاص خود

پس از دستگیری امام(س) به همراه انبوه جمعیتی که از این حادثه مطلع شده بودند، به طرف صحن مطهر حرکت کردند و آنگاه که به چهار راه بیمارستان رسیدند با گروهی از مأمورین پلیس روبرو شدند که با بلندگو از مردم می‌خواستند متفرق شوند، ولی چون با عکس العمل شدید حاج آقا مصطفی (ره) و مردم خشمگین مواجه شدند پا به فرار گذاشتند.

متوجه توطئه دستگاه وابسته قضایی شاه شده بود و حاضر نبود به هیچ‌وجه این احضاریه به دست امام(س) برسد، به بهانهٔ اینکه امام(ره) احضاریه را نخواهد پذیرفت، در خواست مأمور را رد کرد. مأمور ابلاغ اظهار داشت که اجازه دهید من احضاریه را به ایشان ارائه دهم، هر چند ایشان از پذیرفتن آن خودداری کنند، لیکن حاج آقا مصطفی (ره) اجازه این کار نیز به او نداد و با پذیرفتن هرگونه مسئولیتی از ناحیهٔ این برخورد خود، تأکید کرد که من صلاح نمی‌دانم شما به حضور ایشان بروی و می‌توانی به مقامات مربوطه گزارش دهی که من مانع انجام مأموریت شما شده‌ام.

گرچه این اقدام برای رژیم پهلوی نتیجه‌ای به بار نیاورد و دستگاه قضایی دیگر آن احضاریه را پیگیری نکرد، اما برخورد آن شهید عالیمقام نشانهٔ درایت و شجاعت هر چه بیشتر او بود که عمق توطئه را احساس کرد و آنگاه برخورد مناسب و لازم با آن را بدون هیچ‌گونه ترس و تردیدی عملی ساخت. به هر حال ایام محرم فرامی‌رسد (۱۳۴۲ه. ش و ۱۳۸۳ه. ق) و امام خمینی (س) با الهام از درسهای عاشورای حسینی (ع) به بسیج و آگاه ساختن هر چه بیشتر مردم می‌پردازند. معظم له اعلام

می‌دارند که به مناسبت عاشورا در حرم مطهر حضرت معصومه(س) نطق مهمی را ایراد خواهند کرد. با انتشار این خبر جمعیت فراوانی که در آن ایام طبق سنوات قبلی از اقصی نقاط کشور به منظور عزاداری به شهر قم آمده بودند و همچنین روحانیون و مردم انقلابی قم به صحن مطهر و اطراف آن هجوم آوردند.

امام خمینی (س) در سخنان روز عاشورا، محمدرضا پهلوی را خطاب قرار داده و ضمن نصیحت، به وی هشدار می‌دهند که از عاقبت پدرش درس بگیرد و اگر راست می‌گویند که او با اسلام و روحانیت مخالف است بد فکر می‌کند! اصولاً چه ارتباطی بین شاه و اسرائیل است که سازمان امنیت می‌گوید از شاه صحبت نکنید و از اسرائیل هم صحبت نکنید؟! این سخنان که به مثابهٔ جام زهر آلود بر کام شاه و اربابان آمریکاییش فرو ریخت، آنان را از خواب غفلت بیدار کرد و به خود آورد. گرچه برای آنان سخت بود باور کنند که در جامعه خفقان زدهٔ ایران پس از ۲۸ مرداد، کسی در ملأعام و با حضور گستردهٔ مردم به خود جرئت و شاه را به‌طور مستقیم مورد خطاب قرار دهد، مفتضحانه او را نصیحت کند و بی‌محبا از بدبختی و بیچارگی‌ش سخن براند، اما این واقعیتی بود که به وقوع پیوسته بود و آنان چاره‌ای جز باور آن نداشتند. به‌هر حال سخنرانی حماسی امام خمینی (س) رژیم را متقاعد ساخت که امام خمینی (ره) دیگر ساکت نخواهد نشست، این رودخروش دیگر خاموش نخواهد شد و این موج قطعاً امواج گسترده‌ای را در پی خواهد داشت. از این‌رو در صدد برآمد تا این نور الهی را خاموش کند و فریاد حق طلبانه نهضت را در گلو خفه سازد و مردم را از رهبریهای داهیانۀ رهبر خویش محروم کند. بر این اساس دو شب پس از ایراد آن سخنرانی مأموران ساواک به منظور دستگیری حضرتش، شبانه به منزل ایشان یورش بردند و معظم له را دستگیر کردند و پس از اعزام به تهران به زندان فرستادند.

مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) که آن شبها از پدر محافظت می‌کردند، پس از دستگیری امام(س) به همراه انبوه جمعیتی که از این حادثه مطلع شده بودند، به طرف صحن مطهر حرکت کردند و آنگاه که به چهار راه بیمارستان رسیدند با گروهی از مأمورین پلیس روبرو شدند که با بلندگو از مردم می‌خواستند متفرق شوند، ولی چون با عکس العمل شدید حاج آقا مصطفی (ره) و مردم خشمگین مواجه شدند پا به فرار گذاشتند.

مردم قم به رهبری فرزند برومند امام(س) از خیابان ارم وارد میدان آستانه و صحن مطهر شدند و از بلندگوی صحن که صدای آن تقریباً به همه محله‌های اطراف حرم می‌رسید به دادن شعار پرداختند. رژیم شاه ابتدا با تانک و توپ و مسلسل، خونریزی بی‌سابقه‌ای را به راه انداخت و چون دید نمی‌تواند مردم غیور و مسلمان شهر قم را سرکوب سازد، هواپیماهای بمب افکن را روانه قم کرد تا در صورت لزوم شهر را بمباران کنند. این هواپیماها وارد آسمان قم شدند و با شکستن دیوار صوتی و مانورهای هوایی کوشیدند اهالی شهر را مرعوب سازند. علما و روحانیونی که در صحن مطهر گرد آمده بودند با دیدن برخورد خصمانه و وحشیگریهای رژیم با مردم قم و قتل عام عده‌ای از مردم دریافتند که دیگر ایستادن بی‌فایده است و رژیم شاه برای حفظ تاج و تخت خود از کشتار هزاران انسان هم دریغ نخواهد کرد. خشم و ابراز احساسات توده‌های مردم به حدی بود که کسی جرئت نمی‌کرد از آنان بخواد دست از تظاهرات بردارند، ولی حاج آقا مصطفی (ره) به خاطر موقعیت ویژه خویش این رسالت را به عهده گرفت و طی نطق کوتاهی مراتب سپاسگزاری و قدردانی خود را از وفاداری، فداکاری و حق شناسی ملت نسبت به امام خمینی (س) اعلام کرد و گفت، «هیئت حاکمه با ایستادن در برابر اراده ملت به وحشیانه‌ترین وجهی ملت را به مبارزه قهرآمیزی می‌کشاند.» آنگاه از هیئت حاکمه خواست تا پدر پیر او را که نیمه‌شب ربوده و به مکان





محمد حسن تشیع ، محقق و پژوهشگر

چهره سیاسی شهید آیت الله سید مصطفی خمینی (ره)...

مقدمه

آنچه پیش روی دارید نوشتاری است که به زندگی سیاسی شخصیتی نظر می‌کند که سالها در مسیر مبارزه علیه ظلم و به منظور تشکیل حکومت اسلامی فعالیت شایان توجهی داشت و سرانجام با شهادت خود پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی را تحقق بخشید. این نوشتار به فعالیت سیاسی چهارده ساله حضرت آیت الله حاج سید مصطفی خمینی (ره) نگاهی گذرا دارد که از نزدیک ترین افراد به رهبری انقلاب اسلامی بود و از دیگر سوی، خود به عنوان رهبری در میان یاران و طرفداران امام خمینی (س) به شمار می‌رفت.

فعالیت سیاسی حاج آقا مصطفی خمینی (ره) از آن جهت شایان بررسی است که ایشان بهتر از هر کس دیگری، روح نهضت امام خمینی (ره)، یعنی براندازی رژیم سلطنتی ایران و استقرار حکومت اسلامی را دریافته بود، بهتر از هر کس دیگری در مقابل حکام رژیمهای پهلوی و بعث عراق موضعگیری مناسب می‌کرد، بهتر از هر کس دیگر، مبارزان انقلابی را در حضور و غیاب امام راهنما و هدایتگر بود، بهتر از هر کس دیگری با طرد عناصر غیر صالح و مظلون، نهضت اسلامی را از خطر آسیب نفوذیها مصون نگاه می‌داشت و بهتر از هر کس دیگری تا پای جان برای نهضتی که پدر بزرگوارش بنیان نهاده بود ایستادگی کرد و سرانجام نیز بهتر از هر کس دیگری جان خویش را نثار احیای انقلاب کرد و خاموشی چراغ عمرش، به سرعت، روشنائی شعله‌های برفروخته انقلاب اسلامی ایران را به همراه آورد.

گرچه حاج آقا مصطفی (ره) در طول دوران مبارزاتی خود بخش عمده‌ای از عمر پرپرکشش را در زندان، تبعید، مسافرت، برگزاری جلسات، انجام مکاتبات، رایزنیهای گوناگون و ملاقاتهای وقت و بی‌وقت گذراند، لکن هیچگاه از مسیر علم و تقوا فاصله نگرفت. ایشان در عین حال که مبارزی خستگی‌ناپذیر قلمداد می‌شد، عالم و مجتهد بود؛ مفسر قرآن و اسلام‌شناس بود؛ اسوه و هد و معلم اخلاق بود و از مدرسین والا مرتبه حوزه علمیه نجف

اشرف محسوب می‌شد.

برجسته ترین نقطه زندگانی این عالم شهید پیروی بی چون و چرای ایشان از رهبری انقلاب بود. مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) همانگونه که خود اظهار داشته بود چند صباحی بیشتر و آن هم در اوان جوانی تقلید نکرد و پس از آن به مرتبه والای اجتهاد نایل آمد، با این حال تبعیت از امام خمینی (ره) را حتی آنجا که مخالف رأی و نظر خود می‌یافت، واجب می‌شمرد و بدان ملتزم بود.

از برخی از یاران امام نقل شده است که حاج آقا مصطفی (ره) در پاره‌ای از مسائل سیاسی اجتماعی نظری بر خلاف نظر امام داشت و به خصوص در چگونگی اداره بیت حضرت امام (س) در نجف اشرف خرده‌گیریهایی به وضع موجود آن زمان می‌کرد، ولی هیچگاه دیده نشد که بر خلاف نظر امام اقدامی انجام دهد، سخنی بر زبان آورد و یا اعمال سلیقه‌ای بکند.

فعالیت سیاسی حاج آقا مصطفی (ره) از آغاز تا واقعه کاپیتولاسیون

چهره مبارز و خروشان آیت الله شهید حاج آقا مصطفی (ره) از

اوایل نهضت مقدس و بنیان برانداز حضرت امام خمینی (ره) علیه رژیم پهلوی نمایان شد، هرچند وی پیش از نهضت امام (س) نیز تا حدی در جریانهای سیاسی و مبارزاتی وارد بود و با برخی از رهبران فداییان اسلام دوستی و همفکری داشت. آن زمان که لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی تصویب شد (۱۶ مهرماه ۱۳۴۱ ش) و بر اساس آن محمدرضا پهلوی، رسماً توطئه اسلام‌زدایی خود را آغاز کرد، مبارزات بی‌امان امام خمینی (س) نیز علیه ظلم و فساد سلطنت پهلوی به طور رسمی شکل گرفت. در این زمان حاج آقا مصطفی (ره) به همراه والده مکرمه خویش در عتبات عالیات به سر می‌برد، لیکن از ابتدای سال ۱۳۴۲ و حمله ددمنشان رژیم ستمشاهی پهلوی به مدرسه مبارکه فیضیه (دوم فروردین ۱۳۴۲)، ایشان همانند یک سرباز مطیع و فداکار در خدمت نهضت اسلامی و رهبر آن کمر همت بست و از آن پس مردم را به مبارزه علیه شاه فرا خواند. حضور مداوم و فعال حاج سید مصطفی خمینی (ره) در کنار پدر بزرگوارش، باعث شده بود تا فواید و خودش آبدیده شود. از اوایل مبارزات عمومی و علنی علیه رژیم پهلوی، معنای عمیق این مبارزه را درک کند و تا آنجا پیش رود که خود یکی از رهبران این حماسه آفرینها شود.

پس از حماسه ۱۵ خرداد ۴۲ که به دستگیری امام خمینی (ره) انجامید، این طور پنداشته می‌شد که نهضت اسلامی رو به افول خواهد گذاشت و خروش مردم در گذران زمان خاموش خواهد شد، اما تعلیمات و زمینه‌هایی که رهبری نهضت در نهاد شاگردان و پیروان خود به وجود آورده بود باعث شد که بسیاری از آنان از میان مردم برخیزند و اهداف ۱۵ خرداد را تداوم بخشند. از جمله این افراد، مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) بود که با گردآوری مردم پراکنده و پاشیدن بذر امید در دلهای شیفته آنان، موجب شد تا فشار افکار عمومی برای رفع بازداشت از امام (س) روز به روز بیشتر شود و در نهایت موجب آزادی ایشان فراهم گردد.

خطابه‌ها و سخنان محکم این عالم ربانی پس از بازداشت امام خمینی (س) به گونه‌ای بود که اغلب می‌گفتند این آتش ظلم برانداز حاج آقا روح الله است که از درون حاج آقا مصطفی زبانه

خطابه‌ها و سخنان محکم این عالم ربانی پس از بازداشت امام خمینی (س) به گونه‌ای بود که اغلب می‌گفتند این آتش ظلم برانداز حاج آقا روح الله است که از درون حاج آقا مصطفی زبانه می‌کشد، تو گویی این خود اوست که این چنین داد سخن می‌دهد. انگار این صدای امام (ره) است که دیوارهای ظلم را با طنین رسایش فرو می‌ریزد.



اظهار رضایت کردند و آن را برای سازندگی هر چه بیشتر ایشان مفید دانستند.

آزادی حاج آقا مصطفی (ره) و اقامت چند روزه در قم

طی دو ماهی که از بازداشت مرحوم آیت الله شهید سید مصطفی خمینی (ره) می‌گذشت، خلأ چشمگیری در رهبری نهضت پس از تبعید امام خمینی (س) مشهود بود. مبارزان و یاران امام (س) پس از تبعید رهبر خود، بیشترین اتکا را در رهبری مبارزه به حاج آقا مصطفی (ره) داشتند، لیکن در مدت بازداشت ایشان از این نقطه اتکا نیز محروم بودند. بر همین اساس مراجع عظام قم، علمای اعلام و شخصیت‌های انقلابی برای آزادی حاج آقا مصطفی (ره) می‌کوشیدند تا با وجود ایشان انسجام بیشتری به اعتراض مردم نسبت به تبعید رهبری انقلاب داشته باشند.

گرچه این ضرورت را حاج آقا مصطفی (ره) بیش از همه احساس کرده بود، لیکن فکر پدر در تبعید و اطلاع از سلامت ایشان یک آن فرصت نمی‌داد تا به چیزی دیگر بیندیشد. لذا از یک سو در خارج از زندان به مراجع عظام پیغام می‌دهند و استمداد می‌جویند تا خبری از سلامت امام (س) کسب کنند و از سوی دیگر، خود پیشنهاد می‌دهند تا به ترکیه بروند و از احوال پدر کسب اطلاع کنند. به گزارشی در این خصوص توجه فرمایید:

با نظریه ساواک، رژیم پهلوی به این نتیجه می‌رسد که حاج آقا مصطفی (ره) را با پای خود و بدون هیچ سرو صدا و جنجالی به ترکیه نزد پدرش تبعید کند و برای همیشه از ادامه رهبری نهضت اسلامی توسط حاج آقا مصطفی (ره) در امان باشد و همچنین وانمود سازد که ایشان به میل و علاقه خود به ترکیه رفته است! بر اساس این محاسبات، سرهنگ مولوی رئیس ساواک استان مرکزی در زندان نزد حاج آقا مصطفی (ره) رفت و اظهار داشت که شما می‌توانید نزد پدرتان بروید و چون از تمایل و آمادگی ایشان اطمینان یافت و نقشه ساواک را در این مرحله موفق دید، فوراً از ایشان خواست تا رسماً از شهربانی تقاضای گذرنامه و صدور برگ خروج کند تا ایشان نیز اقدام لازم را انجام دهد.

پس از طی تشریفات لازم سرهنگ مولوی ضمن آزادی حاج آقا مصطفی (ره) با ایشان قرار گذاشت که اولاً بدون سروصدا وارد قم شود و جنجالی به پا نکند، ثانیاً تاریخی را مشخص کند تا

ایشان در تهران حاضر باشد و از طرف دیگر طی تلگرافی آزادی وی را به ساواک قم اطلاع داد و خواستار مراقبت‌های لازم شد.

مردم و روحانیون قم پس از اطلاع از آزادی فرزند بزرگوار رهبرشان، سراسیمه به حرم مطهر هجوم بردند و ایشان را همانند نگین انگشتری در میان گرفتند و تا منزل همراهی کردند. بهتر است جزئیات ماجرا را طبق نقل یکی از شاهدان آن روز مرور نماییم:

ما خودمان در صحن مطهر ساعت ده صبح نشسته بودیم که حاج آقا مصطفی (ره) از تهران وارد شد و یکسره به طرف درس حضرت آیت الله العظمی نجفی حرکت کرد. خدا می‌داند وقتی که آقای

نجفی ایشان را دیدند دیگر طاقت نیاوردند و از منبر پایین آمدند و او را در بغل گرفتند و شروع کردند های‌های گریه کردن که گریه این دو نفر مردم حرم و صحن را به گریه آورد. حاج آقا مصطفی (ره) پیشاپیش جمعیت و طلاب به طرف خیابان ارم و منزل خودشان در یخچال قاضی حرکت کردند. مردم در خیابان و اطراف به قدری متراکم بودند که تمام خیابان مسدود شده بود.

تبعید حاج آقا مصطفی (ره) به ترکیه

در حالیکه ساواک طبق برنامه قبلی خود درصدد فراهم آوردن مقدمات سفر حاج آقا مصطفی (ره) به ترکیه بود، ایشان در دیدوبازدیدهایش با علمای طراز اول قم، آنان را از قصد سفر خود به ترکیه مطلع کرد، لیکن با مخالفت جدی علما مواجه شد و آنان این امر را توطئه‌ای از سوی ساواک قلمداد کردند و رفتن ایشان را به هیچ وجه صلاح ندانستند.

حاج آقا مصطفی (ره) با مشورت‌های بیشتری که انجام داد، عزم خود را جزم کرد و به مخالفت با قولی که داده بود برآمد و در جمعیتی به این نتیجه رسید که ممکن است در قم ماندن او به نفع شخص امام (س) نباشد و او نتواند به پدر خود خدمت نماید، لیکن می‌تواند به نهضت ظلم براندازی که پدر آغاز کرده خدمت کند و رضایت بیشتر ایشان را فراهم آورد، از این رو ایشان در موعد مقرر به تهران ترفت و آنگاه که مأمورین ساواک علت تأخیر را جویا شدند، به اطلاع آنان رساند که از رفتن به ترکیه

منصرف شده است. روز بعد سرهنگ مولوی شخصاً تلفنی با ایشان تماس گرفت و علت تأخیرش را پرسید. ایشان جواب داد من در اینجا (قم) آن پیشنهاد را بررسی و با علما مشورت کردم و به این نتیجه رسیدم که رفتن من از قم به صلاح نیست. سرهنگ مولوی با عصبانیت شروع به توهین و جسارت به ایشان و سایر علما کرد. حاج آقا مصطفی (ره) نیز قاطعانه و به مراتب شدیدتر جواب او را داد تا حدی که مولوی مجبور شد تلفن را قطع کند.

از آن پس پیگیری‌های ساواک مرکز شدیدتر شد و مرتب از ساواک قم می‌خواست ایشان را راضی کند و به تهران بفرستد و پس از آنکه مایوس شد، طی تلگرافی دستور بازداشت ایشان را صادر کرد. ساواکیها به منزل آن عالم عالىقدر حمله‌ور و به طرز فجیعی ایشان را دستگیر و روانه تهران کردند.

این یورش آن چنان وحشیانه بود که موجب شد همسر حاج آقا مصطفی (ره) سرکار خانم معصومه حائری که باردار بود، دچار ناراحتی شود و بچه خود را سقط کند و به کسالت ممتدی دچار شود.

سرانجام در تاریخ ۱۳ دیماه ۱۳۴۳ حاج آقا مصطفی (ره) به ترکیه و نزد پدر بزرگوارش تبعید شد و سرهنگ مولوی خود را در این ماجرا پیروز یافت.

حاج آقا مصطفی (ره) آن شب را در باشگاه نخست‌وزیری گذراند و برای رفع نگرانی مادر و همسر خود که شاهد دستگیری ایشان بودند، نامه‌ای را برای هر دو نوشت. او در این نامه ضمن توصیف محل استقرار خویش، سفارشاتى در خصوص فرزندانش به حاج سید احمد آقا کرد. ایشان طی مدتی که در ترکیه و نزد امام (س) به سر می‌برد، همواره انیس و همدمی خدمت برای امام بود و لحظه‌ای از مواظبت ایشان غفلت نورزید.

تبعید حاج آقا مصطفی (ره) به عراق

تبعید حاج آقا مصطفی (ره) به عراق به طور طبیعی به تبع تبعید امام بزرگوار به آنجا صورت گرفت. از این رو قبل از تبیین این بخش، پرسشهایی که درباره انتقال تبعیدگاه مطرح است بیان می‌شود:

۱- رژیم پهلوی چه مشکلاتی در ادامه تبعید در ترکیه داشت که در صدد تغییر آن برآمد؟

۲- آیا رژیم ترکیه دیگر حاضر به همکاری نبود و یا خود امام خمینی (س) اصرار بر این تغییر جا داشت؟

۳- چرا رژیم پهلوی، عراق را برای این منظور انتخاب کرد؟ آیا این کار بر اثر تبانی با رژیم عراق انجام شد؟

۴- آیا افکار و رفتار امام (س) نسبت به رژیم پهلوی در تبعیدگاه ترکیه تغییر کرده بود؟

۵- مهم‌تر از همه اینکه چرا رژیم پهلوی دیگر به هیچوجه حاضر نشد امام (س) به ایران بازگردند؟

پاسخ به این پرسشها هر چه باشد، مسلم است که امام (س) نه هیچگاه اصراری نسبت به ترک ترکیه داشتند و نه پیشنهادی درباره اقامت در عراق و نه حتی تا ساعاتی قبل از هجرت به آنجا از این موضوع اطلاع داشتند و هنگامی که در تاریخ ۱۳ مهرماه ۱۳۴۴ این پدر و پسر ترکیه را به قصد عراق ترک می‌کردند، نمی‌دانستند سالیان طولانی را باید در عراق سپری نمایند. حاج آقا مصطفی (ره) طی اقامت دوازده ساله خود در نجف اشرف از یک سو در سنگر تحصیل، تدریس، تحقیق و تألیف علوم حوزوی پیشگام بود و به حق در این زمینه گوی سبقت را از همقطاران خود ربود و از دیگر سو محوری در مبارزات امام خمینی (س) شمرده شد. به طور کلی فعالیتها و مبارزات این عالم مجاهد را در آن روزگار می‌توان در چند محور شمارش کرد:

الف. اقدام برای نشر افکار انقلابی امام (ره) از طریق توزیع رساله علمیه، اعلامیه‌ها، نامه‌ها و نشر بیانات ایشان به ایران و دیگر کشورها.

در حالیکه ساواک طبق برنامه قبلی خود درصدد فراهم آوردن مقدمات سفر حاج آقا مصطفی (ره) به ترکیه بود، ایشان در دیدوبازدیدهایش با علمای طراز اول قم، آنان را از قصد سفر خود به ترکیه مطلع کرد، لیکن با مخالفت جدی علما مواجه شد و آنان این امر را توطئه‌ای از سوی ساواک قلمداد کردند و رفتن ایشان را به هیچ وجه صلاح ندانستند.



افتاد و از طرفی می دانست که با ارباب و تهدید نمی توان ایشان را از تصمیم بازداشت. ناگزیر درصدد برآمد غیرمستقیم و به اسم نصیحت، ایشان را از حمله علیه آمریکا بازدارد و برای این منظور یکی از عناصر مورد وثوق دستگاه حاکمه را که تاحدودی هم دارای وجهه ملی و بیطرفی بود (حسن مستوفی پسر خاله امام خمینی (س) روانه قم ساخت. وی چند روز قبل از موعد سخنرانی امام (س) وارد قم شد و پس از کوشش زیاد از آنجا که موفق نشد با امام (س) ملاقات کند، در دیداری با حاج آقا مصطفی (ره)، امام (س) را از هر گونه حمله آمریکا بر حذر داشت و هشدار داد در صورت موضعگیری امام (س) علیه آمریکا با واکنش شدید رژیم مواجه خواهد شد. حاج آقا مصطفی (ره) با قاطعیت پاسخ داد که امام به وظیفه خودشان به هر نحو که صلاح بداند عمل می کنند و اینگونه حرفها هم نمی تواند ایشان را در اجرای وظیفه و رسالتی که به عهده دارند به تجدیدنظر وادارد.

به هر حال روز چهارم آبان ماه ۱۳۴۲ که مصادف با خجسته میلاد بانوی بزرگ اسلام حضرت فاطمه (ع) (۲۰ جمادی الثانی ۱۳۴۸ ه. ق) بود فرا رسید و امام خمینی (س) به ایراد مهم ترین سخنرانی خویش پرداختند. در بخشهایی از سخنان امام (س) چنین آمده است:

«... عزت ما پایکوب شد، عظمت ایران از بین رفت، عظمت ارتش ایران را پایکوب کردند... برای اینکه می خواستند وام بگیرند، آمریکا خواست این کار انجام شود... اگر نفوذ روحانیون باشد توی دهن این دولت می زند، توی دهن این مجلس می زند، و کلا را از مجلس بیرون می ریزد... اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد یک دست نشاندۀ آمریکایی این غلطها را بکند. از ایران بیرونش می کنند... ما این قانون را که به اصطلاح خودشان گذرانیده اند قانون نمی دانیم، ما این مجلس را مجلس نمی دانیم، ما این دولت را دولت نمی دانیم، اینها خائنند، خائن به کشورند...»

از آنجا که خفاشان شب پرست نتوانستند وجود خورشید فروزان انقلاب را تحمل کنند، در تاریخ ۱۳ آبانماه ۱۳۴۲ امام خمینی (س) را شایسته دستگیری و به محله به ترکیه تبعید کردند. حاج آقا مصطفی (ره) از این اقدام ناشایست رژیم که نمونه آن را در ۱۵ خرداد ۴۲ به چشم دیده بود سخت برآشف و به خیابان آمد و همراه با سبیل خروشان روحانیون و مردم قم و به منظور گفت وگو با آیات عظام و علمای اعلام، رهسپار بیوت آنان شد و بدین ترتیب هنگام با مردم قهرمان و با فریاد اعتراض آمیز خویش، جو ارباب و وحشت را شکست و از مراجع خواستار اقداماتی برای آزادی رهبر انقلاب شد.

ساواک که سابقه مبارزاتی و رهبری حاج آقا مصطفی (ره) را در ۱۵ خرداد دیده بود و یقین داشت که در صورت آزاد گذاشتن وی، خشم مردم به قیام عمومی تبدیل خواهد شد و چه بسا که اوضاع کشور از تسلط آنان خارج شود، مقدمات دستگیری ایشان را فراهم آورد و آن زمان که حاج آقا مصطفی (ره) در بیت مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی با ایشان به گفت وگو مشغول بود، به آنجا یورش برد و ایشان را دستگیر کرد. مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) که همانند پدر عالم مقام خویش، ذره ای ترس در وجودش نبود، بدون هیچ واهمه ای مسیر قم تهران را با کمال آرامش طی کرد. معظم له را یکسره به قزل قلعه تهران انتقال دادند و ضمن بازجویی اولیه و تشکیل پرونده به دادستانی ارتش معرفی کردند.

از آنجا که تا تاریخ ۴۲/۹/۳۰ امام خمینی (س) از بازداشت فرزندشان هیچ اطلاعی نداشتند و تنها در آن تاریخ توسط سید فضل الله خوانساری که به ملاقات ایشان در ترکیه رفته بود، از دستگیری حاج آقا مصطفی (ره) باخبر شدند، لذا به گمان اینکه فرزندشان در قم است، در تاریخ ۴۳/۸/۱۹ (مطابق با ۵ رجب ۱۳۴۸ ه. ق) طی نامه ای ایشان را به عنوان وکیل تام الاختیار خود تعیین کردند تا وجوه شرعیه را دریافت کند و شهریه حوزه های علمیه را بپردازد. معظم له پس از اطلاع از بازداشت فرزندشان

حاضر شدید با ماشین شهربانی بیابید؟» گفتم، «می خواستم ثابت شود که از روی اجبار می آیم، اگر با ماشین شخصی شما می آمدم حاکی از این بود که ما با تفاهم و توافق می رویم!...» نصیری که در آن موقع رئیس شهربانی کل کشور بود به ایشان گفته بود ما نمی خواهیم وضعی پیش آید که شما را دستگیر کنیم، گزارشهای مرتبی می رسد که شما با عناصر ناراحت و اخلاک ر رابطه دارید، اگر این برنامه را ادامه دهید ناچاریم شما را دستگیر کنیم.

کاپیتولاسیون و دستگیری حاج آقا مصطفی خمینی (ره)
کاپیتولاسیون به پیمانهای گهته می شود که حقوق قضاوت کنسولی و یا حقوق قضاوت برون مرزی را به کشور دیگری در قلمرو حاکمیت ملی یک کشور اعطا می کند. در نتیجه چنین پیمانی اتباع آن کشور بیگانه از شمول قوانین و ضوابط جزایی و مدنی در قلمرو کشور میزبان مستثنی بوده و رسیدگی به دعای حقوقی و یا محاکمه آنان در موارد اتهام به ارتکاب جرم در دادگاههای مخصوص و یا محاکم مختلط و یا با حضور کنسول آن کشور بیگانه و یا نماینده او به عمل می آید. هنوز بیش از چند روز از احیا و تصویب کاپیتولاسیون نگذشته بود که بولتن داخلی مجلس شورای ملی، متن کامل سخنرانیهایی و گفت وگوهایی را که میان نمایندگان مجلس شورا و رئیس دولت در این زمینه به عمل آمده بود، منعکس کرد. یک نسخه از این مجله به دست حضرت امام (س) رسید و ایشان با مطالعه آن دریافت که رژیم پهلوی بار دیگر چه ضربه خانمانسوزی بر پایه استقلال و عظمت ایران زده و به ملت مسلمان و آزاده این کشور چه خیانت بزرگی کرده است. بر این اساس معظم له تصمیم به ایراد سخنرانی می گیرد تا با افشار گریهای خود عمق خیانت شاه را برای مردم بازگو نمایند. روز چهارم آبان برای این منظور تعیین می شود و خبر آن خیلی زود انتشار می یابد. رژیم پهلوی از این اقدام امام خمینی (س) سخت به وحشت

نامعلومی برده بودند، هرچه زودتر بازگردانند و عامه مردم را از نگرانی بیرون آورند و نیز از مردم خواست که دست از تظاهرات بردارند و به خانه های خود بروند و یک ساعت قبل از غروب آفتاب که حضرات علما بار دیگر به صحن مطهر می آیند، آنان نیز اجتماع کنند تا تصمیم قاطعی اتخاذ شود.

پس از واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ و بازداشت حضرت امام (ره) فعالیت حاج آقا مصطفی (ره) از یک سو بر آزادی امام (ره) و از دیگر سو بر در اهتزاز نگهداشتن پرچم مبارزه و رهبری آن متمرکز شده بود. ایشان اعلامیه هایی را تهیه می کرد و برای روحانیون می فرستاد و دستورهای امام (س) را که از داخل زندان به انحاء مختلف برایش می رسید به مورد اجرا می گذاشت. امام (س) توانسته بودند به واسطه بعضی از افسران متعهد و مسلمانی که در ارتش بودند، از زندان با ایشان ارتباط برقرار کنند و پناہر نقل حاج آقا مصطفی (ره) اولین چیزی که از زندان از سوی امام خمینی (س) به دستشان رسید، وصیتنامه امام (س) بود. ساواک قم که پس از بازداشت امام خمینی (ره)، حاج آقا مصطفی (ره) را زیر نظر داشت، فعالیت های ایشان را مورد به مورد گزارش می کرد.

با گذشت ایام، در مرداد ۱۳۴۲ امام (س) را از زندان به منزلی خصوصی در قیطریه و تحت نظر ساواک منتقل کردند و حاج آقا مصطفی (ره) از آن تاریخ تا حدود پنج ماهی که پدر بزرگوارش در آنجا به سر می برد در خدمت ایشان بود و به طور مستقیم نقش رابط بین رهبر و ملت مسلمان ایران را ایفا می کرد. مرحوم حاج سید احمد آقا (ره) از اولین برخورد برادر شهیدش با امام (س) در آن مقطع چنین گفته است:

«... هنگامی که امام (س) را از زندان به خانه محصور در تهران منتقل کردند، من به اتفاق ایشان (حاج آقا مصطفی) به تهران آمدم و خدمت امام (س) رسیدیم. شهید حاج آقا مصطفی (ره) در اولین برخورد سؤال کردند، «حالا تکلیف چیست؟ به اعتقاد من، ما باید از همین امروز شروع کنیم تا مردم دلسرد نشوند و فکر نکنند قضیه تمام شده است.»

و دقیقاً همین جایگاه و موقعیت خطیر حاج آقا مصطفی (ره) موجب نگرانی ساواک شد تا آنجا که در صدد جلب و تهدید کردن ایشان برآمد. روزی سپهبد نصیری، مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) را احضار کرد، ولی ایشان نزد او نرفت. عصار نامی که از افسران ارتش و مراقب امام (س) در آن منزل بود، نزد حاج آقا مصطفی (ره) آمد و اصرار کرد که من خودم شما را نزد سپهبد نصیری می برم و برمی گردانم. بعد از چند بار آمد و رفت او، ایشان با نظر و مشاوره امام (س) تصمیم گرفت که پیش نصیری برود. عصار می خواست ایشان را با ماشین شخصیش ببرد و ایشان نپذیرفت و گفت باید ماشین رسمی شهربانی باشد. بالاخره یک جیب شهربانی آوردند و مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) سوار آن شد.

خود ایشان می گفتند که عصار در بین راه از من پرسید، «چه نکته ای وجود دارد که شما با ماشین شخصی من نیامدید و



ساواک که سابقه مبارزاتی و رهبری حاج آقا مصطفی (ره) را در ۱۵ خرداد دیده بود و یقین داشت که در صورت آزاد گذاشتن وی، خشم مردم به قیام عمومی تبدیل خواهد شد و چه بسا که اوضاع کشور از تسلط آنان خارج شود، مقدمات دستگیری ایشان را فراهم آورد و آن زمان که حاج آقا مصطفی (ره) در بیت مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی با ایشان به گفت وگو مشغول بود، به آنجا یورش برد و ایشان را دستگیر کرد.



ب، راهنمایی یاران امام (س)، طرف مشورت قرار گرفتن با آنان و رابطی امین بین آنها و امام (س) بودن.

ج. ارتباط با ایرانیان مبارز خارج از کشور و با نهضت‌های آزادیبخش اسلامی.

د. تأمین هزینه‌های روحانیون و فضایی که در راه اهداف عالیه امام (ره) و یا اهداف دیگر انقلاب ه نجف اشرف می‌رفتند. و. مسافرت به کشورهای نظیر سوریه، لبنان، عربستان و کویت برای انجام مأموریت‌هایی که از سوی امام (س) به ایشان واگذار می‌شد و یا به منظور هرگونه تماس با انقلابیون. ز. گذراندن دوره‌های آموزش نظامی و تشویق فضایی حوزه به گذراندن اینگونه دوره‌ها.

با توجه به فعالیت‌های مبارزاتی که حاج آقا مصطفی (ره) در نجف اشرف داشتند و با آن سابقه‌ای که رژیم پهلوی از زندان و تبعید و برخوردهای ایشان در اختیار داشت، نه تنها طبیعی بود که اعمال و رفتارشان حتی در نجف اشرف توسط مأموران ساواک کنترل شود و مراتب مورد به مورد به اطلاع تهران برسد، بلکه ساواک نسبت به اشخاصی که به گونه‌ای با ایشان در تماس و ارتباط بودند، حساس می‌شد و موضوع را با تمام جزئیاتی که به دست می‌آورد گزارش می‌داد.

برخورد حاج آقا مصطفی (ره) با حزب بعث عراق

بخشی از فعالیت‌های سیاسی اجتماعی مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) در ارتباط با حزب بعث عراق شکل گرفته است. پس از تقویت حزب بعث در عراق و روی کار آمدن احمد حسن البکر به عنوان رئیس جمهوری (در سال ۱۳۴۷ ش)، شاه ایران در اوایل سال ۴۸ قطننامه ۱۳۱۶ را یکطرفه ملغی اعلام کرد و در پی آن اردن رود را منحصر در اختیار خود گرفت. کارگزاران حزب بعث ابتدا خدمت امام خمینی (ره) رفتند و از ایشان که سابقه مبارزه علیه رژیم شاه را داشت درخواست کردند تا با صدور بیانی‌ای اعمال دولت ایران را محکوم نماید، لیکن معظم له به این دلیل که اختلاف ما با دولت ایران یک اختلاف اساسی و عقیدتی است و برطرف شدنی نیست، اما اختلافی که اکنون بین دولتهای ایران و عراق بروز کرده موسمی و زودگذر است، از مداخله در این امر خودداری کردند و حاضر نشدند علیه ایران موضعگیری کنند و یا از رژیم عراق به عنوان سکویی برای ادامه مبارزه خویش استفاده نمایند.

حزب بعث پس از یأس از چشمداشتی که به امام خمینی داشت، سراغ دیگر مراجع نجف خصوصاً مرحوم آقای حکیم (ره) رفت و از ایشان استمداد کرد. معظم له با وجودی که

از اقدامات بیرحمانه بعثیه‌ها در اهانت، غصب اموال و ضرب و شتم مسلمانان ایرانی مقیم عراق به شدت ناراحت بود، درخواست عراقی‌ها را پذیرفت، لیکن پس از بروز مسائل بعدی نظیر جوسازی روزنامه‌های عراقی علیه ایشان و بازداشت سید مهدی حکیم فرزند معظم له توسط حزب بعث عراق، ایشان به کلی خانه نشین و در واقع در خانه خود محبوس شد. در شرایط موجود و زمانی که کسی جرئت نمی‌کرد به بیت مرحوم آقای حکیم نزدیک شود، حاج آقا مصطفی (ره) از نخستین شخصیت‌هایی بود که پس از بازگرداندن آقای حکیم (ره) از بغداد به کوفه به دیدار ایشان رفت و از این طریق هم از معظم له تکریم کرد و هم فضای رعب و وحشت تماس با ایشان را تا حدودی از بین برد. این دیدار که تنها یک روز پس از بازگرداندن آقای حکیم (ره) انجام گرفت، به حزب بعث بسیار گران آمد و باعث دستگیری حاج آقا مصطفی (ره) شد. در روز ۱۳۴۸/۳/۲۱ رئیس سازمان امنیت و فرماندار نجف اشرف به حضور امام (س) رسید و اظهار داشت که از شورای فرماندهی حزب بعث مأموریت دارد که آقای سید مصطفی را به بغداد اعزام کند و برای این انجام این مأموریت از معظم له اجازه خواست. حضرت امام (ره) پاسخ فرمودند، «اگر اعزام او به بغداد



در روز ۱۳۴۸/۳/۲۱ رئیس سازمان امنیت و فرماندار نجف اشرف به حضور امام (س) رسید و اظهار داشت که از شورای فرماندهی حزب بعث مأموریت دارد که آقای سید مصطفی را به بغداد اعزام کند و برای این انجام این مأموریت از معظم له اجازه خواست. حضرت امام (ره) پاسخ فرمودند، «اگر اعزام او به بغداد منوط به اجازه من است، من هرگز چنین اجازه‌ای نمی‌دهم و اگر مأمور به جلب او هستم که خود می‌داند.»

منوط به اجازه من است، من هرگز چنین اجازه‌ای نمی‌دهم و اگر مأمور به جلب او هستم که خود می‌داند، آنگاه که مقامات یاد شده مأموریت خود را در جلب ایشان به طور ضمنی اعلام کردند، امام خمینی فرزندشان را به حضور طلبیدند و او

را از جریان امر آگاه ساختند و بدین گونه حاج آقا مصطفی (ره) به همراه چند تن از مقامات امنیتی عراق به بغداد گسیل داده شد و لحظه‌ای نگذشت که خبر آن در حوزه علمیه نجف انعکاس یافت و نگرانی شدیدی در مجامع حوزوی به وجود آمد. امام خمینی (س) که هیچگاه در دستگیری، بازداشت، زندانی و تبعید خود و یا اطرافیان‌شان و همه‌ای از خود نشان نمی‌دادند و هیچ وقت دیده نشد حالت وقار و ابهت ایشان تبدیل به زبونی شود، پس از دستگیری حاج آقا مصطفی (ره) بدون آنکه تغییری در برنامه روزمره خود ایجاد کنند به درس و بحث و نماز و ملاقات و دیگر برنامه‌های خود پرداختند.

سرکردگان حزب بعث عراق، خصوصاً احمد حسن البکر رئیس جمهوری کوشیدند حاج آقا مصطفی (ره) را راضی نمایند علیه رژیم ایران موضعگیری و با حزب بعث همکاری کند، اما پس از آنکه انعطاف‌ناپذیری او را دیدند و از فریفتن ایشان مأیوس شدند، هشداری لازم را نسبت به ملاقات وی با مرحوم آقای حکیم (ره) دادند و ایشان را آزاد کردند. به گزارش جالبی از سفارت ایران در عراق در این خصوص توجه فرمایید:

وزارت امور خارجه ۴۸/۴/۵۱۵۷۴

بازگشت به نامه سری شماره ۸۵۲۸/۳/۱ مورخ ۴۸/۳/۳۱ راجع به دستگیری سید مصطفی خمینی اشعار می‌دارد: موضوع مورد تأیید می‌باشد و از قرار شایع سرهنگ علی هادی وقوت پس از چند روزی که به استانداری کربلا منصوب شده بود از آیت الله خمینی درخواست می‌نماید که علیه دولت شاهنشاهی فتوا صادر نماید و نامبرده را پرخاش و پرت کردن گذرنامه خود می‌گوید، من وطن خود را به عراق نمی‌فروشم و هر کاری می‌خواهید بکنید و از شرکت در نماز جماعت هم به عنوان اعتراض خودداری می‌نمایم. عراق‌ها به تصور اینکه سید مصطفی پسر مشارالیه تلقیناتی کرده است چند روزی وی را توقیف می‌کنند، ولی بعداً تغییر جهت داده و به تصور اینکه با تحریب سید مصطفی بیشتر بتوانند در روحیات پدرش نفوذ پیدا نمایند نامبرده را از زندان آزاد می‌سازند.

سفیر شاهنشاه آریامهر

عزت الله عاملی

به نظر می‌آید رژیم بعث عراق با دستگیری حاج آقا مصطفی (ره) اهداف ذیل را دنبال می‌کرده است:

۱- با ایجاد جو رعب و وحشت هر اقدامی را برای از انزوا خارج کردن مرحوم آقای حکیم (ره) خنثی کند.

۲- با جدیت تمام به حاج آقا مصطفی (ره) هشدار داده و ایشان را از مخالفت علنی با حزب بعث بازدارد.

۳- به خیال واهی خود توسط ایشان با امام خمینی (س) ارتباط پیدا کند.

۴- با این اقدام اولاً ضربه‌ای به امام (س) وارد کنند و ثانیاً آنگاه که به گمان خود امام (س) درخواست آزادی فرزندشان را کردند، از معظم له اقدامی را جهت محکوم کردن دولت ایران خواستار شود.

۵- و بالاخره به همگان بفهماند که حزب بعث حتی با مخالفان شاه ایران هم برخورد می‌کند تا چه رسد به موافقان و طرفداران آن رژیم! لیکن زمانی که از یکسو با انعطاف‌ناپذیری حاج آقا مصطفی (ره) مواجه شد و از دیگر سو با بی‌اعتنائی امام خمینی (ره) روبرو گردید، دریافت که به هیچ‌یک از اهداف خود در دستگیری حاج آقا مصطفی (ره) دست نیافته است. به هر حال اینگونه سرسختی‌های شهید بزرگوار و مجاهد خستگی‌ناپذیر حضرت آیت الله حاج سید مصطفی خمینی (ره) ادامه یافت تا آنجا که وجود این فرزانه مبارز برای رژیم‌های استبدادی پهلوی ایران و بعث عراق غیرقابل تحمل شد و درصدد نابودی او برآمدند و توطئه خود را در شب اول آبان ماه ۱۳۵۶ عملی ساختند. «و مکرو مکرالله و الله خیر الماکرین»





سید عباس میری، محقق و پژوهشگر

نیم‌نگاهی به حیات علمی و آثار قلمی شهید آیت الله سید مصطفی خمینی (ره)

شهید سید مصطفی خمینی (ره) یکی از درخشان‌ترین چهره‌های روحانیت معاصر که در نهضت امام خمینی (ره) نقش محوری داشت، در آذرماه ۱۳۰۹ ه. ش مطابق با رجب المرجب ۱۳۴۹ ه. ق در شهر مقدس قم در بیت جهاد و اجتهاد دیده به جهان گشود و نام جد شهیدش حاج سید مصطفی موسوی (ره) بر او نهاده شد.

دوران تحصیل

از آغاز کودکی آثار برجستگی در شخصیت او هویدا بود. پیش از پایان دوره ابتدایی، در پانزده سالگی، رشته دانش حوزوی را با میل خویش و ارشاد پدر برگزید. استعداد ذاتی، هوش، ذکاوت، تلاش و پشتکار فوق‌العاده او سبب شد در کمترین زمان ممکن، علوم مقدماتی را فرا گیرد و به مدارج عالی علمی بار یابد. یکی از همدرسان وی می‌گوید:

«...ایشان در طی دو سال و چند ماه، کتابهای سیوطی، معالم، حاشیه ملا عبدالله، شمسیه، مجموع مطول و قسمتی از شرح لمعه را با درس خصوصی به پایان رسانید...»

ایشان سطح عالی را از حوزه درس استادان برجسته حوزه علمیه قم از جمله شیخ مرتضی حائری یزدی، شهید صدوقی، آیت‌الله سلطانی طباطبایی، آیت‌الله محمد جواد اصفهانی و... فرا گرفت و در بیست و دو سالگی، دوره سطح عالی را به پایان برد و دوره تخصصی اصول و فقه (دوره خارج) را آغاز کرد. در خارج از فقه از مراجع عصر: آیت‌الله حجت، آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله محقق داماد و در اصول از حوزه درس والد محترمشان امام خمینی (ره) بهره برد.

پس از رحلت آیت‌الله بروجردی (ره)، در حوزه درس فقه امام (س) شرکت جست و با تلاش و پیگیری که در کسب دانش داشت، زمانی نگذشت که به مقام رفیع اجتهاد نائل آمد. استاد شهید (ره) با اینکه به درسهای رسمی حوزه عنايت بسیار داشت، در عین حال به موازات فراگیری دانش اصول و فقه از دانشهایی چون فلسفه، حکمت، کلام، عرفان، نجوم و هیئت،

تاریخ، رجال و درایه، تفسیر ادبیات و... غافل نبود. روح کاوشگر و دانش پژوه وی، او را بر آن داشت که از هر دانشی که در جامعه علمی حوزه، استاد داشت، اطلاع حاصل نماید و در این امر بسیار موفق بود. از این رو در انواع دانشهای موجود در حوزه تخصص و تبحر داشت. دانشجویی را منحصر به درسهای رایج حوزه نمی‌دانست و بدان پسنده نمی‌کرد، بلکه آثار علمی غیردرسی را نیز با دقت کافی مطالعه و درباره آنها مباحثه می‌کرد. کمتر کتاب ارزشمند علمی در رشته‌ای از دانشهای مفید یافت می‌شد که آن را مطالعه و یا درباره‌اش مباحثه نکرده باشد.

سید محمد ابطحی کاشانی از همدرسان وی می‌گوید: «... با هم به درس خارج می‌رفتیم... خارج از این درسها هم با هم مباحثه داشتیم. تقریرات آقای نائینی و رساله‌های شیخ انصاری را در آخر مکاسب...»

سی سال از عمر شریفش نگذشته بود که جامع معقول، منقول و سایر دانشهای مورد نیاز و موجود در حوزه دانش و دین گردید.

استادان نجف

علامه شهید (ره) در حوزه قم با بهره‌گیری علمی بسیار از دانشمندان طراز اول در علوم گوناگون به ویژه فقه و اصول مجتهد مسلم شد و زمانی که در نجف اشرف اقامت اجباری گزید، با اینکه خود را از حضور در حوزه درس استادان بزرگ نجف بی‌نیاز می‌دانست، در حلقه درس مراجع عصر از جمله آیت‌الله سید محسن حکیم (ره)، آیت‌الله محمدباقر زنجانی (ره)، آیت‌الله سید محمود شاه‌رودی (ره)، آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی (ره) و والد محترمشان شرکت می‌کرد. حضور وی در حوزه درس بزرگان تنها جنبه استفاده نداشت، بلکه می‌خواست از شیوه تدریس، مبانی علمی و نقاط قوت و کاستی آنها اطلاع حاصل کند. از این رو، پس از حضور در محضر این بزرگان به مباحث مطرح شده از سوی استادان به دیده نقد می‌نگریست که حاصل برخی از آن درسها به صورت جزوه ارزشمندی با عنوان «دروس الاعلام و نقدها» به صورت خطی موجود است و در صورت چاپ در اختیار علاقمندان قرار خواهد گرفت.

شخصیت علمی

استعدادهای خداداد علامه شهید (ره) در پرتو پدری که تندیس دانش و هدایت و مرشد کامل و اسطوره تقوی و معرفت بود، در تمام ابعاد شکوفا شدند. افزون بر نقش اساسی پدر در برجستگی شخصیت علمی، ویژگیهای ذاتی و اکتسابی او بودند که از ایشان دانشوری متبحر با فضایل و کمالات معنوی... ساخت. اینک به پاره‌ای از این ویژگیها که در تکیون شخصیت علمی، معنوی استاد نقش اساسی داشته‌اند، اشاره می‌کنیم.

استعداد ذاتی

استعداد و هوش ذاتی در هر کس از سوی خداوند به ودیعه نهاده شده است. در حقیقت، آدمی خمیرمایه اصلی پیشرفت و تعالی در ابعاد گوناگون را دارد، ولی این توانایی ذاتی به تنهایی

استعدادهای خداداد علامه شهید (ره) در پرتو پدری که تندیس دانش و هدایت و مرشد کامل و اسطوره تقوی و معرفت بود، در تمام ابعاد شکوفا شدند. افزون بر نقش اساسی پدر در برجستگی شخصیت علمی، ویژگیهای ذاتی و اکتسابی او بودند که از ایشان دانشوری متبحر با فضایل و کمالات معنوی... ساخت.

تلمذ به زمین زدند و از خرمن دانش او فیض بردند. از دیدگاه برخی دانشمندان حوزه نجف، تدریس استاد در ردیف سومین درس مهم خارج و سرآمد بسیاری از درسهایی بود که در آن حوزه تدریس می‌شدند.

ویژگیهای درس

استاد با بیانی شیوا، ژرف و با احاطه کامل بر دیدگاههای پیشگامان دانش، اعم از متأخرین و معاصرین و با دسته بندی روشن و به دور از زواید و مسائل بی حاصل و کم فایده، درس را ارائه می داد. گوشه ای از ویژگیهای درس ایشان به شرح زیر است:

۱- تنقیح موضوع

در طرح بحث نخست به تنقیح عنوان بحث بسیار اهمیت می داد. ابتدا موضوع بحث و سپس محل نزاع آرای بزرگان را به خوبی مشخص می کرد. بر آن بود که بسیاری از اختلاف دیدگاههای علمی از ناحیه روشن نشدن عنوان موضوع بحث پدید می آید. اگر این دو جهت به روشنی تبیین گردد، مسیر اصلی بحث بهتر شناخته خواهد شد و مباحث زودتر به نتیجه خواهد رسید و نیازی به بسیاری مسائل زاید و بی ربط نخواهد بود. با اندکی توجه به مباحثی که در تحریرات فی الاصول از سوی استاد مطرح شده اند، این ویژگی به خوبی هویدا می گردد.

۲- گستردگی بحث

در طرح مباحث اصول و فقه، شیوه ایشان آن بود که بحث از همه جوانب بررسی گردد و مباحث با تحقیق کامل ارائه شود، از این روی با اینکه در بسیاری از موارد به تورم اصول اشاره دارد و آن را امر ناپسندی می داند، اما خود در برخی از مباحث که میدان را برای بحث مفید می داند، بسیار میدان می گیرد و بحث را به طور مبسوط دنبال می کند و کار را به انجام می رساند و در برخی از موارد ناچار به عذرخواهی از خوانندگان می شود.

۳- تتبع و تحقیق

پژوهش، اطلاع بر همه جوانب موضوع و یاری گرفتن از دانشهای گوناگون و دیدگاههای صاحب نظران، از ویژگیهای درس استاد است، ولی به طرح دیدگاههای فقهی به شیوه معمول یعنی بیان مفصل دیدگاهها، معتقد نیست و آن را موجب وقت کشی می داند، از این روی با اشاره ای گویا به اصل مبانی، ادله و نقد مباحث بسنده می کند و در پایان با ژرف نگری خاص خود، مباحث را بر اساس مبانی ادله عقلی و نقلی و شواهد تاریخی عینی به سامان می برد.

۴- اهتمام ویژه به دیدگاههای امام (س)

در حوزه درس استاد شهید (ره)، دیدگاههای فقهی معاصر مطرح می شدند، ولی استاد به آرای والد محقق خویش عنایت ویژه داشت. از این روی یکی از ویژگیهای مهم درس و تألیفاتی که از ایشان به جا مانده، احاطه کامل به مبانی و دیدگاههای امام خمینی (س) است، چیزی که مدرسین حوزه کمتر در این حد بدان پرداخته اند. ایشان همانگونه که در حوزه درس با پدر به مباحثه متقابل می پرداخت، در تدریس نیز مبانی والد محترم را نقد و بررسی می کرد، به طوری که می توان گفت مطمئن ترین فقیهی است که به طور بایسته با دیدگاههای امام (ره) آشنا بوده و با فهم و درک کامل بدان پرداخته است. بنابراین دیدگاههای فقهی و اصولی و فلسفی امام خمینی (ره) را می توان به خوبی از آثار ایشان دریافت کرد.

یکی از شاگردان وی درباره طرح و نقد و بررسی آرای امام (س) در حوزه درس استاد شهید (ره) می نویسد: «... حوزه درس خارج ایشان در حوزه علمیه نجف جلوه خاصی داشت، دارای مبانی متقنی بود و بسیاری از مبانی و آرای حضرت امام را رد می کرد...»

۵- واقع نگری

در طرح مباحث علمی، افزون بر رسیدگی به موضوع از



«... او... هر درسی را گویی با تمام جزئیاتش جابه جا حفظ می کرد. حتی دیدم آخر شرح منظومه را درس می گرفت و آغاز آن را در درس می گفت...»

در سال ۱۳۴۰ ه. ش در مدرسه حجتیه تدریس حکمت داشت و افزون بر آن، شرح منظومه، اسفار اربعه ملاصدرا، شیرازی را نیز به طور خصوصی برای چند نفر تدریس می کرد.

در حوزه علمیه قم از استادان موفق به شمار می آمد و درس وی مورد اقبال فضایی بسیاری بود. مقام معظم رهبری درباره چهره علمی و حوزوی و مقام استادی ایشان می فرمایند: «... او یک مدرس معروف بود. فلسفه درس می داد، فقه درس می داد و به عنوان یک چهره برجسته در میان طلاب حوزه و

نمی شد و بحث را با تمام خصوصیات و جزئیات می نوشت...»

شهید محلاتی (ره) در این باره می فرماید:

«... گاهی اوقات یک هفته از منزل بیرون نمی آمد و یک رشته علمی را دنبال می کرد...»

آزاداندیشی

بسیاری از دانشمندان با وجود بهره مندی از دانش بسیار و تسلط بر آرا و دیدگاهها و برخوردار بودن از مبانی قوی و مستدل، در برابر دیدگاههای بزرگان، حریت و جسارت اظهار نظر ندارند. بسیار کم هستند شخصیتهای علمی که با اطمینان بر اندوخته های تحقیقی خویش، دیدگاههای خود را ولو با بزرگان هماهنگ نباشد اظهار می نمایند و به آسانی تسلیم رای دیگران نمی شوند و عظمت بزرگان، آنان را از اظهار نظر باز نمی دارد. استاد شهید (ره) در عین حال که دانشوری جوان بود، چون از تواناییهای علمی گسترده ای برخوردار بود و مقدمات کار و حضور در میدانهای دانش را به خوبی فراهم نموده بود، هیچگاه خود را دنباله رو نمی دید و با حریت و آزادگی، آرا بزرگان را به نقد می نشست و با دلایل و برهان، دیدگاههای علمی خویش را اگر چه مخالف با نظر بزرگان (حتی مشهور) بود، اظهار می داشت و بدون دلیل حاضر نبود به سخن کسی گوش فرا دهد. سید محمد ابطحی در این باره می فرماید:

«... خصوصیتی که در مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) سراغ داشتیم این بود که از همان اول حالت تبعید نسبت به مطالب علمی نداشت. مثلاً اگر شیخ انصاری یا هر بزرگواری مطالبی را گفته بود، سر بسته نمی پذیرفت... و می توان گفت از همان اول روح اجتهاد داشت و همین هم باعث ترقی او شد...»

تدریس

استاد شهید (ره) به خاطر نبوغ، ژرف اندیشی و دقت نظر و برجستگیهای ویژه ای که داشت، از ابتدای تحصیل، هر کتاب درسی را که فرا می گرفت آمادگی تدریس آن را نیز داشت. او بیشتر کتابهای مقدمات را در ایام جوانی تدریس کرده بود. حتی درس معقول را که برخی پس از طی مراحل عالی توان تدریس آن را دارند، پس از فرا گرفتن بلافاصله تدریس می کرد. در این باره یکی از همدرسان ایشان می نویسد:

از ابتدای تحصیل، هر کتاب درسی را که فرا می گرفت آمادگی تدریس آن را نیز داشت. او بیشتر کتابهای مقدمات را در ایام جوانی تدریس کرده بود. حتی درس معقول را که برخی پس از طی مراحل عالی توان تدریس آن را دارند، پس از فرا گرفتن بلافاصله تدریس می کرد.

فضلا و مدرسین معروف بود...»

وقتی توفیق اجباری حضور در حوزه دانش دینی هزار ساله نجف اشرف که فحولی از علما، تدریس در آن را به عهده داشتند و جز افراد مجرب و سالخورده کسی جرئت و جسارت تدریس در آنجا را نداشت، نصیب وی شد، با وجود سن کم، در چنین حوزه نیرومندی درس خارج اصول را در مراحل عالی آن شروع کرد، فلسفه را ادامه داد و در اندک زمانی درخشید و حوزه بارونقی بنیان نهاد و افراد فاضل و نکته بینی در حوزه درس وی زانوی

نمی‌تواند برای انسان فضیلتی باشد. بارور نمودن استعدادها و شکوفایی آن در طریق کسب دانش و فضیلت است که شخص می‌تواند به وسیله آن به موفقیت‌های چشمگیری دست یابد. چیزی که برای انسان‌های معمولی و عادی دست نیافتنی است. حاج آقا مصطفی (ره) از استعداد سرشاری بهره‌مند بود و در طریق استفاده بهینه از آن تلاش می‌کرد. قدرت درک و فهم مطالب شهید(ره) به‌گونه‌ای بود که اندیشه مطرح شده از سوی استاد را در همان آغاز دریافت می‌کرد و به ذهن می‌سپرد و همزمان آن را نقد می‌کرد و پرسشها و اشکالات پی‌درپی و مفیدی را که برای استاد و شاگرد سرمایه کار بود، مطرح می‌کرد. درباره سرعت فهم و درک بالای استاد، کسانی که در حوزه درس امام خمینی (س) حضور داشته‌اند خاطرات بسیار دارند، از جمله سید محمد شاهچراغی می‌فرماید:

«... او به عنوان یک مستشکل خوب درس، بحث می‌کرد. آخر بعضیها اشکال می‌کردند و با جواب حضرت امام (س) ساکت می‌شدند، ولی ایشان دوباره اشکال و با حضرت امام (س) بحث می‌کرد. این می‌رساند که توان علمی ایشان خیلی قوی بود...» بنابراین استاد شهید(ره) در هوش و ذکاوت، درک سریع مطالب و دانش و کمال در میان فضلا، از جایگاه برجسته‌ای برخوردار بود و همین تواناییهای ذاتی و اکتسابی باعث شد که در اوان جوانی به مدارج عالی علمی و اجتهاد دست یابد.

جامعیت

هوش و استعداد و کار و تلاش علمی حاج آقا مصطفی (ره) در طریق کسب دانشهای گوناگون، او را به درجه‌ای از کمالات علمی رساند که نه تنها بر دانشهای رایج حوزه احاطه کامل یافت، بلکه در سایر دانشهای حوزوی چون تفسیر، منطق، فلسفه، حکمت، کلام، عرفان، هیئت و نجوم، تاریخ و تراجم، رجال و درایه، ادبیات و علوم، تجوید، رسم الخط، معانی، بیان و... تخصص کافی داشت و به اعتراف بسیاری از همدرسان، گنجینه دانشهای بسیار بود و کمتر دانشی را در حوزه می‌توان برشمرد که از آن بهره‌ای نگرفته و از آن اطلاع لازم را نداشته باشد. یکی از همسنگران ایشان، شهید فضل الله محلاتی (ره) درباره جامعیت و گستره دانش استاد شهید(ره) می‌فرماید:

«... کمتر کسی در میان همدوره‌ایهای ایشان داشتیم که نبوغ ایشان را داشته باشد و مثل ایشان جامع و در همه قسمتها وارد باشد. ایشان، هم در فلسفه و هم در فقه استاد بود و مجتهد شد و هم در قسمتهای دیگر...»

آیت الله فاضل در این باره می‌فرماید:

«... به نظر من سالیان دراز بود که مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) از نظر فضیلت علمی یک مجتهد مسلم کامل و صاحب نظر در فقه، اصول، فلسفه، رجال، تفسیر و سایر علوم اسلامی شده بود...»

ممکن است افراد مستعد در دانشهای گوناگون به مرحله اجتهاد نایل آیند، ولی دانشوری که با کسب همه این تخصصها، فضایل و کمالات در مسائل اجتماعی، سیاسی و مبارزاتی از تیزبینی و توان تحلیل نیرومند برخوردار باشد و پرچم مبارزه را پیشاپیش امت اسلامی بر دوش کشد و پس از رهبری نقش محوری نهضت را بر عهده گیرد، در حوزه‌های علمیه نداشته‌ایم. روحیه‌ای که آن را از امام خمینی (س) میراث برده بود.

بهره‌وری از فرصتها

شناخت نقش و استفاده کامل از فرصتها در تکون شخصیت انسان تأثیر اساسی دارد. افرادی که از لحظه لحظه عمر به شایستگی بهره می‌برند، دیر یا زود به هدف می‌رسند و فرشته پیروزی را در آغوش می‌گیرند، بدین جهت پیشوایان دین، بارها استفاده از فرصتها را به پیروان خویش یاد آور شده‌اند. «... اغتنموا الفرص فانها تمرر السحاب»

فرصتها را غنیمت شمردید که همانند ابرها سپری می‌شوند. استاد شهید(ره) از جمله دانشورانی بود که این رمز را خیلی زود



استاد شهید(ره) دانش پژوهی بود که رمز موفقیت را از همان آغاز کسب دانش، در دقت و پشتکار یافته بود. او به اتکای استعداد ذاتیش، خود را رها نکرد ... هیچگاه از کوشش و تلاش علمی نکاست و با دو بال استعداد و پشتکار و دقت بسیار توانست به درجه‌ای از دانش و کمال نایل آید که کمتر کسی دست یافتنی است.

شناخت و با تلاش فراوان از کمترین فرصت، بیشترین بهره را برد. از این روی چراغ در دست به دنبال گمشده‌اش می‌گشت و هر جادانشوری یا اهل دلی می‌یافت، زانوی تلمذ به زمین می‌زد و از خرمن دانش و فضل او توشه برمی‌گرفت و بر دانش و کمال خویش می‌افزود. بر اوقات خویش بسیار حریص و سختگیر بود و با اینکه آیت الله زاده بود و در بیت مرجعیت می‌زیست (که به‌طور معمول در آنجا وقت‌کشی و مزاحمت برای اوقات فراوان است) کمتر پیش می‌آمد که استاد شهید(ره)، شمع جمع حلقه‌نشینان بیت باشد. امام خمینی (س) نیز حاضر نبود فرزند عزیزش وقت خود را در امور اجرایی صرف کند. آقا مصطفی (ره) درباره موضوع خاص شخصی نزد امام خمینی واسطه شده بود. امام در این مورد به فرزندشان فرمودند: «... شما مشغول درس خودت باش و بگذار این کارها را دیگران بکنند...»

اگر ضرورت ایجاب می‌کرد که حاج آقا مصطفی (ره) در مجلسی شرکت جوید، برای جلوگیری از اتلاف وقت، معمولاً مباحث و نکات علمی مفید را مطرح می‌کرد و مجلس را به یک جلسه علمی و دانش پژوهی مبدل می‌ساخت.»

وی نه تنها از فرصتهای عادی، کمال استفاده را می‌برد، بلکه به هنگام گرفتاری و سختی نیز می‌کوشید از هدف باز نماند و اوقات گرانبهای او بیهوده مصرف نشود. وقتی به خاطر نهضت امام خمینی (س) گرفتار می‌شود، وی را به زندان قزل قلعه می‌برند. از فرصتی که در زندان برایش پیش می‌آید، استفاده می‌برد و با نبود منابع علمی در مسائل و موضوعات نوپیدا و مستحدث فقهی دست به کار می‌شود و آثار ارزشمندی را در این باب از خود به جامی گذارد.

یکی از نزدیکان وی نقل می‌کند:

«... در سلول انفرادیش در زندان قزل قلعه با وجود نداشتن کتاب حدود صدوبیست صفحه فقه در مسائل مستحدثه یعنی در مسائلی که موضوعش در زمان قدیم وجود نداشت، مانند بیمه و بانک و غیره نوشت...»

تبعیدگاه ترکیه فرصت مغتنمی برایش بود که یک سال بدون انقطاع، از اقبانوس بیکران دانش کسب فیض کند. پدر که به استعداد و قابلیت فرزندش واقف بود، گوهر حکمت و دانش را به او ارزانی داشت و حاج آقا مصطفی (ره) از این ایام (که اگر برای شخص دیگری پیش می‌آمد زانوی غم به بغل می‌گرفت و اوقات خود را به بطالت می‌گذراند) بیشترین بهره را برد. سید محمود داعی از این ایام چنین یاد می‌کند:

«... ایشان با امام (س) نه تنها ساعتها بلکه می‌توانم بگویم که ماههای زیادی در شرایطی قرار گرفته بود که بتواند تا آنجایی که اوقات به ایشان اجازه می‌داد از جنبه علمی و عرفانی امام (س) بهره بگیرد. مدتی که امام (س) در تبعید بودند، مرحوم آقا مصطفی (ره) تنها ندیم و کسی بود که با امام (ره) در تماس بود و تمام اوقاتی که این دو شخص به تنهایی به سر می‌بردند، صرف مباحثات علمی و فلسفی می‌شد...»

دقت و پشتکار

تلاش پیگیر و دقت در تحصیل، مهم‌ترین عنصر پیشرفت و احاطه بر دانش و مبانی علمی است. استاد شهید(ره) دانش پژوهی بود که رمز موفقیت را از همان آغاز کسب دانش، در دقت و پشتکار یافته بود. او به اتکای استعداد ذاتیش، خود را رها نکرد، کاری که بسیاری از دانشجویان تیزهوش و مستعد انجام می‌دهند نوعاً با اطمینان بر هوش و استعداد خویش جدیت و پشتکار چندانی ندارند. استاد از کسانی بود که با وجود برخورداری از این نعمت خدادادی، هیچگاه از کوشش و تلاش علمی نکاست و با دو بال استعداد و پشتکار و دقت بسیار توانست به درجه‌ای از دانش و کمال نایل آید که برای کمتر کسی دست یافتنی است.

یکی از بزرگان که از آغاز دوران طلبگی با ایشان همدرس بوده است، اعتقاد دارد گذشته از استعداد ذاتی که در استاد وجود داشت، یکی از علل مهم موفقیت‌های وی سعی و تلاش و پشتکار بسیار او بوده است. او در این باره می‌فرماید:

«من فراموش نمی‌کنم در یکی از روزهایی که با ایشان همبحث بودیم، از اول آفتاب در مورد آن بحث، مشغول مطالعه و نوشتن و تتبع و بررسی بود و هیچ خستگی در این راه برای او پیدا





حمید قزوینی، محقق و پژوهشگر

شهادت آیت الله سید مصطفی خمینی، آثار و بازتابها

۶- بیان برخی از دیدگاههای موجود در خارج از کشور پیرامون زوایای مختلف تاریخ انقلاب
۷- ارائه تحلیلهای این شبکه خبری پیرامون انقلاب
۸- روشن کردن برخی از اظهارات پنهانی که در سخنان مصاحبه شوندگان بیان می شود
با توجه به نکات ذکر شده، به نظر می رسد نگاهی هر چند کوتاه به مباحث مطرح شده پیرامون شهادت آیت الله حاج آقا مصطفی خمینی (ره) در این مجموعه برنامه ها، نکات مفیدی را در برداشته باشد. و اما آثار و نتایج شهادت آیت الله حاج سید مصطفی خمینی (ره):

۱ ترویج نام و یاد حضرت امام (س)

بی تردید یکی از مهم ترین آثار شهادت حاج آقا مصطفی (ره)، ترویج نام و یاد حضرت امام (س) و تحکیم موقعیت رهبری نهضت در یکی از مقاطع حساس تاریخ انقلاب است. در مبارزات سیاسی، همواره برای زنده نگه داشتن نام و یاد رهبری، مبارزه، از لوازم و ابزار مختلفی استفاده می شود که برخی از آنها به صورت اتفاقی و دقتاً به وقوع می پیوندند. شهادت فرزند گرامی حضرت امام (س) از عواملی است که در گسترش نام رهبری نهضت نقش تعیین کننده ای داشت.

در آن برهه تاریخ ساز که گفته می شود در پی فشار رژیم، ذکر نام حضرت امام (س) در محافل و مجامع مختلف حداقل با شش ماه زندان همراه بود و انواع شیوه های سیاسی و فرهنگی به خدمت گرفته شده بود تا نام و یاد رهبری انقلاب در اذهان فراموش گردد، به یکباره همه آن تلاشهای مذبحخانه نقش بر آب شدند. ساواک طی گزارشی از مجالس بزرگداشت حاج آقا مصطفی (ره) و ذکر نام حضرت امام (س) در این مجالس می نویسد، «در تعدادی از این مجالس شعارهایی به طر فرداری از روح الله خمینی داده شده است.»

علاوه بر گزارش نویس ساواک، مفسر بی بی سی درباره گسترش نام امام (س) در بی شهادت حاج آقا مصطفی (ره) می گوید، «آیت الله خمینی که از تبعیدگاهش در نجف نه تنها اکثر تشکیلات مذهبی، بلکه نبض سیاسی کشور را در دست داشت، ناگهان نام ممنوع الذکرش بار دیگر پس از سالها و در پی فوت ناگهانی فرزند ارشدش مصطفی بر سر زبانها افتاد.» وی در جای دیگری می گوید، «از عصر روز ۱۲ آبان ماه ۱۳۴۳ که

افراد مختلف و بالغ بر ۵۰ نفر از ایرانیان مقیم خارج که در تاریخ معاصر ایران به نوعی در متن و یا حاشیه آن نقش داشته اند، پرداخته است.

در این مجموعه برنامه ها از اظهارات شخصیت های مختلف انقلاب و نظام که نور سخنرانی آنان به دست بی بی سی رسیده و همچنین اظهارات و دیدگاه های افراد مطلع و مرتبط با مسائل ایران نظیر پارسونز، ونس، برژینسکی، سولیان، گری سیک، دنیس رایت، کارتر و غیره نیز استفاده شده است. صرف نظر از برخی قضاوت های مغرضانه و غیر صادقانه تعدادی از مصاحبه شوندگان که ناشی از مخالفت و کینه آنان نسبت به انقلاب و رهبری آن است، توجه به مطالب این مجموعه برنامه ها به لحاظ برخی ویژگیها خالی از فایده نخواهد بود.

برخی از این ویژگیها عبارتند از:

- ۱- تعداد زیاد مصاحبه شوندگان ایرانی و خارجی
- ۲- استفاده از سخنان و اظهارات شخصیت های درون نظام
- ۳- تسلط تهیه کنندگان برنامه و توجه آنان به زوایای مختلف تاریخ انقلاب اسلامی
- ۴- بررسی ریشه های انقلاب از سالهای پیش از آغاز نهضت
- ۵- ساخت آن توسط یک رسانه امپریالیستی خارجی که در نوع خود بی سابقه است.



بی تردید یکی از مهم ترین آثار شهادت حاج آقا مصطفی (ره)، ترویج نام و یاد حضرت امام (س) و تحکیم موقعیت رهبری نهضت در یکی از مقاطع حساس تاریخ انقلاب است. در مبارزات سیاسی، همواره برای زنده نگه داشتن نام و یاد رهبری، مبارزه، از لوازم و ابزار مختلفی استفاده می شود که برخی از آنها به صورت اتفاقی و دقتاً به وقوع می پیوندند. شهادت فرزند گرامی حضرت امام (س) از عواملی است که در گسترش نام رهبری نهضت نقش تعیین کننده ای داشت.

شهادت آیت الله حاج سید مصطفی خمینی (ره) در اول آبان سال ۱۳۵۶ را می توان فرازی مهم و استثنایی در تاریخ انقلاب اسلامی دانست. مبارزان و مجاهدانی که سالها مرزهای مبارزه و درد هجران پیشوای خود را تحمل نموده بودند به نیکی در یاد و خاطره خود دارند که برکات شهادت آن سید عزیز چگونه و تا چه اندازه در گسترش روند رو به رشد انقلاب مؤثر واقع شد. در این مقاله سعی شده است تا آثار و نتایج شهادت فرزند گرامی حضرت امام (س) با استفاده از اظهارات مفسر رادیویی بی بی سی و مصاحبه شوندگان برنامه رادیویی «داستان انقلاب» و مطالب دیگر رسانه های داخلی و خارجی و همچنین با رجوع به برخی از اسناد ساواک مورد تحلیل قرار گیرد.

ذکر این نکته ضروری است که توجه و استناد به مطالب منابع مذکور هیچگاه به معنی تأیید آنها نیست، بلکه هدف از آن بررسی آثار و پیامدهای شهادت آیت الله حاج آقا سید مصطفی (ره) از زاویه ای متفاوت با سایر زوایا یعنی رجوع به مطالب رسانه ها و اظهارات افراد است. ضروری است پیش از شروع بحث، توضیحاتی پیرامون برنامه رادیویی «داستان انقلاب» داشته باشیم.

در طلیعه دهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، بنگاه سخن پراکنی بی بی سی که از مهم ترین و بزرگ ترین رسانه های خبری امپریالیسم و صهیونیسم است، اقدام به پخش سلسله برنامه هایی با عنوان «داستان انقلاب» نمود. این مجموعه برنامه که از ۲۲ بهمن ماه سال ۱۳۶۷ تا ۳۱ اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۸ ادامه داشت، طی ۲۸ قسمت در روزهای جمعه از ساعت ۱۹/۳۰ پخش می شد. هنوز چند ماه از پایان این برنامه نگذشته بود که بی بی سی آن را تاریخ ۷ مهر ماه ۱۳۶۸ و این بار با تفصیل بیشتری آغاز نمود. پخش مجدد این برنامه، بیانگر میزان اهمیت این برنامه برای مدیران بی بی سی و تاحدودی حاکی از تلاش این بنگاه سخن پراکنی برای جذب شنوندگان بیشتر بود. در این برنامه سعی شده بود، تاریخ انقلاب اسلامی ابتدا از نهضت ملی شدن صنعت نفت و در بخش دوم از نهضت مشروطیت مورد بحث و بررسی قرار گیرد. گفته می شود تهیه چنین برنامه مفصلی از سوی یک شبکه خبری خارجی که در نوع خود بی سابقه است در راستای طرحی است که از دانشگاه هاروارد آمریکا در سال ۱۳۶۵ تحت عنوان «تاریخ شفاهی انقلاب ایران» در دست اجرا بود و در این زمینه به گردآوری و ضبط خاطرات



زاویه‌های گوناگون و دیدگاه‌های مختلف، به واقعیت‌های عینی که در متن زندگی انسانها و جامعه وجود دارد، توجه ویژه داشت و مسئله را به دور از ذهن‌گرایی و آن‌گونه که در متن جامعه حضور دارد، ترسیم می‌کرد. در این باره گاهی افق‌های تازه‌ای به روی بحث می‌گشود که با پیگیری آن، سیر پیشین بحث به‌طور کلی متحول می‌شد.

نمونه اینگونه مباحث در آثار علمی به جا مانده از استاد بسیار است و خوانندگان را به آن منابع ارجاع می‌دهیم.

۶- تهذیب نفس

در حوزه درس استاد شهید(ره)، تهذیب و تزکیه باطن جایگاه ویژه‌ای داشت و مقدم بر آموزش، خودسازی را از شرایط دانشجویان علوم دین می‌دانست، از این روی بر اساس سنت نیکوی برخی از علما، در آغاز درس، حدیث پندآموزی از پیشوایان دین خوانده می‌شد و حوزه درس را با عطر معنویت آغاز می‌کرد و بر این امر تأکید فراوان داشت.

شاگردان

استاد شهید(ره) از آغاز جوانی به امر تدریس و پرورش نیروی علمی اهتمام خاص داشت و به اعتراف بسیاری از بزرگان در شمار استادان موفق زمان خود بود. فضلا و دانش پژوهان بسیاری در حوزه‌های علمیه قم و نجف اشرف از کلاسهای درس اصول، فقه، فلسفه و... استاد بهره‌برده‌اند که نام برخی از آنان به شرح زیر است:

- ۱- سید محمد سجادی و مصحح آثار خطی استاد (اصول و تفسیر).
- ۲- حجت الاسلام شیخ ابراهیم فاضل فردوسی.
- ۳- حجت الاسلام حلیمی کاشانی.
- ۴- حجت الاسلام سید رضا برقی.
- ۵- حجت الاسلام شیخ محمد حکمت گنابادی.
- ۶- حجت الاسلام سید علی اکبر محتشمی.
- ۷- حجت الاسلام رازی زاده (علیپور) محقق و مصحح کتاب صدم استاد.
- ۸- حجت الاسلام امامی.
- ۹- حجت الاسلام والمسلمین سید احمد خمینی(ره) ایشان در زمانی که در نجف بودند در حدود چهار یا پنج ماه در حوزه درس اصول استاد شرکت جستند.

آثار و تألیفات

در بین اهل دانش معروف است کسانی که در امر تدریس و پرورش کادر علمی توفیق می‌یابند، کمتر فرصت پیدا می‌کنند آثار علمی عمیق از خود به جا گذارند. افرادی مستثنی از این قاعده که هم در امر تدریس درخشان باشند و هم در تألیف و نگارش صفحات پربرگی در خود به جا نهند، بسیار اندکند. استاد شهید(ره) از معدود دانشمندانی است که در هر دو عرصه پیشگام بود. از جوانی در حوزه تدریس داشت و از همان ایام



سیر کوتاه در تاریخ نگارهای استاد نشان می‌دهد از آنجا که از استعداد، نبوغ، سرعت انتقال، حافظه نیرومند و ذهن جوال بهره‌مند بود، از همان آغاز نوجوانی به آسانی بر انتقال مطالب علمی و اندیشه‌های بلند از ذهن بر صفحات کاغذ توانا بود و آن را چون درس و مباحثه طلبگی رشته‌ای از کار پژوهش و تحقیق خود می‌شمرد و همگام با فراگیری دانشهای گوناگون حوزه، دستی به قلم داشته و تحقیقات علمی، نکات مفید و سودمند و اندیشه‌های خود را می‌نگاشته است.

یافته‌های علمی پژوهشی خویش را به رشته تحریر می‌کشید. به جرئت می‌توان ادعا کرد که استاد شهید(ره) یکی از موفق‌ترین دانشمندانی بود که در عمر کوتاه خود آثار ارزشمند علمی در علوم مختلف را به میراث گذاشت.

سیر کوتاه در تاریخ نگارهای استاد نشان می‌دهد از آنجا که از استعداد، نبوغ، سرعت انتقال، حافظه نیرومند و ذهن جوال بهره‌مند بود، از همان آغاز نوجوانی به آسانی بر انتقال مطالب علمی و اندیشه‌های بلند از ذهن بر صفحات کاغذ توانا بود و آن را چون درس و مباحثه طلبگی رشته‌ای از کار پژوهش و تحقیق خود می‌شمرد و همگام با فراگیری دانشهای گوناگون حوزه، دستی به قلم داشته و تحقیقات علمی، نکات مفید و سودمند و اندیشه‌های خود را می‌نگاشته است.

یکی از همدارسان ایشان در این باره می‌گوید:

«... ایشان از همان اوایل هر چه مباحثه می‌نمودند و به نظرشان می‌رسید، می‌نوشتند. چه در علوم ادبی، چه در علم فقه، چه در علم اصول و علوم فلسفی تألیف و نوشته‌های فراوانی در این زمینه‌ها دارند...»

در زمان گرفتاری استاد شهید(ره) به دست رژیم پهلوی (ساواک) در سال ۱۳۴۲ ش. هنوز بیش از سی و اندی بهار از عمر بابرکتش نگذشته بود. وقتی در زندان قزل قلعه در یکی از بازجویی‌های ساواک آثار علمی خود را برشمرد، از دوازده اثر علمی یاد کرد.

برخی از این آثار در یورش دژخیمان ساواک به بیت امام خمینی(س) با حدود ۳۰۰۰ جلد کتاب نفیس امام(ره) به غارت رفته است.

البته برخی از آنها بعداً به دست آمد و با تصحیح و تحقیق در دسترس علاقمندان قرار گرفت. برخی دیگر نامشان در آثاری که استاد در زمانهای بعد نگاشته، آمده است. در تبعیدگاه ترکیه، با اینکه منابع و مآخذ علمی کافی نداشت دوری از وطن مآلوف و مسائل مبارزه و گرفتارهای دیگر نه تنها باعث غفلت از امر تحقیق و تألیف نشد، بلکه به خاطر فراغت بیشتر و همراهی با تدریس دانش و تقوی، توفیقاتش فزونی گرفت. آثار ارزشمندی چون: دو جلد کتاب مکاسب محرمه در ۴۲۰ صفحه، قاعده الانقاد در ۱۸۰ صفحه، رساله لاضرر، الواجبات فی الصلاة، الفوائد والعوائد و... را نگاشت.

پس از هجرت اجباری از ترکیه به نجف اشرف، برنامه‌های علمی خویش را آغاز کرد و به نگارش آثار گرانسنگی همت گماشت. فهرست مجموع آثاری که در قم، زندان، ترکیه و نجف اشرف از استاد به جا مانده‌اند و از سوی خود او و نزدیکان ایشان از آنها یاد شده و ما بر آن اطلاع یافته‌ایم، به شرح زیر هستند:

- ۱- قرآن: تفسیر قرآن چهار جلد، شامل تفسیر سوره «حمد» و بخشی از آیات سوره «بقره».
- ۲- اصول فقه: تحریرات فی اصول دورۀ علم اصول میسوط مستدل که ۳ جلد آن تا بحث استحباب تعلیقی به چاپ رسیده است.

کتاب اصول اثر مختصری در دانش اصول.

القواعد الاصولیه.

۳- فقه و فتوا: حاشیه عروه الوثقی اجتهاد و تقلید. تحریر عروه الوثقی، احتیاط و تقلید.

تحریر عروه الوثقی، طهارت.

کتاب طهاره در فقه استدلالی مبسوط، نگارش ابتکاری استاد

به شیوه بزرگان فقه.

الواجبات فی الصلاه

حاشیه عروه الوثقی، خلل الصلاه.

احکام الخلل فی الصلوه در فقه استدلالی، مبسوط و ابتکاری.

حاشیه عروه الوثقی، صوم

شرح مستند تحریر الوسیله امام خمینی(س)، صوم

کتاب الصوم در فقه استدلالی، مبسوط، تخصصی، ویژه مدارج

عالی حوزه‌های علمیه.

کتاب مکاسب محرمه در دو جلد.

شرح و مستند تحریر الوسیله، مکاسب محرمه

کتاب البیع در فقه استدلالی به گونه نوین و ابتکاری.

شرح مستند تحریر الوسیله، بیع.

در اسارت فی ولایت الفقیه، حکومت اسلامی.

کتاب الخیارات، در فقه استدلالی مستقل و مبسوط

شرح و مستند تحریر الوسیله، خیارات.

کتاب الاجاره.

شرح و مستند تحریر الوسیله، نکاح.

رساله قضا، صلوات.

القواعد الفقیه.

رساله‌ای درباره حدیث رفع.

حاشیه بر وسیله النجاه سید ابوالحسن اصفهانی(ره).

۴- فلسفه: قواعد الحکمیة و حاشیه و تعلیق بر اسفار اربعه

ملاصدرا

حاشیه هدایه، ملاصدرا.

دوره فلسفه قدیم.

حاشیه مبدأ و معاد، ملاصدرا

حاشیه بخش طبیعیات اسفار

۵- هیئت و نجوم: تطبیق هیئت جدید بر هیئت و نجوم اسلامی.

۶- رجال: القواعد الرجالیه، علم پیش نیاز فقه.

۷- حدیث: حاشیه بر خاتمه مستدرک الوسائل میرزا حسین

نوری.

۸- تاریخ انمه(ع): شرح زندگانی انمه(ع) این اثر تا شرح حیات

سیدالشهدا(ع) ادامه یافته است.

۹- سیاست: قضیه آقای حکیم و دولت عراق، یادداشت‌های

دستنویس استاد درباره مسائل روز با تحلیل عمیق سیاسی.

۱۰- آثار متنوع: نقد دروس الاعلام النجف الاشرف، در دانش فقه

و اصول.

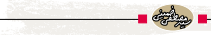
الفوائد والعوائد در موضوعات گوناگون، اخلاقی، عرفانی و...

محمد شانه چی، یکی از عناصر وابسته به جبهه ملی، طی تحلیلی از شهادت حاج آقا مصطفی (ره) و نتایج آن در مصاحبه خود با رادیو بی بی سی ضمن اشاره به این واقعه می گوید، «یک جریان سیاسی بود، نه اینکه درگذشت پسر آقای خمینی این قدر جنجال به پا کند، چون مردم به دنبال یک مستمسکی، یک علتی می گشتند که تظاهرات کنند، جریانی راه بیندازند. فوت پسر آقای خمینی یک موضوعی بود که بسیار عالی بود برای جنجال به پا کردن و کار راه انداختن، حرکت ایجاد کردن.» وی با اشاره به چگونگی برپایی جلسات ختم و سوگواری و وقایع مربوط به دستگیری مردم شرکت کننده در مراسم چهلیم مرحوم آقای مصطفی (ره) تأکید می کند که، «ذات فوت پسر آقای خمینی، این محرک نبود. خود مردم دنبال یک دلیلی، یک مستمسکی می گشتند که یک کاری بکنند. این فوت پسر آقای خمینی از همه بهتر بود، خیلی خوب بود، اینها خوب از آن استفاده و بهره برداری کردند.»

مصاحبه شونده با این اظهارات سعی کرده است تا با کاستن از ابعاد سیاسی اجتماعی این واقعه اسفبار، حساسیت مردم برای استفاده و بهره برداری از وقایع سیاسی اجتماعی علیه رژیم را یادآور شود. در حقیقت وی معترف است که مبارزان و توده مردم دست به دست هم دادند و با استفاده از نتایج این شهادت، موج جدیدی را علیه حاکمیت به راه انداختند.

در همین زمینه دو سند گویا از پرونده های ساواک جلب نظر می کند. در یکی از اسناد آمده است: «در فاصله برگزاری مجالس مذکور (مجالس ختم حاج آقا مصطفی (ره) و مجالسی که به مناسبت چهلیمین روز درگذشت مصطفی خمینی برگزار گردید، فعالیت های وسیع تری نیز از طرف عناصر متعصب مذهبی طرفدار روحانیون افراطی و وابسته به گروه های برانداز انجام گرفت و عده ای در شهرهای تهران، شیراز و مشهد، در دستجات ۲۰ تا ۵۰ نفری به تظاهرات خیابانی، حمل شعارهای پارچه ای مضره و شکستن شیشه های چند شعبه بانک، سینما و مشروب فروشی و همچنین شرکت هواپیمایی ملی در شهر شیراز مبادرت نمودند.»

ساواک همچنین در جای دیگری آورده است، «بعد از مراسم چهلیمین روز درگذشت مصطفی خمینی، افراتیون مذهبی در دنباله فعالیت های اخلاک گرانه خود در ماه محرم، بار دیگر فرصتی پیدا کردند که تلاشهای مضره رادر مقیاس وسیع تر تعقیب نمایند و در چند مورد گروه های ۱۵ تا ۲۰ نفری در شهرهای مشهد و اهواز به تظاهرات خیابانی و شکستن چند جام از شیشه های دو شعبه



با دقت در متن این دو سند باید اذعان نمود که جریان به وجود آمده در پی شهادت حاج آقا مصطفی (ره)، تنها به روزهای اول شهادت وی محدود نگشت، بلکه در فاصله زمان شهادت تا چهلیم و حتی پس از چهلیم آن فقید سعید ادامه داشت. ضمن آنکه حرکت مردم به صورت گروه های متشکل و با حمل انواع لوازم تبلیغی و حتی حمله به مراکز اقتصادی و فرهنگی رژیم که کار چندان ساده ای نیست، همراه بود.

بانک صادرات مبادرت نموده اند،

با دقت در متن این دو سند باید اذعان نمود که جریان به وجود آمده در پی شهادت حاج آقا مصطفی (ره)، تنها به روزهای اول شهادت وی محدود نگشت، بلکه در فاصله زمان شهادت تا چهلیم و حتی پس از چهلیم آن فقید سعید ادامه داشت. ضمن آنکه حرکت مردم به صورت گروه های متشکل و با حمل انواع لوازم تبلیغی و حتی حمله به مراکز اقتصادی و فرهنگی رژیم که کار چندان ساده ای نیست، همراه بود.

۵- عوامل و مسببین اصلی واقعه

بدیهی است که پس از هر واقعه دلخراشی، اذهان بیدار مردم به دنبال علل بروز آن حادثه خواهد بود. طبیعتاً مردم مسلمان ایران نیز پس از شهادت فرزند رشید امام (س) به سراغ عناصر اصلی، طراحان و مجریان این جنایت بودند. پزشکی در بیمارستان کوفه، پیکر پاک آیت الله شهید حاج آقا مصطفی (ره) را معاینه می کند و بلافاصله اظهار می دارد که وی مسموم شده است و اگر به او اجازه کالبد شکافی بدهند، این حقیقت را ثابت می کند. نکته شایان توجه این است که پزشک مذکور پس از این اظهار نظر، بی درنگ از طرف سازمان امنیت عراق بازداشت شد و بعد از ۲۴ ساعت آزاد گردید و پس از آن از هر گونه اظهار نظری پیرامون این موضوع خودداری ورزید.

به هر حال با توجه به جنایت متعددی که رژیم مرتکب شده بود، مردم دست او را مستقیماً در این جریان مشاهده می نمودند. مفسر برنامه «داستان انقلاب» طی تحلیلی در همین خصوص می گوید، «آن چنان که در جو پر از بدگمانی آن روز ایران معمول

بود، بسیاری سازمان امنیت را در مرگ سید مصطفی خمینی دخیل می دیدند.»

مفسر بی بی سی به این نکته اشاره نمی کند که آیا وی نیز همین عقیده را دارد یا نه؟ به ویژه آنکه هیچ یک از مصاحبه شوندگان برنامه «داستان انقلاب» حاضر نشده اند تا پیرامون قاتل و یا طراحان قتل آن سید شهید سخنی بگویند و یا از قول سایرین مطالبی را بیان کنند و نکته در خور توجه این است که به رغم اهمیت مسئله و توجه سازندگان برنامه به زوایای مختلف تاریخ انقلاب و حتی همین واقعه تأسف بار، از پرداختن به چگونگی وقوع حادثه و یا احتمالات مطرح شده پیرامون آن پرهیز نموده اند. برخی دیگر از رسانه های گروهی خارج در همین زمینه به بیان مطالبی پرداخته اند. روزنامه المجاهد چاپ الجزایر می نویسد، «مصطفی خمینی فرزند روح الله خمینی مقام مذهبی مسلمانان شیعه در ایران به دست ساواک به قتل رسیده است.»

خبرگزاری فرانسه نیز در تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۷۷ این چنین گزارش می دهد: «این خبر موجب تأثر شدید ایرانیان شده و مردم این فرضیه را که ممکن است رژیم ایران مسئول مرگ مصطفی خمینی باشد، بعید نمی دانند.» همین خبرگزاری در گزارش دیگری به نقل از خبرگزاری فلسطین، وفا، در تاریخ ۶ دسامبر ۱۹۷۷ گزارش می دهد، «سید مصطفی خمینی پسر امام روح الله خمینی مقام مذهبی مسلمانان شیعه ایران چهل روز پیش در نتیجه بدرفتاری های ساواک (پلیس مخفی ایران)، جان خود را دست داد.»

روزنامه ارشاد، چاپ پاکستان نیز در مقاله ای که در ۲۹ اکتبر ۱۹۷۷ منتشر شد، به رموز بودن شهادت آقا مصطفی (ره) اشاره می کند.

روزنامه السفير، چاپ لبنان نیز طی گزارشی به انتشار بیانیته رهبران مذهبی ایران که در آن ساواک را مسئول شهادت حاج آقا مصطفی (ره) دانسته اند مبادرت می ورزد.

۶- مواضع امام (ره)

حضرت امام (س) به عنوان پیشوای نهضت که هدایت و رهبری انقلاب را بر عهده داشتند و به عنوان فقیهی آگاه به زمان و مکان همواره سعی می کردند تا با شناخت کامل از وضع جامعه ایران در اجرای مسئولیت محوری و حساس خود تلاش کنند. بدیهی است در پی شهادت آیت الله حاج آقا مصطفی (ره) و حضور جدی مردم در صحنه، حضرت امام (س) با وجودی که از شهادت فرزند گرامی خود که او را امید آینده اسلام می دانستند، ناراحت و اندوهگین شده بودند، درهای در حرکت انقلاب خویش عقب نشستند و حتی در چنین شرایطی که دشمن در آرزوی مشاهده ضعف، ناامیدی و ضربه پذیری امام (س) بود، آن حضرت حتی حاضر به تغییر در برنامه خود در درس و بحث نیز نشدند و از موقعیت به وجود آمده برای ایجاد تحرک و همبستگی بیشتر سود جستند.

بنی صدر در مصاحبه خود با رادیو بی بی سی طی تحلیلی از این واقعه و با اشاره به اقدامات حضرت امام (س) می گوید، «وقتی که دید آن فاتحه ها برگزار شد و آن ترتیب اقبال عمومی، دوباره دلگرم شد بعد که مردم راه افتادند و به حرکت افتادند... اولین اعلامیه اش در آمد.»

ملاحظه می شود که وی حضور مردم در صحنه را یکی از عوامل دلگرمی حضرت امام (س) دانسته و تلویحاً به استفاده حضرت امام (س) از موقعیت به وجود آمده برای صدور اعلامیه های انقلابی اذعان می کند و دقیقاً از همین مقطع به بعد است که امام (س) به رغم دوری چندین ساله از ایران، به واسطه شناخت دقیق و ارتباط عمیق عاطفی با مردم، پی در پی اعلامیه های پرمحتوا و روحیه بخش خود را خطاب به مبارزان و اقشار مختلف مردم در داخل و خارج از کشور صادر می کنند. مؤلفان کتاب سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج در این باره می نویسند، «در طول این دوران اعلامیه های آیت الله خمینی که ایستادگی در مقابل این رژیم سفاک را توصیه می کرد، بیش از پیش به ایران می رسید.»



اطلاعیه چند سطر سطر سازمان امنیت خبر تبعید آیت الله خمینی را منتشر کرد تا ۱۳ سال بعد که اطلاعیه مجالس ترخیم فرزندش سید مصطفی در مطبوعات ایران منتشر شد، ذکر نام آیت الله خمینی رسماً ممنوع بود.»

در این اظهارات، گوینده ضمن اعتراف به رهبری و هدایت انقلاب توسط حضرت امام (س) از تبعیدگاه خود، خبر درگذشت حاج آقا مصطفی (ره) را عامل مهمی در ترویج نام حضرت امام (س) و در حقیقت موجب استحکام موقعیت رهبری نهضت در میان توده های مختلف مردم دانسته است. این در حالی است که امام (س) از سال ۱۳۴۳ به بعد در میان مردمی که رهبری را پذیرفته بودند، حضور نداشت و مستقیماً با آنان در ارتباط نبود که همین نکته به صورت جداگانه محل تأمل است. در ادامه همین روند و در شرایطی که همراه داشتن رساله علمی حضرت امام (س) جرم محسوب می شد و رژیم در صدد تبلیغ برخی دیگر از مراجع بود، تعدادی از سخنرانان مجالس ختم حاج آقا مصطفی (ره)، حضرت امام را به عنوان مرجع مسلم شیعیان به مردم معرفی می کردند.

ساواک طی گزارشی در همین زمینه می نویسد، «در این مجالس... سخنرانان مذهبی از روح الله خمینی به عنوان مرجع مسلم عالم تشیع نام می بردند.»

همچنین در خارج از ایران، خبرگزاری فرانسه نیز در گزارشی که در ۱۴ اکتبر همان سال مخابره نمود، به نقل از بیانیه یک گروه ایرانی مخالف رژیم شاه می نویسد:

«آیت الله مصطفی خمینی (ره) فرزند ارشد بزرگ ترین مرجع شیعیان روز ۲۲ اکتبر به طور اسرار آمیزی در کربلا درگذشته است.»

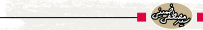
روزنامه المجاهد چاپ الجزایر در ۸ دسامبر سال ۱۹۷۷ از شهید آیت الله مصطفی خمینی (ره) به عنوان فرزند امام روح الله خمینی (س) مقام مذهبی مسلمانان شیعه در ایران یاد می کند. در روزنامه ارشاد چاپ پاکستان نیز در ۲۹ اکتبر سال ۱۹۷۷ از حضرت امام (س) با تعابیری نظیر مجاهد اعظم، مرجع دینی، اعلم دوران آیت الله العظمی آقای روح الله موسوی خمینی نام می برد.

به این ترتیب می توان ترویج نام و یاد رهبر فرزانه و حکیم انقلاب اسلامی در ایران و اقصی نقاط بلاد اسلامی و تبلیغ مرجعیت آن حضرت را یکی از آثار مهم شهادت فرزند فاضل ایشان دانست.

۲- ایجاد وحدت و یکپارچگی در میان نیروهای مخالف رژیم
مبارزات افشار مختلف مردم ایران در طول سالیان حاکمیت رژیم ستمشاهی شامل گروه های مختلف سیاسی می شد. لذا ایجاد وحدت و یکپارچگی در میان نیروهای مبارز به لحاظ تعدد گرایش های سیاسی مذهبی، کار را سخت و دشوار می کرد، اما به اعتراف بسیاری از آگاهان سیاسی در قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، شهادت آیت الله حاج آقا مصطفی (ره) نقش تعیین کننده ای داشت.

مهندس مهدی بازرگان در تحلیلی از مجلس ختم آن فقید سعید در کتاب انقلاب ایران در دو حرکت می نویسد، «مجلس ختمی در مسجد اراک برگزار شد. تا آن زمان نه مسجد اراک چنین جمعیتی را در شیبستانها، حیاط، ایوانها و پشت بامها و خیابانهای اطراف به خود دیده و نه پلیس را تسلیم ساخته بود و نه چنان اعلامیه دعوتی با امضاهای مختلف از طریق ملیون، روشنفکران، روحانیون و بازاریها به صورت یکجا منتشر شده بود. توفیق در این امر کار آسانی نبود... دعوتنامه جامعه که با اسامی بدون القاب و عناوین و به ترتیب الفبا صادر گردید، بسیار پر معنی بود و آن مجلس باشکوه، با چنان صاحب مجلسها، مظهری از رهبری آیت الله خمینی (س)، مرد مبارز روحانی شد.»

با دقت در اظهارات آقای بازرگان و تأمل در فضای سیاسی آن روز ایران، می توان بیش از پیش به حساسیت موضوع پی برد و یقیناً اگر فرصت به دست آمده پس از شهادت حاج آقا مصطفی (ره) نبود، چنین اتحاد و اتفاقی نیز در آن مقطع زمانی به راحتی حاصل نمی شد، به ویژه آنکه طبق اظهارات آقای بازرگان، این مجلس یادبود، اعلام تبعیت و پذیرش رهبری نهضت نیز به شمار می آمد.



یکی از مهم ترین آثار شهادت حاج آقا مصطفی (ره)، ایجاد تحرک و شور انقلابی روز افزون در میان مردم بود. بر اساس برخی اطلاعات موجود، حداقل در شهرهای قم، تهران، مشهد، اصفهان، شیراز، یزد، همدان، خرم آباد، تبریز، مراغه، ارومیه، اراک، کاشان، سمنان، گرمسار، قزوین، کرج، خمین، زاهدان، بهشهر، بهبهان، اهواز، آبادان و خرمشهر مجالس سوگواری با همان ویژگیهای خاص و انقلابی خود برگزار شد.

داریوش همایون وزیر اطلاعات در کابینه جمشید آموزگار در قسمتی از اظهارات خود در مصاحبه با رادیو بی بی سی می گوید، «پس از مرگ پسر [آیت الله] خمینی، آن مجلس یادبودی که برایش در مسجد اراک برگزار کردند نقطه جمعی شد برای همه قشرهای پیشرو و لیبرال و آزادخواه و جبهه ملی و چپ، هر چه که بود، غیر از نظام حکومتی، چهره های برجسته اش آنجا ظاهر شدند. پیدا بود که رهبری مذهبی توانسته است همه اینها را جمع و بسیج بکند.»

اظهارات داریوش همایون اعتراف به این نکته مهم است که همه نیروها اعم از گروه های مذهبی و غیر مذهبی در پی شهادت آیت الله حاج آقا مصطفی (ره)، مجلس یادبود او را بهترین مکان برای تجمع یافته و این تجمع از یک طرف حاکی از میزان سعه صدر نیروهای فعال کشور و از سوی دیگر بیانگر جایگاه رهبری مذهبی نهضت بود. صرف نظر از اظهارات داریوش همایون، مفسر برنامه «داستان انقلاب» نیز در قسمتی از سخنان خود با اشاره به آگهی تسلیت این مراسم می گوید، «آگهی تسلیتی که به این مناسبت در مطبوعات تهران چاپ شد، به امضای بسیاری از روشنفکران، روحانیون، بازاریان و دانشگاهیان رسیده بود.» تأکید گوینده بر امضاهای موجود در آگهی تسلیت، اعتراف تلویحی به همان نکته مهم، یعنی برقراری اتحاد و وفای عمومی در میان اقشار مختلف جامعه در پی شهادت آن شهید سعید است. به واقع می توان گفت در نتیجه چنین اتحاد و یکپارچگی عمومی بود که روند مبارزات از رشد چشمگیری برخوردار شد و پس از چند ماه، طومار قدرت رژیم خودکامه پهلوی را در هم پیچید.

۳- تجلیل از حضرت امام (س)
پس از تبعید حضرت امام (س) در سال ۴۲ تا سالهای آخر عمر حاکمیت طاغوت، مردم مسلمان ایران ذره ای از مجاهدت باز نایستادند. توده های مختلف مردم که تعهد و مظلومیت رهبری نهضت را درک کرده بودند، اندوه دوری او را با صبر و

مصیبت تحمل می کردند. در چنین شرایطی، وقتی خبر شهادت فرزند برومند حضرت امام (س) را شنیدند، بیش از پیش به صداقت، تعهد، اخلاص، مظلومیت و نقش محوری امام (س) پی بردند و پس از گسترش نام و یاد آن حضرت، لحظه ای از تجلیل نسبت به آن پیر مجاهد رویگردان نشدند.

مفسر برنامه «داستان انقلاب» در قسمتی از اظهارات خود در این مورد می گوید، «ادامه مجالس ترخیم برای سید مصطفی خمینی تبدیل به مجالس تجلیل از آیت الله خمینی (ره) شد.»

۴- تشدید روحیه مبارزه و دادخواهی ملی اسلامی
بدون شک یکی از مهم ترین آثار شهادت حاج آقا مصطفی (ره)، ایجاد تحرک و شور انقلابی روز افزون در میان مردم بود. بر اساس برخی اطلاعات موجود، حداقل در شهرهای قم، تهران، مشهد، اصفهان، شیراز، یزد، همدان، خرم آباد، تبریز، مراغه، ارومیه، اراک، کاشان، سمنان، گرمسار، قزوین، کرج، خمین، زاهدان، بهشهر، بهبهان، اهواز، آبادان و خرمشهر مجالس سوگواری با همان ویژگیهای خاص و انقلابی خود برگزار شد. حتی بر اساس برخی از اسناد ساواک، در پایان اکثر مجالس ختم حاج آقا مصطفی (ره) جمعیت شرکت کننده در مراسم به راهپیماییهای پر شور در حمایت از حضرت امام (س) و محکومیت جنایت به وقوع پیوسته توسط رژیم می پرداختند. در حقیقت می توان این واقعه را مستمسکی جدید برای خشم انقلابی مردم علیه رژیم دانست.





مروری بر یک سند تاریخی: دستنوشته ای از شهید
آیت الله حاج سید مصطفی خمینی

دست همه خلقهای ستمکش را می بوسم...

بسم الله الرحمن الرحيم

اکنون که ایران، زندان آزادگان، جوانان، بزرگمردان، خردسالان و تبدیل به حبس و تبدیل به جهنم برای همگان شده است، در این زمان که ایران مهد فحشا و منکری شده که عفت قلم شرم از بیان و گفتار آن دارد و مهدی برای تربیت دودمان پهلوی و رذل صفتان و این خاندان بی شرم و بی آبرو گشته است. در این عصر که ایران چون جزیره شناور به دست این و آن و شرق و غرب، چپ و راست در تلاطم است، در این وقت که وطن چون عروسکی در دست ببرخویان و درندگان می چرخد، ایرانی که مهد دلبران است و مقر اسلام و شیعیان و خاصان از اولیاء خدا، اینک که ایران به کلی ویران و شمال و جنوب آن به دست استعمارگران دور و نزدیک تقسیم شده و این کشور اسلام پرور و مؤمن دوست، چون گویی پیش پای دشمنان انسانیت و ضد خلق و این خانواده از خدایی خبر افتاده است، محتاج به حرکتی نوین و جانبازیهایی مبتنی بر یقین و محتاج فداکاری از هر جانب و هر سو و به هر کیفیت ممکن است.

ملت شریف ایران باید بهتر از پیش بداند که این زرق و برق و صورت سازی، دام جدید و گسترده ای است که به خاطر نیات شومی که استعمار در سر می پرورد، گسترده شده است. مردم بهتر از هر کسی می دانند که اقتصاد کشور چه نوسانی را طی

می کند و ذخایر این ملک و ملت به دست چه کسانی و در کدام اسکله ای پهلوی می گیرد و در آینده ای نه چندان دور، چه خطرهای خطیری در انتظار آنان است.

ملت شریف باید با برقراری یک حکومت عادلانه، پس از طرح و پی ریزی، راههای صعب و سخت تر را طی کنند و در جهت یک دولت عادلانه و گسترده که به خواست خدا بسیار نزدیک است، جنبش همه جانبه ای را آغاز نمایند، در این راه از هیچ کمک فکری و عملی به یکدیگر کوتاهی نکنند و خوب درک کنند که هیچ ملتی با سستی و خوشگذرانی و تن پروری، به آینده نوین نرسیده و نباید هم چنین انتظاری داشت. آنان باید از گذشته اسلام و گذشتگان خود پند گیرند و آنان را به رهبری برگزینند. این روزها که مردم از حرکت های این قاره و قاره آفریقا اطلاع دارند، باید آن چه را که برای پیشبرد مقاصد خود لازم می دانند به دست آورند. با گوشه گیری و لغت پردازی و تعیین مشی و توضیح و کاغذ پاره هایی که به دست تاریخ سپرده می شوند، دیگر نمی توان کاری از پیش برد و عمل صحیحی انجام داد. با تحزب، تشکل و ایجاد کتابخانه ها و انجمن ها و محفلهای بزرگ و کوچک است که می توان یک شبکه سرتاسری ساخت و جوش و خروشی پر سروسامان را به راه انداخت. اکنون زمان آن نیست که دستهای خود را گره کنید و با شعار، عقده ها را باز نمایید. بگذارید این رنجها و سختیها متراکم شوند و آنگاه مشتها را به

دهان دشمن (دودمان پهلوی) بزنید و جان این پلیدان را بگیرید و به این ملک و ملت جان نوین ببخشید. گرچه نباید سکوت کرد و درنگ جایز نیست، چه به عنوان مبارزات داخل کشور و یا به عنوان انجمنهای اسلامی خارج از کشور و یا با اعتصاب سراسری و به شکل روزه و یا به هر شکلی که ممکن باشد، صدای خود و فریاد آزادیخواهانه خویش را به مجامع بین المللی برسانید، گرچه آنان هم از جانب داری این پلیدصفهان و احمقان و بی شرمان دور نیستند. اینها از پوشالی بودن خود چنان خوف و هراس دارند که با بانگ به اصطلاح انسان دوستی و برای کسب یک یا چند روز فرصت بیشتر برای خون آشامی، به شکل دفاع از زندان و رنج زندانیان و خشم در برابر شکنجه گری، تظاهر به دفاع از مظلوم می کنند.

اخیراً دوستان ایرانی مسلمان در اروپا و آمریکا به خاطر آن که بانگ خود را به وسیله ای به جوامع برسانند، دست به اعتصاب زده اند و بحمدالله و المنة اکثراً با استقبال روبرو شده اند و چه بسا ممکن است که این حرکت های مخلصانه، زیر بنای جنبشی داخلی شود که در شرف تکوین است.

اصل و هدف، رسیدن به راه و روشی علی صفت و علی دوست و علی خواه است. دست به دست یکدیگر دهیم و این بنای ظلم و ستم را از بیخ و بن بکنیم. دست همه خلقهای ستمکش را می بوسیم و می بوسم.

○ آرشیو روزنامه کیهان



و تند حضرت امام (س) علیه حکومت، شاه که خود را شکست خورده می‌دید ناچار شد طرح شوم دیگری را اجرا کند و این بار نیز رهبری مقتدر نهضت اسلامی را هدف حمله خود قرار دهد و به انتشار مقاله توهین آمیز نسبت به ساحت حضرت امام (س) در روزنامه‌ای اطلاعات مبادرت ورزید. این ترفند غیر اخلاقی نیز که ناشی از سرعت حرکت انقلاب و افزایش محبوبیت حضرت امام (س) در پی شهادت حاج آقا مصطفی (ره) به وجود آمده بود با شکست مواجه شد. مفسر بی‌بی‌سی در همین زمینه می‌گوید: «سال ۱۳۵۶ سال آغاز رویارویی شاه با مخالفان بود... در پاییز همان سال درگذشت سید مصطفی خمینی (ره) فرصتی تازه پیش آورد. در بحبوحه این جریان، شاه دستور داد مقاله‌ای توهین آمیز علیه آیت الله خمینی (س) بنویسند که در اطلاعات چاپ شد.»

گوینده با این اظهارات به نکات مهمی اشاره می‌کند. وی شهادت حاج آقا مصطفی (ره) را فرصتی

تازه و مقاله منتشره در روزنامه اطلاعات را نتیجه وقایع پس از این جنایت دانسته است. ضمن آنکه دخالت مستقیم شاه در تهیه و انتشار مقاله را نیز عنوان می‌نماید. با این مقدمه می‌توان نتیجه گرفت که اقدام مذبحخانه شاه در هتک حرمت به ساحت حضرت امام (س)، تلاشی برای خارج شدن از گردبادی بود که طوفان خشم انقلابی مردم علیه رژیم شاه، در پی شهادت آیت الله سید مصطفی خمینی (ره) به راه انداخته بود که این بار نیز ترفند پلید حکومت علیه او به نفع نهضت اسلامی حضرت امام (س) تمام شد. احسان نراقی چگونگی انتشار این مقاله را از قول یکی از مسئولان ساواک که در زندان پس از پیروزی انقلاب اسلامی برای وی نقل کرده است در مصاحبه با رادیو بی‌بی‌سی چنین تعریف می‌کند: «[آن مسئول ساواک] گفت، «پس از اینکه آقا سید

شاه پس از شهادت حاج آقا مصطفی (ره) و برپایی پی‌درپی مراسم ختم آن شهید عزیز با آن ویژگیها و شرایط ذکر شده، در چنان گردابی غرق شد که نه تنها از انجام حرکتی برای پاک کردن دامن خود از این اقدام ناتوان بود، بلکه در اقدامی مانند تهیه یک مقاله توهین آمیز نیز شخصاً وارد عمل شد و این عملیات سخیف را فرماندهی کرد تا شاید ذره‌ای از عظمت و محبوبیت حضرت امام (س) در انتظار مردم بکاهد، اما این کار همچون موارد قبلی نه تنها نفعی برای او نداشت بلکه به روند روبه رشد انقلاب اسلامی شتاب بیشتری بخشید

مفسر بی‌بی‌سی نیز طی تحلیلی در همین زمینه مدعی شد: «استقبال مردم بر تندی لحن آیت الله خمینی افزود و در اینجا بود که آیت الله خواستار سرنگونی دودمان پهلوی شد.» خبرگزاری فرانسه به نقل از خبرگزاری وفا در ۶ دسامبر ۱۹۷۷ پیرامون پاسخ حضرت امام (ره) به تلگرام تسلیت عرفات گزارش داد، «امام اذعان می‌دارد که بین رژیم شاه، صهیونیسم و امپریالیسم آمریکارابطه‌ای وجود دارد.» خبرگزاری فرانسه ادامه می‌دهد، «روح الله خمینی هم چنین در پیام خود بار دیگر پشتیبانی خود را از مبارزه و جنبش مقاومت فلسطین برای آزادی میهنش اعلام داشته است.»

ملاحظه می‌شود که آن مجاهد خستگی ناپذیر چگونه هر فرصتی را برای پرداختن به موضوعهای مختلف سیاسی در ایران و سایر کشورهای اسلامی مغتنم می‌شمرد.

۷- تأثیر در جنبش مقاومت اسلامی

از آنجا که حضرت امام (س) از نخستین روزهای نهضت همواره مسائل جهان اسلام را در کنار مسائل و مشکلات ایران مطرح کردند و منشاء همه مشکلات جهان اسلام را از آمریکا و صهیونیسم می‌دانستند، بیشتر گروهها و محافل سیاسی و نیروهای مبارز کشورهای اسلامی و حرکت جهادی، ضمن الگو قرار دادن حضرت امام (س)، دیدگاهها و بیانات آن حضرت را راهنمای عمل خویش می‌دانستند. در این میان نقش حاج آقا مصطفی (ره) در برقراری تماس مستقیم با مبارزان کشورهای اسلامی، به ویژه نهضت مقاومت اسلامی فلسطین و آموزش، سازماندهی و اعزام نیروهای مبارز به جنوب لبنان بسیار تعیین کننده بود. در چنین شرایطی خبر شهادت حاج آقا مصطفی (ره) بلافاصله در کشورهای اسلامی انعکاس یافت و با غم و اندوه فراوان نیروهای مسلمان مواجه شد. از سوی دیگر خبر این شهادت مظلومانه همانگونه که در داخل ایران موجی از خشم انقلابی را به همراه داشت، در میان مجاهدان کشورهای اسلامی نیز به تقویت روحیه جهاد و مبارزه انجامید.

سفرات ایران در لبنان ترجمه متن گزارش امل، ارگان «حرکت المحرومین» درباره مراسم بزرگداشت آیت الله حاج سید مصطفی خمینی (ره) را که از طرف امام موسی صدر و گروهی از روحانیون و شیعیان لبنان برگزار شده بود، به این شرح برای وزارت امور خارجه ایران فرستاد: «در این یادبود دردناک که رنج فقدان علامه سید مصطفی (ره) فرزند امام مجاهد آیت الله خمینی غم و اندوه می‌آفریند، هدفهایمان به هم می‌پیوندند و حالتی به وجود می‌آورد که سرشار از رایحه شهادت است و منعکس کننده اراده عملی در زندگی است که در پرتو ایمان به کنه وجود، چشم حقیقت به تغییر و تحول دوخته تا از اصالت خود، عنصر مبارزه اش را بسازد و از ایمانش عنصر پایداری و از آگاهیش نسبت به ارزشهایش عنصر جهاد و فداکاری را. بدین ترتیب دامنه جنبش وسعت می‌یابد و تبدیل به یک هجرت دائمی می‌گردد که مرزهای جغرافیایی را پشت سر می‌گذارد تا چهره جاویدان اسلام را رسم نماید.

ای برادر شهید! روز یادبود تو در لبنان بارحلتی حسینی در جنوب به هم می‌آمیزد. هجرتی در راه خدا و دو هجرت به هم می‌پیوندند تا جنبش، نور انقلاب خود را از آن الهام گیرد و معادله مبارزه را به زبان خود تجسم نماید؛ خونی که همانا با نوای آسمانی لااله الا الله و الله اکبر و ایمانی صادقانه ریخته شد و در روز یادبود دوباره جان می‌گیرد تا جهشی به جنبشی بخشد و به سوی پدر مجاهد مؤمن، آیت الله خمینی (س) سوق دهد و با خداوند خویش تجدید پیمان کند که همه ما را آماده سازد تا مرگ را به صورت شهادت پذیرا باشیم.»

۸- اقدام عاجزانه رژیم

پس از شکست طرح مذبحخانه رژیم و مشاهده روند رو به رشد حرکت انقلاب که در پی ترویج نام و یاد حضرت امام (س)، ایجاد وحدت و یکپارچگی نیروهای مخالف رژیم، تجلیهای باشکوه از حضرت امام (س)، تشدید روحیه مبارزه و دادخواهی ملی اسلامی، گسترش جو بدنامی برای رژیم و بالاخره مواضع صریح

مصطفی خمینی در نجف فوت شد و این جریان وسیله‌ای شد که در ایران مجامع تحریم مرتباً تشکیل بشود، خلاصه عدم رضایت سیاسی به این قسم خودش را بیان می‌کرد که شاه را از این بابت خیلی عصبانی کرده بود. در این بین یاسر عرفات تلگراف تسلیتی به آقای خمینی (ره) در نجف مخابره می‌کند. آقای خمینی (س) در جواب به یاسر عرفات می‌گوید درد و محنت من روزی پایان می‌گیرد که ملت ایران از شر این آدم جابر یعنی شاه فارغ بشود، راحت بشود، ... این مسئول ساواک به من می‌گفت نصیری این متن را برده برای شاه، به شاه نشان می‌دهد و شاه می‌گوید حالا دیگر باید جنگ را علنی کرد با روحانیون، به خصوص با آقای خمینی، بروید یک مقاله تهیه کنید. می‌روند، دستگاه ساواک مقاله‌ای تهیه می‌کند، مقاله را نصیری برای شاه می‌برد، شاه می‌گوید نه، این را تندترش کنید که بعد هم وقتی مقاله حاضر می‌شود می‌گوید از طریق دربار بگویند که همان دربار هویدا می‌فرستد برای وزیر اطلاعات که خودش هم گفته، او هم می‌دهد به روزنامه اطلاعات و اطلاعات نمی‌خواهد چاپ کند و خلاصه چاپ می‌کنند و آن جریانی که در قم و رفتند تظاهرات کردند در برابر روزنامه اطلاعات و طلاب و آن درگیری و خونریزی و اینها که بعد دیگر همین طور چهل‌مها ادامه داشت.» اگر اظهارات احسان نراقی را، حتی با چند درصد صحت نیز مورد بررسی قرار دهیم، اینگونه استنباط می‌شود که شاه پس از شهادت حاج آقا مصطفی (ره) و برپایی پی‌درپی مراسم ختم آن شهید عزیز با آن ویژگیها و شرایط ذکر شده، در چنان گردابی غرق شد که نه تنها از انجام حرکتی برای پاک کردن دامن خود از این اقدام ناتوان بود، بلکه در اقدامی مانند تهیه یک مقاله توهین آمیز نیز شخصاً وارد عمل شد و این عملیات سخیف را فرماندهی کرد تا شاید ذره‌ای از عظمت و محبوبیت حضرت امام (س) در انتظار مردم بکاهد، اما این کار همچون موارد قبلی نه تنها نفعی برای او نداشت بلکه به روند روبه رشد انقلاب اسلامی شتاب بیشتری بخشید و تحقق آیه «و مکروا مکر الله و الله خیر الماکرین» را به ما نشان داد.

مفجر الثورة

كجهد من اجل الوفاء بدينهم للامام الخميني (رض) بان صرح الجمهورية الاسلامية الايرانية و الاشادة بنجله و خلفه الصالح الذي لعب دوراً جديراً و قيماً في ايجاد الحركة الاسلامية و استمراريتها. اننا و في هذه الفترة القصيرة و الضيقة لاعداد هذه المناسبة في ذكرى الشهيد مصطفى كنا نتمتع بمساعدات روحه الربانية السامية بمختلف السبل و ستبقى بالتأكيد ذكراها العذبة في اذهان و ذاكرة كافة الذين ساعدوا في اعداد هذه المجموعة و اننا نقدم هذا الجهد الوجيز لكافة الباحثين في التاريخ و الراغبين و التواقين للامام (رض) و ابنائه و نحى كافة الارواح المقدسة .

رئيس التحرير

وجهات النظر بين بعض المحللين و المستعرضين لمذكرات الشهيد السيد مصطفى الخميني (رض) فالنقطة المسلم بها و التي يتفق عليها معظمهم هي انه اذا لم يكن اكثر جدية من سماحة الامام في جانب محاربة نظام الشاه و فكره الاطاحة بنظام الطاغوت كان لا يقل عن والده ابدأ رغم تفكيره المستقل عن الامام (رض). و كان يفكر بشكل يختلف عن الامام (رض) في استراتيجيات الكفاح و شكله. لكنه كان يسير عملياً خلف الامام (رض) و كان يبذل جهوداً بدوافع و جدية جديرتين بالاشادة في دفع الحركة الثورية و الدور الذي لعبه في مرحلة اعتقال الامام الخميني (رض) و سجنه في عام ١٩٦٣ و الذي قارب عاماً واحداً في مواصلة حركة النضال و ادارته الذكية لبيت سماحة الامام (رض) و صلاته و شجاعته في مواجهة التحقيقات و الاستجوابات من جانب السافاك عند اعتقال سماحة الامام (رض) و نفيه الى تركيا و اتصالاته و تجويزه لهذا النوع من النضال ضد النظام البائد. فعلى اية حال و بالرغم من عدم اتاحة الفرصة لذلك الشهيد الكريم لرؤية حصيلة جهوده و مجاهدات والده الكريم بام عينيه لكن الله عز و جل قد عمل بوعده الاكيد و يعد فقد انه و بفترة و جيزة من استشهاده قد ابزغ فجر النصر في ديجوريل هذا الشعب المضطهد.

قطعت وعداً للمصطفى الطاف الحق

فان مت انت لن يمت هذا السبق

فمن الناحية الاخلاقية كان هذا الشهيد الكريم صاحب مدرسة جديده في السيرة الاخلاقية و طريقة التعايش مع الناس و المعارف و الاصدقاء و من يصادقهم فكانت جواذبه الكثيرة جداً تستقطب الكثير من القلوب نحوه و كان يجتذب نحوه الكثير من الافراد و العناصر من مختلف التيارات الفكرية و الاعتقادية . مما كان يعكس ذلك طبيعته و اخلاقه للجميع بغض النظر عن معتقداتهم و ميولهم. فالذين تحدثوا في هذه المناسبة في ذكره لهم ميولاً نحو مختلف الاطياف و المتضادة تارة، لكن الجميع كان متفقاً في الثناء عليه و على اخلاقه الفاضلة . فهذا النموذج يكون جميلاً و جذاباً جداً لطريقة السلوك و التعايش من جانب المروجين للاسلام و الداعين الى الاسلام و الثورة مع الافراد و مع مختلف التيارات.

ان المعدين لهذه المناسبة في ذكرى هذا الشهيد يعتبرون هذه الخطوة في الدرجة الاولى

دون شك لو لم تكن شخصية الشهيد آية الله الحاج السيد مصطفى الخميني (رض) في حجاب المعاصرة لسماحة الامام الخميني (رض) و تجلي سماحته كان يسطع نجمه في وقت مبكر. فينبغي الاذعان بان انبعاث انوار السلوك العلمي و العملي لذلك العالم القدير بقي مغفولاً نتيج اشعاع شخصية سماحة الامام (رض) و طبيعته و قلما من وطن جهوداً نحو تبیین الجوانب المختلفة لتلك الشخصية . كما و كان سماحة الامام الراحل (رض) ينوي عدم الاشادة بذوي و اقاربه الأمر الذي زاد من اسباب ذلك لضمور و خاصة ابان حياة ذلك الرجل الكريم و قلما من بذل جهداً في القاء الضوء على حياة ذلك السيد الجليل و الكشف عن حقيقة هذه الشخصية الكريمة . ما من شك كانت الحياة العلمية لذلك الشهيد الكريم تشكل رصيداً ضخماً لوضعه في خدمة الحوزات العلمية و الباحثين و اصحاب الدراسات لكي يفتح آفاقاً جديدة امام المفكرين و التواقين للعلم و الفضيلة . لذلك من الجدير ان تبذل الدوائر العلمية في البلاد و الصفوة و الحوزات العلمية خاصة جهودها للدراسة و البحث حول السيرة العلمية و الآثار و الموارث المتبقية لهذا الشهيد و النظر في هذه الشخصية العلمية الوزينة و كشف الجوانب المغفولة عن حياة ذلك السلف و التأمل فيها. لا شك كانت تلك الشخصية القيمة من التوابع العلمية في الحوزة العلمية للشيعية في التاريخ المعاصر . و كان الشهيد السيد مصطفى رحمة الله قد ذكرانه كان مضطراً لبعض من السنين ان يكون مقلداً و قد بلغ مرتبة الاستنباط و الاجتهاد و هو في ايام شبابه و بات آنذاك في غنى عن التقليد و قد اذيع صيته في الحوزة العلمية في قم و بعدها في النجف الاشرف باعتبار النجل الذي يتمتع بالفضيلة و الوزانه العلمية.

فالدروس و الكتابات المتبقية من هذا الشهيد الجليل مشحونة بالنقد الوزين لآراء العلماء و الفقهاء الاصوليين و كبار الفلاسفة المعاصرين و تؤكد شجاعته العلمية و الدقة في وجهات نظره في نقد و دراسة الموارث العلمية للسابقين و تربية الطلاب الافاضل و ذوى المقدرة حيث يعد الكثير منهم اليوم في زمرة كبار المدرسين و الفضلاء في الحوزة العلمية مما يدل ذلك على مكانته العلمية الرفيعة و الوزينة

لقد جعلت القدرات و الابداعات العلمية لهذا الشهيد الكريم من الاشخاص ممن لم يتمكنوا من الحضور في حلقات الامام (رض) الدراسية الاستفادة من الشخصية العلمية للحاج السيد مصطفى (رض) الذي كان يشكل اشعاعاً من قدرات سماحة الامام الخميني و ادراك مكانته العلمية و التعرف على تلك الشخصية الكبيرة. في الجانب النضالي ، فبالرغم من وجود الاختلاف في



آیینۀ سیمای روح‌الله
ای ساقی کوثر به‌دستت جام داده
حق، چون پیمبر مصطفایت نام داده
ای چون حسین از کربلای خون گذشته
نام بلندت از سر گردون گذشته
ای که تجلی کرده مهر و ماه در تو
آیینۀ سیمای روح‌الله در تو
در سوگ تو اشک از نگاه ما جاری است
خاکستر صد کاروان در راه جاری است
سوزانده سوگت پای تا سر بحر و بر را
داغ‌ت تکان داده است قلب بوالبشر را
حیرت گل آیینۀ‌های خواب گشته
کوه از غم تو قطره‌قطره آب گشته
بغض قفس بر روی پرها سایه کرده
داغ شقایق بر چهرها سایه کرده
نوح از غم طوفان تو از پا افتاده
ایوب صبر خویش را از دست داده
یعقوب از کف داده چشم روشنش را
یوسف دریده سر به سر پیراهنش را
از آتش این داغ ما را بیم باشد
حتی اگر اعجاز ابراهیم باشد
در سوگ تو باغ جنون غرق شکوفه است
دل‌های ما غمگین تر از محراب کوفه است
آفاق خجلت پیشه سر در لاک برده
خورشید، سر در زیر بال خاک برده
دل‌های شرحه شرحه شرح آه دارند
در سینه داغی از فراق ماه دارند
هر چند که با هجرت تورجعتی نیست
خوش تر از این هجرت که کردی هجرتی نیست

غلامرضا پروینی

به روح بلند و ملکوتی
حاج آقا مصطفی خمینی
یک باغ پر از ستاره مدهوش بود
عطر نفس سحر در آغوش بود
هنگام سفر به سرزمین اشراق
پیراهنی از سپیده تنبوش بود
آیینۀ صبح دلگشا را بردند
تا عرش، فرشته خدا را بردند
دل‌های به خون نشسته در ظهری سرخ
بر شانه عشق، مصطفی را بردند
چون عطر زلال آب جاری بودی
همسایۀ گل‌های بهاری بودی
ما درک نکردیم تو را «یک قطره»
دریا دریا بزرگواری بودی

غلامرضا پروینی

ای از تبار پاک پیامبر
همنام مصطفی
همسنگر حسین
نور دل امام
از ما به تو سلام
سالار شاهدان و شهیدانی
اشکی به چشم ملت ایران...
ای رمز راستی و سخاوت
آنگه که خاک را

چشم مطهر تو، معطر کرد
چشمان جاودانه اسلام گریب
عمر ترانه وقت خزان بود
ما را نه وقت سوگ
در سوگت ای عزیز
بادا سر امام سلامت
گفتیم، تو ادامه راهی
گفتیم، پشتوانه اسلامی
اما اکنون
ما راست از غمت
بر دل کبود تاول زخمی
سوزان و جانگداز
در زمهریر شب
در غربتی شگرف
رهبر شدی بهار شقایق را
قانون عشق سرخ شهیدان را
گویاتر از تمام قوانین
در مکتب (حسین)
زیباتر از بهار نوشتی
این اسم وارثان حسین است
قانون عشق سرخ شهیدان را
گویاتر از تمام قوانین
در مکتب (حسین)
زیباتر از بهار نوشتی
این اسم وارثان حسین است
این رسم عاشقان جهان است
حق را به اوج خویش نشانند
ای نازنین چراغ شبانه
ای از تبار پاک پیامبر
قندیل خون تو
بر گوشه، گوشه گوشه این خاک
تا آن سوی جهان
چون چلچراغ پرتو حق را
افشانده و به بار نشانده است
در طول قرن‌ها
اسلام
هرگز چنین
شفاف و بی غبار نبوده است
اینک زمان نفحه نور است
اینک هجوم نور به ظلمت
اروند رود، رود شهادت
اینک گواه ملت مظلوم...
هر ماه ما همیشه محرم
و کربلاست، خطه ایران
خالی است جای تو
این لاله غریب
از نینوای ما
تا کربلای حر
خطی است سرخ تا ابدیت
در سنگر وطن
با یاری امام
مردی که سر سوره صبر است
آزاده‌ای که ناطق قرآن است
اتراق کرده همت و ایثار
ای مصطفی
ای اختر قبیله پاکان
ای از نژاد نور
هرگز نمرده‌ای و نخواهی مرد

خودکامگان شوم جهانخوار
چنگیزیان سغله بدانند
گل‌های نور
بر شاخه زمان
بیم زوال نیست
این کاروان حق
با بارهایی از
یاقوت سرخ شهیدان
پر شور و بیقرار می‌آید
تا عدل و قسط
تا لحظه ظهور...

سپیده کاشانی

سبزترین آیت روح خدا
فلسفه و فقه عزادار کیست؟
باغ در اندوه سپیدار کیست؟
خال لب دوست گرفتار کیست؟
عاشق و شوریده و بیمار کیست؟
ناب‌ترین مصرع دیوان آب
مطلع بیت الغزل انقلاب
فاتح اسرار بلند کتاب
معنی تفسیر رخ آفتاب
مفلک اندیشه اوتاد علم
فخر فقاقت، گهر کان علم
پاک سرشتی ز شهیدان علم
سرو خدا در غزلستان علم
یاسمن مهر و شکوه و داد
سرخ‌ترین باغ گل اجتهاد
معرفتی ناب بر اوج چکاد
محرم اسرار امام و مراد
جاذبه و دافعه‌اش تابناک
حامی آیین اهورای پاک
دشمن خورشید از او بیمناک
شمع فروزان دبستان و خاک
مشفق و دلداده طلاب دین
مست و صبوخی زده از آب دین
مثنوی غربت احباب دین
یاس‌ترین روح خدایاب دین
همسفر عشق به پاییز بود
دشنه جلاد بسی تیز بود
رحلت گل‌آه! چه مرموز بود
داغ نگو، داغ جگر سوز بود
سبزترین آیت روح خداست
مصطفوی مسلک و خود مصطفی است
لطف خفی، منظر ما از بلاست
آنچه که دلدار پسندد رواست
نهضت ما یکسره مرهون اوست
رمز شفق در غزل خون اوست
صبح در اندیشه هامون اوست
بید اگر خم شده مجنون اوست
اول آبان غم یلدای اوست
غربت او عزت فردای اوست
مجلس ما شوق تماشای اوست
فاتحه و حمد تمنای اوست

محمدرضا رحیمی

Prologue

Sunrise of Revolution

Undoubtedly if the characteristic such as Ayatollah Seyed Mostafa Khomeini was not in the shining curtain of his Excellency Imam Khomeini and being his son, his brilliant character would be more known. We should confess that his practical and scientific actions of that valuable character in the rays of sun and characteristics and popularity of his Excellency Imam Khomeini was only known by a minority, few people paid attention to different aspects of his characteristics. Of course there was another advantage for this characteristic as he was so close to his Excellency Imam, but we should say that little study and considerations were performed in this field.

Undoubtedly, the scientific and practical greatness of this valuable martyr provided a great capital for the scientific fields and researchers. Also, it would open a new horizon for scientists and the interested people in this field. So, in this case it is necessary that some considerations be performed in the scientific discussions by the experts so that the scientific relics that have been left from this personality could be detected.

Without any doubt, we can say that martyr Mostafa was one of the experts in scientific fields among Shiite clergies in contemporary history. He had to imitate for a few years only, he finally got the post of exegesis of divine. So, he did not have to imitate anyone anymore while famous characteristic was found firstly in scientific realm of Qom and later in the scientific realm of Najaf.

The lessons and lectures he left of this great martyr, would express the satisfaction of the clergies, religious persons and the great contemporary philosophy. Also his scientific courage and his accurate attention express the consideration of scientific heritage that would be related to the past. His students who are scientists and instructors in this scientific field observed his greatness and deep scientific position.

The scientific abilities and ethics of this great martyr caused the level of Imam's presence in Najaf to be distinguished. Many people who could not attend Imam's lessons could achieve and observe the realization and the scientific characteristic of Haj Agha Mostafa in the rays of abilities and scientific post of his Excellency Imam Khomeini, so that they could realize the scientific situation of this great man, and they could be familiarized with that great characteristic in this way.

There are some arguments and discussions due to different comments of some of the analysts and stators of memories of Haj Agha Mostafa, the main point and comment in this field is that he had the aspect of fighting with previous regime of King and the thought of removing the Taghoot system. If he was not more serious than Imam Khomeini, for sure one can say that he was not less than him as well. Even though, he would act independently according to the strategies and fights of Hazrat Imam Khomeini, but practically he would follow him, he had a great motivation and tendency deserves to be encouraged. He tried to improve the activities of his friends and he played a vital role when Savak captured Imam Khomeini in 1963 that lasted for a year. He continued Imam Khomeini's way and he fought against the investigators of Savak. After Imam Khomeini's arrest, and his banishment to Turkey, the relation with the groups who had even the fighting thoughts in their minds was absolutely clear and obvious. The encouragement and

admiration of this fight strengthened the motivation and courage against the pervious regime.

Anyway, although this great martyr didn't have the opportunity to see the results of his strength and his respectful father, a short time after his martyrdom the victory of revolution was performed for this nation.

God promised to Mostafa, if you die, your way won't be dead.

□ □ □

He owned a new academy in the ethical aspect in the field and method of talking to other people, his surroundings, friends and other speakers. He had so much attraction, that many people followed him. Different elements in his thoughts and beliefs could attract everyone. So we perceive the greatness and behavior in his brilliant character. Those people who have talked about this great martyr in different ways and even sometimes those who have expressed opposite ideas on his personality, express his great behavior and ethic. He is counted as a reasonable and attractive model that belongs to the claimers of Islam and revolution by people from different walks of life.

Providing the memoirs of this person, would be counted a process for performing religion due to the sacred point of Hazrat Imam Khomeini, the creator of the Islamic Republic and also to his own the greatness his followers who have reasonable roles in the creation and stability of the Islamic group. We have been able to provide a brief memoir of this person, so that we will benefit from his respectful and blessed spirit in different ways, so this sweet memory would certainly last in the minds who have compiled this collection of actions at that time. We submit this summarized attempt to all the researchers of history and also the interested people in the respectful Imam and his children, so that we say greeting to the sacred spirits.



● Editor